

شاه سخن ها

سخنان شهریاران ایران

از کورش بزرگ تا شاهنشاه آریامهر

با تصاویر آنان

تألیف ونگارش :

علی اکبر مشیر سلیمی

چاپ این کتاب در خرداد ماه هزار وسیصد وچهل وهشت در دوهزار نسخه
در چاپخانه‌ی فاروس ایران به انجام رسید .
وتحت شماره ۲۶۰ در دفتر کتابخانه ملی ثبت شده است
۴۸/۴/۳

فهرست

ایران باستان

صفحه

ایران مسلمان

صفحه

صفحه

پیوندها

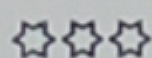
شاه سخنها

یك امتیاز مشخص و بارز انسان، در تکلم و بیان اوست. آیه شریفهٔ الرحمن علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان، اشاره بدان است.

امتیاز بیان هم درجای خود به شیوائی و رسائی کلام بستگی دارد، چه سخن بلیغ و فصیح برای شنونده، فایده و اثر بیشتر خواهدداشت وهمانا این فصاحت و بلاغت در زیور

وزیبائی وآراستگی یك نوشته یا یك گفته ، مرتبط و مؤثر خواهد بود.

علم کلام ، علم بدیع ، دستور زبان و آئین نگارش ، همه برای این است که سخنی را بهتر گفت و بهتر نوشت. چه بسیار کتابها از سخنان نغز و پرمغز ، نوشته‌های شیوا ورسا فراهم گردیده که از آن گویندگانی بزرگ ودانشمندانی سترگ است.

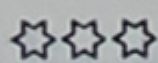


برای آنکه ازگفته‌های پراکندهٔ پادشاهان ایران هم کتابی دردست باشدکه در دسترس بررسی و استفادهٔ همگان قرارگیرد ، نویسندهٔ این سطـور ، فرصت را غنیمت شمرده بمناسبت جشن دوهزاروپانصدسالهٔ بنیادشاهنشاهی ایران به‌گرد کردن آنهـا و نوشتن این کتاب همت گماشت و نام آنرا « شاه سخن‌ها » گذاشت تا این بندهٔ ناچیز هم در این جشن فرخنده ملی سهمی داشته باشد.

گفته معروف کلام‌الملوك ملوك الکلام، بهمین مناسبت شهرت یافته ودراین کتاب نوزاد «شاه سخن‌ها» چه بسیارلئالی افکار وبدایع آثار از شاهنشاهان ایران در پند و اندرز گرد آمده که درکتابها ، گفته‌های بزرگان و پیشوایان دینی نیز

بکاررفته مانند سخنان : هوشنگ وجمشید شاهنشاهان کیانی یا پندنامه اردشیر بابکان و انوشیروان شاهنشاهان ساسانی و قابوس وشمگیر وغیره.

همچنین برای آنکه خوانندگان ارجمند بهتر بتوانند از این مجموعه برخوردار و بهره‌مند شوند، نویسنده پیش از آوردن سخنان حکیمانه شهریاران، شمه‌یی از سرگذشت هرکدام با رویدادهای ایران در زمان آنان و نیز روایت‌هایی از هر پادشاه بمیان کشیده است.



این کتاب باسخنان کورش بزرگ آغاز گشته و باسخنان **اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر** پایان پذیرفته و نیز باتمثال‌های زیبندهٔ شاهنشاهان نیز آذین یافته‌است.

در این کتاب تنها ازشهریارانی نام برده شده که‌سخنانی ازایشان در کتابها به نثر یا نظم آمده و یا در دسترس نویسنده واقع شده است.

هر جا در کتاب از یادگارها، سنگ نبشته‌ها، آتشکده‌ها، بنگاهها، رویدادها، نام و نشانی رفته است، ناگزیر یادداشت‌ها درشناخت وچگونگی هرکدام از آنها در پایان کتاب، بخش «پیوندها» افزوده شده وچقدر شایسته و بجاست

که همگان از این شاه سخن‌ها، پند و اندرز گیرند و آنها را درزندگی روزانهٔ خود بکار برند .

☆☆☆

درپایان برذمه خود میداندکه ازبذل توجه و کمکی که انجمن آثارملی باین بنده خدمتگزار ناچیز قدیمی فرهنگ در بخشی از هزینه چاپ این کتاب فرموده‌اند حقشناسی و سپاسگزاری کند.

بعون‌الله تعالی والمنه ـ علی‌اکبر مشیر سلیمی

شاه سخن ها



کورش بزرگ شاهنشاه هخامنشی

پس‌از درگذشت **دهوخشترا** شاه برازنده وکاردان‌ماد پسرش **آژی‌دهاك** به‌پادشاهی رسیدولی‌آن برازندگی پدررا نداشت . نام مادی او (ارشته‌ویگه) یعنی«نیزه انداز» بود .

دراین زمان درفارس نیز تغییری روی داده بجای آریارمنا پسرش آرشام فرمانرواشد وازدوشاخهٔ انزانی ، **کمبوجیه** اول جای **کورش اول** راگرفت .

کمبوجیهٔ اول نخستین پادشاه **پارس** است که خودراشاه بزرگ«انشان»خوانده‌ووجه تسمیهٔآن پیوستن بخشی از سرزمین‌آشور به انشان بود .

محققان نیز گفته‌اند علل سیاسی دیگری هم درکار بوده وازجمله آژی‌دهاك‌پادشاه **ماد** برای ادامهٔ مناسبات دوستانه با پارس دخترش ماندانا را به‌کمبوجیه داد ودر سال۵۹۸پیش ازمیلاد**کورش** بجهان‌آمد،

گزنفون مورخ و سردار نامدار یونانی درکتاب «کورش‌نامهٔ » خود اوصاف کورش بزرگ شاهنشاه هخامنشی‌را ضمن داستان نشستن‌کورش برخوان‌نیای مادری‌خویش آژی‌دهاك پادشاه ماد دم‌میزند،سخنان زیر شمه‌یی ازآنست :

آژدی‌هاك پادشاه ماد دخترش ماندانارا به‌کمبوجیه فرمانروای پارس‌میدهد،از او پسری بنام‌کورش بجهان‌آمدکه تا۱۲سالگی درپارس باموختن‌آموختنی‌ها می‌پرداخت .

چون شاهنشاه ماد ازهوش ودلاوری نواده‌اش‌آگاه شد،کس فرستاد تا اورا با مادرش بدرگاه وی آورند.

هنگام آمدن میهمانان‌گرامی بشهر اکباتان ،آژی هاك پذیرایی شایانی ازآنان‌کرد وفرزند را بهرگونه پیرایه وزیور خسروانه بیاراست واسبان اصیل باو ارزانی داشت .

شبانگاهی‌که خوان بگستردند ، شاه‌ماد دختر ونواده را در دو سوی خود بنشاند تا بدست خودکودك را از هرگونه خوراك و نوشابهٔ‌گوارا و نایاب بچشاند و خورشهایی کـه

تا آنزمان ندیده است باو بخوراند ، باشدکه از دیدن این فر و شکوه ، یاد پارس از نهاد ببردو بااو بیامیزد .

چون خورشهای گونا گون برسفره چیده‌شد، کودك به‌نیای‌خودرو نموده گفت:

« برخوان ، رنج تو فراوانست ، زیرا باید دست بهمهٔ این خوراکها ببری وازهر کدام لختی بخوری.»

نیاپاسخ‌داد: **«مگر درپارس آیین‌خوان جز اینست؟ خورشهاوخوراکهایی نه ازاین ؟ »**

کورش گفت :

« درپارس راهی راست وآسانتر برای سیری میشناسم: چون‌بخوردن نیاز افتد راست بسوی نان وگوشت دستی میبریم ، شما نیز سرانجام همین میخواهیدکه مابر آن هستیم وخواستاریم. اماپس ازرنج وسختی‌وپیچ‌وخم، راهی را می‌پیماید که ما در نخستین‌گام به‌آن رسیده‌ایم . »

شاه‌گفت : فرزند ! مارا در تدارك این خورشها ، هیچ رنجی نیست ، هرگاه اندك رنجی افتد ، نوش خورشهای گونا گون، رنجهارا ازنهاد ببرد، اینك لختی‌بخور تالذت‌آنرا بخوبی دریابی،

کودك گفت :

« می‌بینم توخود آنهارا نمی‌پسندی ؟

شاه پرسید: ازکجا میگوئی؟

کورش گفت :

« من نگاه میکنم چون دست بنان میبری ، پس‌ازآن هرگز دستت را بادستمال پاك نمیکنی؟ولی آنگاه‌که به‌خورشهای دیگردست میزنی بیدرنك دستمال میگیری . »

آژی هاك گفت : پسرم! اگرچه عقیدهٔ‌تو اینك چنین است ولی از این خورشهای

نیروبخش بخور تاچون به‌پارس برگردی جوانی نیرومند باشی.
آنگاه لخت بسیاری‌گوشت جانوران خانگی دربشقاب اوریخت.
کودك‌گفت :

« پدر ! این‌گوشت‌هارا میدهی که بهرسان بخورم ؟ »

چون شاه اجازه‌داد ،کورش به‌کارکنان درباری‌که ایستاده بودند روی‌کرد وگفت

« این ازآن تو به پاداش آموزش سواری‌که به من آموختی » پاره‌یی داد به‌دیگری وگفت :

« این بهای زوبینی‌است‌که مرادادی . »

لختی نیز بدیگرکس داد و افزود :

« این نیز بهای خدمتی‌است‌که به‌نیای من میکنی . »

به‌خدمتکار دیگرباز ازگوشت لختی‌سپرد و لب‌برگشود :

« این پاداش رنجی‌است‌که درخدمت به مادرم میبری . »

باری بهمه‌خدمتگاران لخت‌گوشتی ارزانی داشت جز به«دوساکاس خوالیگر»وپیشکار ویژه‌که مردمانرا پیش شاه میبرد.
شاه درشگفتی افتاد وازکورش پرسید: چرا بۀپیشکار ویژۀ من‌که پیش من بسیار ارج دارد چیزی ندادی ؟
کودك‌گفت :

« مایۀگرامی بودن وارجمندی اورا نزد شما نمیدانم چیست؟ »

شاه‌خندیده پاسخداد: مگرشیوۀ شراب‌ریختن‌اورا نمی‌بینی‌که چه‌استادی‌وشیرین‌کاری دارد ؟ همه را این چالاکی و تردستی نیست ، بنگر چگونه پیاله را با سه انگشت گرفته بمن میدهد !

نواده‌اش گفت :

« اگر پیاله‌ای‌هم‌من میداشتم با همان تردستی بشمامیدادم ودرچشم تو چون اوگرامی میشدم . »

شاه دستورداد تاجامی بدستش دادند. کورش نخست آنرا خوب شست وپاك کرد، سپس باچنان لطف وظرافت، شراب درپیاله ریخت وبدست‌شاه‌دادکه همه درشگفت ماندند وخندان شدند. آنگاه کورش بشوخی به‌ساکاس روکرد وگفت :

«کارت زارشد . من‌جای تراگرفتم و ازاین‌پس شاه مراساقی ، خوان خود خواهدکرد ولی مانندتو، من شراب نخواهم نوشید . »

کنایه ازاین سخن‌آن بودکه ساقیان معمولا پیش ازریختن شراب درجام شاه ، خود چند قطره‌یی درکف دست ریخته میآشامیدند تابیم زهری درآن نباشد و اینان را «پیشخور» مینامیدند .

شاه ازروی شوخی به‌نواده‌اش کورش گفت : حال‌که تودرساقیگری چنین دست‌داری، پس چرا خود از این‌آب یاقوت فام نمی‌نوشی ؟

کورش گفت : **« ازآنروکه دراین شراب زهرکرده‌اند . »**

شاه پرسید ازکجا میگوئی ؟

کودك گفت : **« از اینجا که چون ازکام فرو میرود زمام هوش و خرد ازکف شما میربایدوبکارهائی دست میزنیدکه‌کودکان را ازآن بازمیدارید همه فریاد می‌کشید و بلند بلند سخن میگویید ،کس را پروای پاسخ دادن بدیگری نیست هرکس ناشنیده آواز حریف خود را میستاید و هرکس به نیروی بازوی خویش می بالد اما چون برامشگری بر میخیزند بر پای نتوانند ایستاد. بندگان فراموش مینمایند که در پیشگاه شاه هستفد و شاه از یاد میبرد که در دیدگاه غلامان است.»**

شاه ماد پرسید : مگر پدرت در پارس شراب نمی نوشد و چون نوشید در او کارگر نمیشود ؟

کورش پاسخداد :

« پدرم برای رفع تشنگی مینوشد و نیز اندازه نگاهمیدارد تا از زیانکاری‌شراب ایمن باشد بگمانم چون مانند (ساکاس) کسی ساقی او نیست از این آفت و زیان برکنار باشد . »

ماندانا روبفرزندکرد وگفت : چرا این‌چنین باپیشکار بزرگ ، کینه‌ور شده‌یی؟
کورش گفت :

برای‌اینکه او را دوست‌ندارم، هروقت میخواهم بیایم نیای خود را ببینم نمیگذارد ! ایکاش سه روز فرمانبردار من میشد ؟ »

شاه پرسید : دراین‌حال چه‌میکردی؟ کودك پاسخداد :

«من بردر سرای میایستادم‌و هرزمان‌که پرده‌دار میخواست چاشتگاه بسرای‌شاهی پای نهد او راپس‌زده‌میگفتم شاه‌کاری دارد ـ چون برای‌شام میآمـد میگفتم شاه درگرمابه میباشد ـ گـاه دیگر میگفتم خسرو در اندرون است، باری‌همان اندازه‌که وی امروز مراآزار میدهد منهم او را آزار میدادم . »

آژی‌دهاك را ازاینهمه هوش وحاضرجوابی ولطف‌سخن، بسیارخوشش‌آمد وکورش راگفت هرزمانی‌که دلش میخواهد پیش بیاید و چون مادرش به پارس رفت‌آن‌کودك‌را نزد خودنگاهداشت و بفرهنگیان سپرد تانزدایشان‌آیین بزم ورزم و شکار و سخن را بیاموزد .

***

کورش درسال۵۵۸ پیش‌ازمیلاد که‌چهل سال‌داشت پادشاه «انشان» شد و«انشان»بخشی از خوزستان و عیلام امروزی بود . پارسیان ده تیرهٔ بودند .ـ تیرهٔ پاسارگادی مهمتر از همه‌آنها و پاسارگادیها بادوتیرهٔ دیگر پارسی: مانزانی و ماسپی خویشی داشتند،
کورش ازپشتیبانی این دوتیره بهره‌مند بود ولی او اندیشه‌هایی بزرگ درسرداشت و میدانست که پیوستن این ده‌تیرهٔ پارسی ، تحول سیاسی بزرگی را در بر خواهد داشت . پانتیالیها‌کشاورزی میکردند و پشتیبانی آنان ارزش بسیاری داشت ،گـرمانیها درکرمان ماردیها پیرامون تخت‌جمشید وساگارتها‌گرداگرد یزد جایگزین بودند.

تیره‌های دیگری از دروسیائی ـ دائی ـ دروپی ـ وساگارتی رانیز بایکدیگر همراه کرد، بااین همه کاردانیها به نیکی دریافت که برای در افتادن باآژی‌دهاك پدر مادرش نیاز به‌یاور بیگانه‌یی دارد . درمیان کشورهای همسایهٔ ایران بابل ازهمه مهمتر ونزدیکتر بود، بابل با ماد برای‌سرنگون کردن‌آشور همدست شد ولی درآینده ازتوانائی‌ماد بیمناك گردید.

کورش ازاینروی با **نبونید** پادشاه‌بابل پیمان همکاری‌بست ودرسال ۵۵۳ به‌ماد تاخت.

آژی‌دهاك بدفاع برخاست‌وسپاهی بسرداری «هارپاك»وزیرخود برابرکورش کسیل داشت . هارپاك به‌کورش پیوست و نیز بسیاری از سران و بزرگان ماد که دل خوشی از شاهشان نداشتند بسپاه پارس پیوستند ، شاه ماد ناگزیر باسپاه دیگری بجنگ‌کورش‌شتافت ولی سران سپاه، اوراگرفته به‌کورش سپردند واو بپدر بزرگ خود احترام‌گذاشت و برای مادیها همان حقوقی را شناخت که پارسیان داشتند .

کورش برای‌آنکه جنگ وخونریزی راگسترش ندهد از چندی پیش سران ماد را باخود همراه‌کرده بود و دستگاه‌کارآگاهی و خبرگیری آراسته‌یی‌داشت. اکباتان یا همدان پایتخت‌آنروزماد در۵۵۰ پیش از میلادگرفته شد وگنجیه های‌آنرا به «انشان» بردند، همه تیره‌های پارسی، کورش را شاه خود خوانده واین مرد خردمندکاردان سراسرخاك ایران را بزیرفرمان خود درآورد .



در بارهٔ کشورگشائی وکشورداری سردودمان هخامنشیان بهترین و رساترین مدرکی که دردست است کتاب (پرورش کورش) تألیف گزنفون سردار نامی و نویسندهٔ نظامی یونان است شرح خوبیهای برجستهٔ کورش را باین عبارت پایان میدهد :

«کورش براستی شایسته ستایش است زیرا او توانست دلهای مردمان گوناگون کشور پهناور خودرا چنان برباید و بیشترآنها باآنکه از او دور بودند بچشم ندیده و حتی زبان ویرا نمیدانستند. همه‌میخواستندجز اراده وفرمان‌وی‌کس دیگری برایشان فرمانروانباشد.»

گذشته از گزنفون (۱) دو تاریخ نویس دیگر یونانی نیز سرگذشت کورش بزرك

---

(۱) گزنفون فیلسوف یونانی وشاگردسقراط مدت ۱۷ سال ازسال ۴۱۵تا سال ۳۹۸ پیش ازمیلاد پزشك‌ویژه پروشات شهبانوی ایران همسر داریوش دوم‌بوده. پرسیکا ـ اندیکا دریانوردی ـ کتابهای‌اوست، کتاب‌تاریخ‌او بنام (درآسیا) در۲۳ جلد ـ ۶ جلد مربوط به آشور وماد ۷ جلد اززمان کورش تا خشایارشا میباشد که‌بیشتر آنها ناپدید شده است .

را به درازا نوشته اند . یکی هرودوت (۱) و دیگری کتزیاس(۲) سنگ نبشته فارسی برخی از نوشته‌های آنان را تأیید کرده چنانکه شجره نامهٔ کوروش را همچنان که هرودوت و گزنفون نگاشته‌اند سنگ نبشتهٔ داریوش نیز گفته‌است ومهر کورش هم در کاوشهای بابل بدست آمده وتاریخها وسالها را روشن‌ترمیسازد.

درسال ۵۶۰ پیش‌از میلاد ، کشورایران به‌دوبخش فرودین بنام پارس وبخش برین بنام ماد درآمده بود. کورش باگرفتن ماد و شکست دادن آژدهاک‌شاه ماد اکباتان پایتخت آن کشور را گرفت (۵۵۰ ق . م) وبا پیوستن ماد به پارس توانست شاهنشاهی تازه‌یی پـدیـد آورد .

از آنزمان‌جهانگیری پیاپی **کورش** آغاز میشود . پیشرویهایی که در آن خونریزی و گردکردن مال‌و بکار بستن شهوت و فرمانروایی مطلق نبوده بلکه این پیروزیها برای دادگستری‌و دستگیری از بینوایان وزیردستان انجام میگرفت،

بیش‌از ۱۲ سال ازشاهنشاهی او نمیگذشت که‌همه کشورهای آسیایی از کنارهٔ دریای سیاه تادشت‌بلخ دربرابر اوبزانو درآمد ونخستین پیروزی اوگرفتن‌لیدیا وشکست‌کروسوس پادشاه لیدی‌وگرفتن سارد پایتخت آنکشور بسال ۵۴۶ پیش ازمیلاد بوده است .

لیدی در آسیای صغیر که‌امروزبنام آناطولی درخاک ترکیه است جای داشت ودست نشاندهٔ یونان بشمار میرفت . تاریخ نویسان یونان مینویسند: **کورش** بابزرگواری بمردم آن‌دیار رفتارکرد چنانکه‌هیچکس نمی‌پنداشت که‌دامنه آتش‌جنگ بخانه‌آنان کشیده شده‌است.

تنها **هرودوت** در باره **کروسوس** (Crosos) این را نیز نوشته‌که **کورش** نخست دستور داد یك کرسی بلندازچوب بسازندوکروزوس‌را برآن بنشانندوآنرا آتش زنند، شاید ازاین‌راه‌کورش میخواسته‌است دلاوری وپایداری پادشاه لیدی‌را بیازماید .

هنگامیکه‌کروسوس بی‌ترس‌وبیم برفراز کرسی نشست، آنگاه فرمان‌خودرا پس گرفت وویرا بنواخت و زندگی را باآسایش سپری‌ساخت.جهانیان ازاین‌جنگ دریافتند که **کورش** نه‌تنها یك قهرمان بزرگیست بلکه یك آموزگار اخلاق نیز میباشد وبرخلاف‌رویهٔ شهریاران پیشین ، شاهنشاهیش رابه‌پایه روش اخلاقی بنیاد نهاده است .

تاخت وتاز دوم کورش‌سوی خاورزمین« گیدروسیا » و« باکتریا » بود که تیره‌های‌وحشی سرکشی کرده بودندوبر **کورش** بودکه آنها را گوشمالی دهدو این سرکوبی میان سالهای ۵۴۵و۵۴۰ ق. م روی داد.

---

(۱) **هرودوت** راکه پدر تاریخ نویسان میگویند بسال ۴۸۴ پیش از میلاد بجهان آمـده است .

(۲) **کتزیاس** (CTESIAS) مورخ یونانی درسدهٔ پنجم پیش از میلاد میزیسته و نویسندهٔ چندین کتاب‌دربارهٔ ایران بوده

گیدروسیا در میان ایران فرودین وسند بود امروز آنرا مکران وبلوچستان گویند و باکتریا همان بلخ است : رسیدن **کورش** به‌بلخ در آنزمان بمنزلهٔ آخرین جایگاه خاور بشمار میرفت زیرا **کورش** ازایران فرودین برخاست، به‌مکران‌رفت‌و آنگاه به‌کابل‌شتافت، از بلوچستان گذشت و به‌سرزمین بلخ پای گذاشت .

گمان میرود سرزمین هندوستان درهمین یورش کورش گرفته‌شد وپارسیان سند را بنام هند میخواندند .درسنگ‌نبشتهٔ داریوش نام هند درفهرست۲۸ کشور گشوده شده نام برده‌اند.

درسال **۵۴۵** پیش‌ازمیلاد بزرگان وسرکردگان بابل باکورش راه یافتند وازشاهنشاه ایران‌خواستند که‌برای‌رهائی‌آنان‌ازستمگری **بیلشاژار** به‌گرفتن‌آندیار‌برخیزد. امپراتوری بابل پس‌از نابودی نینوا رونق یافت‌و **بنوخدنصر** که تازیان بخت‌النصر نامیده‌اندپادشاهی بیدادگر بود دوبار فلسطین و شام را تاراج کرد و در پسین پیشروی خود دولت یهود را برانداخت.

باآوازهٔ دادگری‌کورش‌که جهان‌آنروز را فراگرفت مردم رنج دیدهٔ بابل را برآن داشت‌که از**کورش** یاری جویند وبآنشهر فرا خوانند .

هرودوت مینویسد: استاندارپیشین‌بابل**گریاك**‌که بدربار**کورش**پناهنده شده‌وبا لشکرکورش برای‌گرفتن بابل همراه بودکورش را راهنمائی‌میکرد وشاهنشاه‌ایران مقدمات بازگشت قوم پراکندهٔ یهودرا به‌فلسطین فراهم ساخت.

پیشروی سوم**کورش** به‌بخش برین برای بهبود مادبودکه بکوه‌های پیرامون دریای خزر ودریای سیاه میرسید و درآینده قفقاز یعنی دید پارسیان « کوه‌قاف » نامبردارگشت. مردم آنسامان ازدست تیره‌یی بنام «یأجوج ومأیوج » بدادخواهی نزد**کورش** برخاستند وشاهنشاه ایران دستور داد سدی‌آهنین دربرابرآنان بسازند.

خاوروباختر پس‌از دست‌یافتن**کورش** به‌بابل(۵۲۸ق.م) شایستگی وبرازندگی این شاهنشاه‌بزرگ‌پی‌بردند،زیرادرجهان‌آنروز‌کشوری نمانده‌بودکه باایران‌برابری‌کندودرآن زمان به‌تنهایی شاهنشاهی جهان‌آباد را در دست داشت و**کورش**ده‌سال‌بعد بسال ۵۲۹ق.م درگذشت و بانامی جاویدان بجهان دیگر رفت.

سه‌تن داستان‌نویس نامبرده بالا که سرگذشت**کورش**رانوشته‌اند نه‌تنها باین‌قهرمان بزرگ‌نه‌تنهاهم‌میهن نبوده‌اند بلکه با او و دولت‌وی روابط دوستانه‌یی‌هم نداشتند.

کورش که‌لیدی راشکست داد ، شکست‌لیدی براستی شکست قومیت ، تمدن ومذهب یونان بود. جانشینان‌کورش : ــداریوش‌و اردشیر هردو به‌یونان تاختند وآن کشوررا گرفتند و ازآنروز یونان دشمن پارس گردید.

هرودوت‌گوید : «**کورش**پادشاهی بزرگوار، بخشنده وآسان‌گیربود، مانند دیگر خسروان‌بمال‌و منال علاقه نداشت ،داد ستمدیدگان‌را میداد وخیرخواهی‌مردم رامیخواست.

گزنفون مینویسد : «**کورش** پادشاهی هوشیار ومهربان بود، با نبوغ پادشاهی ، خوی و روش حکیمان را داشت ومیکوشید که کشورش را بپایه‌یی بسیار بلند برساند، بخشش و نوازش او بر بزرگ منشی وسرفرازیش میچربید. خدمت بمردم را میخواست، دادگستری، فروتنی و نرم‌دلی او جای کبر وغرور را در وی گرفته بود.»

روشنترین نوشتهٔ این تاریخ نویسان : گفتن پایهٔ بلند وشخصیت بیمانند کورش بزرگ میباشد، همگی آنها بر آنند: که «کورش ازجنس دیگران نبود و براستی آدمی نایاب و بیمانند بشمار میآمد و گوئی برای زمان آینده آفریده شده بود.»

«**اسکندر مقدونی** که ازسرچشمهٔ پرورش ارسطو آب خورده بود گرچه جهانگیری بزرگ شمرده شد ولیکن باید دید وبخوبی سنجید آیا گوشه‌یی از زوایای اخلاق و آدمیت را بگشود ؟»

کورش مانند ارسطو معلم اولی نداشت ، بجای مکتب‌های بشری مکتب طبیعت اورا پرورش داد. بااینحال مانند اسکندر تنها بگرفتن کشورها نپرداخت بلکه کشور انسانیت و فضیلت‌را نیز بر گشود، **کورش** کشور پهناوری‌رااز مجموعهٔ کشورها برای بازماندگان خود بجای گذاشت که دوقرن تمام فرمانروائی او را نگاهداشت و دست روزگار بویرانی آن دست نیافت .»

« هنوز اسکندر دم واپسین را نکشیده بود که کشور پهناورش پاره پاره گشت و ازهم گسیخت اما روزیکه کوروش چشم از جهان بربست ، هنوز کشور بزرگش آمادگی پیشرفت و گسترش بیشتری داشت ، کشور گشائی‌های او هنوز به‌مصر نرسیده بود که‌پسرش درهٔ نیل را گرفت و یکبار دیگر این شاهنشاهی بزرگ جهانی پدیدار گشت که‌جهان باستان مانندش‌را بیاد نداشت».

«بخش بیشتر آسیاسرزمین‌اروپا وکشورمصر زیرفرمان شاهنشاه بزرگی بودکه فرزند **کورش** به‌تنهایی بر او رنگ‌آن فرمانروایی‌میکرد .»

«کشور گشائی‌های اسکندر، همه زمینهٔ مادی‌داشت، اما کورش بگشایش روح کشورها میپرداخت شاهنشاهی **اسکندر** سر برافراشت اما پایداری نداشت در صورتیکه شاهنشاهی **کورش** سالها پابرجای و استوار ماند .»

محققان‌این‌زمان نیز باین‌حقیقت گواهی‌دارندچنانکه **گرندی** استاد دانشگاه‌اکسفورد لندن که درتاریخ باستان تنهامرجع درست شناخته میشود وتاریخ گرانبهای او«جنگ بزرگ پارس» پذیرش همگانی یافت دراین کتاب گوید :

« شك نیست که شخصیت **کورش** شخصیت‌نایاب و بیمانند ودر زمان خود غیرعادی بود، **کورش** دل‌ملتهای همزمان خود راچنان درربود واثری‌ژرف بجای گذاشت که‌اندیشه‌را مات میکند و درشگفتی میاندازد » .

گزنفون شاگرد سقراط «تاریخ زندگی کورش» را پس‌از ۱۵۰ سال نوشت درسراسر

نوشته‌های او فضیلتهای آشکار **کورش** را می‌بینیم. گذشته از اینکه باین مطلب اهمیت بدهیم یا ندهیم، ناگزیرم گواهی کنیم که رشته پایهٔ کشور داری کشورش وابسته به خوی نیك، نهاد پاك و بزرگواریهای او بود.»

« زمانیکه رفتار اورا دربرابر رفتار پادشاهان گذشته او از کشورهای آشور و بابل میگذاریم می‌بینیم که درخشندگی و برجستگی خاص رفتار **کورش** درمیان دیگر شهریاران بخوبی آشکار و نمایان است.»

گرندی درجای دیگر گوید:

«کامیابی وپیروزی **کورش** بسیار برزگ بود، تا ۱۲ سال پیش فرماندارشهرستان کوچکی بنام «انشان» بود، درحالیکه یکباره می‌بینیم همه‌فرمانروایان برومند وبزرگ دربرابر اوزانو بزمین‌میزنند!».

« اینها کشور هایی بودند که روزی دم از امپراتوری جـهانی میزدند: سـرزمین ساراگون، شاه افسانه‌یی فرودآورده‌و **کورش** نه‌تنها جهانگشایی بزرگ، بلکه فرمانروایی نیرومند برای‌این کشورها بشمارمیآید.»

«ملتها نه‌تنها این فرمانروایی نو را پذیرفتند، بلکه بآن بسیار روی‌خوش‌نشان دادند چنانکه در ده سال عمر **کورش** پس ازگشودن بابل می‌بینیم که هیچ شورش و سر وصدایی در شاهنشاهی بزوگ او روی‌نداد.»

« درست‌است که ملتها باوکرنش کرده‌بودند ولی این کرنش دربرابرسنگدلی‌واستبداد او نبود چه‌فرمانروایی کورش، کشتن و شکنجه وتبعید و تاراج نداشت، گنهکاران‌را به‌تازیانه نمی‌بست‌و هستی شان را برباد نمیداد، ملتهارا به‌راندن ازکشور ومیهن‌خود تهدید نمیکرد، بلکه همه این کوشش‌ها برای این‌بودکه ایمنی وآسایش همه‌جارا فرا گرفته، گرگ و میش باهم زندگی میکردند.»

«آثار ستم وبیداد پادشاهان‌آشور وبابل‌ازمیان رفته، ملتهای پراکنده شده به‌کشورها وشهرهای خود بازگشته، خدایان و پرستشگاههای خود را ازنو برپای داشته، ازآداب و رسوم هیچ‌ملت وقومی جلوگیری‌نمیشد، همه درکار وکردارخودآزادی داشتند. ادیان‌ومذاهب انحصارنشده، بجای ترس و وحشت همگانی روزگارگذشته‌شان، داد و انصاف و بخشش و برابری ازآن همه شده‌بود.»

ازجمله تاریخ نویسان این‌زمان‌همگی **کورش** را فرماندهی نامور، پیشوایی‌دادگر، پادشاهی‌خیرخواه‌ومهربان‌دانسته‌اند، کنت گوبینو نویسندهٔ فرانسوی (تاریخ‌پارسیان) که‌سه‌سالی زمان‌ناصرالدینشاه‌قاجارسفیرفرانسه‌درایران‌بود ونیز کتاب(سه‌سال‌درآسیا) ازاوست‌درتوصیف **کورش** گوید: «کورش یك انسان کامل ویك رادمردی بود که بحکم تقلید باید برتر از دیگران باشد.»

کورش بزرگ که ۲۰ سال بدینگونه پادشاهی کرد بسال ۵۲۹ پیش از میلاد در شهر

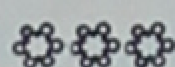
پاسارگاد درگذشت و نام بلندش برای‌همیشه زنده وجاوید ماند.

کورش برسنگ آرامگاه ابدی‌خود سخنان‌زیر را نوشته‌بود:

« ای‌آدم ! هرکه هستی و ازهرجا که میآیی، بدان‌که من بنیادگزار شاهنشاهی‌ایرانم. برمن رشك مبر وبر تودهٔ خاکی‌که لاشهٔ مرا دربرگرفته است بدیدهٔ رشك منگر ! »

ازسخنان دیگر کورش :

« بهترین راه پیروزی و برتر ازهرچیزی در هرکاری‌آنست که»
« تابناك‌ترین وکاملترین نمونه را برگزینم .»

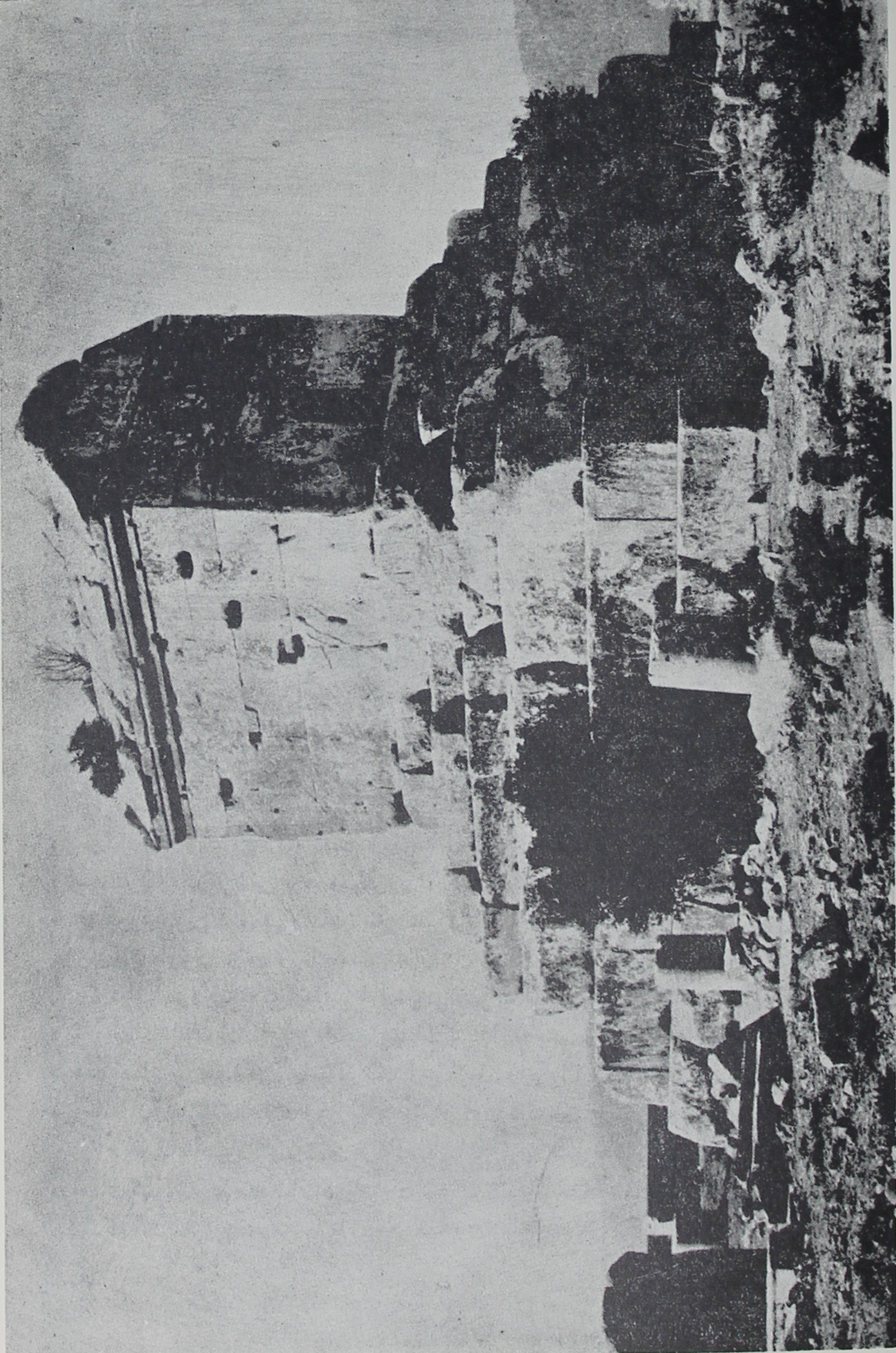


« مهرکه‌بزرگتر از امید و والاتر ازایمان‌است یگانه‌چیزی میباشد»
«که خدا ازما میخواهد وکسیکه مهر داشته باشد دربندیها و بایسته‌های»
«خودرا انجام میدهد» .



در پاسخ نمایندهٔ مینیانها وآآلیانها که ازکورش کمك خواسته‌بودند گفت:

« نی‌زن بدریا نزدیك شد. دید ماهی‌های زیبایی در آب شناورند،»
« پیش‌خودگفت اگر نی بزنم باشدکه این ماهیها به‌خشکی‌درآیند.»
«آنگاه نشست و چندان‌که نی‌زد، دید ازماهیان خبری نشد ، پس»
«توری بدریا افکند وماهی‌هایی چند به‌دام افتادند، درحالیکه ماهی‌ها»
«درتورمیجستند ومیافتادند نی‌زن نگاهشان کرده‌گفت بیهوده میرقصید »
«باید ازآنزمان‌که من نی‌میزدم‌شما برقص آمده‌باشید.»



کامبوجیه دومین شاهنشاه هخامنشی

کامبوجیه دومین شاهنشاه هخامنشی درباره سرکشی مغی بردیا نام که در غیاب او خودرا پادشاه خواند وآنگاه کامبوجیه درمصر بود دم مرگ چنین گوید:

« ناچارم رازی راکه‌تا امروز پنهان نگاهداشته‌ام برشما آشکار کنم: زمانیکه درمصر »
« بودم ، درخواب دیدم، خدایا دیگر چنین خوابی نبینم ! ... پیکی‌نزد من‌آمد و گفت »
« سمردیس تاج برسر گذاشت‌وسر برآسمان میساید.»

«ازترس‌اینکه برادرم«بردیا» مرااز پادشاهی‌نیندازدبیدرنگ «پرکساس پس» را به »
« شوش فرستادم تا اورا بکشد، پس‌ازآن من بیاسودم چه‌همواره می‌پنداشتم که دیگرکسی »
« سرکشی نخواهدکرد. اینك می‌بینم از روی اشتباه برادرم‌راکشتم وهم تخت وتاج‌را از »
«دست دادم!»

« سمردیس‌خواب من«سمردیس» مغ بود! کاریست شده و گذشته! سمردیس یعنی‌بردیا »
« پسر کورش وبرادرمن زنده نیست. آنکه‌میخواهد برشما فرمانروایی‌کند مغی پاتی‌زی‌تس»
« است‌که نگهبان کاخ من بوده ودیگر برادرم اوکه سمردیس نام دارد. کسیکه پیش‌ازهمه»
« درست‌بوده، این نکوهش وننگ یعنی سرکشی‌مغ‌ها را جبران کند بدست‌نزدیکترین »
« نزدیکان خودکشته شد واینك هستی ندارد »

« از اینروچیزی‌که میماند، ارادهٔ پیش‌ازمرگ‌است وبکاربستن‌آنرا بشما وامیگذارم»
« بنام خدای‌شاهان ازشما بویژه‌ازهخامنشیان‌که دراینجایند میخواهم نگذارند فرمانروایی»
« به‌مدبادها برگردد. اگرآنها به‌نیرنگ این فرمانروایی‌را ازشما گرفتند ،شماهم باهمان»
«نیرنگ ازآنها بازستانید و اگر با نیرو سربرآوردند شماهم بانیرو سرکوبی کنید . »

« هرگاه چنین کنید زمین فرا آورده‌های خوب بشما بدهد، زنان شما خوشبخت ،»
«راههای شماآبادودرختان بارآور باشند وخودتان مردمانی‌آزاد خواهید بود. اگر جزاین»
«کنیدکه‌گفتم نفرین من برشما باد و هرکدام ازشما مانند من بدبخت‌باشید.»



داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی

گئومات مغ **سمردیس** که بنام **بردیا** پسر کورش جانشین کمبوجیه گشت و در دیر آمدن او از مصر به‌ایران بر تخت شاهی نشست ، هشت ماهی فرمانروائی داشت که مردم از او بدگمان شده آگاهی یافتند که این مرد بردیا برادر کمبوجیه نبوده و مغی بیش نیست .

هفت تن از سران پارسی برای بدست آورن پادشاهی به‌رایزنی و گفتگو پرداخته ، سرانجام واردکاخ شاهی گشته بردیای دروغی‌را ازمیان برداشته، یکی‌ازآنان داریوش‌فرزند ویشتاسب هخامنشی همدست دیگرخودرا به‌اندرون رسانید ومغ راکشت،این رویداده درسال ۵۲۱ پیش‌از میلاد بود. بعد اینان داریوش‌را برپایه شاهزادگی‌واینکه خردمندتر بااراده‌تر و تواناتر از دیگران دیده میشد باآغوش باز بشاهی برگزیدند. تاریخ‌ایران باستان پیرنیا صفحه ۶۵ ، سنگ نبشته داریوش را درباره از میان برداشتن گئومات مغ و از میان رفتن کمبوجیه آورده و سخنان زیر بخشی ازآنست :

«**داریوش‌شاه** میگوید : اینست آنچه من کردم پس‌ازآنکه شاه شدم. بود کمبوجیه»
«پسر کورش از دودمان ما که پیش‌از این شاه بود ، از این کمبوجیه‌برادری بود بردی و»
«(بردیا) نام ازیك مادر و یك پدر باکمبوجیه و بعدکمبوجیه برادر را بکشت . بااینکه»
«کمبوجیه برادر راکشت، مردم نمیدانستند اوکشته شده، پس‌از آن کمبوجیه به‌مصر رفت،»
«مردم بد دل شدند، اخبار دروغ درپارس وماد وکشورهای دیگر پخش گردید.»

« پس‌مردی مغ‌نام‌برخاست ومردم را بفریفت‌که‌من‌بردیا پسر کورش برادر کمبوجیه»
« هستم این‌اریکه‌شاهی که‌گئوماتای مغ ازکمبوجیه جداکرد از زمان باستان در خانوادهٔ»
« ما بود پس‌گئومات مغ ، پارس وماد و کشور های دیگر را از کمبوجیه گرفت و خود »
« اختصاص داد،او شاه‌گشت.کسی‌از پارس و ماد یا از خانوادهٔ ما پیدا نشد دومین‌پادشاهی»
« را از گئوماتای مغ باز ستاند. مردم از او میترسیدند چه‌کسان بسیاری که‌بردیا را»

«میشناختند میکشت و اینگونه میپنداشت کسی مرا نشناسد و نداند من پسر کورش نیستم.»
«کسی یارای آنرا نداشت چیزی در باره گئومات مغ بگوید، تا اینکه من آمدم و از آهورامزدا»
«یاری جستم. آهورامزدا مرا یاری کرد، در «ماه باغ یادیش» (اول بهار) من با کسی از مردم»
«این گئوماتای مغ را باکسانیکه سردستهٔ همراهان او بودند کشتم، در ماد (همدان) دژی»
هست که نامش «سی کی ر هوایتش» و در بخش نی سای (نزدیکی همدان) آنجا من او را کشتم،»
«پادشاهی از او بازستاندم.»

«بیاری آهورامزدا شاه شدم.... پادشاهی را که از دودمان ما بدر رفته بود برپا کردم»
«تا آنرا بجایی که پیش از این بود باز نهادم، پس چنین کردم پرستشگاههایی را که گئوماتای»
«مغ ویران ساخته بود برای مردم بیاراستم. بازار ودام وجایگاههایی که گئوماتای مغ از»
«هر تیره یی گرفته بود پس دادم، مردم پارس وماد و کشورهای دیگر را بزمان پیش بر گرداندم،»
«بیاری آهورامزدا این کارها را کردم آنچنان رنج بردم تا خاندان خودرا بپایهٔ پیشین»
«رسانیدم.»

«این بود سرگذشت گئوماتای مغ برابر آنچه در سنگ نبشتهٔ بیستون داریوش دیده میشود.
بگفتهٔ تاریخ نویسان خاور و باختر، کمتر پادشاهی در آغاز شاهیش به اندازهٔ **داریوش** با دشواریهای توانفرسا برخورد کرده است، با همه این **داریوش** با ارادهٔ آهنین و نیروی روانی شایان برهمه دشواریها و بندها که برسر راه داشت چیره گردید و براستی شاهنشاهی هخامنشی را از نوزنده کرد و بگفتهٔ برخی از تاریخ نویسان، اگر در این دورهٔ تنگنائی و دوری دراز کمبوجیه از پایتخت و خبرهای دروغ وسرکشی بردیای دروغی و آشفتگی که درهشت ماه پیدا شد و خودمختاری و پراکندگی کشورهای وابسته، داریوش پیدا نشده بود دولت هخامنشی بهمین جا پایان مییافت.

کسان دیگری هم از پیشامد گئومات مغ استفاده کرده بشوریدند ولی **داریوش** همه این شورشها را، در گذشت دو سال فرونشانید، آنگاه به آسیای کوچك رفت و مهاجرنشینهای یونانی کنارهٔ دریای اژه که اندیشهٔ شورش درسر داشتند آرام کرد.

چون مصریان از استاندار ایرانی خود آزرده بودند، داریوش به آندیار رفت واورا کیفرداد وبرای دلجویی مصریان به بتگاههای آنان رفت وبر خدایان مصری آبروی گذاشت وفرمان داد تا پرستشگاههای ویران شده را برپا کردند (۱)، همچنین سفارش کرد کانهای جزیرهٔ سینا و دریای سرخ را گشودند واز درآمد آن راههای بازرگانی مصر را بسازند. پارسیانی را نیز بگماشت تا روش آبیاری ایرانی را بمصریان یاد دهند.

---

(۱) در اینجا داریوش روش کورش را بکار بست، چه کورش هنگامیکه بابل را گشود بمعابد بابلیان رفت ودر برابر خدایان بابلیان کرنش کرد. همچنین به یهودیان آنچنان مهربانی کرد که اورا پدرومسیح موعود خواندند.

برای بارسوم داریوش به اندیشهٔ کشورگشایی افتاد و البته ملتی که با نیروی کامل در راه جهانگیری است به آسانی از این راه باز نمیماند، از اینرو **داریوش** به باختر روی کرد ودر آنجا یونانیان مهاجر آسیای کوچك به انگولك یونانیان اروپائی آرام نمیگرفتند. **داریوش** باداشتن کنارههای دریای سیاه ومدیترانه از ترابوزان تا «برقه ثلثی» تیرههای یونانی را در فرمانبری داشت بر آن شد کنارهٔ دیگر دریای اژه را بگیرد ویونانیان اروپائی را نیز بجای خود نشاند.

تاخت و تاز داریوش ازراه دریا و خشکی فراهم بودولی چون نیروی دریائی بیشتری نداشت بجنگ در خشکی پرداخت وبرای اینکه از تاخت و تاز و آدمکشی تیرههای سکائی دربرین رود دانوب ودریای سیاه ایمن باشد سخت بخاك سکاییها تاخت وچون از این راه پندارش آرام گـرفت، سرداری را برای گرفتن تراکیـه و مقدونیـه گسیل داشت ایـن سردار افزوده بر آن دو شهر تا دریای آدریاتیك را نیز بفرمانبری دولت هخامنشی ایران در آورد.

پس از این پیروزیها وکشورگشاییها، **داریوش** رهسپار هندوستان گردید، از رودسند گذشت وبخشی از هند را پیوست ایران ساخت، **داریوش** بخوبی میدانست که گشایش بابل کلید پیروزیهای دیگرش خواهد شد، از اینرو ببابل روی آورد. بدیدهٔ هرودت در میان گرفتن بابل بیست و دو ماه شد و ناگزیر **داریوش** همان نیرنگ کورش را بکار بست و ازآنجاکه بابلیان پی برده بودند دست نیافت.

اما «ژوپیر» سرباز جانباز وشاهدوست ایرانی با بریدن گوشهاو بینی خود پیشباز بابلیان رفت وچنین وانمود ساخت که داریوش باین روزش انداخت وآماده است باکمك وراهنمایی بابلیان از **داریوش** انتقام گیرد.

با این نیرنگ تازه، ژوپیر، بابلیان و فرماندهٔ لشکریان بابل رافریب داده شبانگاه دروازهها را بروی سربازان ایرانی بگشود(۱). سندهایی که بتازگی ازکاوشهای بابل بدست آمده درمیان گرفتن وگشودن بابل چهار روز بیشتر نشده وسال گرفتن آن شهر ۵۲۱ پیش از میلاد بودهاست.

داریوش گشودن بابل و چگونگی جنگ های خود را در سنگ نبشتهٔ خود چنین نوشته است:

[«بند ۱۴ـ ستون سوم: ... زمانی که من درپارس وماد بودم وبرای بار دوم بابل

---

(۱) ژوپیر گاهیکهاین خود گذشتکی را از خودنشان داد، داریوش آگهی کرد که ازپارسیان بجز کورش کسی از ارز خدمت برژوپیر برتری ندارد. داریوش بارها گفته بود که من کاهش بدنی ژوپیررا برگرفتن بیست شهر مانند بابل برتری میدادم.

ازمن برگشت » «... مردی ارمنی ... سر بلند کرد... و گفت من بخت‌النصرم ... آنگاه بابلیان بر من بشوریدند و سوی «اورفتند ووی بابل را گرفت وشاه بابل گشت.»

«بند ۱۵: من بیدرنگ لشکر به بابل‌فرستادم و «نیدفرن مادی» راکه فرمانبردار من»
«بود سردار کردم گفتم: بروید؛ بروید، این لشکری راکه در بابل است و خود را از من»
«نمیدانند، درهم بشکنید. نیدفرن بیدرنگ با لشکر به بابل رفت. آهورا مزدا مرا یاری کرد،»
«بیاری آهورامزدا ،وی بابل راگرفت و آنرا بزیر فرمان آورد... کسیکه خودرا بخت‌النصر»
«مینامید دستگیرشد وهمدستانش نیز گرفتارو بسته شدند...»

«بند ۱ـ ستون چهارم: اینست آنچه من در بابل کردم.»

«بند ۲ـ ستون چهارم: اینست آنچه من کردم . هرچه من کردم بهرگونه ، بیاری»
«آهورا مزدا بود. از زمانیکه شاه شدم ۱۹ جنگ کردم، بیاری آهورامزدا لشکرشانرادرهم»
«شکستم و۹شاه‌راگرفتم...»

«بند۳: ... این ۱۹ نفررا دراین رزمها دستگیر کردم.»

«بند۴: ... کسانیکه شوریدند، دروغ، آنهارابشورانید زیراآنها بمردم دروغ گفتند،»
«پس ازآن آهورامزدا آنان را بدست من داد وبا ایشان چنانکه میخواستم رفتار کردم ، »
«ای آنکه پس از این شاه خواهی بود، باهمه نیرو از دروغ بپرهیز، اگر بیندیشی چکنم»
«تاکشورهایم سالم بماند، دروغگورا نابودکن.»]

این اندکی ازپیروزیهای داریوش بود، در هیچ دوره وزمانی، پهنای کشور ایران به اندازهٔ زمان این پادشاه نرسیده و باز در یکی از سنگ نبشته های خود همه جهانگشایی خویش وستایش از سربازان پارسی را بدینگونه گوشزد میکند:

[«زمانی‌که آهورامزدا دیدکه‌کار زمین بهم خورده است آنرا بمن سپرد و مرا شاه»
«کرد. من بیاری آهورامزدا آنرا سرو رویی درست دادم ، هرچه‌گفتم همان شد که من »
«خواسته بودم ، اگر میخواهی بهمهٔ کشور هایی‌که داریوش میگردانید پی ببری ، به این»
«پیکره‌هایی‌که تخت‌مرا میبرند نگاه‌کن، از اینراه‌ایشان (یعنی بیگانگان‌وابسته) راخواهی»
«شناخت و خواهی دانست‌که نیزه‌های پارسی بسیار دور رفته وپارسیان درجاهایی‌که بسیار »
«ازپارس دور بوده جنگیده‌اند. »]

بزرگترین‌کاری که **داریوش** از راه کشور داری کرد : برانداختن شیوهٔ خانخانی و بنیاد حکومت مرکزی بود، تازمان**داریوش**حکومت‌مرکزی‌درهیچ‌کشوری وجود نداشت. تنها دولتی‌که درگیتی ملتهای‌گوناگون رازیرپرچم‌فرمانروایی یگانه‌یی‌درآورد وپایتخت‌را بر جاهای دیگر فرمانروا ساخت دولت هخامنشی ونخستین کسی که این شالوده را گذاشت همانا شاهنشاه هخامنشی **داریوش** بزرگ بود.

داریوش با رای دیدکشور داری وملی، کشورپهناور شاهنشاهی را ۳۰ بخش کرد ،

از میان سرداران و بزرگان ایران ، مردان کاردان وشایسته‌یی را بفرمانفرمائی هر بخش بر گماشت. استانداران این بخش‌ها را« خشترپاون» یاشهربان میگفتند. ویشتاسب‌پدر داریوش استاندارپارت (خراسان) درشمارآنان بود.

برای آنکه شهربانان‌ازاختیارات خود بیشی نجویند وبه بیداد وآزارمردم نپردازند با هر یك از آنان کارگزاری میفرستادکه بدیدهٔ دبیر ویژهٔ شهربان بود و در پرده‌کارهای شهربان را بازرسی میکرد ، خبرها و روی داده‌های بخش را به پایتخت گزارش میداد .

این‌پیشه در ایران‌تاپس‌ازاسلام هم بود واینگونه‌کارگزاران‌را دردورهٔ اسلامی‌صاحب‌ بريد» میگفتند، چاپاران ویژه ازمیان سرشناسان برگزیده میشدند چنانکه **داریوش‌سوم** پیش از پادشاهی چندی چاپار ویژه بود ، از اینها گذشته در هر استانی یك‌فرماندهٔ سپاه وجود داشت .

داریوش در هرسال دوتن را برای دوبار از پایتخت به بازرسی هریك از شهرها میفرستاد و آندو نام «چشم وگوش شاه » را داشتند. پیش ازداریوش باج در ایران ، روش درستی نداشت و مردمان کشورهای وابسته هرسال ارمغانهایی میدادند و نیز بـه تناسب مالداری وپهنای‌کشورهای زیردست،ازآنها باج میگرفت.

پلوتارك مینویسد: « داریوش چون اندازهٔ باج هرشهری را معین‌کرده وکاهش‌داده بود زیرا پیشترجویا شدکه‌آیامردم توان پرداخت این اندازه باج‌را دارندیانه وچون‌آشکار گردیدکه این‌توانایی را ندارند نیمی ازباج را چشم پوشید وگفته‌اش این بودکه شهربانان وفرمانداران هم برای هزینه‌های خود چیزی میگیرند .

برای زود رسیدن خبرهای‌هرجا به‌پایتخت و برگزاری‌رشته‌های بازرگانی، اداری، سیاسی‌ولشکری‌میان پایتخت وبخش‌های دوردست، داریوش بساختن راههای شوسه پرداخت چنانکه(راه‌شاهی) ازهمه‌کشورهای‌زیردست‌میگذشت.»

هردوت نوشته است : درازی این شاهراه بیش از ۲۹۰۰ کیلومتر بود. در هرچهار فرسنگ مهمانخانه‌یی دیده میشد، همه جا خوراك. اسب ونیازمندیهای دیگر یافت میشداین راه دراز را باسازوبرگهای آنزمان در ۱۱۱ روز و رهگذران در ۹۰ روز می‌پیمایند .»

داریوش راههای دریایی نیز بساخت چنانکه برای پیوستن دریای مدیترانه‌بدریای سرخ بکندن تنگه‌یی فرمان داد وداریوش برسنگ نبشته‌یی‌که نزدیکی‌تنگهٔ سوئز بدست‌آمده چنین‌مینویسد:

((آهورا مزدا خدای بزرگ‌که‌آسمان و زمین راآفرید و بشر را))
((پدیدآورد و خوشی را به‌آدمیان ارزانی داشت و داریوش را پادشاه))
((ساخت ، بزرگ است و مردان واسبان خوب داراست .))

«منم داریوش پادشاه بزرگ ،شاه شاهان ، پادشاه کشور هائی که»
«جایگاه همه نژادهاست شاه این سرزمین بزرگ تا کشور های دور دست ،»
«پسر ویشتاسب هخامنشی ، داریوش شاه ه گوید من پارسی هستم . از»
«پارس تا مصر را گرفتم . گفتم این تنگه را بکنند . از اینرو رودنیل»
«که در مصر روان است تا دریائی که از پارس بدان روند ، این تنگه»
«کنده شد چنان که فرمان دادم کشتی‌ها روانه شدند آنسان که خواستهٔ»
«من بود» (۱)

«آنچه کردم همه بیاری آهورامزدا بود ، آهورامزدا مرا یاری کرد»
«تا کاررا بانجام رسانیدم . آهورامزدا مرا، خانواده‌ام و کشورهای مرا»
«از بدی نگهدارد . اینست بهره برداری من از آهورامزدا ، امیدورم»
«آهورامزدا نیاز مرا برآورد».

«ای آدم ! آنچه آهورامزدا فرمان داده بتو میگوییم ، ازراه راست»
«برمگرد ، اندیشهٔ بدمکن ، ازگناه بپرهیز!».

«ای کسیکه پس از من شاه میشوی ، سخت ازدروغ بپرهیز ، اگر»
«میخواهی کشورت ازبدی ایمن باشد، فریب‌دهنده‌را کیفر ده،آهورامزدا»
«و یزدان مرا ازآنرو، یاری کرد که من ودودمانم بددل ، دروغگو و بی‌داد»
«نبودیم من ازروی حق وداد ، پادشاهی کردم ، هیچ بنده‌ای‌را نیازردم و»
به هیچ ناتوانی ستم روا نداشتم»

«ای آنکه پس ازمن پادشاه خواهی‌شد : مردی‌راکه دروغگو باشد»
«و کسی‌راکه بیدادکند دوست مباش و از او باشمشیر بازخواست کن».

«آئین‌های ایران درجهان آنروز زبانزد مردم گیتی بود . داریوش نخستین کسیست که یك آئین کامل مدنی فراهم کرد ، برای ملت‌های زیردست خود به تناسب چگونگی وخوب وبدکشور وآئین مذهبی آنان آئینی گذاشت . آئین های داریوش پایه و مایه آئین های جهان است . باید دانست که داریوش برهمه دادرسان کشور ، سرپرستی داشت و رای وفرجام پسین را او میداد .

---

(۱) دولت هخامنشی بگواهی برگهای تاریخ و گفتهٔ دوست ودشمن، نخستین دولتی است که بنیاد کشورداری خود را برپایهٔ دادگستری نهاد چنانکه داریوش درسنگ نبشته‌های خود می نویسد.

کیفر به نسبت گناه گنهکار تغییر میکرد وشاهان هخامنشی درهیچ کیفری برای نخستین بار فرمان کشتن نمی‌دادند چنانکه زمانی یکی از دادرسان را رای دادند که او را بدار آویزند . **داریوش** گفت او را از دار بزیر آورند ونیز بیفزود که وی پیش از این خدمتها کرده است ! ولی داریوش از دادن رشوه وگرفتن رشوه سخت بیزار بود وبسیار بدش می‌آمد. چنانکه **کمبوجیه** درباره« سی‌سامنس» دادرس کرده، بوده‌ام (۱) .

داریوش نه‌تنها از کارهای زشت دردرون کشور بلکه از کردارهای ناروای کشورهای زیردست‌خود تابیگانه‌را جلوگیری می کرد چنانکه درپیمان‌نامه‌یی که بامردم «قرل‌جنه» در کارتاژ ببست یکی از بندهای پیمان نامه این بود که باید از سوزاندن کودکان دست بکشند و بچه‌های بی گناه را قربانی خدایان نکنند وگرنه به خشمش می‌افزایند و بازخواست سخت خواهند شد .

همچنین**داریوش** سازمان لشکری را نیز سرو رویی آبرومند داد چنانکه دسته‌های سپاهی را از ده‌هزار سرباز ایرانی درست‌کرد و به (سپاه جاویدان) نامبردار شدند . این سپاه همیشه‌آماده خدمت وهر کدام جنگ آزموده ، دلیر و در تیراندازی و سواری سرآمد دیگران بودند ؛ درپایتخت‌های کشورهای زیردست پادگان‌هایی برای آسایش و بازداشتن همسایگان ازتاخت وتاز بآن کشورها گذاشت .

دولت هخامنشی پس‌از گرفتن‌فینیقیه، فن کشتی‌سازی راایرانیان ازفینیقی‌ها فراگرفتند و ایران دارای سه گونه‌کشتی گردید : کشتی های جنگی‌سه اشکوبه که یونانیان آنرا (تری‌رم) می گفتند و پارو رانان درسه رده بالای سر یگدیگر چایگزین بودند . ناوهای بزرگ برای بردن‌اسبان وسواره‌کاران. ناوهای باربر درسپاه روزگارهخامنشی بویژه زمان داریوش چرخهای جنگی هم بکار برده میشد .

بازرگانی وکشاورزی‌با ساختن راهها درزمان‌داریوش پیشرفت شایانی‌کرد. داریوش هراستانداری راکه شهرها را آبادتر نگهداری می کرد بردامنه فرمانروایی اومیافزودواگر میدیدکه استانی ، مردمش کم وفرآورده‌اش اندك است پی‌میبرد از ستمگری وآسان‌انگاری شهریان‌آن استان پدیدآمده اورا سخت کیفر میداد وازکار برکنار میکرد .

دلبستگی به‌آبادی‌وکشتکار، شالدهٔ آیین زرتشت بشمار میرفت و چون شاهان هخامنشی زرتشتی بودند از اینرو به‌کشاورزی وآبادانی ؛ نگرش و دلبستگی بسیار داشتند ، بویژه یکی ازکارهای برجسته**داریوش**زدن سکه‌است چه پیش از او درایران باستان ، داد وستد

---

۱ ـ چگونکی این بوده که سی‌سامنس چون رشوه‌گرفته بود ومردم ازدست اوبه‌تنگ آمده بودند ، کمبوجیه دستورداد ویرا بکشند و پوستش را بکنند و برروی تخت دادرسی بیندازند ودادرسی آنشهررا به پسرش سامنس داد و باوگفت : هرگاه می‌خواهی بیدادکنی وازمردم رشوه بگیری به پوست پدرت نگاه‌کن .

وخرید باکالا انجام می گرفت وکارکرد یا دستمزد پزشکان را با دادن کالا میپرداختند.

داریوش برای آنکه کاردادوستد وخریدو فروش راآسان سازد باسیم وزرسکه زد وپول را درمیان آورد . تنها پیش ازاین مردم لیدی به‌ارزش مسکوك پی برده ودرسدهٔهفتم پیش ازمیلاد مسیح سکه زد که آنرا «دریك» می‌نامیدند . این‌سکه نه‌تنها درایران بلکه در سراسر کشورهای زیردست ایران بکار میرفت و بازرگانی ودادوستدها باآن انجام‌میگرفت. برروی‌این سکه، نگار یك تیرانداز پارسی دیده می‌شدکه زانو بر زمین زده ، زه کمان را کشیده واین نیزچنین می‌رساندکه ایرانیان در هنر تیراندازی بخوبی دست داشتند واین نگارها ، توان ونیروی ایران را نشان میداد .

گرچه ازادبیات ودانش زمان‌داریوش چیزی در دست‌نیست ولی بودن سنگ نبشته‌ها وآثاردیگر میرساندکه‌داریوش بدانش وهنر سخت مینگریست چنانکه‌برروی‌تندیس(مجسمهٔ) او«جاکس‌رستی» شمه‌یی نوشته‌که‌مایه درستی‌آنست.

[« پادشاه مصر برین و مصرزیرین داریوش‌بمن فرمودند به‌مصر برو، اوکه دراین هنگام شاه بزرگ مصر وهمه‌کشورهای دیگربود در«آلام» بسرمیبرد. کار من‌این‌بودکه... بناهای«یرآن‌خا»(بخشی ازپرستشگاه منبت)راکه ویران شده‌بود بسازم.»

«آسیائی‌ها مراازکشوری به‌کشور دیگر بردند تاآنچنان‌که فرمان شاهنشاه‌بود به‌مصر رساندند، من دستور داریوش‌شاه را بکار بستم . به‌بنگاهها کتاب دادم و جوانان را درآنها آشنا کردم.... ایشان را بکارآموختگان سپردم وبرای ایشان چیزهای سودمند وافزارهای شایسته‌کتابهای‌شان‌فراهم ساختم.»

« چنین بود خواستهٔ شاهنشاه ، چه‌او سود پزشکی‌میدانست ومیخواست جان بیماران را از بیماری برهاند. آشکار است پادشاهی‌که برای‌کشور زیردستش چنین دستوری میدهد بدرستی برای‌کشورخودنیز اینسان رفتارکرده‌است بلکه بیشتر وبهتر».]

داریوش زمانی‌که در اندیشهٔ لشکرکشی به‌یونان افتاد ، سه‌سال به‌گردآوری‌سپاه می‌پرداخت دراین‌هنگام درمصر شورش شد و داریوش را از انجام خواسته‌اش بازداشت و بسال ۴۸۶ پیش‌ازمیلاد مسیح درگذشت.

دوست و دشمن،**داریوش** را پادشاهی خردمند ، دادگر، کاردان دانسته، اندیشه و پشتکار او را ستوده‌اند ، هرچند گاهی سختی نشان میداده ولی رفتارش با مردم کشورهای زیردست، نرم وپدرانه بوده، نمونه‌آن رفتاریست‌که با مصرنموده.

دربرگزیدن استانداران وگماشتن شهربانان نیز، دید درستی‌داشت،این‌پادشاه‌بزرگ براستی ، شاهنشاهی ایران را از نو برپاکرد و اگر پس‌از**کمبوجیه** او شاه نمیشد دولت هخامنشی‌هم مانند دولت ماد ازمیان میرفت ، پایه و سازمانی گذاشت‌که پس‌از دویست سال با روی‌کارآمدن شاهان ناتوان هخامنشی پابرجا ماند وتنها دولتی مانند اسکندر مقدونی و آنهم بکمك‌پیش‌آمدهای دلخواه توانست دولت بزرگ هخامنشی را براندازد ولی‌خود چنان

شیفتهٔ یادگارهای نمایان هخامنشی گردید که در تمدن ایرانی آمیخته‌شد ودر برابر فر وشکوه دولت هخامنشی سر کرنش فرودآورد وخود او و سربازانش رخت‌ایرانی‌بتن کردند.

سازمان دولت هخامنشی حتی در زمان ساسانیان و تا پس‌از اسلام‌هم پا برجا بود. در زمان داریوش، دولت ایران به‌بالاترین پهنه و گسترش خود رسید وبیشتر پژوهندگان، اورا بدرستی شاه بزرگی دانسته‌اند.

«نولدکه» دانشمند آلمانی باآنکه هوادار یونان‌است و ازایران‌خوشش‌نمیآید درتاریخ خود پیرامون داریوش مینویسد: «داریوش والاترین پادشاه هخامنشی وبدرستی‌میان شاهان ملی‌ایران ازهمه نمایان‌تر است، تنها خسرو اول ساسانی از سده ششم انوشیروان و شاه‌عباس بزرگ صفوی از سدهٔ هفدهم میلادی را میتوان بااو سنجید، دور اندیشی او و از اراده‌اش کم نمیآمد و او طبعاً شاهی نیرومند، سخت وبی گذشت بود ولی برروی‌هم نرمی و سازش داشت.»

خاورشناسان‌دیگر نیز **داریوش** را مردی بزرگ‌نامیده ودرستایش‌اوسخن‌ها گفته‌اند، چکیدهٔ گفتارشان اینست که برخی‌اورا با فرعون‌های مصر وگروهی ویرا برابر پادشاهان بابل وگروهی همانند پادشاهان بزرگ آشور دانسته وهمگی برآنند که داریوش از زمان دیرین تا این روزگار بزرگترین شاهان خاور زمین است و حتی بر **کورش** بزرگ هم برتری دارد.

***

نبشتهٔ زیر، بخشی از لوح زرین داریوش بزرگ است که از زیرپایه‌های کاخ آپادانا درتخت جمشید و پرس‌پلیس، بدست آمده و زینت‌بخش تالار موزه ایران باستان در تهران شده‌است:

«... داریوش، پادشاه‌بزرگ، شاهنشاه، پادشاه‌کشورها، پسر گشتاسب»
«هخامنشی چنین‌گوید: این‌پادشاهی که‌من دارم ازخاک سکای آنسوی سغد»
«(آمور تا جیحون) تاگوشه‌حبشهٔ ازهند تاسپرد وکرانهٔ دریای مدیترانه،»
«آهورامزدا، مرا و خاندانم را پناه‌بخشاد.»

این یادگار تاریخی و جاودانی **داریوش** بزرگ از سال ۵۲۱ پیش از میلادآغاز ویکسال پس‌ازآن بپایان رسیده. هرکس آنرا ازنزدیک دیده براستادی سنگتراشان آفرین گفته و دستخوش شگفتیها گشته که چگونه وباچه‌افزاری چنین‌یادگار برجسته را برسنگهای بزرگی در دل کوه کنده وتراشیده‌اند؟

باآنکه بارهااین راه میان همدان و بغداد، رهگذر کوچ کنندگان وتاخت وتاز کنندگان

بوده خوشبختانه باین یادگار برجسته ویرانی نرسانیده و درنزدیکی‌آن ، چشمه‌سار پاك و گوارائیست که‌همیشه‌جایگاه‌والایی‌بشمارآمده زمین‌های سرسبزی پیرامون چشمه در روزگار باستان « بغستان » نامبردار شده که درکتابهای تازی « بهستان» ودر فارسی‌امروز « بیستون» نامیده میشود.

نگارهای برجسته سنگها همگی درست و دست‌نخورده‌است، رخسار **داریوش بزرك** بخوبی دیده میشود که مردی در زیرپایش خمیده و او همان **گئوماتای مغ** یا **بردیای** دروغی است که خود را برادر **کمبوجیه** (کامبوزیا) پسر **کورش** جا زد وتاج و تخت را در ربود.

پشت‌سر **داریوش** ، کماندار او ، روبروی شاهنشاه سه‌تن کسانیکه گردنشان را با ریسمان بهم‌پیوسته‌اند دیده‌میشوند. اینان نمایندگان‌سران ایل و ابه‌یی‌هستند که در دوسال اول پادشاهی داریوش ازفرمان وی سرپیچی کرده‌اند.

نبشتهٔ زیر بخشی‌ازسنگ‌نبشتهٔ بزرگیست که‌بفرمان داریوش بزرگ در بیستون‌بیادگار کنده شده‌است :

«... اینست آنچه‌من کرده‌ام،هرچه‌کردم‌وبهرگونه، بیاری‌آهورامزدا»
«بود،از زمانی که شاه شدم ۱۹جنك‌کردم. بیاری‌آهورامزدا لشکرشان را»
«درهم شکستم و ۹ شاه را گرفتم... این ۹ تن را دراین نبردها دستگیر»
«کردم ...»

«کشورهایی که شوریدند، دروغ آنها را شوراند، زیراآنها بمردم »
«دروغ گفتند. پس‌ازآن آهورامزدا آنان را بدست من داد وماآنان را »
«چنانکه میخواستم رفتار کردم.»

« ای‌آنکه پس‌از این‌شاه خواهی بود و دیهیم شاهی‌برسرخواهی» نهاد، بدرستی از دروغ ودروغگو وناپرهیزگاربپرهیز وبنیاد او براندازتا ریشهٔ دروغ ازکشور براندازی ومردم را این‌پلیدی‌آسوده سازی.

دراین‌سنگ نبشته‌ها **داریوش** گفته‌است که‌چگونه توانسته‌آنان‌راسرکوب و رام‌کند؛ شاهنشاه ایران میخواست چگونگی این پیروزی بزرگ را نیز بیاد بودهای نمایان خویش بیفزاید ولی چون جایی برای‌آن در دست راست این سه‌تن شورشی نبود ونبشته‌هایی بزبان عیلامی‌درآن گوشه کنده‌بودند ناگزیر **داریوش** دستورنابودی‌سخنانی‌چند ازداریوش بزرگ با هفت تن از بزرگان ایران‌که با او در برانداختن فرمانروایی هفت ماهه گئوماتای‌مغ

همدست شده وسوگند یادکرده بودند بخشی‌از واژه‌های عیلامی‌را داده تا بتوان نمایندگان سکاها را هم در آنجا بگنجاند . پس بفرمان شاهنشاه‌آن نبشته‌های عیلامی سوی چپ زیر نبشته‌های فارسی باستان‌کنده شد و دراین نبشته‌ها داستان پیروزی داریوش بزرگ به‌زبان عیلامی و بابلی وفارسی‌باستان گفته شده‌است :

«چه بسا چیزهایی که نمیتوان گفت‌و باکردار باید نشان‌داد،چیزهایی»
«هم هست که درگفتن روشن‌است ولی از آن نتیجه‌یی گرفته نمیشود.»

«بدانید که گذشتن از نگهبانان دشوار نیست ، نخست از برای منش و»
«پایهٔ ما هیچیک از نگهبانان یارای آنرا نخواهند داشت که مارا از رفتن»
«بدرون کاخ باز دارند. دیگر آنکه من دستاویز بسیاری برای رفتن در»
«کاخ دارم .»

«من‌خواهم گفت: بتازگی ازپارس آمده‌ام و پیام پوشیده‌یی‌از پدرم»
«برای شاه دارم‌که باید خودم بشاه برسانم، جایی‌که دروغ باید گفت ،»
«نشاید آنرا نهفت ، چه دروغ و راست درآنگاه یکیست.»

«برخی‌دروغ‌گویند تا با دروغ بفریبند وسودی‌برند.»

«پاره‌یی‌راست‌گویند و برآنند بسودی‌رسند. پس‌هردوخواهان‌سودی»
«هستند خواه شیوهٔ آن‌گوناگون‌باشد.»

«اگرپای‌سودی‌درمیان‌نباشد، راستگو بآسانی دروغگوودروغگوهم بآسانی راستگو میشده» .

در مرز فرمانروایی **داریوش بزرگ** ، مردم بزبانهای‌گوناگون‌سخن میگفتندولی سه زبان نامبرده‌بیشتر از همه، زبانزد مردم بود افزوده بر بیستون نوشته هائی نیز در کوه الوندوتخت‌جمشید برجای مانده وزبان فارسی باستان به‌خویشی‌بازبانهای سنسکریت‌و اوستا وزبان فارسی امروز رودتر ازهمه خوانده‌شد.

در این یادگارها داریوش، روی داده های فرمانروائیش تا زمان نبشتن این‌سنگ نبشته‌هارا بی‌واژه‌یی نادرست برای‌آیندگان گویا شده‌است . نخست داریوش از بدست‌آوردن تاج وتخت نیاکانش سخن میگوید وهمه دشواریهای دوسال اول پادشاهیش را آشکارمیسازد. همچنین برزبان میاورد چگونه برهمه فرمانروایان سرکش چیره شده و نیز چگونگی همه رزم‌هایی که‌داریوش‌درآنها پیروزگردیده‌خوانده‌میشود.

داریوش آنچه را که انجام داده همه را بخواست‌آهورامزدا میداند ودرپایان این نبشته‌ها‌کشورداری وکشورگشایی ودادگستری‌خودرا میستاید وخدای یکتا را گواه‌میگیرد

که همیشه درراه راستی ودرستی گام برداشته وآنچه‌را هم که نبشته ،همه راست‌ودرست است.

داریوش ازکسانیکه‌این‌یادگاررا میخوانند درخواست میکند که‌داستان دادگستری و دادپروری اورا به‌دیگران بازگوکنند و برکسانی‌که اندیشهٔ نابودکردن و از میان‌بردن این یادگارهارا دارند نفرین میکند.

پس‌از دوهزار وپانصد سال با وزش‌باد و ریزش باران، سرمای سخت ویخبندان‌بیشتر ازآنچه‌که دست‌بشر ویرانی برساند آسیب رسانیده‌است. ناگفته نماند این یادگار ایران باستان تا پیش‌ازآمدن **رالینسن** افسرانگلیسی به‌ایران براروپائیان روشن‌نبود. کاشف‌نامبرده میان سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۷ یعنی‌۱۲سال پس‌ازنسخه‌برداری ازآنها بررسی‌کرد. گرچه دربار نخست نتوانست این نبشته‌ها را بخواند ولی باافزاری‌که داشت توانست‌نسخه‌برداری خوبی بکند، جاهایی‌راکه نتوانسته بانردبان دسترسی پیداکند وآنجاها نبشته‌های عیلامی و بابلی بودبراوگمنام ماند. **رالینسن** به‌کمك این نسخه برداری وکشف خود راه تازه‌یی از دانش واطلاعات روزگار باستان برجهانیان بازکرد . پنجاه سال پس از او دانشمند دیگر بنمایندگی موزه بریتانیا . بنامهای«کینگ» و«تامپسن» سنگ نبشته های **کوه‌بیستون** را خواندند ولی نتوانستند به‌بخش عیلامی برسند وازآن رونوشت بردارند . نتیجهٔ بررسیهای این دونن کمك بزرگی بجهان دانش بود .

آخرین دانشمندی‌که از این یادگارهای باستانی رونوشت برداشت و آنها را خواند پروفسور جرج کامرون آمریکائی استاد دانشگاه میشیگان آمریکاست که یکبار بسال ۱۹۴۸ وبار دیگر درسال ۱۹۵۷ ازآنجا رونوشت برداشت و بررسی‌های خود را دراین زمینه تا جایی ادامه دادکه کار او را میتوان کاملترین‌کاری دانست‌که پیرامون این سنگ نبشته‌ها انجام‌گرفت .

نبشتهٔ زیر بخشی از لوحه **داریوش** بزرگ است‌که درکاوش‌های **کانال‌سوئز** (۱) بدست آمده است :

---

(۱) این سند تخته سنگی است بفرمان **داریوش‌بزرگ** درچگونگی کندن تنگه‌یی که رود نیل را بدریای سرخ پیوست وبچهار زبان نگاشته شده است . گویند **حتش‌بوت** ملکه مصرکه همزمان باحضرت موسی بوده وبگمان برخی از مورخان مادرموسی میباشداز ترس فرعون‌کودك خودرا فرزند زنی دیگر گفت جویباری برای پیوستن رود نیل به‌دریای سرخ کندکه درآینده ازگل ولای انباشته شد وداریوش پادشاه ایران آنرا باردیگر برکند. برخی نیز برآنندکه نخائو فرعون مصر درسال ۶۰۹ پیش از میلاد ؛ این جوی راکنده که رفته رفته بسته شده وباردیگر بفرمان **داریوش** باز شده است .

←

«. . . خدای بزرگیست آهورا مزدا که آن آسمان را آفرید، این
«زمین را آفریده بشر را آفریده خوشی را به بشر داده، داریوش راشاه»
«کرده، داریوش را به پادشاهی کشوری رسانیده بزرگ است اسبان و»
«مردان خوب دارد» .

«منم داریوش، شاه بزرگ، شاه‌شاهان، شاه‌کشورهایی که از همه»
«نژادها جایگزین است، این زمین بزرگ تا آن دورها، پسر ویشتاسب»
«هخامنشی ...»

مانده از پیش –

کندن این **کانال** ازیک خواستهٔ مذهبی بوده که ملکه میخواسته کشتی های مصری بکشور های خاور رفته دانه های خوشبو و بخوری برای پرستشگاههای مصر بیاورند .

هردوت داستان نویس نامی یونانی میگوید این کانال باندازه چهارروز درازا داشت و دو کشتی میتوانست پهلوی‌هم درآن بروند. درباره نام فرعونی که این تنگه راکنده نیز گفتگوی بسیار است. ارسطودانشمند نامی یونان اورا «سینروستویس» و هردوت نیز «تیئسو» مینامد و لیکن **دیودورسیسیلی** کنندهٔ کانال را همان **داریوش** شاهنشاه ایران میشناسد.

برخی برآنند تنگه سوئز بفرمان فرعون کنده شده ولی باگذشت زمان ازگل و لای انباشته شده تااینکه بفرمان داریوش دوباره آمادهٔ کشتیرانی گردیده‌است .کسانی‌هم گویندکه این‌کار مهندسی بزرگ در زمان فرعون‌ها انجام نگرفته زیرا دانشمندان مصری گمان میکردند سطح آب دریای سرخ بالاتر از سطح زمین مصر است و اگرجوبباری کنده شود ،آب دریای سرخ سرزمین مصر را فرا میگیرد . دانشمندان ایرانی درست نبودن این گمان نادرست را ثابت کردند.

یکی‌ازکاوش کنندگان اروپایی درپرستشگاه **توتونخامون** لوحه‌یی یافت‌که یکی‌از کارهای برجستهٔ ملکه **حتش بوت** را واگومیکند . دراین‌لوحه نوشته‌شده که ملکه‌حتش بوت ارادهٔ مردانه‌یی داشته رخت مردانه میپوشیده ، ریش میگذاشته و موی سرش‌را میتراشیده . این ملکه فرمان داد رود نیل را به‌دریای سرخ برند تا کشتیها به‌کشور های خاور زمین رفته : حنا ، صمغ‌ـ‌دانه‌های‌خوشبو برای پرستشگاه‌های مصر بیاورند زیرا ملکه خود را از بازماندگان خدایان میدانست و از اینرو دست باین‌کار زد تا نیاکانش را با بوهـای خوش وبخور خوشنود سازد. دراین‌لوحه نوشته شده : « آمون خدای بزرگ فرمان داد از خاور دور حنا بیاورند تا ریش این‌فرزند دلبندش (ملکه) به‌حنا رنگین‌شود.

چون کشتیهای نیلی ، توان وسیر و گشت دریارا نداشتند ملکه دستور داد ۱۵ فروند

***

این سخنان از داریوش است:

« دشمنی که بتو روی نماید و لبخند زند حنظل است که از بیرون تازه وشاداب وخوش میآید ولی از درون تلخ وناخوش باشد. »

دنبالهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

کشتی بزرگ ساختند این کشتی‌ها رهسپار خاوردور شده فرمانده ناوگان دستور داشت همه رویدادهارا یادداشت کند. امروزهم درناوگان جنگی این روش را بکار میبرند و شاید ملکه نامبرده کسیست که این روش را آغازکرده‌است. کانالی که بفرمان **داریوش اول** کنده شده بار دیگر باگذشت زمان از گل ولای انباشته شده تا روزگار امپراتوری رومیان فرا رسید ومصر به‌امپراتوری پهناور رم پیوست.

آدرمان امپراتور رم که‌تنگه را ازگل ولای پاك کرد وبرای‌آمد و رفت‌کشتیها آماده ساخت درسده اول هجری‌هم فرمانروای عربی مصر برای بار دیگر تنگه را کند تاخواربار از راه دریای سرخ به‌حجازفرستاده شود. درلوحه‌ایکه‌نزدیك‌کانال پیداشده داریوش‌شاهنشاه ایران را چنانکه شیوهٔ مصریان باستان بود بنام فرعون میخوانند. دراین‌سنگ نبشته چهرهٔ داریوش زیرقوش پردارخورشید دیده میشود.

خدایان دونیمهٔ‌نیل: نیل بالا وبخش دلتای پائین نام **داریوش** بهم می‌پیوندند و بروش‌همیشگی‌فرعون دراین‌سنگ‌نبشته‌هم نامهای ملت‌هایی که‌پیرو فرمان‌فرعون«**داریوش**» هستند ذکرشده‌است. نویسندهٔ این‌لوحه یادآور میشود که همه این‌ملتها رشته بندگی«فرعون آن‌تریوش» یعنی **داریوش** را بگوش دارند واین فرعون از همه فرعون‌ها حتی از خدیو های‌رشتهٔ هجدهم نیز برتر و والاترند.

درنبشتهٔ خطی این‌لوحه، بند سوم خوانده میشود که:

[«.... من‌پارسی‌هستم از سرزمین پارس، کشور مصر را گرفتم وگفتم این‌راه دریایی»
« را کندند، از « پی‌رمه » « نیل » که درمصرجاریست تا دریایی که‌به‌آب‌های دریای‌پارس»
«میرسد جوئباری در آورند این‌کانال کنده شد، چنانکه فرمان دادم کشتیها روانه شدند،»
«چون این‌چنین خواستهٔ‌من بود.....»]

امروز دست‌توانای دانش وهنر، آن‌جویبار را ژرف وپهناور کرده بزرگترین کشتیهای اقیانوس‌پیما از روی آن میگذرند وتا روزیکه زمین و آسمان هست وآسمان برزمین سایه میافکند نام پرافتخار ایران‌باستان درآن سرزمین به‌چشم میخورد وازمیان نمیرود.

خشایارشا شاهنشاه هخامنشی

سخنان زیر از خشایارشا شاهنشاه هخامنشی در انجمن رایزنی بزرگان ایران در جنگ یونان است :

«پارسی‌ها ! من نمیخواهم در میان شما بدعتی گذارم، میخواهم روشی»
«را پیروی کنم که از نیاکان بما رسیده است لذا از سالخوردگان شنیده‌ام ،»
«از زمانی که کورش تاج را از آستیاك گرفت. پارسیان فرمانروایی را از»
« مادیها ستاندند ، هیچگاه بیکار ننشسته ایم ، خدایی ما را رهبر است و »
« مارا ازیك بهره‌مندی به‌بهره‌مندی دیگر راهنمایی میکند افزون میدانم»
«ازکارهای نمایان کورش ،کمبوجیه ، پدرم داریوش و سرزمین‌هایی که»
«بفرمانروایی ما در آورده‌اند چیزی بگویم شما ازاین کارهای درخشان»
« بخوبی آگاهید : اما من از روزی که بتخت نشسته ام چون میخواهم »
«جانشین شایسته‌یی برای ایشان باشم ، همواره دراین اندیشه‌ام که چکنم»
«نا زمامداری و اقتداری که نیاکانم برای من گذاشته‌اند اگر بر آن بیفزاییم»
«بهمان اندازه برای پارسیان نگهداری نماییم . »

«پس از اندیشه‌های بسیار باینجا رسیده‌ایم که میتوانیم ناممان را »
«بیش از پیش بلند کنیم ،کشوری را که نه تنها پست‌تر ازکشور ما نیست»
«بلکه بارآورتر میباشد بدست آوریم و نیز از برای توهینی که بما شده»
« است انتقام بکشیم. البته شما را فرا خواندم تا شما را از خواسته‌ها و »
« آرزوهای خود بیاگانم تا رهسپار یونان شوم و اهانتی که آتنی‌ها به »
« پارسیان و پدرم کردند تلافی کنم . »

« شما میدانید که داریوش بر سر آن بود با این مردمان بستیزد ولی »
« مرگ نابهنگام، اورا از چنین کاری بزرک بازداشت. پس اینک برمن است»
«که انتقام پدرم و پارسیان را از یونانیان بگیرم. من از این کاردست بردار »
«نیستم تا آتن رابگیرم و آتش بزنم و حقشناس شما خواهم بود اگر چنین»
«کنید . هر کدام شما باید باشتاب خودرا آماده کنید وهر کس به بهترین»
«سازو برگ درآید پاداش خواهد داشت که بهترین ارمغانی شمرده خواهد»
«شد . اینست آنچه شما باید بکنند و برای اینکه اینکار تنها از من نباشد »
« پیشنهاد میکنم این کار بهرای مردم واگذار شود تاهر کس از شما رای»
خود را بگوید . »

خشایارشا پس ازآنکه باسپاهی فراوان برآنشد که یونان را بچنگ آورد از دپارات پادشاه اسپارت که در آنهنگام ویرا از یونان براندند و بدربار ایران پناهنده بود پرسید (۴۷۹ پیش ازمیلاد) یونانیان را سپاه ایران یارای زدوخورد وپایداری دارند یانه ؟ دپارات پاسخداد : آری. چه یونان زمین را خدایی نیرومند است که مردم از فرمانش سرنپیچند ، اگرچه شماره دشمن بسیار وشمارهٔ آنان اندك باشد وآن آئین است که ملت را میگوید زمان تاختن دشمن پایداری کنید و اورا از پیشروی باز دارید ، خواه کشته شوید و خواه پیروز گردید .

خشایارشا «گزرسس» شاهنشاه ایران ، پس از آنکه مصر و شام و سوریه امروز و ترکستان را رام و آرام کرد ، در اندیشه گرفتن فرنگستان افتاد ، ازاینرو فرمان داد تا پلی استوار ، برتنگهٔ داردانل (نزدیك استانبول) بندند که سپاه بیشمار ایران از روی آن بگذرد و خاك اروپا را در نوردند . اتفاقاً شبی که ساختن این پل پایان پذیرفت توفانی سخت برخاست و پل را درهم شکست (سال ۴۸۵ پیش ازمیلاد) بامدادان این آگهی بگوش خشایارشا رسید ، سخت برآشفت و تازیانه‌یی که دردست داشت به‌آب دریا زد و گفت :

«ای آب تلخ شور ! من ترا رام کنم که بیگاه تندخو و سرکش »
« شدی و برآشفتی ! اینك بزور از زیر امواج تو خواهم گذشت و ترا »
« خرد وکوچك خواهم ساخت ! »

پس مهندسان را دستور داد بسزا رسانیدند وگروه دیگری برگماشت تاپس از چند روز پل استواری بیستند وبیش ازیك میلیون سپاهی ایران از روی آن گذشتند وخاك اروپارا درنوردیدند

خشایارشا چون بخاك یونان فرود آمد ، فرمان داد تابرای «لئونیداس» شاه اسپارت برنگارند که :

«هرگاه سربندگی و فرمانبرداری فرود آری، سراسر یونان را بتو می‌بخشم .»

شهریاراسپارت چنین پاسخداد :

« خشایارشا رابگوئید: مرا مردن در راه‌نگهداری میهن‌آسان‌تراست تافرمانبرداری» « از بیگانگان »

شاهنشاه ایران درنامه‌یی دیگر اینسان نوشت :

«هرگاه ساز و برگ جنگ را برایرانیان سپارید به‌مال و جان ایمن هستید .»

پادشاه یونان در زیر نامه نگاشت :

« اگر بتوانید بیائید از ما بگیرید . »

گویند چون سپاه ایران از دور پیدا شد . نگهبان یونانی دوان دوان آمد وبشهریار اسپارت گفت : پارسیان بما نزدیک شده‌اند .

لئونیداس باسنگینی وبردباری گفت : «بگو ما بآنان نزدیک شده‌ایم . »

اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی

اردشیر شاهنشاه هخامنشی که بسال ۴۵۶ پیش‌از میلاد پادشاه گردید دستور داد که هر کس نمیستوگل بزرگترین سرداریونانی‌را دستگیر کند پولی به‌ارزش ۲۰۰ تالان و۲۷۵ هزارفرانك، باو پاداش‌دهند. نمیستوگل‌همان مرد دلاوری‌است که درجنگ سالامین دلاوریها کرد و ایرانیان را سخت بیازرد.

این سردار یونانی که آتنی‌ها پاس‌اورا نگاه نداشته و رنجیده‌اش کردند بدربار ایران پناه‌آورد وسرنوشت خودرا بدست شاهنشاه ایران سپرد. اردشیر وی را بنواخت واز گناهش درگذشت وفرمانفرمای کناره‌های آسیای کوچك کرد.

نامه زیر بخشی‌ازفرمان آشتی **اردشیر** با **آتالیداس** پادشاه‌یونان‌است:

«... اردشیرعادلانه میداندکه شهرهای آسیایی یا جزیره های‌آن: کلازومن وقبرس را ازآن خود بداند ـ ونیزعادلانه میداند که آزادی و استقلال‌داخلی شهرهای دیگریونان‌رابآنها پس‌دهد جز: لم‌نس، ایمیروس، اسکیروس‌که مانندگذشته ازآن آتن باشد.»

در زمان پادشاهی اردشیر بیشترجاهای ایران را بیماری طاعون فراگرفت. شاهنشاه ایران بقراط یونانی پزشك نامدار یونان را پیام فرستاد:

«اگر میآیی و ایرانیان را درمان نمایی، ازهرچیز بی‌نیازشوی.»

بقراط پاسخ داد: پیشهٔ والای من در این زمان هنگام خدمت بهم‌میهنان است وآنان یونانی‌هستند نه‌ایرانی.

سخنان زیر پاسخ اردشیر بنامه فرمانفرمای اورشلیم درباره اسرائیلیان‌است:

«این شهر از دیرزمان بفرمان پادشاهان‌گوش‌نداده‌ودرآنجاآشوب»
«وتباهی‌روی داده‌است شاهان‌نیرومندی در اورشلیم بوده‌که برسراسر»
«رود اردن وپیرامون‌آن فرمانروایی کرده وبه‌ایشان‌باج میدادند. فرمان»
«دهیدکه‌آن مردمان را ازکار باز دارند و دراین‌باره‌کوتاهی نکنید.»



کیومرس نخستین شهریار پیشدادی

گویند کیومرس سردودمان پیشدادیان درآغاز پادشاهی خود شهرهای دماوند و استخر را بساخت ، تن پوشی از پوست داشت ، ساختن زیر جامه و زیرانداز از پشم و موی فرا آورده‌های اوست، سنگ ازفلاخن انداخت و گرفتن جشن سده دردهم بهمن‌ماه را از اودانند و نیزسخنان زیررا :

« شادی بسیار، سرشت را خود پسند کند»

« کامرانی روزافزون ، دل را بمیراند.»

« اندوه یک گونه بیماری است که از کاهش گرمی سرشت پدید آید.»

« دهش شاخی است که از پاسداری ، تازه و برومند شود.»

« آنچه برداد و دهش افزایند برپیروزیشان افزوده گردد.»

« در راه راستی و درستی ، هرچه پای فراتر نهند، بهتر پیش روند »

« و آرمان خود را دریابند .»



هوشنگ دومین شاهنشاه پیشدادی

هوشنگ دومین شهریار بزرگ پیشدادی که پس‌از کیومرس دیهیم جهانداری برسر نهاد به‌تهمورس جانشین‌خودگوید : (۱)

« ای فرزند دلبند: مرا براستی برای درستی پیمان ، زیرکی‌هوش»
«و بسیاری‌دانش تو، امیدی‌بزرگست پیداست که در نهادت نگاردانائیست و»
آمادهٔ شهریاری ،آری پس‌از من تویی . اینک کشور بتو گذاشتم ترا »
«به‌نگهداری مردمان برگماشتم.»

«آغاز وانجام‌بسوی یزدان‌است، یاری از اوست و ویرا ستایش سزا»
باشد .»

« هرآنکوآغاز را شناخت ، ستایش را پیشه ساخت و آنکه‌از انجام
«آگاهی‌یافت بنده شد. »

« هرکه‌یاری از اودانست،فروتن‌گشت.»

«آنکه از داد و دهش یزدان‌آگاه‌گردید به‌بندگیش گردن نهاد واز»
« سرکشی برکنارماند. »

---

(۱) نقل‌ازکتاب جاویدان خرد، نوشتهٔ هوشنگ ، ترجمه گنجوربن‌اسفندیار که از پهلوی بپارسی برگردانید وحسن‌بن‌سهل‌ایرانی در زمان‌مأمون خلیفه عباسی بتازی درآورد و ابوعلی مسکویه با حکمتهای پارس و روم و هند و عرب بهم درآمیخت و درکتاب تاریخ (تجارب‌الامم) گذاشت.

«بهترین چیزی از خدا به‌بنده رسد: دانش این‌جهان و آموزش» «آنجهانست.»

«خوش‌ترین آرزوی بنده ازخدا تندرستی‌است.»

«نیکوترین سخن، ستایش‌آفریدگار است.»

پایهٔ کیش:

«کیش خانه‌یی را ماندکه درچهارپایه برپاست، هرگاه پایه‌یی سستی بهمرساند» پایه‌های دیگر نیزسست شود و سرانجام روزی فرو ریزد.»

بهرهٔ دانش:

«خوی بندگان خدا بردانش‌است، بردباری، پاکدامنی و داداستوار» است:»

«دانش به‌نیکویی برای نکویی‌یابی است.»

«دانش وکردار مانند جان وتن باشد.»

«دانش‌پنج گونه‌است: کردار بردانش‌پدر- کردار پسر- دانش بی کردار» «پسندیده نباشد وکردار بی‌دانش انجام نیابد.



«توانگری دربی‌نیازیست وآسایش‌درگوشه‌نشینی.»

«آزادی درگذشتن ازخواهش‌های زیانکارانه.»

«راستی در رستگاری‌است.»

«بزرگواری دربی‌خواهشی باشد.»

«دل ازآز چون پاك شود، بند از پای درآید وتن‌آرایش یابد.

«ستمکار پشیمان است اگرچه ستایشش کنند و ستمکش آسوده» «هرچند ویرا سرزنش‌نمایند.»

«توانگری درخورسندی است و درویشی درجستن توانگری.»

«سپاسدار بی‌نیازاست هرچند برهنه وگرسنه‌باشد.»

«بسیارجو اگر همه گیتی‌هم‌ازآن او باشد بینواست.»
«آزمند اگرهمه جهان را هم دارا گردد، باز تنگدست باشد.»
« دلیری پردلی‌است ودست‌زدن بکارهای بزرگ وشکیبایی‌از رنجهای»
« دردناک .»

« بخشش بجوانمردی‌است.»
« خودداری از نیرومندی بخشایش‌است.»
« پیش‌بینی هنگام استواری کار.»
« لگام‌آسایش درکف اندوه وآسایش زیربار رنج‌است .»
« مرگ نزدیک‌است ودر دست‌تو نیست.»
« روز وشب تند میگذرد ، و با دمی روزگار سپری گردد.»
« مرگ راگرامی‌دار و پیوسته‌آنرا نگران .»
« تن چه به‌آسایش خوگرفت ، از مرگ بیندیش ، دمی که‌ازآسایش»
«خشنود شدی، اندوهگین‌باش از رنج که بازگشت بسوی اوست.»
« نرمی به از سختی و آهستگی به‌از شتاب باشد.»
« چون پادشاه زیردست شود ، اندیشه‌اش کج گردد و راستی‌از امر،»
« روی برتابد .»
« شنونده را نسزد که سخن‌گوینده را نشنود مگر درچهارجا:
« ۱- نادانی که دربردن رنج شکیباست . »
« ۲-خردمندی که به نیکوکارش دشمنی کند.»
«۳- زن زشتکاری که پرده داری‌نماید.»
«۴-آزمندی که به‌اندکی‌خودرا شکیبا نشان دهد.»

زیان‌های‌جبران‌ناپذیر:

« سه‌زیان چاره‌پذیر نباشد:»
« ۱- دشمنی خویشان . ۲- رشک همسران . ۳- خواستهٔ خسروان »
به‌اندوختهٔ دیگران . »

کارهای بی‌زیان:

«سه کار است که زیان ندارد: ۱ـ پرستش دانا یزدان را. ۲ـ شکیبایی دانشوران. ۳ـ داد و دهش بزرگان.»

چیزهای سیر نشدنی:

«سه چیز است که سیری ندارد: ۱ـ تن آسایی. ۲ـ زندگانی ۳ـ اندوختنی.»

خوشبختیهای گیتی:

«سه چیز در گیتی خوشی است: شکیبایی بهر چه پیش آید. ۲ـ اندوه روزی فردا را نخوردن. ۳ـ سپاس نکوکاری.»

چیزهای اندوه‌آور:

«سه چیز مایهٔ اندوه باشد: ۱ـ رنج آزمندی. ۲ـ خواهش از مردم. ۳ـ آرزوی چیزی که پشیمانی بار آورد.»

بخشایش‌ها:

«چهار چیز بخشایش است: ۱ـ بنیاد گذاشتن ۲ـ زن خواستن ۳ـ زر دادن ۴ـ وارستگی.»

چیزهای رنج‌آور:

«چهار چیز رنج آورد: زن و فرزند بسیار ۲ـ تنگدستی. ۳ـ همسایه بد «زن نافرمان»

سنجش‌های جهان:

«سنجش‌های جهان چهار است: پیری. بیماری در غربت ـ وام بسیار «راه دراز.»

نشانهای مردی :

«آنکه این سه کار نکند مردمش ندانند : ۱- بازن درآویزد و پیروزی»
«نیابد ۲- جایی را بنیاد کند و به‌انجام نرساند ۳- کشت کند و آنرا ندرود.»

چیزهای سودمند:

«سه‌چیز درسه‌جا سودمند باشد : ۱- گذشت درگرسنگی ۲- خویشتن-»
«داری از خشم. ۳- بخشش در تنگدستی .»

فراموش نکردنی‌ها:

« دوچیزیکه نباید فراموش کرد : ۱- خدا . ۲- مرگ .»

از یاد بردنی‌ها:

«دوچیزی که باید از یاد برد: ۱- نیکی کردن بدیگری. ۲-بدی کردن»
«کسی بتو .»

نشان برخورداریها :

«چهارچیز نشان برخورداریست: ۱- نانی کهٔ از دسترنج بدست آمد»
« ۲- دوستی پایدار. ۳- راستگوئی. ۴- پاکدامنی .»

مایهٔ کامرانیها :

«شش‌چیزمایهٔ کامرانی باشد : خوراك گوارا. فرزندخوب. زن‌همراه»
«همنشین مهربان- سخن راست- دانش بسیار .»

بی‌آزمایشی‌ها :

«هشت چیز از بی‌آزمایشی‌است: خشم بی‌مایه- بخشش بیجا- رنج در»
« تبه‌کاری - نشناختن دوست ازدشمن- رازگویی به‌بیگانه - خوش‌گمانی»
«بمردم نیازموده - پذیرش سخن بی‌خردان - سخنی که سود نبخشد - کار»
«بی‌کنکاش .»

پراکنده‌ها :

«خردمند بچیز نیامده دل نبندد؛ چیزی‌را که درخود نداند نخواند»
«وکاریکه نتواند بگردن نگیرد .»

«فرومایه از آموختن به‌نگردد ؛ چنانکه شمشیرخوب از آهن‌بد .»

«به‌دوستی شاه مناز که نزدیکانش بتو دشمنی ورزند .»

«پادشاه را رامشی نشاید چو او نگهبان کشور است و نگهبانرا نسزد»
«که دیگری نگهبانش باشد»

«اندوه بخود راه مده ؛ چه‌روزگار دشمن فرزند آدم است پس گاهی»
هنر از دشمن خود .»

«چون درکار دشمن نیندیشی ، اندرز دیگران ترا نشاید .»



تهمورس سومین شهریار پیشدادی

تهمورس که با واژهٔ «تهم» آمیخته‌شده به‌معنی (دلیر) است چنانکه رستم جهان پهلوان ایران باستان را «تهمتن» نامیده‌اند.

تهمورس سومین شهریار پیشدادی که در سال ۳۹۴ پیش ازمیلاد مسیح بر تخت شاهی نشست واسپاهان‌را بنیاد گذاشت.

در زمان این‌پادشاه مردم‌نواز که اورا نیز (دیوبند) گویند درایران چنان تنگ‌سالی شدکه مردم درخوشی بروی‌خویش ببستند وچنان‌آسمان برزمین چشم تنگ کردوخشم گرفت که باغ و راغ ازآب وباران، لب ترنکردند و بیشترمردم، بوی خوراکی نشنیدند.

شاه از راه دلنوازی و دادگستری فرمان دادکه: **«توانگران تنها به‌خوراك شام‌پردازند وخوراك چاشت را به‌مستمندان دهند تا همه ازشاه و گدا در سیری وگرسنگی یکسان باشند، چه دور از جوانمردی است‌که برخی از گرسنگی بمیرند و پاره‌یی از سیری.»**

در فریدون‌نامه آمده‌است که روزی گنهکاری را تهمورس فرمان بکشتن داد، وی زبان به‌دشنام گشاد. شاه‌اورا رهاکرد و فرمود: **«چون مرا دشنام داد، اگر ویرا بسزا رسانم برای‌آسایش دل من خواهد بود نه‌برای پاس‌آئین.»**



جمشید جم چهارمین شاهنشاه پیشدادی

این پادشاه نامش «جم» و چون رویش مانند «شید» میدرخشید ، از اینرو جمشیدش خواندند، درجوانی مانند پیران سالخورده ، جهاندیده وکارآزموده بود ، بر بنیاد استخر بیفزود چنانکه ازخضرك تا رامگرد را آبادکرد. بنیاد سرایی بلند پایه نهادکه‌آنرا تخت جمشید نامیدند وهنوز بخش‌هایی ازآن بنیاد خیره‌کننده برپاست ، پیکره‌های نگاشته و چهره‌های گذاشته‌اش مایهٔ شگفتی جهانگردان است.

درآغازجهان ، پیش‌ازآنکه دیگران هنرمند شوند وهنرنمائی‌کنند ، پارسیان دانشور وهنرمند بوده‌اند . چون‌آفتاب درنخستین خانه بهار شد و روز وشب برابر گردید، جمشید در آن کاخ بنشست و زیردستان را بنوید دادگستری خوشنود ساخت . برآنها زر وسیم ، ارزانی داشت وآن روز را «نوروز» نام‌گذاشت‌که ایرانیان هرساله جشن گیرند و بدید و بازدید پردازند.

فیساغورس یونانی دراین زمان میزیست ، ساز و آواز را برای سرخوشی این پادشاه میپرداخت و بازگویند باده در روزگار این شهریار نامدار پیداگشت و شاه انگور را بسیار دوست میداشت ، همچنانکه بدستور جمشید انگوری فراوان درخمی ریختند تا در زمستان بخورد، ازقضا چون سرخم را گشودند انگور را دگرگون و آب‌آنرا چندان تلخ یافتند که شاه زهرش پنداشت ،کنیزکی سردرد داشت برای رهایی‌ازآن سردرد سخت یعنی نابودکردن خود ازآن آب انگور بنوشید ، خوابش‌گرفت و چون بیدار گشت و ازجای برخاست ، خودرا ازچنان سردردی ایمن یافت.

جمشید ازچگونگی وسودآن‌آگاه‌گردید، بیاشامید و آنرا شاه دارو بنامید. داستان «جام‌جم» هنوز برزبان‌هاست .

نویسندهٔ (چهارچمن شادستان) که از شهریاران و پیمبران پارس ، سخن میگوید برآنست‌که جمشید همان پیمبری میباشدکه تازیان اورا «سلیمان» دانند.

مردم را به‌چهار بخش کرد : دانشمندان ـ جنگیان ـ برزگران ـ پیشه‌وران . اندازه‌گیری « فرسنگ » از اوست ، تیغ و نیزه را همو بکار بست ، جامه دوزی رنگارنگ را بمردم آموخت ، شناوری ، فرورفتن درآب و بیرون‌آوردن مروارید را از او میدانند ، ازمردم خواست که گناه نکنند تا خدا بیماری و درد را ازمیانه بردارد، مردم گوش ندادند، سرانجام یزدان برای گوشمالی‌دادن مردم، جمشید نیکوکاررا ازمیان ایشان برد و بیوراسب (ضحاك) ستمکار را برایشان، گماشت تا خون‌آنان را بریخت .

این‌سخن از گفته‌های جمشیداست که میگوید :

«حکمت‌کلبهٔ نیکبختی است» .



فریدون ششمین شاهنشاه پیشدادی

چون جمشید شاهنشاه بزرگ پیشدادی باجهانگشایی وکارهای آبادانی خود ، درپایان کارمغرور شد ودم از خدایی زد ، مردم ویرا از پادشاهی برداشته بیوراسب (ضحاك) راکه ازمردم عراق عرب بود بجای او برتخت شاهنشاهی نشانیدند. او بازشتکاری هایش مردم را برهبری کاوه آهنگر (۱) که درفش کاویانی(۲) را بدوش میکشید برخود بشورانید وفریدون راکه از ترس بیواسب د . دماوند پنهان شده و شاهی از آن او بود به پادشاهی برگزیدند .

---

(۱) کاوه آهنگر پس ازکامیابی ماردوشان (کلدانیان) که سالهایی دراز ، زیر فشار فرمانروائی خویش درآورده وروش شدادی پیش گرفته بودند بدین اندیشه افتادکه ریشهٔ بیگانگان را ازایران برکند ، نخست به برانگیختن ایرانیان برخاست وسپس درفش کاویانی را در اسپاهان دیارپهلو برافراشت .

گروهی بیشمار گردآمده سر بشورش نهادند، فرمانفرمای اسپاهان را ازمیان برداشته آنگاه به دماوند رفته ، فریدون را بشهریاری ایران گرفتند . ازآنجا به بابل و آشور تاخته بیوراسب را بسال ۳۷۰ پیش از میلاد در دماوند زندانی کردند وبجهانیان راه و شیوهٔ میهن دوستی را یاد دادند .

بیوراسب را تازیانه بسیار زدند وگویند لب بالایش شکاف داشت و دندانهایش پیدا بود، چون نامش بیور بودپارسیان اورا بیوراسب مینامیدند زیرا پیش ازپادشاهی ده هزاراسب داشته است اورا ده آك هم گفته اند ، آك را به پارسی : کردارناپسند گویند وده آك یاده کردار ناپسند او اینهاست :

اندام کوتاه ـ پرخوار ـ بد زبان ـ بیدادگر ـ دروغگو ـ بددل ـ پور عادان و برادرزادهٔ عاد ، بفرمان او بویران کردن ایران آمد ، تازیانه زدن وبدار کشیدن از اوست .

(۲) این پاورقی بنام «درفش کاویانی» در بخش(پیوندها)پایان کتاب نوشته شده است .

فریدون بر تازیان بتاخت و کشورشان را بگرفت . آنروزیکه بر بیواسب دست یافت، آنروز را «مهرگان» نام‌گذاشت . بنیاد بارو ، ساختن نوشدارو ، از شمار کارهای اوست . در روزگار او بودکه مادیان برکشیدند و اسب پیدا شد . مردم سالها از داد و دهش او برخوردار و دلخوش بودند .

باختر کشور پهناورش را برسلم. خاور را به تور و ایران راکه پایتخت وآبادتر بود بپسر کهترش ایرج واگذاشت وبرای نیکوکاریش. مردم او را شایسته پادشاهی‌میدانستند . سلم و تور نوادهٔ دختری بیوراسب و مادر ایرج از دختر زاده های تهمورس ارنواز و ایراندخت بودند .

فریدون پس از واگذار کردن سه پاره کشور پهناورش بفرزندان خود از پادشاهی کناره گرفت و به پرستش خداوند پرداخت ، اندرزهای زیر برکاخ شاهنشاهی این خسرو دادگر ومهربان نوشته شده بود :

«هرکس به‌گفتهٔ سخن‌چینان گوش دهد و به بدگوئی این و آن، خود را ببازی‌گیرد ، ویرا کاری پیش آیدکه فرجام نپذیرد . »

«آنکه درکنار ما به هشیاری بارآید، دشمن را فراموش نکند . چه» «دشمن مانند ماری است‌که هرگزدوست نشود ».

« از دوستان یکدل به‌اندك چیزی نباید رنجید وآزار در دل نباید» گرفت چه این شیوه، سرمایهٔ نادانی‌است » .

« از دوست بهر زخمی نباید روی برتابید و گلایه گزاری پیش » «هرکس‌کرد » .

« چون دوست دشمن شد نیکودارش که باز بزودی دوست شود» .

« رای بامردم دانا زنید تا پشیمان نشوید ودرکارها کامیاب‌گردید » .

« دوست خانگی‌که هشیار باشد چنانچه دشمن شود دشمنیش سخت » خواهد بود .

«خردمند کاری جز ازروی خرد نکند وهرگز خوش را نبازد » .

« دوست دانا را بهترین سود ودوست نادان را بدترین‌زیان‌دانید.»

« بی اندیشه سخن‌نبایدگفت وکاری نکردتا پذیرفته شود وکارهاهم» « بخوبی انجام گردد» .



فریدون به‌سلم و تور که سرکشی کردند این سخنان را نوشت :

« چون روزگار ، کردار نامهٔ کردار شماست ، پس کرد نیك بر او »
« باید نگاشت . »

« آنکه با پدر و مادر جز نیکی کند ، از فرزند نیکی نبیند و آنکه »
« بزرگواریشان را پاس ندارد ، از فرزندان ناسپاسی بیند »

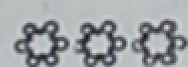
« در کسیکه به برادر دشمنی کند ، سزاوار برادری نباشد» .

« انجام کار وزیران ، گاهیست که خودبین شوند و دیگران را »
« بهیچ انگارند » .

ایرج هفتمین شهریار پیشدادی

ایرج در زمانیکه پدرش زنده بود بفرمان اوپادشاه ایران شد وسلم **وتور** برادران ایرج هم پادشاه هاماوان وتوران گردیدند . سلم وتور برایرج رشگ برده ویرا بکشتند ، سخنان زیر از ایرج است

« مرگ به‌از زندگیست چه نیکوکار را چون تن زندانست و بدکار را»
زندگی سودی ندارد ، پس هرچه بیشتر زیست کند ، گناهانش بیشتر گردد».
« سزد به دوستان نیکی کرد ، بزرگوار آنکه به دشمنان نیز نیکی کند».
« شاه آزمند بینوائیست که بهیچ چیز سیر نشود . »
« درشگفتم چگونه توانگری را دراندوختن دانند و حال آنکه در »
« بی‌نیازی باشد . »



« آسایش را از بسیاری بجویند با اینکه دراندك است ».
« بزرگواری از مردمان خواهند ، با اینکه در نیکوکاری است » .
« تندرستی از تن آسائی دانند وانگهی دردادگری‌شاه باشد ».



منوچهر هشتمین شاهنشاه پیشدادی

منوچهر ششماه پس از مرگ پدرش ایرج از مادر بزاد وفریدون پدربزرگش در پنجسالگی او را به دبستان فرستاد . چون بزرگ شد پس از دست یافتن بر سلم و تور و مرگ فریدون ، پادشاه گشت . بهرکشور فرمانفرما و بهر دهکده کدخدائی برگماشت و ازشط فرات بهرسوی ، جویها روان ساخت. باغها وکشتی ها پرداخت با **افراسیاب** پیمان بست که آنسوی رودآمور ازاو واینسوی‌منوچهررا باشد . **شعیب وموسی** درزمان او بودند. روزی مؤبد مؤبدان را باگروهی بخواست وسخنان زیررا بگفت :

«ای مردم ! آفریدگان را آفریدگاری است یکتا. هرنیکی که بدانها رسد از اوست. باید جهان‌آفرین راپرستیدو نیکی‌هایش راسپاسگزار بود».

« آنکه در رازآفرینش وکارهای آفریدگار بیندیشد بربینش خود»
« بیفزاید . وگرنه سیاه دل شود» .

« پادشاه از نگهداری سپاه برای‌کشور ولشکریان هم از داشتن شاه»
« ناگزیرند» .

« لشکر باید فرمان شاه برد ودربرابر دشمن یاریش‌کند» .

« شاه باید لشکریان را خوراك دهد و سربازان فداکار را جامهٔ »
« سربلندی پوشاند پاداش‌ها دهد وبخشش‌ها کند» .

« جنگاوران وسلحشوران، برای‌شاه چون‌پروبال مرغندکه باایشان»
« پریدن نتواند و درندگان بخورند » .

« شاه‌باید زیردستان‌راداد‌گرباشد وآنها را خوارنگذارد، روستایان»
« را به بذر وسرمایه‌کمك‌کند » .

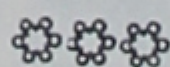
« گیتی چون ابرتابستان وآفتاب زمستان است که چندان نپاید» .

« بخشیدن شاه‌گنهکاران را ، پیرایهٔ زیبائیست‌کشور را » .

نوذر ، نهمین شهریار پیشدادی

نوذر که تازه وپسندیده راگویند ، مادرش فرنگیس از نژاد جمشید است و پدرش منوچهر میباشد هشت سال پادشاهی‌کرد . کوتاه بودن پادشاهیش برای این بود : چون به بردباری‌وگوشه نشینی پرداخت رفته رفته همه‌کشورش از دست‌رفت وافراسیاب او راکشت . سخنان زیر از اوست :

« دوست پاکنهاد نایاب است» .
« فرزنه بدکار ، انگشت ششم را ماندکه چون ببرند ، رنج برند . و »
« اگر نگاهدارند زشت مینماید » .
« زیربارزشتی توان رفت اگر مردمان را آزاری نرساند » .
« آنکس را دادگر توان خواند که از فرزند چون بیداد بیند در »
« کیفرش کوتاهی نکند و بسزایش رساند» .



آنکه این شش خوی دارد . او را دوستی ومهربانی نشاید :
« کسیکه بدیهای ترا بداند ودرنهان ازآنها ترا بازندارد» .
« هنری‌که از توبیند آنرا به‌دوچندان باز نگوید » .
« اگر چیزی برتوبخشد دردل نگاه ندارد» .
« چون ازتو سودی برد فراموش‌کند »
« هرگاه لغزشی از توبیند برتوگناه‌گیرد» .
« هرگاه پوزشی خواهی نپذیرد » .



کیقباد، نخستین شاهنشاه کیانی

«کی» را در بلندی‌جاه ، ازکیوان گرفته‌اند و به‌گمان پیشینیان برترین ستارگان است . **کیقباد** پدرش از فرزند زادگان منوچهر و مادرش روشنك دختر فرهاد ، پور جمشید می‌باشد .

گویند کیقباد درکوه البرز ، خدای را ستایش میکرد . زال پس ازگرشاسب ، رستم را فرستاد تا او را فراخوانند وبراورنگ شاهی نشانند .

کیقباد زمامداری هنرمند و دادگری ارجمند بود ، همواره درکنار رودآمور با ترکان کارزار می‌نمود، **رستم**، **مهراب**،**قارن** ،**کشواد** ، سرکردگان لشکرهای‌او بودند.

حسقیل، **الیاس**، **شموئیل** (اسمعیل) پیمبران یهود ، درزمان او بسر میبردند .

گویند شهرهمدان را او بساخت واین سخنان اوراست :

« دوستی که سودی ندارد زیانی‌هم نخواهد داشت» .

« آبادی زندگی را ماند وویرانی مرگ را »

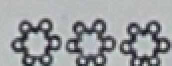
« آئین هرشاهی بزرگواری او را میرساند» .



کیکاوس ، دومین شاهنشاه کیانی

کیکاوس پسرزاده وجانشین کیقباد ، مردی نکوروی ودرشت اندام بود ، مادرش گردآفرید دختر گرشاسب است . کاوس را به پارسی : زیبا، تندخو؛ زبانه‌آتش ، برگزیدهٔ یزدان‌گویند، **داود، سلیمان ولقمان** از پیمبران ودانشوران‌زمان او بودند ، رسدخانه‌یی دربابل برای ستارگان ساخت واندرزهای زیرین ازسخنان این شهریار است :

« نیکوترین چیزها تندرستی ، بالاتر ازآن آسایش وآرامی کشور گواراترین: توانگری، گرامی‌ترین آنها و زیباتر ازهمه: دادگری‌است» .
«کارها،میوهٔ اندیشه‌ها، بخشایش دورکنندهٔ رنجها وهرکاری وابستهٔ».
« همگامی شایسته »



از کار وبار فرمانداری‌جویا شد، پاسخ شنید که‌کارش‌اندوختن‌مال‌است ، بآن‌کارگزار پیام فرستاد :

« مالی فراوان وهنگفت‌گرد مکن که شکارفربه ، خوراك شیراست.»

طوس سپهسالار بزرك کیانی

سخنان نغز زیر ازطوس سپهسالار بزرگ وپسر کیقباد نخستین شهریار کیانی‌است:

«از دشمن دانا مترس و ازدوست‌نادان بپرهیز، زیرا دانائی‌وعقل‌را»
«راهی‌راست است و دیوانگی‌گوناگون.»

«ازخردمندان نومید مشو وباابلهان دوستی مکن».

«خردمند اگر بلغزد سرزنش نمیشود وچنانکه نادان بجایی‌رسد،»
«از یاری تقدیراست.»

«آراستگی‌وپیراسته‌بودن‌بی‌عقل ودانش بهره‌یی‌ندارد، برای‌هرچیز»
«زیوری است و زیور مردی‌آراستگی‌باشد.»

«اگر میخواهی ترا بستایند هرچه‌برنیرو و بزرگی تو افزوده شود»
«برفروتنی بیفزا.»

«پربهاترین چیزی که خدای به‌بندهٔ شایستهٔ خود میدهد عقل و
ادب است.»

«داناترین دانشمند کیست که عقل و دین را باهم دارا باشد.»

«هرکس‌عقل وخردش‌ازمقام او کمتراست، بزرگی‌مقام‌مایهٔ‌نابودی»
«اوست.



کیخسرو سومین پادشاه بزرگ کیانی

جاماسب دانشور در «آئینه آئین» مینویسد : پیشوای دادگر را «خسرو» نامند و از اینرو پادشاه را خسرو گویند . **گیو** سردار اسپهانی، پور **گودرز** سپهسالار چون کیخسرو پسر **سیاوش** و نوادهٔ کیکاوس را با مادرش فرنگیس دخت افراسیاب از توران بپارس آورد . کیکاوس پیر شده بود پادشاهی به کیخسرو بخشید.

کیخسرو برادران پدرش را فریبرز وطوس با سپاهی آراسته بجنگ **افراسیاب** فرستاد و **رستم** جهان پهلوان زابلی را نیز با سپاهی دیگر بیاری آندو سردار نامدار فرستاد وخود اوهم سپس دنبال آنها رفت (۱) شیده پسر افراسیاب به خوارزم آمد و کیخسرو را به رزم باخویش خواند کیخسرو اورا از پای درآورد وآن کارزار بهجنگ خوارزم وکشور خوارزم نامبردار گردید.

افراسیاب بگریخت و سرانجام بدست کسان کیخسرو کشته شد ، کیخسرو چون روزگار پادشاهیش به شصت سال رسید ، لهراسب را بجانشینی خود نشانید وخود در کوههای بختیاری ناپدید گردید ، گودرز سپهسالار و فرزندانش که بختیاری و ازسرزمین اسپاهان بودند آنچه بگشتند ویرا نیافتند.

فیساغورس (پیتاکرای) دانشمند ریاضی‌دان نامی یونان در زمان کیخسرو میزیست، سخنان زیر از گفته‌های این پادشاه خوشنام است :

« یزدان پادشاه آسمان و شاهنشاه پادشاه روی زمین چون بدین نام»
« بیمانند سرافراز شد بایدروزگار خود را به آراستن کارهای مردم بگذراند »
« برای کامروائی خود .»

---

(۱) برای آگاهی بیشتر از این جنگ کیخسرو و افراسیاب بچگونگی آتشکدهٔ آذرگشنب دربخش (پیوندها) پایان این کتاب مراجعه شود.

«نادان است آنکه در نهان دل از یاد خداوند تهی دارد.»
«خردمند آنکه بی ترس از گناه شرم کند و یزدان را به‌خواهش دل»
«پرستد و نیایش نماید به‌امید سود این‌جهان و آسایش آن‌جهان.»
«شکیبایی سایه توانائیست و برخورداری از یاری خدا.»


Lohras

لهراسب چهارمین شاهنشاه کیانی

لهراسب پدرش افشند شاه برادر کیکاوس و مادرش تناز دختر آرش پور کیقباد است، به‌فارسی لهراسب برابری چهار آخشیجان (۱) است. وی چون در جوانی گوشه گیری و خداپرستی‌را پیش‌کشید، ازاینرو کیخسرو ورا بر آن‌داشت که‌خود ازپادشاهی دست‌کشد و اورا بشهریاری برگزیند هرچند زال و بزرگان دیگر از این‌کار خشنود نبودند.

لهراسب در میان مردم پادشاهی درشت‌خو وکینه‌جوی شناخته شده بود، برای نزدیك بودن به‌ترکان و نبردکردن با آنان، بلخ را پایتخت کرد وزرانبوهی در بزرگ کردن وزیبائی آن شهر بکار برد وپرستشگاه بزرگی درآن بساخت و«نوبهار» بنامید.

رهام پسر گودرز راکه تازیان بخت‌النصر گویند به‌هاماوران ومصر فرستاد. چون نمی‌توانست برآن کشور دست یابد لهراسب نیرنگی شگیف بکاربست و سگ وگوسپند و جانوران دیگر را که مصریان پرستش میکردند دست آموز نمود و با سپاه خود بآن سرزمین برد.

مردم آن دیار چون جانوران را گرامی‌میداشتند جنگ‌نکرده کشوررا به‌پادشاه‌ایران لهراسب سپردند، **آرمیا وعزیز**، پیمبران زمان او بودند. سخنان‌زیرین اوراست:

«پادشاه‌اگر برگردنکشی‌دست‌یابد، اورا بیازارد و پس‌ازآن بنوازد»
«مانند پزشکی است که پیکری‌رابشکافدوچون مایهٔ درد را ازمیان بردآن»
«شکاف را بدوزد.»
«بیماری برخی، مایهٔ تندرستی آنهاست چنانکه‌گوشمالی سرکشان»
«مایهٔ‌آسودگی‌ایشان.»

---

(۱) ـ آخشیجان ـ چهارعنصر را گویند که: آب و آتش و باد و خاك باشد.

«دوست نیک‌نهاد، گرامی‌تر از خویش و خانواده است.»
«بخشش ارجمندتر از اندوختن باشد.»
«شکیبائی نیکوتر از توانگری است.»



گشتاسب پنجمین شاهنشاه کیانی

گشتاسب فرزند لهراسب، مادرش آزاده، دخت گستهم، پور نوزر بود، از ترس پدر به‌رم پناه برد و چون پدر او را از آنجا بایران فراخواند به‌میهن باز آمد و پادشاه شد. گفتگوی پیمبری **زرتشت** و همهٔ بزرگواری زند وپازند درمیان مردم بود.

زرتشت خودرا به‌**گشتاسب** رسانید و وی را به‌پیروی از آئین خودکشانید. با او به‌استخر رفت و به‌گسترش کیش زرتشت پرداخت. بخواست شت زرتشت ۱۲هزارنامه **زند و پازند** به‌آب‌زر بر پوست گاو درکشور بپراکندومردم‌را بآئین زرتشت‌فراخواند، آتشکده‌ها بنیاد نهادکه معروفترین آنها آتشکدهٔ پارس وآتشکدهٔ آذربایگان‌است.

گشتاسب پس‌ازکورشدن‌**اسفندیار** ومرگ‌او **بهمن**‌پور **اسفندیار**را جانشین‌خود ساخت و «خضرك» پارس به‌خاك رفت. **سقراط و جاماسب** از دانشمندان زمان او بودند واین سخنان از اوست:

«بیدانشان چون گوسپندان ودانشمندان‌نگهبانان ایشانند.»

«زشت‌ترین خوی بخشنده نکردن‌انکار و نیکوترین‌کار تنك‌چشم،»
«دست‌کشیدن ازخوی‌خویش است.»

«بدترین زخم آنست که جوانمردی از تنك چشم، خواهشی کند و»
«آن خواهش برنیاید.»

«بدترین‌خواری، رفتن بزرگی بدرخانهٔ‌کوچکی است‌که راه نیابد.»

«بدی کردن، رنجی‌است‌که درمانش پشیمانی‌است.»

«فروتنی، آنکس راسزاوار باشدکه‌یزدان برمردمانش برتری‌داده‌است.»



بهمن ششمین شهریار کیانی

بهمن پسر اسفندیار و مادرش فرهنگ، دختر شیدوش و نوادهٔ فریبرز، پور کاوس واز خردسالی بسیار دانا بود. گشتاسب نیای تاجدارش چون او را دلاور دید «اردشیر» ار تخشتر نامید و در پارس «ارد» را خشمگین» گویند.

به خونخواهی پدرش اسفندیار، لشکر، به زابل کشید، چون رستم مرده بود، از پسرش فریبرز و کسانش تاوان گرفت، پس از آن رهام نوادهٔ گودرز را از استانداری زابل بینداخت، «کتوش» نبیرهٔ گشتاسب و مادرش دختری از نژاد اسرائیل را بآنجا فرستاد و گفت: «فرزندان یعقوب را به دژ هخت برند و هر کس را خواهند بر ایشان بگمارند.»

کتوش هم چنین کرد و همگی به‌زیردستی دانیال پیغمبر یکدل شدند. وی را پادشاهی هام آوران بخشید و یهودیان را به زاد و بوم خویش گسیل داشت و «دژ هخت» را از نو آباد ساخت.

بند «گوار» در پارس از یادگار های اوست که برود «کهبانو» می پیوندد. بقراط و دیمقراتیس از دانشمندان زمان او هستند. آنان را بسیار مینواخت و از ایشان دانش و بینش می‌آموخت.

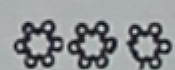
درسر آغاز نامه‌ها مینوشت: «این از اردشیر، بندهٔ خدا و نگهدار شماست.» جون کار گزاری بجائی گسیل میداشت، کار آگاهی می گماشت تا از کار و رفتارش باز یردستان هر روز برای بهمن گزارش کند. چنان که دادگر بود پاداش میداد و هر گاه بیداد می‌شد به کیفر میرساند.

سالی یکبار زیردستان را بار میداد. از تخت بزیر می‌آمد و خدایرا سپاس میگفت و به انجمنیان گوشزد میساخت:

«در این یکسال که فرمان راندم؛ چنانکه از من و گماشتگانم بدی یا»

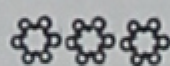
«زیانی بهریك ازشمارسیده است آشکارسازید تا دادکنم؛ همه خشنود»
«می‌شدند ووی را میستودند.»

سخنان زیر نیز ازاین شاهنشاه است :



« دادنیکوترین خوبیها و خودسری زیان اندیشه باشد چنانکه »
«خواهش دل زیان پاکدامنی‌است.»
« دلیر آنست که نام نیك را بستایش‌زیانی برگزیند.»
«بزدل آن‌که ستایش زبانی را ازنام جاوید برتراند.»
«بکارید زمین‌بارآوررا.»
«ازخدابترسید.»
«ازنمك‌نشناسی بپرهیزید.»
«آزمند نباشید»·

به دستوران خود پیوسته یادآورمیشدکه :



«هرگاه دیدید برای زر، ازراه راست چشم میپوشم و بدادگری»
«نمی‌پردازم مرا ازآن بازدارید».

داراب هشتمین شهریار کیانی

داراب پور بهمن چون بجای همای مادرخود بر تخت شهریادی نشست بیشتر آبادانی جهان را بزیرفرمان آورد ، لشکر بخاك یونان برد، فیلیپ شهریار آن کشور را فرمانبردار خویش ساخت : ووی را برآن داشت که سالانه یکهزار تخم مرغ زر، باج دهد .

شهر«دارابگر»درادرفارس بنیادکرد، برای زودرساندن پیام‌ها،درسرراه‌ها اسب بست، افلاطون شاگرد سقراط درزمان اومیزیست، ۱۲ سال پادشاهی کرد وسخنان زیر اوراست:

«آن‌که دردوستی ترابستاید به چیزی که درتو نباشدگاه دشمنی نیز»
«بدگوئی کند به چیزی که درتو نیست».
« هرگاه اندوهی بشما رسید. اندوه بزرگتراز آن‌را بیادآورید تا »
« درد و رنجش، کاهش یابد» .
« نیکی هرچند اندك باشدکوچکش ندانید».
« نباید خردمند با بی‌خرد بستیزد وهشیار بامست درآویزد».
«بخشش ناخواسته داداست؛ چه پس ازخواستن پاداش خواهش باشد».



دارای سوم ، نهمین شهریار کیانی

دارای سوم فرزند داراب که جانشین پدر گشت، آن، شایستگی و کاردانی نیاکان تاجدارش را نداشت و فرمانروائی را کاری کوچك میپنداشت . از **اسکندر** باجی‌راکه پدرش فیلیپ به داراب میپرداخت بخواست واوسر باززده گفت :

« مرغی که تخم میگذاشت برخاست واینك میان من وتوجز تیغ و»
« نیزه نیست».

دارا برای اسکندر ؛ چوگان وگوی باانبانی کنجد فرستاد و چنان وانمودکرد که :

« توهنوز کودك هستی؛باید گوی بازی کنی، سربازان ایران مانند»
«این دانه‌های کنجد بیشمارند واگر آهنك ستیزه داری، باید خودرا آمادهٔ»
« کارزار سازی .»

اسکندر نمایندهٔ دارا را پذیرفت وهماندم خروسی خواست ، دمی نگذشت که خروس همه دانه‌ها را ازمیان برداشت، آنگاه بفرستادهٔ دارا گفت:

«ما ازاین آزمایش دو پیش بینی نیکو کردیم : دست یافتن بر کشور»
«شما ودیگر دلاوران یونانی چنان سربازان بیشمارشمارا میربایند که این»
«خروس دانه‌های انبوه کنجد شما را درر بود!»

دارا بافرماندهان لشکرهای خود انجمن کرد و در پاسخ سرداران ایران پیرامون بدگمانی آنان بسرکردگان و سربازان مزدور یونانی که آمادهٔ همکاری درجنگ بااسکندر شده بودند گفت :

« سزاوار نیست کسانی‌راکه همرأی نیستندنابودکرد وآنها را در»

«گفتن رای خود آزاد نگذاشت خود شماها که هر روز پیش من می آئید و»
«رای دیگری دارید گوش میدهم و بخوبی میدانید من آنکه را رایش »
«بهتر است درست تر می پذیرم و اورا بخود نزدیکترین کس میدانم.»

اسکندر سپاهی از ۳۰ هزار سرباز پیاده و پنجهزار سواره بیاراست، کناره‌های خاوری وفرودین دریای اژه و دریای سرخ را یکی پس از دیگری از پادکانهای ایران بگرفت، آنگاه بمصر رفت، چون خسته‌شده بود یکسالی در آنجا بیارامید و به آرایش وافزایش لشکریانش پرداخت، سپس تاخت وتازخود را به بخش میانهٔ ایران ازسر گرفت وچون بکرکوك و موصل نزدیك گشت. دارا به پیش باز اوشتافت. سرانجام باندانم کاریها وترس وبزدلیش، میدان جنگ را گذاشت ورفت واین پس نشستن او با نجا کشید که «آریا برزن» سردار دلیر ایرانی هم نتوانست در کوره راه کوهستانی بهبهان نیز جلوی پیشروی اسکندر را بگیرد وسرانجام اسکندر بر تخت جمشید دست یافت (۱)

دارا که پیگیر، پس می نشست با نابکاری جانوسیار وکاوسیار در دامغان ازمیان رفت! وبگفتهٔ تاریخ نویسی دوتن همدانی به سراپردهٔ او راه یافته و وی را که نگهبانی نداشت ودرخواب بود تهیگاهش را شکافته به اردوگاه اسکندر گریخته! . اسکندر چون از این ماجرا آگاهی یافت بآنجا شتافت، برزخم جانکاه دارا نگریست و اندوهناك گشت، دلش سخت بسوخت، سر دارا را برزانو گذاشت وگویا درآندم این سخنان را بگفت :

«شاها! سربردار و به‌سخنم گوشدار : کشورت را بتو بازدهم و»
«گنجینه‌ها را باز سپارم، برخیز و برگذشته‌ها یاد مکن، با من بگوی کی»
«بود آنکه این نامردی را کرد! تا سزایش را بدهم؟.»

گویا دارا در آندم واپسین از اسکندر خواست که دخترش روشنك را بهمسری خود گیرد، بستگانش را گرامی دارد و بیگانگان را برفرمانروایی ایران نگمارد «برمن این عمر ناپایدار که برکشور خاقان چین ودستگاه قیصر»
«گذشت! شاها بخود غرور راه مده وروزگار مرا بنگر! تخت واژگون »
«چرخ فرو ریز واز نیرنك گردون پست غافل مباش که هردم با یکی »
«هم بستر نیست، آز مدار که هرچیز شنوی بیابی، ای برادر! نگاه کن در»
«پادشاهی پادشاهان وخداوندان جهان! بخود آی و پند گیر! آنچه می بینی»
«پیش از آنکه مایهٔ عبرت بینندگان شوی! در این دم چشم برهم گذاشت و»
«بسرای دیگر رفت.»

---

(۱)ـ داستان افتادن تخت جمشید بدست اسکندر ـ در بخش «پیوندهای» پایان کتاب بخوانید.



اسکندر یونانی جانشین دارای سوم

گویند **اسکندر** پیش‌از آنکه به‌کشور پهناور شاهنشاهی بزرگ ایران بتازد درسال ۴۲۳ پیش‌از میلاد «آنتی‌پاتر» نامی را جانشین خود در اروپا ساخت و آنگاه از راه دریا برکناره‌های باختری ایران در دریای اژه و دریای سرخ بتاخت. هنگام آمدن ازمقدونیه، آنچه داشت بدوستان بخشید. اورا همراهانش سرزنش کردند که برای خود چه گذاشتی تا گاه برگشتن ترا بکار آید؟ پاسخداد: «مرا امید به‌دوستان وفادارم میباشد وبهتر از این سرمایه‌ئی نیست!»

اسکندر سرانجام از راه عراق به‌خوزستان پای نهاد و در شوش بودکه سربازانش بشوریدند ونمیخواستند باز پیش‌بروند وخودرا به‌پایتخت‌ایران‌در بخش‌میانه‌آن‌نزدیك‌سازند. اسکندر باسخنرانی خود این شورش‌را خاموش‌کرد وسخنان زیر شمه‌یی ازآنست: [« ازاین پس شماها در دیدهٔ من، نشان سربازی ندارید و در اندیشه‌ام بدترین آفریدهٔ خدایید،»
« مگرهمین خاکهای شما نبودکه پادشاهان ایران گرفته بودند یا فرزندان شمانبودند که»
« در بازارهای بنده‌فروشان‌شهرهای ایران خرید وفروش میشدند.»
« غنیمت‌های بیشمارکه بدست‌آورده‌اید، چون‌ظرفیت‌ندارید شمارا بی‌عقل کرده‌است.»
«چرا فراموش کرده‌ایدکه در زمان فیلیپ پدرم، برهنه بودید و در کاسه وبشقاب چوبین»
«خوراك میخوردید و اینك به‌دولتی پیروز شده‌اید که شماها را بنده‌وار خرید و فروش»
«میکردند!؟.»]

برخی از تاریخ‌نویسان اسکندر را پسر فیلیپ مقدونی و پاره‌یی او را پور داراب پادشاه ایران و مادرش را دختر فیلیپ میدانند. اسکندر پس‌ازکشته‌شدن **دارا** و دست‌یافتن بر سراسر ایران و رسیدن به‌استخر برخلاف رای دستوران و خواستهٔ سران سپاه‌که از او میخواستند استخرپایتخت‌شهریاران پارس‌را ویران‌سازد برای‌آنکه‌بد نام‌نشود باین خواستهٔ آنان تن درنمیداد، شبی همخوابه‌اش «تائیس» او راسخت مست‌کرده برفراز کوشك برده،

تاخت وتاز وکشتار ایرانیان را دریونان بیاد آورد و وادارش کرد که فرمان داد تخت‌جمشید را آتش زدند!

اسکندر نزدیك ۱۲ سال شاهی کرد ، بهریك از بزرگان ایران کشوری بخشید تا خواهش دارا را بجای آورده باشد. به‌ارسطو نوشته‌بود که « ایران را بچنگ آوردم ومیترسم» «اگر ایرانی‌را بشاهی برگمارم سرکشی کند و از نژاد شاهان ایران درایران بسیارند ،» نمیدانم با این شهزادگان چگونه‌رفتار کنم؟ ارسطووزیر دانشمند یارایزن اسکندر درپاسخ او نوشت: [«سرکردگان پارس‌را فرماندهی بخش و برایشان سخت‌مگیر تا خداوند برتوسخت نگیرد ، هرکشوری‌را بشهریاری‌سپار تا اندیشهٔ تو نکنند وپیوسته‌باخوددرکارزار باشند.»]

اسکندرهم چنین کرد وپارس که‌پایتخت بود به‌استبهن یونانی بخشید.پس از انجام‌کار پارس آهنگ هندوستان کرد واین کشور را نیز بگرفت، هنگام بازگشت در شهر «زور» بابل نزدیك بغداد درگذشت و در دم مرگ ۳۶ سال داشت . اسکندر درپیامی که برای مادرخود فرستاد از او خواست که درمرگ وی شکیبا باشد و هیچکس را از اندوه گریزی نیست . اسکندرمردی دانشمند و دانش‌گستر بود، در زمان او دانشمندانی بسیار گرد آمده روزی به‌برخی‌از آنان این سخنان راگوشزد ساخت:

« ستایش‌مریزدان راکه‌کسی جز اوسزاوارستودن نیست و بی‌یاری»
«آفریدگان ، گرامی و بزرگوار است . چون پادشاهیش پایدار باشد ،»
«شهریاران‌رازیردست کرده‌واز آنجاکه‌بزرگواریش بسیاراست، ارجمندان»
« را خوارساختند و اورا برای نیکوئی‌هاکه برمن ارزانی داشته ستایش»
« میکنم واز وی یاری میجویم.»
« ای مردم ! کمترین چیزی‌که ازشما خواهش دارم آنست بتهارا »
« سودی و زیانی‌نتواند بخشید بسوی‌خدا بازگشت‌کنید، پرهیزگارباشید»
«ازخشمش‌بترسید وبدانید که‌خدا برگزیده و آنچه‌میخواستم‌بمن‌بخشیده،»
« هرکس سرکشی‌کند جز دم تیغ‌ازمن‌نخواهد دید. پس شمارا ازپاداش»
«کارنیك وبدآگاهی دادم، رفتارکنید پس‌از این اندرزهای نیکوکه‌بشما»
«گفتم . »

اسکندر پیش‌از آنکه زندگانی را بدرود گوید و از این‌جهان بسرای دیگر رود دستور میدهد که لاشهٔ اورا در تابوتی زرین بگذارند و به‌اسکندریه جایگاه مادرش برند. هنگام رسیدن تابوت، ارسطو (ارسطاطالیس) ازده‌تن دانشمند یونانی میخواهد که هرکدام سخنی گویند تا بزرگانرا مایه سوك ومردم‌را پندی‌باشد، این‌سخنان، پیرامون تابوت‌اسکندر گفته شد :

«کسیکه میخواست جهانرا زیرفرمان آورد وملت‌ها را گرفتار خود»
«کند اینك گرفتار خاك شده است.»
«این همان اسکندراست که جهان پهناور را زیرفرمان خود درآورد»
«و اینك بیش از دوگز زمین را نگرفته است زورمند منکوب شده وناتوان»
درخوشی وشادمانیست.»
«اسکندرهرگزچنین راه درازی را نرفته است.»
«تو مردم را به‌جنبش و رستاخیز میخواندی، اینك چرا خود ازجای
نمی‌جنبی ودرکنجی خموده‌ای؟»
«کسانیکه بمرك تو شادی میکنند، دیری نپاید که بتو می‌پیوندند،»
«چنانکه تو به‌کسانی‌که ازمرگشان خورسند بودی به‌آنان پیوستی!»
«تاامروز اسکندر برمردم فرمانروایی‌میکرد، هان مردم براسکندر»
فرمان روایند.»
«چه‌بسا کسانیکه میخواستند توخموش باشی‌ولی‌هان ازتوخواهانند»
«که سخن گویی!.»
«لاشه‌یی‌که دراین تابوت گذاشته‌شد، چه‌بسا کسانی‌را کشت که‌زندگی»
«جاوید بدست‌آورد وکشورش ازگیرودار برکنار باشد ولی سرانجام»
مرك گریبانش را بگرفت.»
«اسکندر تاامروز مارا با سخنانش پند میداد ولی‌اینك باخاموشی»
«خود مارا پند میدهد،»
مادر اسکندر گفت: چیزیکه مایهٔ دلجویی من‌باشد اینست‌که بزودی
باوخواهم پیوست!

اسکندر کارگزاری را ازکاری شریف برداشت وبکارکوچکتری بگماشت. روزی نزد اسکندر آمد، شاه از او پرسید: کارخودرا چگونه می‌بینی؟ پاسخداد: زندگانی‌شاه درازباد، نه‌تنها مرد بکار بزرگ شریف گردد بلکه‌کار بمرد بزرگ، شریف شود! پس درهرکاری که هست نکوسیرتی باید وداد و انصاف، اسکندر را این‌سخن خوشش‌آمد و بازبهمان‌کارپیش بگذاشت.

از اسکندر پرسیدند: چرا استاد را بیش‌از پدر، بزرك میشمارد وسپاس میگذارد پاسخداد:

« پدر، مرا از آسمان بزیر آورد ولی بیاری استادم ارسطو از زمین»
«به آسمان رفتم.»

درجای دیگر گوید:

«اگر اسکندر نبودم، دوست داشتم «دیوژن» باشم. دوستی ارسطو در دل»
« من بدان پایه است که از گفتن آن ناتوانم، این اندازه میدانم چندان مهری»
« به مال و فرزند ندارم که هر گاه او مرا بگوید این شاهی را بگذار، میگذارم»
« و شور و اندیشه یی هم نمیکنم. از اینکه بر دوری وجدایی او شکیبایم »
« برای آنست که آموختن حکمت و پرداختن به دانش اندوزی نوباوگان »
« میهن و یرا از آمدن پیش من باز میدارد و در این رای زنی ، حق را باو »
« میدهم.»

از اسکندر پرسیدند با آنکه جوانی چگونه توانستی سالی چند کشور را بدست آری و نامی بزرك بیادکار گزاری؟ اسکندر پاسخ داد :

« با دشمنان چنان مروت کردم که آنهارا به دوستی خود واداشتم و با»
« دوستان چنان مدارا و پایداری ورزیدم که بستهٔ خویش ساختم.»
« دست مرا از تابوت بیرون گزارید تا جهانیان بدانند که با این همه »
« رنج از جهان چیزی باخود بگور نبرده ام.»

«گیتی درسایهٔ دوچیز میگردد : شمشیر وقلم، شمشیر پیروی ازقلم»
« میکند، قلم سرمایه ادب ودانش. نمایندهٔ رای های کسان دور و نزدیك،»
«کسانیکه به داستانهای گذشته آگاه شده باشند عقل کاملی ندارند، زیرا زندگی»
« برای پیدا کردن تجربه کافی نیست .»

« کشورداری و ایمنی کشور پدادگستری وفرمانبری مردم کشور»
است . »

چندبار سرکردگانش اورا به شبیخون زدن بردشمن سفارش کردند، اسکندر نپذیرفت و بآنان گفت :

« شبیخون زدن ، کار دزدان است و پادشاهان را دزدی نشاید.»

« روزی رایزنان اسکندر را سفارش میکردند: زن بسیار گیرد تا کشور از دستش بدر نرود و هرجا را بفرزندی سپارد. اسکندر پاسخداد :
« نام نیك بهترین چیزی است که پایدار میماند ومن در اندیشهٔ اندوختن»

«چنان نامی‌هستم ، کسیکه پیوسته برمردان زبردستی کرده ، چرا باید»
«زیردست زنان شود؟.»

روزی بیخردی‌اسکندر را ناسزا گفت، یکی‌ازنزدیکانش خواست‌که اورا بسزا رساند، اسکندر گفت:

«هرکس سخن اورا بشنود ، ویرا سرزنش کند، اگرمن براوخشم»
«گیرم، مرا نکوهش نماید.»

اسکندر به‌تب سختی گرفتار شد، فیلیپ پزشکی‌راکه دوست اسکندر بود برای پسرش آورد، پزشك برای درمان اسکندر شربتی داد ، اسکندر چون خواست شربت را بیاشامد، ناگهان‌از«پارمنون» نامه‌یی‌رسید نوشته‌بود ازفیلیپ بپرهیزکه‌خودرا به‌ایرانیان‌فروخته‌است. اسکندر با یکدست نامه را به‌فیلیپ داد و با دست دیگر جامرا بالا کشید و از این شربت شفا یافت :

روزی یکی از سرداران دشمن را پیش اسکندر آوردند . اسکندر دستور داد او را رها کنند ، فضولی‌گفت اگرمن بجای شاه بودم چنین مروتی بجای نمیآوردم . اسکندر پاسخداد : **«چون من‌تو نبودم، اورا بخشیدم از اینروکه لذت درنشان‌دادن مروت دانم نه دربکاربستن سیاست.»**

برای دوتن از دوستانش دشمنی‌پیش‌آمد، از اسکندر داوری خواستند، اسکندر گفت:

«این دادگری بامن نیست ، زیرا هردو را دوست دارم، ناچار با داوری»
«من یکی‌ازآندو میرنجد و از اینروخوشنودی‌نخواهم داشت.»



اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی

اردشیر به واژهٔ دلیر یا پرول درسال ۲۲۶ میلادی شاه‌شد، وی‌از نژاد ساسان پور بهمن و مادرش گهرآفرید دختر بابك بود ، چون‌وی پرورش وهنرآموزی اردشیر راداشت ، ازاینرو اردشیر بابکان نامبردار شد .

اردشیر بابکان شهریاری بزرگوار بود، درکشورداری ، جهانگیری‌وآئین گزاری بروزگار خود کمتر مانند داشت ، نخست سوی اردوان پسین پادشاه اشکانی رفت و براو دست‌یافت، دخترش رادرشماره بردگان بکاخ آوردند .

استخر که جایگاه نیاگانش بود دوباره پایتخت نمود ، دشمنان را زیر دست‌کرد ، بربسیاری ازآبادانی جهان دست یافت ، چون بر بسیاری از پادشاهان فرمانروایی داشت از اینرو ویرا شاهنشاه خواندند .

نامه‌ها مانند **کارنامه اردشیر** درآئین پادشاهی ، کشورداری ودانش‌آموزی‌نوشت، ددآبادی کشور وآسایش زیردستان ، هیچ‌فروگزاری نداشت وآئین های بسندیده میگذاشت دانش‌وهنر، بازرگانی وکشاورزی، درزمان اوگسترش یافت، بیشتربجهانگردی میپرداخت وکشور پارس را بیش از هرجای دیگر دوست داشت .

به‌آبادی جهان ، آموزش فرزندان سپاهیان وزیر دستان همت می‌گماشت و میگفت « **مردم در کشور پهناور من** » « **نباید فرزند خودرا بی‌هنر گذارند** » هر کودکی که‌بی‌پدر بود به سرداری می‌سپرد وگذران آنان رااز سرکار پادشاهی میرساند تا فرزندان سپاهی راسواری وکمانداری ، پیشه‌وران راپیشه‌روی ، دانشوران رادانش‌آموزی‌و کشاورزان راکشاورزی بیاموزند .

پس‌از آموزگاری شایسته نزدپادشاه میاورند ، شاهنشاه یکی‌ازرزم آموختگان بی‌پدر را برهمگنان سرکردگی داده‌در کار سپاهیان میاورد ، برزگران را تخم وگاو بخشیده به کشتکاری میفرستاد، پیشه‌وران راسرمایه داده، هرکدام‌رابکارخویش‌وامیداشت ودانشمندان

رااز نزدیکان خود میساخت .

بااین روش بود که‌درکشور ، جای ویرانه‌یی بجای نماند، بیداد یاستمی از هیچ کس بردیگری نمیشد ، چون فرمانداری بجایی میفرستاد ، نخست آنان را اندرزها میداد و « رفتار نامه‌ها » می‌سپرد، درزمان اردشیر بیکاره ودرویشی نمیزیست، روزهارا بکشورداری شب‌هارا بنامه‌نگاری وپرستش یزدان میپرداخت .

چون ستاره‌شناسان پیش‌بینی کرده‌بودندکه تاج وتختش بـه‌زادهٔ اشکانیان میرسد ، از اینرو آنچه از اشکانیان یافت بکشت مگر دختر اردوان که ناشناس درسرای‌شاهی میزیست اردشیر روزی چشمش بدختری پریچهر افتاد وشیفته‌اش شد ، آن‌دختر رابه همسری گرفت روزی بشاهنشاه گفت آبستنم وآنچه‌درشکم دارم دخترزادهٔ اردوان است .

شاهنشاه برآشفت‌وبه‌دستور خودگفت : « این‌دختررا زنده‌بگورکن ! » وزیرخواست فرمان اردشیر رابکاربندد، دختربگریست ودستوررا دل براوبسوخت وچون نخواست نژاداو ورافتد ناچار درزیرزمین جایگاهی بساخت ودختررا بآنجابرده گرامیداشت .

گویند دستور از ترس بدگمانی دشمنان ، خودرا خواجه‌کرد و نشانه مردی را در دستاچه‌ها پیچیده پیش‌شاه بردونادیده به‌گنجوروی سپرد ، پس‌ازچندی دختر ، پسری زاد ودستورداد کودك راپسر شاه‌میدانست شاهپور نام‌گذاشت. روزگاری‌گذشت ، شاهنشاه‌را دید که اندوهگین است و میفرماید : **« زندگانی‌را درکشورستانی گذرانیدم ، دریغا مراپسری درمیانه نیست تاکشورم راباو سپارم ! »**

دستور، شاهنشاه‌رااز داستان دختر وپرورش پسرمژده داد و دستارچه‌یی‌که به‌گنجور سپرده بودگشودند نشان‌مردی دستوررادرآن دستارچه بدیدند ! داهنشاه فرمود : آن پسررا فردا بایکهزار کودك همسال ، همنا وهم‌جامه ببارگاه برد ، دستور چنان‌کرد ، شاه‌کودکان راگوی وچوگان بخشید تا بازی‌کنند ، سپر وگوی را در اندرون‌کاخ خسروی اندازند ، هیچیك ازکودکان آهنگ آنجا نکرد مگر **شاپور ! اردشیر** دانست جز فرزندش‌کسی را یارای چنین دلاوری نیست ، شاپور را خواست ، افسر از سربرداشت وبتارك اوگذاشت و خودگوشه‌یی‌گرفت ، «کورهٔ اردشیر» در پارس‌که امروز فیروزآبادش نامند ازبنیاد های اوست .

گوینده درنزدیکی‌کورهٔ اردشیر شهری بلند پایه واستوار بود، **اسکندر** در زمان دست‌اندازی به‌ایران ازآنجا گذشت. استواری و زیبایی‌آنشهر ویرا بشگفتی‌انداخت دستور ویرانیش را داد ،آنچه‌کوبیدند و در ویرانیش تلاش‌کردند ،کاری نتوانستندکرد، سرانجام گفت :آب رود هایی را برآن ببستند، دریایی‌بزرگ‌گشت‌که‌کشتی برآن میگذشت.

روزی **اردشیر** را گاه‌گردش از این داستان‌آگاه‌کردند، ازمهندسان خواست‌که‌آن آب را بکشند کوه نزدیك دریاچه را شکافتند ، رودها از آن دریاچه روان شد و دریا بخشگید ، **اردشیر** بنیاد بلندپایه ازنو برافراشت‌که اینك مایه شگفتی جهانگردان است .

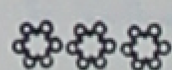
اردشیر درخاك کرمان ، گواشیر- درخوزستان ، اهواز و درموصل شهری ٥ بنیادکرد .

گویند چنان درکشورداری وآگاهی‌ازخوب و بد زیردستان زبردست بود که درشب هرکس کاری کرده روزی پادشاه او را ازکردهٔ دوشینه‌اش آگاه میکرد. **اردشیر** را سخنانی نغز وبامغز میباشدکه هشیاری وبزرگواری این‌شاهنشاه کارآگاه را میرساند،٢٦ سال‌پادشاهی کرد وسخنان زیر اوراست:

« پادشاه را سزدکه دربدست آوردن چهارچیز بکوشد وهمینکه بیابد نگاهداری کند: وزیر امین ، نویسندهٔ دانشمند ، نگهبان مهربان ، رایزن نیك‌اندیش واندرزگوی. زیرا وزیر امین،نشانهٔ پایداری کشور واستواری کارهای‌آنست .نویسندهٔ دانا وخردمند: نشان‌خردمندی و رای‌استوارشاه- نگهبان مهربان مایهٔ خشنودی مردم که‌کینهٔ شاه در دل نگیرند- رایزن‌نیك اندیش و اندرزگوی: راهنمای ایمنی وجهان‌بینی شاه.

اردشیر به‌**شاپور** جانشین خود در روز بار نوروز شاهانه‌که جامهٔ گرانبهایی دربر داشت گفت :

شهریاران‌را جامه‌یی درخور اندامشان باشدکه‌درهیچ گنجینه‌یی بدست نیاید و هیچکس مانندش را نتواند پوشد شاپور چون چگونگی آنرا پرسید، اردشیر افزود : **« بافت چنان چامه‌یی از دوچیز است : تارش ازخوشخویی و نکوکاری ، پودش از سازگاری و بردباری ».**



« پادشاهی نتوان‌کرد مگر باسپاه وسپاه‌گرد نیاید مگر به‌زر وسیم و زر وسیم اندوخته نشود مگر با زیردست پروری و زیردستان نگهداری نگردند مگر با دادگری .»

«شیر درنده بهتراست‌ازشاه بیدادگر وشاه ستم‌پیشه نکوتر ازکشور پرآشوب .»

« بدترین شاه‌آن خسرویست که نیکان وآزاد مردان از او بترسند و بدکاران از او باك نداشته‌باشند.»

« آئین بشاهی نیرومند و پادشاهی ازآئین استوارگردد.»

پادشاه‌باید چهارخوی پسندیدهٔ زیر را دارا باشد:

« بزرك منشی، خوشخویی، خشم بربدان ، مهربانی برنیکان.»

«پادشاه را زیانهااز آسیب مستی بیشتراست وفرمانروایی رنجها و

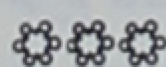
خواری روزگار را از یاد شاهان ببرد تا هرچه خواهند بکنند.»
« پادشاه را چاکری دانا باید تا در پیروزی و بزرگی رنج‌خواری و»
« پستی را باو بنماید و گاه آسایش و شادی، اندوه و درد را بیاد شاه»
«آورد.»

اردشیر این پندهارا برسه برگ نوشت و در دست یکی‌از گماشتگان ویژه‌اش گذاشت که هرگاه دربارگاه نشانهٔ خشمی در او بدید، پیش‌از آنکه فرمان دهد برگی باو سپارد و چنانکه‌آتش خشم فرو ننشست برگ دوم و اگر بازخشمش برجای ماند برگ سوم را نشان دهد تافرمانی از روی خشم ندهد:

«کسیکه این شش‌چیز را دارا نباشد درخورسرلشکری‌نیست: اول»
«آنکه دوراندیشی که‌از آغاز انجام‌را به‌بیند. دوم آنکه‌در دانشمندی‌چنان»
« بهره‌مند باشدکه ازکارهای‌ناپسند بدور ماند. سوم آنکه چنان دلیر و»
« سرنترس باشدکه ازهیچ‌پیش‌آمدی نترسد.چهارم آنکه پاس وفاداری»
« و پیمان نگهداری را داشته‌باشد. پنجم آنکه به‌اندوخته‌یی دل نبندد و»
« نگاه نکند. ششم آنکه دادن فرمانی بی‌آئین خدائی و داد و انصاف»
« نباشد.



« اگر خواهیدکاری دشوار برشما آسان شود به‌یزدان‌گرائید و از»
«هر بدی باو پناه برید.اگرخواهید نیکفرجام‌گردید بکوشیدکه نام‌نیکی»
ازشما برجای‌ماند.»



«کسی درخور وزیری است که دانا، خردمند، مهربان، پاکدل،»
« درستکارباشد تا با رأی درست ودور اندیشی،کشوررا بگرداند وکارها»
« را سر وسامان بخشد.»

« برپادشاه است‌که در این سه‌چیز باهمچو وزیری رفتار کند: در»
«سزا دادن لغزش وزیر نشتابد، اگرمالی بیندوخت به‌مالش آزپیدا نکندو»
« هرگاه نیازی داشت، آنرا زود برآورده سازد.»

« همچنین این سه‌چیز را از او نگیرد:چون‌بارخواست بپذیرد. اگر»
« خواست ازبدنامی خودرا بدرآورد، باز ندارد. شاه رازش را از چنین»

«وزیری پنهان نکند.»
«وزیر رازنگهدار شاه، گردانندهٔ کارها، آبادکنندهٔ کشور، پرکن»
«گنجینهٔ دولت، نمایندهٔ تاب و توان پادشاه است، از اینرو شایسته‌تراز»
«همهٔ مردم است به دلجویی و بزرگداشت او.»



شاپور اول دومین شاهنشاه بزرگ ساسانی

شاپور فرزند اردشیر بابکان بر**ضیزن** شهزادهٔ تازی درسال ۳۰۹ پس‌ازمیلاد بتاخت وآن شاهزادهٔ تازی شکست یافت و از دژی استوار به‌باره‌داری پرداخت . روزی دختر شاه تازی از روزنهٔ دیوارچشمش بررخسار زیبای شاهنشاه جوانبخت ایران افتاد و دل از دست بداد. شبانگاه پیکی فرستاد و بنوید همخوابگی‌آن شهریار،ازپدرچشم پوشید و راه‌گشایش شهررا برشاپور بنمود.

شاپور پس‌ازگرفتن شهر وکشتن شاه‌تازی **نضیره** دختر او را بخوابگاه خواند و جون بکام رسید بیندیشید: دختریکه با پدرمهربانش چنین‌کند پس با شوهر چه‌خواهدکرد؟ فرمود :گیسوانش را به‌دم اسب چموشی بستند و رها کردند تا در بیابان ، جان سپارد !. شهرهای تازی را بگرفت و به‌هاماوران رفت و پیروز گشت . سپس به‌روم لشکرکشید، سپاه روم‌شکست‌یافت‌و**والرین**(۱) امپراتورروم گرفتار گردید، بگفتهٔ‌پرفسورهینینگ‌باستان‌شناس نامدار آلمانی ، اگر شاپور اورا نمی بخشید و روم را نگهمیداشت ، دولت جهانی را بنیاد میساخت (۲).

شاپور از نو نیشابور را آباد نمود و این شهر از بنیاد تهمورس بود که‌بدست اسکندر ویران‌گردید، درنزدیکی این شهرکوهی هست که شاپور را از سنگ ساخته و درپشت آن کوه نیز پیکرچند مرد را تراشیده‌اند. همچنین درکوه میان راه شاهپور وخوی آذربایجان شاپور را هنگام لشکرکشی به‌ارمنستان و گرجستان برسنگ کنده‌اند و اینها هنرمندی ایرانیان‌آنروز را میرسانند.

گند شاپور درخوزستان و بند شادروان از بنیادهای شاپور است . شاپور پادشاهی بخشنده بود، دستورانش گفتند: « توانگری‌اگراینست‌بدست‌آوردنش‌دشوار وبسیار بکاربردن

---

(۱) پیکر برگ روبرو، کرنش والرین‌را در پیش‌پای شاپور نشان میدهد

(۲) به‌بخش دوم‌کتاب (کتیبهٔ شاپور یا کتیبه‌های پهلوی، نگاه شود .

آن بیجاست ، شاه فرمود : « بخشندهٔ آزاد کسی است که زر و سنگ در نزدش یکسان باشد . »

شاپور ازمرزبانی برنجید و اورا ازپیش‌خود براند. این مرزبان از افسانه‌سرایان وآوازخوانان شمرده میشد ، مرزبان بهررنجی‌بودآواز جانوران را دریاد نمود، بخوابگاه شاه رفت وگوشه‌یی پنهان‌گشت . شامگاهان چون شاه بخوابگاه آمد که بیارامد ، مرزبان بانگ سگ برآورد، شاه‌گمان‌کرد سگی درخوابگاه‌است ، مرزبان صدای گرگ‌کرد ، شاه نگران شد ، مرزبان آوازخری در داد . پاسداران و خدمتگزاران به‌جستجو درآمدند ، مرزبان همچنان صدای جانوران را درمیاورد ، سرانجام یکدسته نگهبانان شمشیر بدست بخوابگاه ریختند وازآنسوی که‌آوازمی‌آمد مرزبان را پیداکردند وبشاه گفتند که این‌آوازها از مرزبان بوده‌است . شاه او را فراخواند وگفت :ای بدبخت! این چکار بودکه‌کردی!؟ مرزبان‌گفت : قربان ! روزیکه سایهٔ خدا! آنسرور تاجدار ، از این خانزاد دلگیر شد ، خداوند مرا به‌رخسار سگ وگرگ و خر درآورد ! شاهنشاه اورا ببخشید و بهمان کارپیش بازگردانید.

تازیان سخنان نغز وپندآموز این‌شهریار بزرگ ساسانی‌را به‌زبان تازی برگردانیده واینك درزیرچند سخن‌او نوشته میشود:

« سخن دانا توانگری وسخن نادان زیان افزاید . »

« پاکدامنی مگر بیاری خداوند دست دهد و دانش‌هم بیخواست »
«آفریدگارفراهم‌نشود.»

« راستی از اندیشهٔ‌نهانی برنیاید،مگر از رایزنی انجمن که جزنگوئی»
« برنخیزد. »


Horn

هرمز سومین شاهنشاه ساسانی

هرمز، پورشاپور، مادرش ازنژاد مهرک بودکه درگوشه‌یی‌از ایران فرمان میراند و **اردشیر** بر او دست‌یافت. ستاره‌شناسان پیش‌بینی‌کرده بودند: چون یکی ازنژاد مهرک بر اورنگ شهریاری خواهد نشست، **اردشیر** فرمان داد هرچه از نژاد و خویشان مهرک بدست‌آورند ازمیان بردارند، دخترماه رخساری ازآن پادشاه به‌شبانی‌پناه برد.

روزی **شاپور** درشکارگاه تشنه گردید پیش چوپان‌آمد وآب خواست، دختر برایش آب‌آورد، دل شاپور را بربود، شهزاده خواست اورا باخود ببرد، دختر ازنژاد خویش و همچنین‌فرمان اردشیر اورا بیاگاهانید، شهزاده سوگند یادکردکه‌این‌راز را بپدرش‌نگوید. پس دختررا بخانه برد وهمخوابهٔ خودکرد تا پس‌ازچندی، هرمز بجهان‌آمد.

اردشیر روزی ناگهان بخانه شاپورآمد، کودکی زیبا وبرومند در آنجا بدید، از نژادرش پرسید، شاپورسرگذشت خود را با پدر در میان نهاد، اردشیر شاد شد، هرمز را بوسید. یزدان را سپاس گفت‌که گفتهٔ ستاره‌شناسان درست درآمده تخت وتاج ایران به‌هرمز میرسدکه هم ازنژاد او هم ازنژاد مهرک‌است.

هرمز در روزگار پادشاهی پدرش. کشورداری خراسان را داشت. چون‌فرمانروایی و لشکرآراییش روز افزون بود، گروهی بر او رشگ برده بشاپور گفتند: هرمز برآنست با سپاهی‌گران برتو بشورد وخودرا پادشاه‌کند. چون درآنزمان‌کسیکه چیزی از پیکرش کم داشت شایستهٔ شهریاری نبود، هرمز چون این سخن بدخواهان بشنید یکدست خود را ببرید و نزد پدر فرستاد. برشاپور دروغ بدخواهان آشکار گردید، به‌هرمز پیام داد که **«اگر یکایک پاره‌های بدنت را هم بفرستی بازجانشین من‌خواهی‌بود.»**

هرمز پس‌از درگذشت شاپور برتخت جهانبانی نشست و به‌داد و دهش پرداخت. روزی یکی‌از شهربانان نزدیک هند به‌شاهنشاه پیشنهادکرد: اگر فلان‌چیزدا بخرد وپس‌از

چندی بفروشد دوبرابر آن سود میبرد. هرمز پاسخداد :

«خواه دوبرابر یا ده‌برابر ؟ مارا با بازرگانی کاری وقراری نیست ، چه‌پادشاهان» اگرچنین کنند، بازرگانان را چه‌باید کرد؟.»

شهر **رامهرمز** را درخوزستان ، هرمز بنیادکرد واین‌سخنان زیبااز اوست:

«هرکه‌رااین‌چهارخوی‌نباشد بسرداری‌سپاه‌نیاید: چنان دوراندیش»
«باشدکه ازآغاز انجام را ببیند ، آنسان دانشمند باشدکه ازهرناپسندی»
«بپرهیزد.چندان پردل باشدکه‌ازهرپیش آمدی‌نترسد.اندوخته‌های‌گیتی»
«را بهایی ننهد.»

«من فرمانفرمایی‌میکنم بر بدنها، نه‌اندیشه‌های مردمان، من‌جستجو»
«میکنم ازکارها، نه‌اندیشه‌ها و پندارها. فرمان میدهم به‌داد و داوری ،»
«نه‌به‌خشنودی وخوش‌آیندی. بسیارلشکرشکسته شود وبسا مالهاکه‌تاراج»
«گردد ویا برباد رود.بسا پیمانهاکه‌پایدار نماند بشومی،دروغ‌فرستادگان»
«وتبهکاری‌آنان، شاید فرستاده‌یی را چیزدهند یا سخنان نادرستی‌بگوش»
شاه رساندکه‌آشوبها زاید و شورشها برانگیزد.»

«پادشاه دادگستر از باران درشت دانه و پایدار سودمندتر است .»
«دادگرآنشاهیست‌که شاد نباشد اگرمردم‌اندوهناک کند. بجای‌باش‌وآرام،»
«جان را بسرکشی مخواه‌که توآفریدۀ زبون و ناتوانی و آفریدگاری»
«توانا هست‌که ترا آفریده و ازنیستی بهستی‌آورده.»

«آرام‌باش ، بازیردستان‌که سپردۀ پروردگارند ، کاری شتابزده»
«مکن وبرآنان‌که دست‌نشاندۀ‌تو اند، آزاری مرسان‌که هرگاه‌برتودست»
«یابند وچیره شوندآزادی‌نرسانند وبی‌مهری‌نکنند.»



بهرام اول چهارمین شاهنشاه ساسانی

بهرام اول فرزند هرمز، شاهنشاهی دادگر و دادگستر بود، این پادشاه را (شاهنده) نامیدند چه شاهنده را نکوکار گویند.

مانی چهره‌نگار، در زمان بهرام پیدا گشت و خودرا پیمبر گفت، نخست بهرام اورا بنواخت، پیروانش چون گردآمدند و آنانرا شناخت، انجمنی باایشان برپا ساخت، پیشوایان آیین زرتشت را نیز بنشاند تا با مانی به گفتگو پرازند.

چون کجی و نادرستی اندیشه‌هایش برهمه روشن و آشکار گردید، بهرام سفارش کرد که او و پیروانش ازآن راه کج وناپسند برگردند، **مانی** نپذیرفت، سرانجام پوست مانی را کنده، بکاه آکندند و بر دروازه گندی شاپور که پایتخت بود بیاویختند، بسیاری از پیروانش را نیز بدنبال مانی فرستادند.

بهرام درشناخت و درمان دردها و بیماریهای اسب و داروی این حیوان سررشته‌یی بسزا داشت که امروز چنین کسی را (دام‌پزشك) گویند و از اینرو همواره میگفت:

«چنانکه مردمان ازپزشك و دارو ناگریزند، چارپایان بویژه اسب نیز نلچاراست.»

«زیرا راه‌پیمایی، بارکشی و بردشمن‌تاختن بی‌یاری اسب هرگز دست ندهد.»

این شاهنشاه را نیزسخنانی زیبنده‌است که اینچند، نمونه‌یی ازآنهاست :

«گاه مهتری وتوانگری بخدا پناه برید. از اوست‌فرودآمدن هزار»

«نیك که‌زیانش کمتراست ازبلند شدن یك بدکنش.»

«گفتهٔ ناسفتهٔ تنك چشمان اینست که‌امروزنخورید تا فردا برخوردار»

«شوید. چون فردا برخوردار شوید. چون فردا هم این را باز بگویند»

« پس این اندیشه مایهٔ بی‌بهرگی وهمیشگی وجاویدان خواهد گردید.»
بهرام دوم شاهنشاه دیگر ساسانی که درانجمن بود پدر را پاسخداد که:
« هر کاری را امروزبفرداگذارید، این‌چنین‌خواهد بود، زیرا فردا»
« را کار دیگری است که سود دیگر دارد.»



نرسی هفتمین شاهنشاه ایرانی

نرسی فرزند بهرام دوم پس از مرگ پدر بر اورنگ شاهنشاهی جای گرفت ، کشور را بچند بخش کرد و هر بخشی‌را بهدانایی‌کاردان سپرد، دست‌کارگزاران پدر و نیاکانرا از کارها کوتاه کرد، مردمان هنرمند و پاک گهر را بروی‌کارآورد، زیردستان را چنان‌بنواخت که همه‌از سپاهی و پیشه‌ور بر بزرگواری او یکدله شدند، سخنان زیر،اوراست:

« بخشش بزرگترین سپرده‌ها ، قناعت بزرگترین دارایی و یگانگی »
« بزرگترین نزدیکیست . »
«دوستی نیکوتر ازخویشاوندی‌است.»
« خر بردوگونه‌است : خری‌که چارپاست و بارمیکشد، خریکه دوپا »
« دارد ، مالی اندوخته‌کند و از او سودی‌نبرد.»



شاپور ذوالاکتاف نهمین شاهنشاه ساسانی

شاپور ذوالاکتاف را از آنرو (ذوالاکتاف) گویند که چون در جنگ با تازیان پیروزی پیدا میکرد، کتف‌های تازیان گرفتارشده یعنی شانه‌های‌شان را سوراخ کرده ریسمان میکشیده‌و آن‌رشته‌هارا ازشانه‌های‌دیگران‌میگذرانید و گویا این کارتاوان کشتار تازیان‌بود که درتاخت وتاز به‌ایران زمان‌کودکی او سرایرانیان را بریده و گردن‌آنهارا سوزانیده این تن های بی‌سر را رها میکردند وچندی چون پرندگان سر بریدهٔ آغشته بخون ، پر وبال میزدند!

شاپور که بچه بود از هرسوی بدخواهان دست برآورده بودند چون بزرگ شد ، وزیران نامه‌هایی که از مرزداران کشورهای ایران رسیده بود به‌پیشگاه شاه رسانیدند ، مرزداران نوشته‌بودند که ما زمان درازیست دراین مرزها بسر میبریم ، چیره‌دستان دست درازی را از اندازه بدر برده ومارا بستوه‌آورده‌اند.

شاه‌جوانبخت‌فرمود پاسخ دهیدکه:« **ما ازپیام‌های‌شماآگاه‌شدیم، دانستیم**»

«**که ماندن شماها درآن جاها بدرازا کشیده ی باید پایان پذیرد، هرکه**»

«**خواهد در مرزها بازماند وآنکه نتواند وشکیبایی ندارد بازگردد و**»

«**به‌شهرستان وبخش‌خود رود.**»

وزیران این فرمان شاهانه را پسندیده با دانایی و بی‌نیازی‌که از این شاه جوانبخت بدیدند به‌فرمانبری و خدمتگزاری شاپور گردن نهاده و شاه بهمگان گفت: «**مانند**» **پیش درخدمت‌باشید ودرکار وکوشش فروگزاری نکنید.**» آنگاه‌سران‌لشکرها راگردآورده گوشزدکردکه :

«**تا این زمان نرفتن من بکارزار تبهکاران این‌بودکه‌کودک بودم ،**»

«**توان ساز وبرک‌جنک‌را نداشتم، اینک که بزرک شده‌ام دستاویزی‌ندارم.**»

«گاه رنج کشیدن ، زمان جهانگشایی و سرکوبی سرکشان رسیده ، باید»
«فداکاری کرد و جانفشانی پاسبان کشور و مایه رستگاریست و بی‌رنج پیروزی»
«بدست نیاید، هان به‌پیکار با دشمنانی خواهم رفت که تباهی آنان بیشتر و»
«بمرزهای ما نزدیکترند.»

همگان شاه‌را ستودند و گفتند : ما بندگان و فرمانبرداریم ، هرچه شاهنشاه فرماید همان میکنیم ، چه‌بهتر که ما بندگان را به‌نبرد فرستند و خود در پایتخت بمانند ، شاه پاسخداد :

«شاه مانند سر و لشکر چون تن است، آنچنانکه تن بی‌سر بکار نیاید»
«لشکر بی‌پادشاه کاری از پیش نمیبرد؛ اینک کار بزرگی درپیش دارم از»
«لشکرها لشکریان اندکی باخود میبرم، بار و بنهٔ شاهی با خود نخواهم»
«برد ، فردا به‌میدان آئید تا آنکسانی‌را که میخواهم باخود ببرم.»

روز دیگر ازلشکرها درمیدان سان دیده، یکهزارسوار زبده وکارآزموده‌ازسپهبدان، سرلشکران ، سرهنگان و سرگردان برگزیده بپادگان دستور دادکه هرکدام خویشاوندی شایسته برای نگاهداشتن ساز و برگ ومردی هم برای یدک‌کشی‌اسبان‌باخود بیاورند. شاپور بدینسان با سه‌هزارمرد جنگاور نخبه به‌خاك تازی تاخت وچون بمرزهای پارس وخوزستان رسیدند بهمراهانش گفت :

«آیا میدانید که من چرا شماها را برگزیدم و باخودآوردم ؟»
پاسخدادند: فرمان‌شاه‌است. شاپور باز گفت: «از برای آنکه‌شما ناموران‌و توانگرانید»
«و ازتاراج کردن ننك دارید. شمارا درآغاز جنك سزدکه نام و ننك را»
بمن بنمایید و به‌غنیمت ننگرید.»

سخنان شاپور در دل سپاهیانش نشست و برسرزمین دشمن بتاختند تا دشمنان بخود آمدند هیچکدام رهایی نیافتند یا کشتهٔ شمشیرهای‌آخته لشکریان شاپور ویا گرفتار آنان شدند ، پس گرفتارشدگانرا میاوردند شانه‌هاشان را سوراخ میکردند و ریسمان میکشیدند وحلقه‌هارا بهم می‌پیوستند.

شاپور بیشتر بارومیان ودیگر همسایگان درنبرد بود و پیروزمیشد. مداین(تیسفون)را پایتخت کرد وپادشاهیش‌هفتادسال بود. درداستان‌نامه‌ها آمده‌است که‌شاپور ذوالاکتاف درشش سالگی شبانگاه هیاهوی‌شنید ؛ ماجرارا پرسید ؟ پاسخدادند : این همهمه ازتنگی پهنای‌پلی که ازخیل‌آیندگان وروندگان بسیاراست. شاه‌نوجوان دستورداد پل دیگری‌بنیادکنند تاراه آمد و رفت یکی‌نباشد. بزرگان‌کشور از این فرمان شاپوربسیار امیدوار ودرشگفت شدند. سخنان زیر نیز اوراست :

«آنکه از دیگران چیزی گوید که خود براستی آنرا نداند، بی گفتگو»
«دیگری هم همان کند که او میکند.»
«سخنان این و آن برخی سودمندتر از دانه‌های باران و پاره‌یی»
«زیانکارتر از شمشیر بران باشد.»
«کسیکه زبان بدگویی مردم گشاید مردم نیز از بدگویی او زبان»
برنبدند.»
«بی آزرم‌ترین کس آنست که گناهی کند و شرمنده نباشد.»
«هرکس به یکی نیکی کند و در دانشمندیش نکوشد سودی از او»
«نبرد چنانکه درختی برزمین نشاند و آب از آن برگیرد چون هیمه خشگی»
«باری ندهد.»



بهرام گور چهاردهمین شاهنشاه ایرانی

بهرام روز نوروز بجهان چشم گشود و پدرش یزدگرد او را به‌نعمان‌تازی سپرد ، نعمان‌کارگزار **یزدگرد** شاهنشاه ایران درخاك تازیان بود و **منذر** پسر **نعمان** هم پس‌از پدر آموزگاری **بهرام** را پذیرفت . **سنجار** یونانی بدستور **نعمان** کاخ « خوورنق » را برای جایگاه شاهزادهٔ ایرانی بنیادکرد ، این کاخ در روز بچندین رنگ درمیآمد سه‌گنبد توی درتو و سه‌تای دیگرکه تا زیان « سریر » خواندند.

بهرام دربیست سالگی برتخت شاهی نشست و به‌آبادانی کشور و زیردست‌پروری پرداخت ، بروزگار اوکار خنیاگری و رامشگری بالاگرفت، ۱۳هزارخنیاگر ازهندوستان بخواست وبهرجای ایران‌گسیل داشت ، اینان باایرانیان زن و شوهر شدند و بازیگران و ساز زنان وآوازخوانان ازنژادآنانند.

بهرام شکارگورخر را دوست داشت و از اینرو نام بهرام‌گور یافت . درتیراندازی استاد بود، روزی‌درنخجیرگاه‌شیری‌دیدکه برگورخری‌نشسته، تیری چنان‌برآندو بینداخت که‌گور و شیر را بهمدیگر دوخت وپیکان‌هم بخاك‌فرو رفت.

بهرام برخاقان چین‌که از آب آمویه گذشت و آهنگ ایران داشت شبیخونی زد و پیروزی یافت. «مهرنرسی» را به‌سرزمین روم فرستاد، این سردار تا استانبول پیش راند و پادشاه‌آن‌کشوررا زیردست‌کرد وهمه‌ساله باج میداد.

بهرام‌گور خودآهنگ یمن‌کرد و از تازیان‌کشتاری سنگین‌نمود، بهندوستان رفت و دختر پادشاه هند را به‌همسری‌گرفت و به‌ایران بازگشت، سرانجام درنخجیرگاه بچاهی در افتاد ، برخی برآنند که در مردابی فرو رفت و ۶۳ سال پادشاهی داشت ، سراینده‌ای گوید:

بهرام که گور میگرفتی همه عمر   دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

اندرزهای زیراز اوست:

«بخشایش، نام را پایدار و جاوید سازد.»

«چهارچیز از چهارچیز ناگزیر است: پادشاه از دستور خردمند،»
«زن ازشوهر، اسب از تازیانه شمشیر از آب دادن.»

یزدگرد پانزدهمین شاهنشاه ساسانی

یزدگرد را « سپاه دوست » مینامیدند، مهرنرسی را با سپاهی به‌روم فرستاد ومانند پدر ازآن کشور باج میگرفت. دوپسرداشت، کهتر را بیشتر مینواخت ، درانجام کار انجمنی کرد وگفت : « فیروز به‌سال ازهرمز بیشتراست مگرآنکه خردمندی وبردباری وشایستگی **هرمز** بیش‌از او باشد .» ویرا جانشین خودکرد وفیروز را به‌استانداری سیستان فرستاد . سخنان زیررا ازو دانند:

«داناترین پادشاهان کسی‌است که‌چون خشمگین‌شود دست‌نگاهدارد»
« بشتاب فرمان ندهد.»

« دست چون ازکارهای خوب بازماند بکارهای بدگراید.»
« دل‌چون از اندیشهٔ‌آن جهان تهی‌گردد ، به‌بزه روی نماید وگناه »
«کند.»
«آدمیان را ازسه‌چیز زنهار نیست : دریا، آتش ـ شاه ـ چون دریا»
« بموج‌آید برپیر وبرنا نبخشاید ،آتش‌چون دربیشه افتد خشك وتر را »
« بسوزاند، شاه چون به‌خشم‌آید برهیچ‌کس ابقاء نکند.»



غباد نوزدهمین شاهنشاه ساسانی

چون **پلاش** برتخت شاهی‌نشست ، برادرش **غباد** (نیکرای) به‌ترکستان رفت ، در نیشابور بخانهٔ بزرگی فرودآمد و دختر دهگان را بزنی‌گرفت، همانشب دختر آبستن‌گشت و بامدادان غباد از نیشابور به ترکستان شتافت .

غباد چندی‌درآنسامان بماند، پادشاه ترکستان لشکری باغباد به‌ایران روانه ساخت، غباد درنیشابور پدرزن‌خودراخواست‌واوهم فرزند نوزاد اورا پیش‌آورد. غباد ازدیدن فرزند خشنودگردید و « نوشیروان » نامید. همانروزپیگی از تیسفون رسید مرگ **پلاش** ویکدلی بزرگان ایران را برپادشاهی غباد به‌آگاهی او رسانید.

غباد این مژده را از بلندی بخت نورسیده‌اش دانست و به‌پایتخت رهسپار گشت ، بر اورنگ شاهی‌نشست و بداد و دهش پرداخت. ده‌سالی‌که از شهریاریش گذشت ، **مزدك** نیشابوری به‌تیسفون‌آمد وخودرا پیمبرخواند، گفته‌هایش این‌بودکه [زنان ومال مردمان‌را بردیگران روا داشت ، نزدیکی بردخترخود ونزدیکان دیگررا نیکو شناخت ، مردم را از کشتن وخوردن‌گوشت جانوران ناروا انگاشت].

ناکسانی بر اوگردآمدند و به‌زنان و اندوختهٔ مردمان دست درازی کردند چنانکه روزگاری دراز هیچ‌نوزادی را پدرآشکارنبود وغباد را نیزفریفته خود نمود. گویند چندبار خواست دست درازی به‌مادر نوشیروان‌کند، درآنزمان نوشیروان شش‌سال‌داشت. غباد مزدك را ازچنین اندیشه‌یی ناروا باز داشت و ازمزدك وپیروانش‌کناره گرفت .

روزی غباد هنگام شکار برباغ پرمیوه‌یی درآمد، زنی بدیدکه نان می‌پخت وکودکی راازخواستن‌میوهٔ‌باغ بازمیداشت‌وبچه‌هم‌میگریست. غباد ازمادرکودك‌پرسید: «چرا این بچه‌را از چیدن میوه بازمیداری؟ » زن پاسخداد: این میوه ازآن ما وملکدارآن‌است و او دراینجا نیست، پس‌چیدن میوه یا نبودن وی برما ناروا میباشد تا میان ما هردو پخش شود.

غباد چون چنین دید، مهر ورزید وآب درچشم آورد . درباز گشت از شکار فرمود

آئین پخش کردن را براندازند و بجای آن باج گیرند، پس درگذشت و خسرو انوشیروان جای او بگرفت وهمان پیشنهاد پدر را در گرفتن باج ازمردمان بکاربست.

غباد هنگام مرگش بفرزندش **انوشیروان** این اندرزها را داد:

«ای فرزند! همهٔ منش‌های خوب که پادشاهان را بکار آید در تو هست»
«مگراینکه به‌مردم گمان بد دادی، نمیگویم هیچگاه بدگمان نباش ولی»
«گاهی سزد که به‌برخی گمان نیگو داشته‌باشی چه‌بدگمانی کارهای بزرگ»
«را نمیگذارد سر وسامان گیرد و پیش برود.»
«با مردمان بسختی رفتارمکن، اینراهم نمیخواهم بگویم که برای»
«خواهش دیگران از اندیشهٔ خود بگذری.»
«بهمهٔ همسران خود، اندیشهٔ نیکو داشته‌باش.»

غباد ۴۳ سال پادشاهی کرد، بنیادها و یادگارهای بسیار دارد، یکی از آنها شهر گرگان باشد و این‌سخنان را نیز از او دانند:

۱ـ خودداری ازمهرورزی وخشم‌وخودخواهی.
۲ـ راستگویی‌ودرستکاری بمردمان، نگاهداری پیمانهای خود و پایداری درآئین‌هایی که میگذارد.
۳ـ خشنودکردن خردمندان وبکاربستن برای آنان درهمه‌کارها.
۴ـ گرامی داشتن خانواده‌های بزرگ و نویسندگان چنانکه درخور پایه ومایهٔ آنهاست.
۵ـ برای دادگری ترازویی نهادن و خود نگهبانش‌بودن چنانکه هرنکوکاری را پاداش دادن وهرنابکاریرا بسزا رسانیدن.
۶ـ درکار زندانیان فروگزاری‌نکردن و آندسته‌یی که بی‌گناهند بخشیدن و از زندان‌آزادنمودن.
۷ـ بازرگانان را یاری‌کردن‌که مایهٔ توانایی مال وآبادانی‌کشورند.
۸ـ زیردستان را به‌اندازه گناهشان بازخواست کردن و با هرکس به‌اندازه پایه‌و مایه‌اش رفتارنمودن.
۹ـ دلخوش کردن لشکریان وکسانیکه‌آماده‌پیکارند.
۱۰ـ نواخت فرزندان ونزدیکان وآماده‌ساختن دربایست‌ایشان.
۱۱ـ گفتگوی پنهانی باکسانیکه ازکار و بارکشور آگاهی‌دارند.
۱۲ـ نگران کارهای دستوران، کارگزاران وگماشتگان‌بودن.



انوشیروان بیستمین شاهنشاه بزرك ساسانی

بزرگ مغان بسفارش غباد پس‌از مرگ‌او،انوشیروان را بپادشاهی‌خواند،انوشیروان نخست نپذیرفت وچنین گفت:

«من این کاررانمیتوانم کرد، زیرا بیشتر کسان ناشایسته،کارگزارند»
«وناگزیر باید با بسیاری ازخانواده‌ها درافتاد، از اینرو بدی کردن نه»
«درگوهر و نه درسرشت منست.»

سرانجام بزرگان باگفتگوی بسیار، ویرا بپادشاهی وا داشتند (سال ۵۳۱ میلادی) پس بهرکشوری پنهان وآشکارا پیک‌ها فرستادکه کارگزاران دادگر را گزارش دهند و نیز درهمه‌جا دانشمندی باشد برای رایزنی درکارکشورداری بدرگاه‌آورند .

گویند شبی شاهنشاه درخواب دید خوکی جام بادهٔ وی راگرفت و بنوشید ، جای شاهنشاه برتخت بنشست ! دانشوران ازپیش‌بینی‌آن خواب درشگفت شدند و ازپاسخ گویی بازماندند .

خسرو انوشیروان فرمان داد (آزاد سرو) درکشورها بگردد وخردمندی را بیابندکه این خواب را پیش‌بینی تواندکرد،آزاد سرو درخراسان دانشمندی‌یافت که‌سه شاگرد داشت ویکی‌ازآنها بزرگمهر نام بود.

آزاد سرو باخود بزرگمهر را بدربارآورد و به‌شاهنشاه گفت : جوانی به‌جامهٔ زنان در اندرون شاهیست ، بفرمائید همه زنهارا ازپیش من بگذرانند، آنگاه او را بشاه خواهم نمود . چون چنین کردند: زن بلند بالایی دیدند، ازترس چنان میلرزید که استخوانهایش صدا میکرد!

بزرگمهر اورا بگرفت و در دست شاه گذاشت ، از کنجکاوی دریافت‌کنیزی‌را با او مهری‌درمیان‌بوده‌و‌باین‌جامهٔ زنانه‌درآورده که‌شناحته نشود. انوشیروان هردورا بسزارسانید.

شاهنشاه بامدادان بزرگمهر و دیگر دانشوران را بخواند واین‌سخن برزبان راند :

«کار بس بزرگی بگردن گرفتم، ازشما دراین‌باره یاری میخواهم،»

«بگوئید چکنم که‌آسایش‌خویش‌و زیردستان در آن باشد؟»

باری هردانشوری چیزی گفت تا به‌بزرگمهر کشید و اواین دوازده گفتار نیکو را که خواستهٔ شاهنشاه بود بگفت:

نوشیروان این‌سخنان سنجیده ونغز را به‌آب زر نگاشت وهمیگفت اینها پایه و مایهٔ دانش وآیین فرمانروائیست، بزرگمهررا بردیگر دستوران و رای زنان‌برتری داد ودستور بزرگ ونگهبانش‌ساخت.

ازپزشکان بزرگ ونامدارآنزمان که‌سرپرست پزشکان دربار انوشیروان بود (برزویه Boarzoe) پزشك‌میباشداو پس‌ازبازگشت‌ازسفرهندوستان به‌ایران کتاب، «کلیله‌ودمنه» شطرنج و دیگرره‌آوردهای علمی وادبی باخودآورد و انوشیروان پیشباز بسیار شایان و بیمانندی از اوکردچنانکه برزویه‌را پهلوی‌خودبرتخت‌شاهی نشانید وبدوگفت: هرچه‌خواهی به‌توارزانی خواهم‌داشت هرچند همتایی درپادشاهی باشد!

دربارگاه انوشیروان چهارتخت زر برای دستوربزرگ ، فرمانروای روم، خاقان‌چین و پادشاه خوارزم بود. کارش این بودکه چندی مزدك ومزدکیان را بنواخت ، پس‌ازآن به‌کارگزاران خود درهرکشوری نوشت‌که در یکروز مزدکیان را ازمیان ببرندوخود نیز درهمانروز مزدکیان را به‌باغی نزدیك‌کاخ شاهی‌مهمان‌کرد وخوانسالاران‌آنانرا دسته‌بدسته درچاههایی که کنده‌شده‌بود سرنگون‌کردند. هزارکس‌ازمزدکیان نابود شدند، بازماندگانشان را ببخشید و مال مردم را از ایشان بگرفت و پس داد و یا خانه‌های ویران شده از بیداد مزدکیان را باردیگر بنیادکرد وآباد نمود.

دومین کار این شاهنشاه بزرگ ساسانی ، لشکرکشی به‌کابل وآنسوی رودآمویه بود و هیاتلیان را زیرفرمان‌آورد و فرزندش هرمز را بکارزار ترکان‌فرستاد، پادشاه‌ترکا شکست یافت‌وبجای‌دوردستی گریخت، بخارا، فرغانه وجاهای‌دیگرراکه‌ازآن ایران‌بود پس‌گرفت.

درهمانگاه لشکر هاماوران بفرمان شاه رومبخاك تازیان تاختند، گروهی‌را بکشتند وخواسته‌های‌بسیاری برداشته‌وبازگشتند، انوشیروان به‌شاه رومنوشت‌که‌سردارش راگوشمالی دهد و خواسته‌های تازیان را بازر و سیمی نیز خونبها بدهند. چون شهریار روم نامه‌شاهنشاه ایران را نادیده انگاشت و بهیچ نشناخت به‌انوشیروان برخورد و ویرا برآن داشت که بیدرنگ‌لشکربخاك رومیان‌برود شهرهایی‌از روم گرفت.

دراین لشکرکشی ، شهر انتاکیه را انوشیروان پسندید و دستور داد همتایش را در آذربایجان باختری بنام (رومیه) رضائیه‌امروزساختند. پادشاه روم پیشکش‌های شایان‌برای انوشیروان فرستاد و پوزش‌ها خواست و برگردن گرفت که خواسته‌های شاهنشاه ایران را انجام دهد و باز درآشتی باشند.

انوشیروان در بازگشت از روم به‌ایران به‌بازرسی بیدادگری برزیردستان پرداخت و انگیزهٔ آن این‌بود که روزی موبد موبدان را گفت : می‌بینم شغالانی بسیار از ترکستان رهسپار ایرانند و او بشاه پاسخداد : جانوران مردارخوار درکشوری میآیند که از بیداد، مردمش میمیرند!

شاه را این سخن برآنداشت که بیخ بیدادگرانرا برکند وباج از زیردستان‌نستانند، کسانیکه کمتر از بیست سال و بیشتر از پنجاه سال بودند بکارمندی نمیگرفت، زیردستانرا درتنگنایی، تخم وگاو میداد، سربازان را باندازه کوششان بخشش‌ها میفرمود، باین‌روشهای خردمندانه، چنان کشورگشایی و ایران را بزرگ وتوانا کردکه ازیکسو مرز برین دریای مازندران و از سوی خاور هندوستان و مرزهای فرودین و باختری فرات و مصر و دریای سرخ بود.

واپسین پیمبران در زمان‌انوشیروان بجهان آمد و از فرمایشهای اوست‌که فرموده : «شادم ازآنکه در زمان شاه دادگری چشم‌بگیتی گشودم و اگر دانش درآسمان باشد دست ایرانیست‌که بآن میرسد.» انوشیروان را افسری زرین ومکلل‌به‌گوهرها بودکه دردخمه‌یی گذاشت . این تاج خسروانه ده پهلو داشت‌که برهرپهلو، اندرزهایی نغز وپندهایی پرمغز نگاشته شده‌بودتا بینندگان‌شماری گیرند و بهنگام‌خودآنهاراکار بندند،اینست‌آن شاه‌سخنهای زیبا :

پهلوی‌اول :

از راه‌آسیب‌های گزندآمیز برخیزید ،کارهارا بهنگام انجام دهید، درپیش و پس کارها بنگرید، بکاریکه در شوید راه بیرون‌شدن پاس‌کنید؛ بهرزه مردم را مرنجانید ، ازهمه‌کس خشنودی بجوئید، مردم آزاری و خودستایی نکنید ، همگانرا دل نگاهدارید ، بی‌آزاری و بردباری را پیشه‌کنید.

پهلوی‌دوم:

درکارها کنکاش‌کنید، آزموده را به‌ناآزموده نسپارید ، خواسته را برخی‌کیش وآیین سازید ، خودرا درجوانی نیکنام کنید ، خویشتن را براست‌گفتاری ودرستکاری‌آوازه نمایید ، توانگری خواهید وهست‌وبود کنید ، برسوخنه ، ریخته ، شکسته وگسیخته دریغ نخورید ودرخانهٔ مردم فرمان ندهید.

پهلوی سوم:

«نان خود برخوان خویشتن خورید، بکسان گفته زشت و ناهموار مگوئید، باکودکان نادان کنکاش نکنید، زنان پیر و بیگانه را درخانه نگذارید، از ریو ورنك زنان اندیشمند باشید وخودرا گرفتارزنان مسازید، از دزدان پرهیز و پرواکنید، ازهمسایهٔ بد دوری گزینید.»

پهلوی چهارم:

«ازآمیزش بدگوهران دامن درکشید، دربارگاه شاهی گستاخی مسکالید، با فرومایهٔ پست گوهرو نامرد، رنج مبرید، در زمین مردم، تخم ودرخت مکارید، ازنوکیسه وام مخواهید، با مردمان سست بنیاد، خویشی و پیوند مجوئید. نا بی‌شرمان نشست و برخاست نکنید، ازمردم پرده‌در، پاس پیمان و دوستداری مورزید، دوستی باخامکاران ناپخته را، زشت شناسید.»

پهلوی پنجم:

«آنان راکه از بیغارونکوهش پروا نیست ازخود برانید، باآنکه ننگی شناسد پیوند پیوستگی درگسلانید، از چیزمردم، کام آز وهوس درشوئید، مردان جنگی را بدست خود، خون مریزید، بیگناهان را ازگزند خویش آسوده دارید، پیران وبد دلان را باخود بجنك مبرید، بخواسته و تندرستی، پشت گرم مباشید، پیران و آزمودگان راخوارمسازید.»

پهلوی ششم:

«درهمه کارها، پیران و مردمان سالخورده راگرامی دارید، ازپادشاهان، پیوسته هراسان باشید، دشمن را هرچند خرد باشد، بزرك شمارید، پایه ومایه خود ومردم را نیکو پاس کنید، با خداوند جایگاه بزرگی، کینه کوش مباشید، ازپادشاهان، سخن سنجان و زنان بترسید، برهیچ کس، رشك و دریغ مخورید، زشت و ناپسندمردم راپیدا مکنید.»

پهلوی هفتم :

«کار زمستان را در تابستان راست‌دارید، زن بروزگار جوانی خواهید، کار امروز را به‌فردا میندازید ، دارو بهنگام تندرستی خورید ، کارها بهوش کنید ، در پیری زن جوان نخواهید ، ازخداوند رنج و پریشانی، شمار کارخود گیرید، با مردم درهمه‌کاری نکویی کنید ،گندم وجو ومانند آنرا به‌امیدگرانفروشی دربند مدارید. »

پهلوی هشتم:

خویشتن را درهرمنش ، خوش دارید ، تندخویی‌را پیرایه و سرمایه مسازید تا روزگارهستی،شیرین گذرد،چشم‌و زبان و شکم‌و پوشیدنی‌های خودرا از ناشایست و ناروا پاس دارید ، زیان بهنگام را از سود بی‌هنگام بهتردانید ، جاییکه‌آهستگی و نرمی‌باید ، تندی وشتابزدگی نشاید ، سایهٔ مهتران را بزرك و سنگین دارید ، درجنگها راه‌آشتی را بازگذارید ، تا نهاده برمگیرید وناشمرده بکارمبرید .»

پهلوی نهم:

«تا درخت نو برمنشانید ، درخت کهن برمکنید ، پای باندازهٔ گلیم درازکنید چشم و دست از آنچه نباید درکشید ! نادان و دیوانه و مست را پند مگوئید، زن آزرم سوز زبان دراز را درخانه‌مگذارید، هرچه‌شمارا ناپسندآید بردیگران روا مدارید.»

پهلوی دهم:

«برکردار سرد وگفتار رنجش‌آور سرافرازی مجوئید، با نابخردان تنك مایه ، اندرزمسرائید، سپاس مهتری را برکهتران بخشایش آورید ، تنها دست‌بخون وخونریزی مبرید ، زیردستان را خوش وخرم دارید، در جوانی از روزگار پیری براندیشید ، کارهنگام پیری در روزگار جوانی راست دارید ، دل ناتوان را به‌بازوی نواخت ، نیرو بخشید ، ناخوانده بخوان‌کسان درمشوید. پرورش و رنج پدرومادر راگرامی شناسید، به‌راست

ودروغ سوگندمخورید. آنجهان را بدین‌جهان مفروشید.»

زمانی که ایوان خسرو(طاق کسرا) ساخته وآماده گشت ، انوشیروان از دانشمندان ونزدیکان خواست که ایوان را بدرستی نگرند و هر زشتی و بدی در آن دیدند بگویند تا چاره‌جوئی کند. گماشتگان پس‌از دیدن ایوان گزارش دادند. تنها چیزی که ایوان را زشت مینماید کلبهٔ و بدنمای پیرزنیست که دودی از روزنه آن برمیآید و دیوارهای ایوان را سیاه مینماید.

انوشیروان فرمود: « این خانه ازآن پیرزنی‌است که روزگاریرا گذرانیده وآفتاب زندگانیش برفرازبام رسید ، زمانیکه من پایهٔ‌این‌ایوان را میگذاشتم باین زشتی برخوردم، کس پیش پیرزن فرستادم وخواستم آن کلبه را بهربهایی که خواهد بفروشد و یا خانه بهتری ازما بگیرد ولی پیرزن این پیشنهاد نپذیرفت و گفت دراینجا زائیده گشته وبآن خوی گرفته‌است . چگونه من همه جهان را در دست شاهنشاه میتوانم دید و او این آشیانه کوچك را براین گدای بینوا نتواند دید ؟ من ازسخن پیرزن شرمنده گشتم و دیگرچیزی نگفتم ! زمانی که ساختمان ایوان پایان یافت و دودی از روزن پیرزن برخاست باز پیام فرستادم که چرا دود میکنی؟ پیرزن پاسخداد : برای خویشتن دارم چیزی میپزم.»

« خوانی از همه خوراکها برایش فرستادم و گفتم : ای مادر هرشب خوانی ازهمه خوراکها برایت میفرستم، تو دیگر رنج مبر و خوراك برای خود مپز . پیرزن پاسخداد : در این شهر گرسنگان بسیاری با چشم گریان و دل بریان باشند. چگونه من مرغ بریان بخورم ؟ مرا ازخدا شرم آید که‌هفتاد سال جوینه وکشکینهٔ پاك خورده‌ام،اینك مرغ ولوزینهٔ ناپاك خورم ! این‌کلبهٔ مرا بگذار زیور ایوان داد تو باشد، فرماندهان وکارگزاران کشور چون بینند که شاهنشاه با همهٔ توان ونیرو، روا ندارد که کلبهٔ تاریکی را ازپیرزن بینوایی ستاندآنگاه به‌مال و ناموس مردم دست نینداززند ! ایوان توچندان نپاید و داستان‌خانه من برسینه روزگار بماند، من این‌سخن پیرزن‌را پسندیدم و بهمسایگی او تن در دادم!

***

بزرگمهر دستور بزرگ شاه ، هرروز پیش‌ازآفتاب به‌دربار میآمد و انوشیروان‌را وادار بکارمیکرد بامدادان بیدارشود تاکامرواگردد. شاه چون‌دیرمیخوابید، زود از خواب برخاستن برای او سخت بود واین زودآمدن وزیر با آن سخنانش برای وی سرزنش می‌نمود .

انوشیروان به‌چاره‌جوئی افتاد وگماشتگان را برآن داشت که بامدادان در رهگذر بزرگمهر کمین کنند وجامه از تنش بدرآورند. چاکران شاه چنان‌کردند بزرگمهرناگزیر بخانه برگشت وجامه دیگر پوشید وبدربار شتافت.

شاه از بزرگمر چگونگی دیرآمدنش را پرسید ؟ دستور بزرگ پاسخداد : در راه

دزدان جامه‌ام از تن در آوردند و من ناچار بخانه برگشتم و جامه دیگری گرفتم، از اینرو اندکی آمدنم دیر شد!

انوشیروان فرمود: مگر تو نبودی که میگفتی باید صبح‌خیز بود تا کامروا گردید؟ بزرگمهر پاسخداد: سحرخیز دزدانند که پیش‌از من بیدارشدند و کامروا گردیدند.

***

انوشیروان آموزگاری داشت که در زمان کودکی، او را دانش می‌آموخت و آموزش و پرورش جانشین شاه را بگردن داشت. روزی آموزگار بی‌هیچ گناهی شهزاده را بیازرد. شاهپور این آزردگی را به‌دل گرفت و به‌روی خود نیاورد تا زمانی که افسر شاهی را بجای پدر تاجدارش که درگذشت برسر گذاشت، آموزگار را خواست و بپرسید چه چیز ترا بر آن‌داشت که درزمان دانش‌آموزی‌من، روزی بی‌گناه برمن ستم‌کردی و ازخود بیازردی؟

آموزگار پاسخداد: چـون میدانستم که پس ازپدر بتاج وتخت میرسی، خواستم مزه بیداد و ستمگری را در زمان کودکیت بچشانم تادر زمان شهریاری دادگرومهربان باشی.

***

نوشیروان دانشمندان یونانی که به‌ایران آمـدند ویا پناه آوردند گرامیداشت، در دانشکده‌هایی که بنیادکرد آنان‌را نیز بکارگرفت، دانشهایی‌از زبان‌یونانی به‌پهلوی‌بر گردانید درداد گری و آبادی چنان‌بازوئی‌بگشاد که درهمه‌ایران یك روستای ویران نبود.

روزی دانشمندی ازانوشیروان پرسید شمارا در دادرسی ستمدیدگان چه چیزرهنمون شده‌است؟ شاه پاسخداد: درجوانی بشکار رفته بودم، پیاده‌یی رادیدم سنگی برپای سگی‌زد و پای‌آن جانور بشکست، براسبش سوار گشت و گامی جندبرداشت، ناگهان پای‌اسب بسوراخ موشی‌فرو رفت و برزمین نقش بست.

گویندبارگاه نوشیروان رادربان ونگهبانی‌نبود، روزی‌نمایندهٔ شاه روم به‌انوشیروان گفت: شاه جهان‌راه را برروی مردمان‌گشاده داردتاهرکس‌خواهدآید وهرکس‌خواهدبرود شاهنشاه رانسزدکه اینگونه در را بروی همگان گشوده دارد، دربانی باید باشدتا آشنارا از بیگانه و دوست‌را ازدشمن بشناسد وشهریار درآسایش بگذراند.

انوشیروان فرمود: نگاهبان من‌همان‌مهرودادمن‌است، یزدان پاك که مراپایهٔ گرانمایهٔ شاهی ارزانی‌داشته برای‌اینست که دادستمدیدگان شنوم وداوری مردمان‌کنم، اگردر بربندم یادربان بگذارم چگونه داوری نمایم؟

***

روزی‌انوشیروان بمردی برخوردکه زیرلب شعری‌زمزمه میکرد، خسروازهمراهانش پرسیداین مردکیست وپیشه وکارش چیست؟ گفتند نامش اعشی وپیشه‌اش سخن پرداز نامدار تازی. پرسید چه میخواند؟ اعشی‌لب بسخن‌گشود وگفت این سخن پیوسته رامیخوانم:

ارقت وماهذا السهاواملورق وما بی من سقم وما بی معشق

انوشیروان فرمود: چه میخواهد؟ گفتند میگوید: همه شب تابامدادان بیدارم ـ گرچه

نی دلباخته‌ام ونه بیمارم: انوشیروان افزود: پس کسیکه تابامداد بیخوابی کشد درحالیکه نه دلباخته است ونه بیمار ناگزیر باید دزد باشد؟!

***

کارگزاری به‌انوشیروان نوشت. فلانکس چنان دارائی کلانی بهمزده است‌که یکدهم آن درگنجینهٔ شاه نیست! انوشیروان پاسخداد: « **سپاس مرخدایرا که دادگستری و زیردست‌پروری ماچنانست که‌فرمانبران ازخودما بیشتر توانگرشده ودارائی بهمرسانیده‌اند.** »

کارگزار دیگری به انوشیروان نوشت: گروهی بیخود ازمن رنجیده‌اند وبرآنندکه بدگویی ازمن‌سخنانی به‌شاهنشاه بگویند! اگرپادشاه نیك بنگرد، بگفته‌شان گوش ندهد و به‌چاکرنیز بدگمان نشود. انوشیروان درپشت نامه‌اش نوشت:

«ستم‌کردن برمردم شیوهٔ مانیست ، شنیدن دادخواهی و برآوردن خواهش‌های بجا ودرست آنها، پسندیدهٔ شهریاران‌است، اگرازماترس‌داری بر زیردستان ستم و آزاری مرسان . »

آورده‌اند کارگزاران انوشیروان بدستورشاه درهرجا از توانگران ومالداران برای کمبودگنجینهٔ کشوری که در راه هزینه لشکر کشیهای به روم شده بود کمك خواستند و آنچه‌گرد میآمد به‌پایتخت فرستاده میشد . ساتراپ‌کرمانشاهان ازیك بازرگان یونانی هم کمك خواست وگویا اونمیخواست همه‌آن پول‌را بدهد. کشمکش‌کارگزار وبازرگان به‌دربار کشید و انوشیروان ازبازرگان یونانی چگونگی پرسید؟ بازرگان گفت: ازدادن پول شانه تهی نکرده‌ام بلکه‌اندازهٔ خواسته، بیش ازتوان من است.

شاه فرمود: **این چه سخنی است ؟ توئی‌که روزگاری دراز، ازاین‌آب وخاك بهره‌ها و توشه‌هاگرفته‌ای و مال هنگفتی داراگشته‌ای نسزدکمك ناچیزی راپیش ازتوان خود انگاشته‌ای ؟**

بازرگان‌گوشزدکرد : من‌این مال‌را رایگان‌بدست نیاورده وجوانی خودرا دراینراه ازدست داده‌ام .

انوشیروان لب‌فروبست واورا در دادن‌کمك‌بهراندازه‌که دلخواه اوست‌آزادگذاشت.

✿✿✿

انوشیروان چون ازبزرگمهر بدگمان‌گشت، اورا در زندانی‌تنگ وتاریك بینداخت. بدستورشاه خوراك بزرگمهر روزی دوتکه نان ، یك جام‌آب واندکی نمك بود: این دستور بزرگ ومرد سترگ چندماهی در زندان بماند وسخنی برزبان نیاورد، شاه‌کسانی فرستادتا

آنچه بگوید بگوش شاه رسانند. ازاو پرسیده شد باآنکه چندیست درچنین رنج وشکنج هستی چگونه سیمایت همانست که بود و درتوستی وکاستی پیدانشده؟

بزرگمهر پاسخداد: من نوشداروی آمیخته بهشش چیزدارم که مرا نیرو بخشد! چون آمیختگی‌های نوشدارو را ازاو پرسیدند چنین پاسخداد:

۱ـ امیدواری به بخشایش خدای بزرگ.

۲ـ خشنودی ازسرنوشت خدایی.

۳ـ شکیبایی، چه‌آنمردی را داناگویند که تندی‌آتش خشم رابه‌آب گذشت‌و بردباری‌بنشاند؛ وسواس وهوس رابه افسون خود دربندکندوپایه کارها برمدارا وسازش گذارد.

۴ـ سپاس.

۵ـ دانستن اینکه ازمن گرفتارتری هم بسیاراست.

۶ـ امید رهائی ازاین بند.

چون سخنان بوزرجمهر را به پیشگاه شاهنشاه رسانیدند فرمان داد ویرا ازآن بند در آوردند.



از سخنان انوشیروان است که فرماید: **دانشمندان را بزرگ دارید و روزی دوبار بخانهٔ‌آنان روید، کارهارا بابودن ورای‌ایشان رسیدگی وبررسی کنید.**

در زمان خلیفه‌ای عباسی که گنجینهٔ نوشیروان راگشودند برگی از زرسرخ یافتند که برآن این پنج سخن نبشته شده بود:

۱ـ هرکه مال ندارد، آبرو ندارد.

۲ـ هرکه فرزند ندارد، روشنی چشم ندارد.

۳ـ هرکه برادرندارد، زورندارد،

۴ـ هرکه زن ندارد، خوشی ندارد.

۵ـ هرکه این‌چهار دارد، هیچ غم ندارد.

برعصایاچوبدستی انوشیروان نیزاین سخنها نبشته شده بود:

۱ـ گیتی ناپایدار است، هرچه دراین باره کمترکوشی بهتراست.

۲ـ ازکهترخودآنرابخواه که ازمهترخود نمیخواهی.

۳ـ اگرهمه‌جهانرابگیری، سرانجام‌مرگست، آگاه‌باش که بازی‌نخوری.

۴ـ جهانرا بخور و ببخش، پیش از آنکه او ترا بخورد.

۵ـ مزد آن کار بتو دهند که کرده باشی.

برنگین انگشتری نوشیروان این دوچیز نوشته شده بود:

۱ـ کم آزاری نیکوکاری و بردباری پیشه کن.

۲ـ اگر هزارسال زنده بمانی، مرگ را از یاد مبر و هردم آنرا بیاد آور.

۱ـ نگهداری کشور.

۲ـ بزرگداشت آئین.

۳ـ پاس نیکان.

۴ـ کیفر بدکاران.

۵ـ نواخته و بازخواست درجای خود.

انوشیروان جشنی بیاراست، دراین بزم شاهانه، یکی از نزدیکان او، جام زرین گوهر نشانی رابدزدید ودرجامهٔ خود، آنرابنهفت. شاه بدید ولی بروی خودنیاورد وچیزی نگفت چون جشن پایان پذیرفت، خنیاگری بانگ برآورد: هیچکس بیرون نرود جام زرینی که گم شده است جستجوشود.

شاه ویرا ازاین جلوگیری بازداشت وبگفت: بگذار بروند، زیرا آنکس که جام را برد، پس نخواهد داد وآنکس هم که ویرا دید باونخواهد گفت. پس از روزهایی چند، شاه بازجشنی گرفت، شاه دیگر بارهمانکس‌را دیدکه دراین بزم هم‌آمده وتنپوش گرانبهایی برتن نموده، شاهنشاه ویرا پیش خواند وبرزبان این سخن راندکه: «گماندارم این نوجامه از آنست!» آنمرد، دامن پس‌زد وپاسخداد: آری این جامه زرین ازآنست! شاه بخندید و او را نواخت!

از اندرزهای انوشیروان بفرزند خود:

تاروزوشب آیند وروند، ازگردش روزگارشگفت مدار؛ چرا مردمان ازکاری پشیمانی برندکه دیگری پیش‌ازآن‌ازخیال کاری پشیمانی برده‌باشد؟

سخنان زیرنیز از انوشیروان است:

۱ـ بدترین‌وزیر آنست‌که شاه رابجنگ‌کشاند. درزمانی که کاربه‌آشتی وسازش بگذرد، زیراجنگ تاهنگام مایهٔ ازدست رفتن اندوخته‌هابهترین مردم وآشفتگی روانهاست.

۲ـ شاهیکه باوزیرنادان فرمانروائی کند مانند ابریست‌که پدید آید ولی نغرد ونبارد.

۳- باهرکس باندازهٔ پایه‌اش رفتار کن .

۴- نادان راهرچند دوست داری بادانا برابرمکن .

۵- دانا را اگرچه دشمن است بزرگش دار تا ترا نادان نشمارند چه نادانست که شرافت دانائی ندارد و بس .

۶- فرومایه‌تو انگریست که‌درخواست نیازمندرا نپذیرد و بجای‌نیاورد.

۷- گرسنه مردن بهتر ازسیرشدن بنام فرومایه .

۸- اگرمیخواهی‌دشمن به‌رازت پی‌نبرد بدوست‌مگوی.

۹- گهنکارفروتن‌به ازنکوکارسرکش.

۱۰- ازراستگویی هرچند تلخ باشد خودداری مکن .

۱۱- بیهنردرخور دوستی ودشمنی نیست .

۱۲- داد ازخویشتن بده تا از داوری دیگران بی‌نیازباشی .

۱۳- دشمن شماردوستی که جوانمردی رادرآواز مردمان داند .

۱۴- دشمن دوست را دوست مشمار .

۱۵- عقل درآدمی مانندآفتاب است درجهان .

۱۶- عقل ، قلب خوبیهاست .

۱۷- عقل، برای همه‌کس‌نیکوباشد و برای بزرگان نیکونر.

۱۸- عقل، دربدن ماننددنمناکی درخت است‌که تانم داردتازه وشاداب مینماید ومردم ازشکوفه‌ها ومیوه‌ها و نمای‌شادی بخش‌آن بهره‌مندمیشود؛ آدمی هم مادام‌که عقلش برجاست ، تنش درست ، سخنش زیبا و دیدارش نیك است .

۱۹- همانگونه‌که نهال خشك برای چیزی خوب نیست مگرشکستن و سوختن ،آدم‌بی‌عقل هم‌شایستگی‌زیستن‌نداردو برای‌همان مردن خوب‌باشد.

۲۰- پادشاهی بالشکراست : لشکربه اندوخته ، اندوخته به باج ، باج به‌آبادانی وآبادانی از دادگری .

۲۱- روز باد : خواب نیکوست ، روز باران باده نوشی ، روزآفتابی کارهای بایستنی .

۲۲- فرومایگان چون برتری یابند، ستم به برزگران‌کنند .

فرمود به دخمه‌اش این سخنان را نوشتند :

اگرچه هرچه در پیش فرستادیم ما رابکارست و نزدکسی باشدکه در پاداش، او توانائی دازد، تامن زنده بودم، خدا داندکه همه بندگانش از من بهره‌مند بودند. اینك که دم مرك و تهیدستی است، این سخنان بر این دیوار نبشتم تااگرکسی به دخمه من‌آید، این اندرزها بخواند و پندگیرد، پس ازمن‌هم ازگفته‌هایم بهره برد وچنین سخنانی پایمردآنکس باشد:

۱- چرا مردم پشیمانی خورند از چیزیکه یکبار پشیمانی خورده باشند.

۲- چراآسوده خسبیدکسیکه باپادشاه‌آشنائی دارد؟

۳- خودرا زنده نشماردآنکه زندگی بکام او نباشد؟

۴- آنرا دشمن خویش شماردکه جوانمردی خود را در آزار مردمان داند!

۵- دشمن دوستان خودرادوست مشمار.

۶- بابی‌هنران دوستی نبایدکه بی‌هنررا دوستی ودشمنی نشاید.

۷- بپرهیزازنادانی که خود را دانا بداند.

۸- داد ازخویشتن بده تاازداوری بی‌نیازباشی.

۹- راستگوباش اگرچه سخن راست تلخ باشد!

۱۰- اگرخواهی دشمن به رازت پی‌نبرد به دوست مگوی.

۱۱- خرده بینی: زیان بزرگست.

۱۲- بیمایگان را زنده مشمرید.

۱۳- اگرخواهی بی رنج توانگرباشی، پسندکارباش.

۱۴- مرك بهترازنیاز بهمسران وگرسنه مردن به‌که از نان فرومایگان سیرشدن!

۱۵- بهراندیشه که برتورسدبه‌سست پیمانان استوارمباش‌و براستوارکسان سستی منما.

۱۶- به خویشان پائین‌تر ازخود نیازمند بودن رنجیست بزرك، چنانکه درآب مردن بهتراست که ازکشتیبان زنهارخواستن.

۱۷ـ نادان است کسیکه از کهتری به مهتری رسیده باشد، و یرا بهمان چشم کهتری به بیند.
۱۸ـ بی‌شرمی است کسی چیزیکه نداند بخود بندد و بدتر آنکه نزد کسانی که او را میشناسند.
۱۹ـ فریفته کسیکه یافته به نایافته دهد.
۲۰ـ فرومایه آنکه مردمان را بر او خواهش افتد و بتواند بر آورد و بر نیاورد.
۲۱ـ هرچند کسی هنرمند باشد، اگر او را خرد نباشد هنرش دشمن او شود.
۲۲ـ هر که را گردش روزگار دانا نکند، رنج دانایان در آموزگاری او بیهوده خواهد بود.
۲۳ـ بدگوی مردمان مباش تا بدگوی تو نباشند.
۲۴ـ آنچه بر زبان برود، نران تا از رنج دور مانی.
۲۵ـ آزرم پیشه کن تا باآبروی باشی.
۲۶ـ کار ناکرده، کرده مشمار آنچه نهاده‌یی برمدار.
۲۷ـ پرده کسی مدر تا پردهٔ تو ندرند.
۲۸ـ پس کسی مخند تا پس تو نخندند.
۲۹ـ بخواهش خویش کار مکن تا پشیمانی نبری.
۳۰ـ بی‌آزار باش تا بیمی نداشته باشی.
۳۱ـ بگفتهٔ خود کار کن تا بگفته‌ات کار کنند.
۳۲ـ نزد بیخرد، نهان خود آشکار مکن تا ستودهٔ مردمان باشی.
۳۳ـ پیمان‌دار باش تا ترا جوانمرد دانند.
۳۴ـ آز از دل بدر کن تا در شما آزادگان شناسند.
۳۵ـ زیردستان را نیکودار تا ترا دادگر خوانند.
۳۶ـ راستگو باش تا از بدگوئی مردمان بدور باشی.
۳۷ـ سخن برخواهش مردمان ران تا در هر دل جای گیری.
۳۸ـ با نادانان در نیفت تا رنج فراوان نبینی.
۳۹ـ نیکی از مردم دریغ مدار تا ترا بهترین کسان شمارند.

۴۰ـ کوتاه دست باش تا زبانت دراز باشد .

انوشیروان از بزرگمهر پرسید :

«چرا دوست را دشمن توان کرد و دشمن را دوست نتوان کرد ؟»

پاسخ شنید که :

آبادان را ویران کردن ، آسان‌تر است از ویران آباد کردن و جام شکستن اسان‌تر است از درست کردن .

سخنان شیوای زیر از بزرگمهر دستور بزرك انوشیروان است :

۱ـ داروی تلخ شکیبایی را خوردم و تلخی جانگزای شرنك را چشیدم ولی تلختر از تنگدستی چیزی نیافتم .

۲ـ هیچ چیز مانند اندیشه، آدمی را پند نمیدهد و هیچکس مانند خود آدم دشمن او نیست !

۳ـ بادرندگان پنجه در انداختم وسر پنجه شیر و پلنك را درهم شکستم ولی خوی بد برمن چیره شد و زبونم کرد !

۴ـ درگیرودارها سینه سپر کردم و از لب شمشیر آبدار بوسه گرفتم و رقیبانم را برانداختم ولی از همسر بد بیچاره گشتم .

۵ـ آهن و پولاد را وزن کردم ، تخته سنگهای بزرك را بجاهای دور بردم ولی در آنها سنگینی بار ستم را نیافتم .

۶ـ از پروردگار خود، تندرستی، ایمنی و توانگری بخواهید .

۷ـ کار را بکسی سپار که شایسته باشد .

۸ـ از دوستی که رشك نبرد میتوان ایمن بود .

۹ـ از دوست ناشایسته با این سه چیز میتوان برید : بدیدنش نرفتن ـ ازحالش نپرسیدن ـ از او حاجت نخواستن.

۱۰ـ اندرزدهندگان با اندرزورایزنان بارای پندم‌دادند ولی هیچکدام مانند پیری پندم نداد ، وچون اندیشه‌ام راهنمایی نکرد .

۱۱ـ دشمنان بسیار با من دشمنی کردند ولی دشمن‌تر از نهاد خودم که دچار نگرانی میشد نیافتم .

۱۲ـ خوراکهای خوب و نوشابه‌های سکرآور خوردم و نوشیدم ولی هیچ چیز گواراتر از ایمنی و آسایش نبود .

۱۳- شکیبایی زرد و شربت تلخ خوردم ولی تلختر از بی‌چیزی ندیدم.

۱۴- آهن را نرم کردم، سنگهای گران وزن را بر پشت کشیدم ولی هیچ باری سنگین‌تر از بار وام ندیدم.

۱۵- بهترین چیزها را نزد مردمان جستجو کردم ولی هیچ چیز را بهتر از خوی خوش نیافتم.

۱۶- از جوانان شرم و دلیری و بر پیران آهستگی سزد.

۱۷- از مردم چاپلوس و خسیس و توانگر باید دوری کرد.

۱۸- سخی آن کسی است که در بخشیدن شاد شود.

۱۹- بزرگمهر را پرسیدند چیست آنکه هرچند راست بود نشاید گفتن که زشت بود؟ گفت خویش راستودن،

۲۰- بزرگمهر گوید عافیت چهار چیر است: ایمنی تن - ایمنی خواسته و ایمنی خاندان، اما ایمنی دین در سه چیز باشد: پیروی نکردن از هوای نفس - پیروی از دستور آیین - شرم نکردن بر کس - ایمنی تن باز در سه چیز: اندك خوردن - اندك گفتن - اندك خفتن و ایمنی خواسته در سه چیز: خردمندی - نگاهداری خواسته دیگری - همچنین ایمنی خاندان در سه چیز است: آز نداشتن - پشتیبان هم بودن - بندگی خدا کردن.

محمد پسر محمود بدایعی، سخنور زمان شاه محمود زابلی (غزنوی)، پندنامهٔ انوشیروان را در بحر تقارب بسخن پیوسته درآورده و بخشی زیز گزیده‌یی از آن برگهٔ نایاب است:

سپاس از خداوند چرخ بلند — که در دل نگنجد از و چون و چند
جهان آفرین، کردگار سپهر — فروزندهٔ پیکر ماه و مهر
نگارندهٔ گنبد گوژ پشت — نمایندهٔ راه نرم و درشت
بجز بندگی مر ترا کار نیست — بدین پرده اندر، ترا یار نیست
نهالی ز دانش، بکارم همی — خرد را بر او، بر گمارم همی
که چون کشن گردد، ورا شاخ و نرد — ازو بهره گیرد، خردمند مرد
چه دانش بود با خرد بهتر است — که کان است دانش، خرد گوهر است
کسی کو تن خویشتن را شناخت — بمیدان کام، اسب اقبال تاخت
ز دانا توان یافت، آرام دل — ز نادان نیابد، کسی کام دل
بباید پذیرفت، پند حکیم، — که پند حکیمان به از زر و سیم
چنین گفت فرزانهٔ پیش بین — که بر گشت بسیار، گرد زمین
بر آنکو پذیرندهٔ پند نیست — بجز از در خواری و بند نیست

ز ناگفتنی هر که باشد خموش
دلش از شنیدن نیاید بجوش

ز گفتار بیهوده جز رنج نیست
چو خاموشی اندرجهان گنج نیست

هر آنکه کند کار نا کردنی
بود بر ره کیش اهریمنی

ز نا کردنی کارها دور باش
خرد پادشه کن ، تو دستور باش

نکوهیده باشد بر خلق ، دزد
بود کشتن دزد ، بر خلق مزد

به دزدی مکن دست هرگز دراز
اگر چند باشی ، اسیر نیاز

از اول درخت جوانه بکار
پس آنگه کهن را همی بر زکار

یکی نا نشانده ، یکی برکنی ،
بود بیگمان خویشتن دشمنی

بدین حسب و اینحال و این داوری
یکی بیت گوید نکو عنصری

چو از کوه گیری وننهی بجای
سرانجام کوه ، اندرآید زجای

چوخواهی که شکرخوری، بی کبست
نگهدار چشم و زبان و دو دست

چو این هوسه باشد بفرمان تو
بود رسته از هر بدی جان تو

بساشیر مردی که در روی خاك
ز دست و ز چشم وزبان شدهلاك

هر آنکس که بد نام باشد مپوی
که آلوده گردی بمانند اوی

کسی کو بر دیگ ، جوید پناه
چو زیر سیه دیگ ، خیزد سیاه

ندیده کسی را گه صلح وجنگ
نشاید زدن در کمرگاه چنگ

کسی راکه ازجان دریغ است مال
بود زندگانی بر او ، وبال

تن از بهر دین بذل کردن رواست
چودین رافروشند، جانش بهاست

چو تن داری و بخت هردوجوان
بیندوز نام نکو در جهان

بود زشت نامی بهر جای زشت
به زشتی نبینند روی بهشت

به چیزی که دادت جهان کردگار
دلت را بدان داده خورسند دار

ز بیشی و آز است جان درگداز
مبادا کسی بسته در بند آز

چو منزل شناس این جهان کهن
چنان ران که هرساعت آید به بن

بلائی که پیش آردت چرخ پیر
بجز صبر کردن نباشد هژیر

جهانرا یکی کاروان گاه دان
بر او جملگی خلق را راه دان

به منزل درنگی نباشد کسی
از این داستان یاد دارم بسی

چو بینی کسی بسته دربند غم
مکش بر دل خود زشادی رقم

به چیزی که درجستنش سود نیست
چنان دان کز آن بهره جز درد نیست

پسندیده هرگز نباشد شتاب
شتاب افکند جان مردم به تاب

کسی کو شتابان براهی رود
بر آید ز کاهی به چاهی رود

چوخواهی که کاری کنی ناگزیر
چنان کن که باشد ترا دلپذیر

بکاری که اندر شدی رام تست
برون آمدن را نگه کن درست

ببین تا توانی برون آمدن   پس آنگاه‌کن راه اندر شدن
نکرده کسی را کسی آزمون   بود بیخرد گر کند رهنمون
چو ناری نهد پیش تو مرد هش   چه دانی‌که شیرین بود یا ترش
یکی داستان زد بلند اختری   که مستور کم دیده‌ام دختری
به چیزی‌که نبود، ترا حیروشر   مباش از خداوند دلسوز تر
یکی را همی‌سوخت دامن بدشت   یکی‌سوختند دل برو ، برگذشت
ورا گفت دلسوخته بد بمن   که دل سوخت مارا ترا پیرهن
بز ماده نسپرد ، هرگز کسی   شنیدم ز دانای پیشین بسی
چگونه چرا خیره با بادکرد   کسی‌پنبه را جست وآتش نکرد
بعالم که جوید ز خورد وبزرگ   قصابی ز گربه، شبانی‌ز گرگ ؟
چه‌خوش گفت آنخواجهٔ سالخورد   من از نیکمردان شدم نیکمرد
شنیدم ز دانای گردن فراز   که از خانه‌یی باز گیرید باز
یکی کودك خرد ، ده تا نمد   بیك طرفة العین بآب افکند
ولیکن گه بر کشیدن ز آب   بیایدش صد مرد با زور و تاب
یکی با دبیران خلاف و لجاج   بخاصه که دانند درج و دراج
قلم گرچه تیزی ندارد چوتیغ   ز نوك قلم شیر جوید گریغ
ز شاعر بترس ارتوئی مرد حر   زبانشان به شمشیر صلت ببر
جهان‌چون عروس‌است بارنگ‌وبو   دریغا که داماد خوار است او
چو باشی جوان ،کارپیری بساز   که اندر جوانی ، نمائی دراز
رسن گرچه باشد دراز، ای پسر   هم آخر به چنبر درآیدش سر
ز پنجاه چون موی تو شد سپید   مدار از جوان زن به‌نیکی امید
جوان زن چوبیند جوانی هژیر   به نیکی بیندیشد از مرد پیر
عروس جوان گفت با پیر شاه   که موی سپید است مار سیاه
همیشه جوان و جوانمرد باش   ز دونی و بی حاصلی فرد باش
که نام جوانمرد ، اندر جهان   بود زنده نام کهان و مهان
نگه کن‌که شاعر چه‌گوید همی   وزین خوب‌گفتن چه جویدهمی
جوانمردی از کارها بهتر است   جوانمردی از خوی پیغمبر است
یکی داستان زدبرین مرد سنگ   که انگور گیرد ز انگور رنگ
بود جان در اندیشهٔ کاستن   ز بیگانگان حاجتی خواستن
برد مرد گستاخ بیقدر و جاه   نباشد بر کس ورا پایگاه
هرآنکس‌که باشد به‌دل هوشیار   ندارد به بد دشمن خرد ، خوار
که دشمن بود پنجهٔ پیر گرگ   به تادیر بینی که گردد بزرگ

سرشته است مر گرگ را ریمنی   نشاید بر او داشتن ایمنی
چنین گفت با بهمن، اسفندیار   ز دشمن مکن دوستی خواستار
اگر دانش و دین ترا هست کیش   مگو تا توانی بکس راز خویش
که هرچند کوشی‌درین روزگار   نیابی یکی راستگو ، راز دار
چنین گفت داناکه راز است گنج   نهان به بود گنج ، مفزای رنج
نکو گفت دانندهٔ راستان   ز بی نام و ننگان مزن داستان
بخور زهر در خانه و شو بدر   چنین گو که خوردم من اکنون شکر
بسی گفتن‌ای دوست عادت مکن   که نیکو بود مردم کم سخن
نکو گفت شاه عرب در عرب   که بگشاده به دیده و بسته لب
اگر مرد دانندهٔ با هشی   مدان بهتر از زندگانی خوشی
نکو گوید آن پیر دیده جهان   که چیزی به از زندگانی مدان

هرمز چهارم، پور نوشیروان - بیست و یکمین شاهنشاه ساسانی

هرمز چون بر اورنگ شهریاری نشست به‌داد ودهش وزیردست پروری پرداخت، در انجمنی از بزرگان و نخبگان که بیاراست به آنان گفت:

«ای بزرگان ایران! ازشما میخواهم که از بلند پروازی و خیره سری»
« بپرهیزید که مادر پلیدی هاست »
«خودستای همواره در نادانی بماند و ننگ دارد از کسی که‌دانش جوید»
« و درکارها باکسی رای بزند.»
«خیره سری پشیمانی آورد و ازآمیزش خردمندان دامن در پیچد تا»
گمراهی و ناخوشی گریبانش بگیرد.»

روزی استانداری به شاهنشاه نوشت، اگر این چیز بخری، پس‌ازچندی چون بفروشی دو برابر سود بری، هرمز پاسخداد:

«خواه دو برابر، خواه ده برابر، ما را با بازرگانی سر و کاری نیست،»
«پادشاهان اگر چنین کنند پس بازرگانان چه باید بکنند؟»

تاریخ نویسان روم خاوری ازهرمز چنانکه درخور اوست نامی نبرده مگر نویسندگان تازی که‌ویرا استوده‌اند. این پادشاه ازسوی مادر ترک بود زیرا مادرش دختر خاقان ترکستان بود.

ارتش **هرمزد** راسرداری توانا چون **بهرام چوبینه** می گردانید، بارها هیاطلیان‌را در مرز برین و ترکان را در خاور سرکوب کرد، دراین گیر و دارها ساسانیان بویژه براثر نبردهای باروم خاوری زیانهای فراوان دیدند وهردوموقعیت‌را درک نمیکردند وخودراخسته

وفرسوده کرده بودند .

پادشاه که از رفتار **بهرام‌چوبینه** درجنگ با باختر خشنود نبود کوشش نمود که اورا خوار و کوچك سازد ولی بزرگان کشور اورا درسال ۵۹۰ میلادی ازپادشاهی برکنار و پسرش **خسرو پرویز** را بتخت نشانیدند. بهرام‌چوبینه که مردی خودخواه و ازخانوادهٔ شاهی ساسانیان نبود هوای شاهی درسر می‌پرورانید و به خانوادهٔ اشرافی **مهران** نسبت داشت خسرو را برآن ساخت که به **موریس** فرمانروای روم خاوری پناه برد .

خسرو به‌یاری نیروی روم خاوری توانست که بر بهرام چوبینه چیره شود و تخت و تاجش را ازنو بدست آررد و این کومك موریس گران افتاد چه ناگزیر ارمنستان و بخش‌هایی از دور و بر آنرا واگذار کند. بهرام چوبینه به‌آسیای میانه گریخت و به‌ترکان پناهنده گشت خسرو بدنبال او نیرو گسیل داشت تا اورا گرفته بکشتند.



خسرو پرویز

خسرو پرویز- بیست و دومین شاهنشاه ساسانی

خسرو پرویز درسال ۵۹۰ میلادی پادشاه گردید ودرسال ۶۰۳ میلادی، **موریس** کشته شد **خسرو** به دستاویز انتقام از کشندگان او باروم خاوری باز به رزم دیگر پرداخت وآنچنان پیروزی یافت که اورا به «پرویز» یعنی پیروز نامبردارساخت، ارمنستان را دوباره گرفت و سربازانش تاتنکه بسغورپیش رفتند و شهرهای آنتیوخ (انتاکیه) و دمشق و اورشلیم گرفته شد ونیروی ایران نیز به مصر تاختند.

دربخش فیوم سکه‌هایی بدست آمده که همان درهم‌های خسرو دوم است که درسالهای ۶۱۷ و ۶۱۸ م ضرب شده و نشانه‌یی ازفرمانروایی کوتاه ایرانیان آنزمان درمصر میباشد، بدین گونه ایران برای بار دیگر بخش بیشتر متصرفات پیشین هخامنشیان را در باختر بچنگ آورد.

بااینهمه هنگامیکه هراکلیوس (۱) فرمانروای روم‌خاوری توانایی پیشین خودرا باز یافت و از دژهای خود درآمده تاخت آورد نه‌تنها همه متصرفات خسروازدست رفت بلکه نیروی روم خاوری به‌بین‌النهرین‌تاخته شهرتیسفون (مداین) را درمیان گرفته خسروپرویز کشته شد (۶۲۸ م).

سالهای نخستین پادشاهی‌خسروپرویزچون خورشید تابناکی بودکه برپیشانی دودمان ساسانی میدرخشید و دریغاخوش درخشید ولی دولت مستعجل بود!

خسروپرویزسپهسالاری دانا، کاردان، دلاور ورزمجوداشت، باوکارهای بسیار ودشواری واگذارمیکرد و وی درانجام هرکاری شایستگی وبرازندگی نشان میداد.

بشاه رساندندکه سپهسالار هوائی بسردارد و دراندیشه سرکشی میباشد، شاه نگران شد و گفت:

---

(۱) درپایان کتاب نگاه کنید.

«هرگاه این آگهی درست باشد، پریشانی و ویرانی بزرگی دربر»
«خواهدداشت چه اورا درسراسر کشور یار و یاور بیشماریست، سزد هرچه»
«زودترچاره‌یی اندیشید و اینك باشماست که رای زنید و اندیشهٔ خودرا»
بگوئید».

هر کس چیزی گفت، سرانجام همه بر آن شدند که اورا باید گرفت و دربند انداخت، خسروپرویز این رای‌را نخست پذیرفت ولی فردای آنروز شاهنشاه رایش برگشت وسپهسالار را بیش‌ازهمیشه گرامی‌داشت وبنواخت. خوبی‌ها، فداکاریها، خوی پسندیده، کارهای‌نمایانش را برشمرد، همه کرده‌هایش‌را بستود و به‌نیکی‌هر کدام‌را یادنمود، جامه‌هایی گرانبها با زر وگوهری فراوان (۱) بدوبخشید.

چون سپهسالار ازپیشگاه شاهانه رفت، رایزنان ازاین نواخت شاهانه درشگفت شده چگونگی ازشاهنشاه پرسیدند، خسروپرویزلبخندی زد واین سخنان را برلب‌آورد.

«من آن کاری‌راکردم که شمارای دادید، مگرنه شما میخواستید که»
«من‌او رادربند کنم؟ منهم بندی‌گران به‌گردنش افکندم وآن بند نیکی»
«ومهربانی است، آری این رابجائی نهادم که سرودست و پا و رك وپی»
«وی درچنان بندی‌گران است که دل وی باشد وبس.
«هربندی با سوهان سوده گردد، مگربند مهرونیکی که چون بردل»
«گذارند بهیچ چیز نفرساید، مرغ بیابانی را به‌دام وآدمی را به‌نیکی و»
«مهربانی میتوان رام‌کرد»

گویندخسروپرویزپادشاهی مهربان وبخشنده بود. مگردلستانش شیرین که زن پست وتنگ چشم می‌نمود. خسرو ماهی‌را بسیار دوست داشت وگوشت‌آنرا گاهگاهی میخواست. مردی تازی ماهی‌بزرگ وزیبایی‌شکار کرده برای شاه‌آورد وپیش‌پای شاهنشاه ساسانی گذاشت خسروچهارهزار درهم بآن مردتازی ارزانی داشت.

شیرین برآشفت‌وبه خسروگفت: این بخشندگی‌نیست، هرزه‌پردازیست! چه‌یکدانه ماهی‌این همه‌ارزش‌ندارد؟ هرگاه‌آمدند چیزی بالاترازاین برایت آوردندآنگاه‌چه خواهی بخشید؟؟ چنانکه‌همین را بدهی بربی‌خردی تو گواهی دهند واگربیشتر بدهی، گنجینهٔ دیوانی گنجایش چنین بخشش‌های ناروایی را نخواهد داشت! پس پافشاری‌کرد تاشاه پول‌را ازمرد مستمند بگیرد وبیشتر ازارزش ماهی تاچند برابربدهد.

خسرو این پیشنهادشیرین را نپذیرفت وگفت:

«چگونه پولی که باو دادم‌بستانم؟ این کارناروا دوراز آئین‌شهریاری»
«وشیوهٔ بزرگیست.»

---

(۱) به بخش «گنج عروس» و بخش «تخت طاقدیس»، درپایان کتاب نگاه کنید.

شیرین بازگفت: باین دستان ازاومیتوان پول‌راپس گرفت: «آیا این ماهی‌ماده یانر است؟» چنانکه گویدنراست گوئیم‌ماده خواهیم وهرگاه پاسخ دهدماده‌است گوئیم نرمیخواهیم باین دستان ماهی‌را پس دهیم وچهارهزار درهم را بازگیریم!

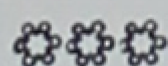
خسرو بناچاراین سخن‌**شیرین**‌را پذیرفت. مردتازی‌را فراخواند وازاوپرسیدماهی توماده است یانر؟ وی بهشیاری دریافت‌که این پرسش برای‌چیست؟ ازاینرو درپاسخ گفت: ماهی من نه‌این ونه‌آنست بلکه میان‌آندو یعنی «خنثی» میباشد!

شاه را این پاسخ شگرف بسیارخوش‌آمد وچهارهزاردرهم دیگرباوداد، چون خواست باهشت هزار درهم ازپیش شاه برود، ناگاه یك درهم ازآن پولها برزمین افتاد، بیدرنگ خم شد وآنرا برداشت، شیرین‌این پیش‌آمدرا دست‌آویز کرده به‌خسروگفت: ببین چه‌اندازه پست وفرومایه است که ازیك درهم هم نمیگذرد؟

خسرو مردتازی را پیش خواند وبراوخرده‌گرفت‌که ماچندین‌هزار درهم بتو دادیم، آیاشرم نکردی که خم شدی و این یکدرهم را از زمین برداشتی؟

مردتازی پاسخداد: زندگانی شاهنشاه دراز و روزگارش فرخنده باد. این‌کارنه از تنگ چشمی وفرومایگی بودبلکه نخواستم رخسارهٔ شاه را زیردست وپا برخاك بینم!

این‌سخن‌نیز بر**خسرو پرویز**، زیبا ونیکوآمدوچهارهزار درهم‌دیگرباو بخشید!



خسروپرویزشیفته وفریفته ساز وآواز (باربد) موسیقیدان نامدار ورامشگربزرگ بود بپاس هنرش گرامی و دوست میداشت. یك شاگردباربد در رامشگری چنان پیش رفته بودکه بیمانند می‌نمود، آواز دلکش‌وآهنگی‌شیرین داشت. باربد اورا پیش شاه برد، شاه‌را آواز و ساز وی‌خوشش‌آمد رفته‌رفته دردربارپایهٔ بلندی‌یافت وازبازارباربدبکاست، باربد برشاگردش رشك‌گرفت و اورا بکشت!

چون شاه‌آگاه‌گشت، بسیار برآشفت وخواستارمرگش شده باربد راخواست وگفت:

«این بزه چراکردی؟ مگر نمیدانستی خوشی من در آواز یکی بتو و دیگری باو بود، تو باکشتن اوبخشی ازخوشی مرا نابود نمودی!

آنگاه فرمان داد: باربدراگردن‌زنند، دژخیم چون خواست چنان‌کندکه‌شاه خواسته بود باربد ازخسروخواست‌که سخنی گوید وبشاه چنین گفت: چون خوشی شاهنشاه دوبخش بود ومن‌به نادانی‌یك بخش‌آنرا ازمیان بردم، شاهنشاه هم از روی خشم دارند بخش دوم‌را ازمیان می‌برند، بنده نیمی‌ازآنرا بجای‌گذاشتم مگر پادشاه‌که میخواهند همه آنرا ازمیان

بردارند واین ستمی است که شاه نه برمن بلکه برخود روامیدارند خسرو پرویزاز گناه باربد درگذشت وبهمان پایه‌اش نگاهداشت.

سنخنان زیر ازخسروپرویز است:

«آنکس تواندگناه کس برشمارد که خودگنهکار نبوده وازهر بزهی پاك باشد»

« هرکس حد خودبجای آورد، حق اوبجای آورم .»



بهرام گور شاهنشاه ساسانی

زمانی بزرگان ایران ازفزونی داد ودهش وبخشش بهرام گور به‌خشم آمدند وبه پادشاه نبشتند که گنجهای پروپیمان نیاکان را پراکنده ساختن دور از رای نیک وآیین خردمندیست.

بهرام درپاسخ بر کنار نامه نبشت:

**«اگردام بخشش نگسترم ودلهای آزادگان را بپاداش ونوازش شکار»
«نکنم؟ پس به‌کدام نیرنگ این کار توانم کرد؟ آری کشوری راکه پاسدار»
ونگهبانی نیست، درآن آرامش وسودنخواهد بود.»**

بهرام گورشیفتگی بسیار به‌شکار گورخر داشت وازاینرو اورا بهرام گورنامیدند ودرحق اوست که سخنوری این سخن پیوسته راگوید:

بهرام که گورمیگرفتی همه عمر — دیدی که چگونه گوربهرام گرفت؟

ایران مسلمان

طاهر ذوالیمینین - نخستین فرمانروای ایرانی دورهٔ اسلام

پس از درگذشت یزدگرد سوم، واپسین شهریار ساسانی در نزدیکی مرو بدست آسیابانی شب هنگام کشته شد ؛ تازیان بر سراسر ایران دست یافته از بغداد تا رود آمور را در زیر فرمان آوردند. از دیگر سو ترکان نیز بتاخت و تاز پرداخته ، ایران را ویران ساخته تنها در برخی از گوشه و کنار کشور مانند تبرستان و سگستان و کرمان و جاهای دیگر، گردنکشان ایرانی سرکشی میکردند تا روزگار مأمون خلیفهٔ عباسی که طاهر خزاعی فرمانفرمای خراسان گردید .

چندی نگذشت که ظاهر در آن استان بزرگ کارش بالا گرفت و اندیشهٔ پادشاهی در سرش راه یافت چنانکه در یکروز آدینه پس از نماز ، نام خلیفه را برزبان نیاورد و شب همانروز بزهری درگذشت . چهار تن از نژاد او بشاهی رسیدند و از سال ۲۲۵ قمری که طاهر بشهریاری ایران برخاست تا سال ۶۳۶ قمری که لشکر تاتار بویرانی ایران پرداخت ۱۶ گروه در ایران فرمانروا شدند: شش گروه آنها در بخش بیشتر ایران تا ترکستان دست یافته با توانایی بسیار شهریاری کردند.

در سال ۲۵۰ قمری ، خلیفه فرمانروایی مصر را به عبدالله پور طاهر ذوالیمینین واگذار کرد، طاهر پدر عبدالله ، اندرزهایی بر برگی نوشت و در دسترس فرزند گذاشت، این نوشته ، خلیفه و دانشمندان را پسند افتاد و آنچه در زیر میآید شمهٔ از آنست :

«ای فرزند! هیچکس از کسانی را که بکاری میگماری با او بدگمان مباش، تا آن بدگمانی در نیابی ، بیهوده بکنکاش و بازرسی نکوش چه بمردم پاک و بیگناه، گمان بد داشتن گناه است. پس شیوهٔ خود کن گمان نیکو بیاران خود داشتن، باز دار خود را از بدگمانی بایشان داشتن که این کار ، یاری تو کند بر نیکوکاری با نان و آنها را برخوبی داشتی نسبت به تو.»

« بپرهیز از دنیا وغرور ، دنیا فراموش نوسازد فرجام آنجهان را ، حق را بر نفس خود فرمانروا ساز و در هرحال با خدا باش .»

امیر اسمعیل - شهریار سامانی

امیر اسمعیل سامانی باده هزار سوار بجنگ عمرولیث دومین شهریار صفاری آمد. عمرو سرداری دلاور وجنگجو بود و هفتاد هزارهم سرباز جنگاور داشت.

این دوسپاه پیکارجو برابریکدیگر بآرایش جنگی درآمدند. چون شیپورجنگ دودشمن صدای کرد، اسب عمرولیث، از جاجست و اورا برداشت به شتاب هرچه تمامتر بسپاه امیر اسماعیل برد!

عمرو دستگیر شد و به بغداد فرستادند. خلیفه که از او و برادرش یعقوب لیث، سخت کینه داشت عمرو را به زندان انداخت و همانجا درگذشت.

سپاهیان عمرو باگرفتاری ناگهانی و بیگاه عمرو بی آنکه جنگ کنند دست از نبرد کشیدند و پا بفرار گذاشتند!

گویند شبانگاه سگی به‌بوی آبگوشت وارد چادر عمرو شد، چون سر در دیگ کرد، دستهٔ آن که بردوشاخه‌یی آویزان بود بگردنش افتاد و دیگ آبگوشت را باخود برد!

عمرو از این پیش‌آمد شگفت انگیز بخنده افتاد، افسر نگهبان داخل چادر عمرو شد و گفت: اینجا برای تو چه جای خنده است؟ بجای آنکه‌بگریی، شگفتا که میخندی! پاسخداد: چرا نخندم؟ بامداد همین امروز خان‌سالار من برای بردن ناهارم بجای سیصد بارکش ششصد نفر خواست و اینک آنهمه زاد و توشه به تکه گوشتی پایان یافت و آنرا هم سگی آمدوازجای‌درربود!

امیراسمعیل چو بر عمرو پیروز شد (سال ۲۸۱ قمری) عمرو خزانه‌اش را پیشکش کرد، امیر سرباز زد و گفت:

«دودمان شما «رویگر» بودند، بخت‌بشما یاری کرد، قدرنعمت را»
«ندانستید و دست به‌تاراج مال مردم زدید تاآن نعمت را ازدست دادید،»

« آری همانگونه که برخاستید برزمین خوردید اگر من نیز بدان مال »
« دست بیالایم بدنامی‌که برگردن شماست برمنهم خواهد بود . »

در زمانی که امیر هرات را گرفت با هراتیان پیمان گذاشت که باج نگیرد . سپاه بانیازی که بپول داشتند از امیر شکستن پیمان را خواستند .

امیر نپذیرفت و فرمود سپاهیان از شهر بروند . زغنی گردن بند یاقوتی از بانوئی در اندرون شاهی در ربود. سواران دنبالش کردند، مرغ گردن بند را در چاهی افکند، سربازان بچاه رفته ، کمانه زدند و ازچاهها صندوقهائی چند انباشته‌ازگوهرهای فـراوان بدست آوردند !

آشکار گشت که اینها بخشی از گنجینهٔ عمرولیث بود و امیرآنها را برسپاه بخشید و گفت:

«ازاین پیش‌آمد پندگیریدکه خدای چون بیند بنده‌اش پیمانی‌را»
«نشکند هرگز بیلایش نیندازد»

به‌امیر گفتند : ایندم تـو پادشاهی ! چنین رفتاری با زیر دستان شایستهٔ شهریاری نباشد .

امیر پاسخداد : **«فروتنی سزاوارپادشاهان است.»**

به امیر گفتند در ری سنگی‌که زر و سیم بدان باج را بسنجند، افزون از وزنهای دیگر است .

امیر فرمود تا سنگ را به بخارا برند . چون آنسنگ را بیاوردند و بسنجیدند ، دیدند فزون از وزن مقرر است، دستور داد سنگ را بکاستند وآنچه باج بیشتر از اندازه گرفته‌اند در سالهای بعد بکاهند تا بر روستایان ستمی نشده باشد.

نصر پور احمد - سومین شهریار سامانی

نصر پس از پدرش **احمد** بر تخت شاهی نشست، در پادشاهی، روش مهربانی و دادگستری داشت. روزی در هرات چشمش بجوانی افتاد که گلکاری میکرد، ویرا پیش خواند، نام و نژادش را پرسید. جوان پاسخداد. نام احمدو نژادم به رویگران میرسد! **نصر** را بر آنجوان دل بسوخت و وی را بنواخت. یکی از خویشان را همسر او ساخت و ویرا بفرمانداری سگستان برگماشت .

هنگامیکه **ماکان**، پور کاکی از سرداران دیلمیان بخراسان لشکر کشید، نصر سپهسالار خود **علی** نام را بجنگ ماکان برگزید. دردم جدائی از جنگاوری وسپهداری با سپهسالار سخن میراند، کژدمی در درون پیراهن علی اورا نیش میزد. سخن پادشاه که پایان یافت، سردار به بیرون شتافت. جامه از تن برکند، کژدم هفت جای بدنش را نیش زده بود!

چون به **نصر** گفتند درشگفت شد واز سردارش پرسید: چرا در دم نخست از گزش نیش کژدم دم نزدی ؟ علی پاسخداد : اگر درپیش شاه از نیش کژدم ترسان شوم وسخن شهریارم را ببرم، چگونه پیشباز شمشیر ونیزه رفته بادشمنان درآویزم وبجنگ وستیزه برخیزم؟ نصر را این پاسخ خوش آمده ویرا بپوشانیدن جامهٔ شاهانه سرافراز نمود .

نصر دانشمندان وسخنوران را بسیار دوست میداشت. **رودکی** سخن آفرین وپدر ترانه گوی ایران در زمان این شهریار ادب خواه میزیست وشاه سامانی بدیدهٔ احترام ومهربانی براو مینگریست .

سالی **نصر** به مرور رفت وزمانی دراز دردشت سبز وخرم آنجا جایگزین گشت. درباریان وبویژهٔ پرده گیان ازدوری شاه ونیامدن او به پایتخت نگران گردیده **رودکی** بخواهش آنها چکامهٔ شیوای «جوی مولیان» را بسرود وبامدادی که شاه جامی نوشیده بود آنرا باآهنگ رود بخواند.

گویند این چکامه چنان در دل شاه جای گرفت که هماندم اسب خواست و به بخارا

شتافت. چند بیت زیر از آن چکامهٔ نامی است:

یاد جوی مولیان آید همی | بوی یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای آن | پای ما را پرنیان آید همی
آب جیحون وشگرفیهای آن | خنگ مارا تامیان آید همی
شاه، ماهست و بخارا آسمان | ماه سوی آسمان آید همی
ای بخارا شادباش وشاد زی | شاه نزدت میهمان آید همی

نصر این اندرز را به‌پسرش نوح داده است:

«ای فرزند دلبند! اگر میخواهی کشوری را که بارنج بسیار بدست آورده‌ایم و این پادشاهی را که عمری گرانبها در پایداری آن ارزانی داشته‌ایم سالها با تو بماند برخزانه اعتماد مکن که مال و منال در دست نابودی است.»

«برلشکر دل مبند که روزگار مرد سپاهی زیر و روشد نیست.»

«اما برای پایداری کشور و پادشاهی و فرمانروایی، تکیه بربخشش نمای و برفروتنی افزای که بخشش وفروتنی درشمار دو دام‌هستند. مرد-آزمای مردمانرا وهردل که شکار وگرفتار یکی ازاین دو دام شد، روی رهایی ندارد.»

قابوس پور وشمگیر- شهریاردودهٔ زیار

شمس‌المعالی **قابوس پور وشمگیر** شهریار دودهٔ زیار که آرامگاهش در گنبد قابوس پادشاهی دانشمند و بزرگوار بود، خوی ومنش پسندیده داشت واز رفتارهای ناشایسته دوری میجست. ازهمه خوش نویسان آن روزگار نیکوترمینوشت‌وچون **صاحب پور عباد** وزیر فخرالدوله دیلمی نوشتهٔ اورا نگریست باشگفتی گفت: این نبشته‌قابوس است یا پرطاووس؟»
سخنان پراکنده وبیوستهٔ زیر از گفته‌های این پادشاه دانشمند است :

«تا روز و شب آینده ورونده است ، از گردش سالها شگفت مدار .»
«هرکه روزگار اورا دانانکند، درآموزش اوهیچکس را رنج نباید»
«برد که رنجش تباه باشد .»
«اگر خواهی فریفته نباشی، کار ناکرده را، کرده مپندار.»
«اگر میخواهی پسندیدهٔ مردمان باشی فرماخ نان ونمك باش.»
«اگر خواهی ازنکوهش همگان بدور باشی، یادگارهای آنها راستاینده باش.»
«نگرای پسر! که برنج، دل پدر ومادر نخراشی، چه‌آفریدگار به‌رنج‌دل»
«پدر ومادر بسیار باز خواست کند.»
«با پدر ومادر چنان باش که ازفرزندان خویش توقع داری.»
«چون پدر ومادر راگرامی وآزرم داری، دعا و آفرین ایشان درتو»
«اثر بیشتر کند وبهتر مستجاب شود.»
«اگر بمال درویش باشی، بکوش تا بخرد توانگر شوی و توانگری»
خرد، بهتر از توانگری مال است.»

«هرکه زبان او خوشتر، هواخواهان وی بیشتر.»
«باهمه هنر بکوش تاسخن بجایگاه گویی که سخن نه برجایگاه، اگرچه»
«خوب باشد زشت نماید.»
«دوستان کاسه وقدح را ازشمار ندیمان شناس نه درشمار دوستان،»
«چه ایشان دوست کاسه و یار قدح تو باشند نه دوست و یار تو.»

***

«کار جهان سراسر آز است یا نیاز
من پیش دل بیارم آز و نیاز را»
«من بیست چیز راز جهان برگزیده‌ام
تا هم بدان گذارم، عمر دراز را»
«شعروسرود وروز ومی‌خوشگوار را
شطرنج ونرد و صیدگه یوز وباز را»
«میدان وگوی وبارگه ورزم وبزم را
اسب و سلاح وجود و دعا و نماز را»

شاه محمود زابلی ـ سومین شهریار غزنوی

اسمعیل دخترزادهٔ البتکین بخواهش بزرگان برنخت پادشاهی نشست، گنجینه‌های پدر را بگشاد و زر و سیمی بسیار به‌لشکریان داد. چون محمود برادر بزرگترش در نیشابور از این‌کار اوآگاهی یافت نامهٔ زیرین را بدو نوشت:

[«گرامی‌ترین مردم نزد من تویی! هرآنچه خواهش تو باشد از کشور واندوخته دریغ نخواهم‌کرد. چون برکشورگشایی ولشکرکشی، افزونی داد وشناسایی‌مردمان‌باندیشه همه‌کس، من ازتو بیشم، اگر اینها درتو بودی، هرآینه‌کمر بچاکریت می‌بستم.»

«پدرهم‌که ترا جانشین خودکرد، برای‌نبودن من‌درپایتخت ودوری راه‌بود‌به‌بیم‌آنکه مبادا دیگران درکشور دست درازی کنند، در اینم شایسته‌آنست که آنچه از پدرمانده بفرمان خداوند میان من وتوبخش‌شود وپایتخت **غزنین** را بمن واگذاری تا من‌کشوربلخ و سرداری سپاه خراسان را بتو ارزانی دارم.»]

اسمعیل پیام **محمود** را سرسری‌پنداشت و ویراپاسخی نگفت. عموی خودوبرادرش **نصر**را باخود همراه ساخت وبه‌غزنین رفت. اسمعیل ویرا با لشکری پیشبازکرد. هردو لشکربهم درآویختند، اسمعیل گریخت وبه غزنین پناهنده گشت. **محمود** با **اسمعیل** پیمان بست و اندوخته‌هارا از او بگرفت. کارگزارانی برهمه‌کشور گماشت و به‌بلخ بازگشت.

گویند روزی دربزم باده‌گساری محمود از اسمعیل پرسید:

«اگر بختیار میشدی وبرمن دست می‌یافتی با من چه میکردی؟»

اسمعیل پاسخداد:

«برآن بودم چون برتو دست یابم، در دژی زندانیت کنم وآنچه»
«بخواهی برایت آماده سازم.»

محمود چیزی‌نگفت، تااینکه روزی به‌بهانه‌یی‌اسمعیل رابکارگزارگرگان سپرد که او را در دژی زندانی‌کند وآنچه خواهد برای آسایش اوفراهم‌آورد. سرانجام در زندان

بمرد وچهارسالی کشورداری کرد.

محمود ملقب به‌یمین‌الدوله افسرپادشاهی برسر نهاد. چون مادرش دختر یکی‌ازبزرگان زابلستان بود پیش‌ازشهریاری چندی درآندیار فرمان میراند ویرا زابلی میگفتند.

شاه‌محمود پادشاهی دادگر و زبردست‌نواز بود ، در دلاوری وکشورستانی مانند نداشت رزمجو و بزم‌آرا بود ، دانشمندان و سخنوران را میستود. بااینهمه بزرگ‌منشی‌ها درگردکردن اندوخته، کوشش فراوان داشت چنانکه درداستان **فردوسی** سخنور بزرگوار ایران پیمائی‌که بااوبست بکفتهٔ خویش نپرداخت وآن چکامه‌های بدگویی‌فردوسی‌را تا پایان جهان درمیان مردم ازخود بجای گذاشت .

رزم‌آزمائی‌های **محمود** درهندوستان و سومنات‌هنوز در گوش‌هاست . بر **ایلکخان** دست‌یافت ، ترکستان را نیز بگرفت . لشکر به‌خوارزم‌کشید وآنسامان را نیز پیوسته‌کشور خودساخت. سپس بر **مجدالدوله‌دیلمی** فرمانروای ری‌بتاخت‌و اورا ازمیان برداشت و آنکشور را به‌**مسعود** پسرش ارزانی داشت .

شاه‌محمود چون‌**محمد** پسرکهتررا بیشتر ازمسعود میخواست‌اورا جانشین‌خودساخت در اراك روزی محمود از مسعود پرسید : « پس‌از من با برادر خود چگونه رفتار خواهی کرد ؟ »

مسعود پاسخداد : « همان رفتارکه تو با برادرخود اسمعیل کردی ؟ »

شاه محمودگفت:

« چنین اندیشه‌یی بخود راه مده . سوگند یادکن‌که از این کشور بیشترنخواهی و با محمدبرادرخود دشمنی نکنی.»

مسعود پاسخداد :

« هنگامی من این‌سوگند یادکنم‌که مرا ازفرزندی خویش بیرون‌کنی. اگرمن‌فرزند تو باشم هرآینه در اندوخته‌های تو بفرمان خدا بهره خواهم داشت.»

شاه‌محمود فرمود:

« در اینهم سوگند یادکن‌که با برادرت نجنگی. وی‌نیز بخش‌ترا خواهد رسانید.»

مسعود گفت :

« اگر او بیاید وسوگند یادکندکه‌آنچه‌از اندوختهٔ‌تو بمن‌میرسد برساند منهم‌سوگند میخورم‌که با او دشمنی نکنم . اینك‌برادرم درغزنین‌است و من در ری ، از اینروی‌چگونه چنین‌کاری انجام پذیرخواهد بود ؟ »

شاه محمود نومید شده به‌غزنین رهسپار گردید .

***

دستوران شاه محمود : فضل‌پور احمد اسفراینی ، احمدپور حسن‌میمندی و حسن‌پور

محمد بودند. **حسن** دستوری خردمند وباهوش بود، سخنان بیهودهٔ مردمان راهمیشه سرسری می‌پنداشت پیری و درویشی و برخی کارهای فریب دهندگانرا باور نمیداشت، چنانکه بروزگار **سبکتکین** که **محمود** بجنگ **بوعلی سیمکار** گماشته شداین دستورنیز با او بود، دریکی ازشهرها به محمود گفت: دراین سامان درویشی هست آهوپوش که ویرا با خداوند راهی دارد، هرچه گوید آن شود وهرچه خواهد آن کند.

چون شاه سخن درویشان وگوشه‌گیران را باورمیداشت با این دستور اندیشهٔ دیدار درویش راکردو گفت:

« هرچند میدانم که‌تو اینهارا دوست‌نداری؛ میخواهم بدیدار آهوپوش، مرا همراهی کنی. »

دستور بفرمان‌شاه روان شد. محمود با فروتنی بسیار وپوزش بیشمار برآستان درویش سری برخاك مالید. آهوپوش ازسخنانی که دلربای مردمان است آنچه میتوانست بگفت وازآن رفتارهایی که‌دربایست، بکاربست‌چنانکه دل‌شاه‌را در ربود..!

شاه از درویش خواست آنچه خواهد از زر و سیم خزانه شاهی پیشکش درگاه کند.

آهوپوش دست سوی آسمان درازکرد و مشتی زر بچنگ شاه ریخت و گفت آنچه در گنجینه نهان باشد ازمردمان این‌جهان بی‌نیاز است!

این نیز بردلبستگی شاه افزود. زرها را بچنگ حسن ریخت و ازآنجا پای بیرون گذاشت. از دستور پرسید:

« آیا دراین‌هم خرده توانی گرفت؟»

دستور پاسخداد: هرگز من در کار درویشان خرده نگیرم و باین کار نیز تن در نمیدهم که شما بجنك کسی بروید که در نهان بنام او زر، سکه زنند؛

شاه گفت، «آشکار تر بگوی.»

دستور زرها را بشاه نشان داد و بیفزود که همه‌بنام **ابوعلی سیمکار** بود!

شاه همینکه آنها را خوب‌نگریست‌شرمنده گشت وهیچ نگفت.

***

گویند شاه دو روز پیش از مرگش، آنچه اندوختهٔ زروگوهر و چیزهای گرانبهای دیگر داشت فرمود از گنجینه بیرون‌آورده در کاخ شاهی برروی هم ریختند، چنانکه مردم گمان کردند که میخواهد آنها را بزیردستان بخشد ولی پس از آنکه دو روزی در آنها به افسوس نگریست فرمان داد همه را بجای نخستین برگردانند. زندگانی را بدرود گفت ودر زادگاهش بخاك رفت، ۳۵ سالی پادشاهی داشت.

***

آورده‌اند مردی از یك سرباز ترك شاه محمود داد خـواهی میکند که شامگاهان بخانه‌اش‌رفته واندیشهٔ دست درازی به‌پردهٔ‌گیان اندرون‌او راداشته‌است. شاه‌برای دادخواهی

با داد خواه میرود وفرمان میدهد چراغ‌خانه‌اش را خاموش کنند و سرانجام آنمرد گستاخ را درتاریکی بدست خود میکشد.

چون چراغ را روشن‌کردند، شاه سجدهٔ نیایش بجای‌آورد وخوراك خواست. میزبان بینوا ، نان و جو وسرکه‌یی‌که داشت برای شاه آورد و شاه هم بارغبت بسیار خورد و از او پوزش خواست ، میزبان راز این خاموش کردن چراغ و خوراك خواستن شاه را پرسید، شاه درپاسخ گفت:

[«ازآنگاه که‌داستان آمدن ترکی از لشکریان مرابخانه‌ات شنیدم چنان پنداشتم که»
«کسی را جز فرزندان من زهرهٔ این کار نیست . از اینروی هنگام در آمدن بخانهٔ تو»
«برای بازرسی این کار، فرمان بکشتن چراغ دادم که مبادا این مرد گستاخ فرزند من»
« باشد ومهر پدری مرا از کیفر دادن او باز دارد و این با دادگستری درست نیاید . »]

***

هموراست در ناتوانی برابر مرگ:

«زبیم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای — جهان مسخرمن‌شد، چوتن مسخررای»
«گهی بفرو بـدولت ، همی نشستم شاد — گهی زحرص همیرفتمی، زجای بجای»
«بسی تفاخر کردم که من کسی هستم — کنون برابر بینم همی ز پیر و گدای»
«اگر دوکلهٔ پوسیده برکشی ز دوگور — سرامیرکـه دانـد ز کلهٔ گرای (۱)»
«هزار قـلعه گشادم بیك اشاری دست — بسی مـصـاف شکستم بیك فشردن وای»
«چو مرگ تاختن‌آورد هیچ سودنکرد — بقا، بقای خدایست و ملك، ملك‌خدای»

---

(۱) گرای تشدید دارد و بمعنی بنده و غلام.

طغرل سوم - شهریار سلجوقی

در زمانیکه **طغرل** سومین شهریار سلجوقی بقدرت کامل نرسیده بود چهار پارهٔ زیر را بسرود و با فرستان آن برای فرمانفرمای ارمنستان از او یاری خواست:

«امروز کرم کنی‌ای کرم را پرو بال گر نیستیم شده است مرداد حلال»
«فردا که ز اخترم نکو، گردد حال گوهر ز کف تو برنگیرم به سفال»

فرمانفرمای ارمنستان از این پیام شهریار سلجوقی برخود ببالید و پاسخ سود بخشی نداد. **طغرل** چهارپارهٔ زیر را برای او باز فرستاد.

«ای دل! بهوای ارمن، ارمن باشم بیرون نکنم ز دل حزن، زن باشم»
«ای چرخ! اگر به حیله بیرون نکنم گاو تو از آن خرمن، خر، من باشم»

* * *

هنگام نبرد به سلاحدار خود این چنین گوید:

«آن جوشن من بیار تا در پوشم کاین کار فتاد هم در گوشم»
«تا در تنم است جان و سر بردوشم من ملك عراق را بسر نفروشم»

در زمان گرفتاری خود بدست **قزل ارسلان** که از بنده زادگان سلجوقی بود چهار پاره زیر را بگفت و برای او گسیل داشت:

«در بند غمم، گره گشایا! مپسند وین کاهش جاه، جانفرایا! مپسند»
«وز بنده و بنده زاده بی‌چندین ظلم برخواجهٔ خویش، خدایا! مپسند»

سلطانشاه خوارزمشاهی

درزمانیکه **سلطانشاه** با **تکش** برادربزرگترش درجنگ وستیز بود این چهارپاره را برای او سروده است :

«هرگه که سمند اسب من پویه کند — دشمن ز نهیب؛ تیغ من مویه کند
« دیگر ز رسول و نامه برناید کار — شمشیر دو رویه ، کار یکرویه کند»

تکش پس‌ازخواندن این شعرازپسرش **ملکشاه** که طبع روانی داشت خواست ترانهٔ عمویش را باسخن پیوسته پاسخ گوید و ملکشاه هم این چهارپاره راگفت:

« صد گنج ترا ، خنجر بران مارا — کاشانه ترا، مرکب و میدان مارا»
خواهی‌که خصومت‌ازمیان برخیزد — خوارزم ترا، ملك خراسان مارا »

سلطان‌شاه این چهار پاره را بازگفت :

«ای جان عمم! این‌غمزده سوداگیرد — وین قصه نه در شما و در ما گیرد »
« تا قبضهٔ شمشیر که پالاید خـون — تا آتش اقبـال که بالا گیرد »

سلطان محمد ـ شهریار خوارزمشاهی

سلطان محمد خوارزمشاه در پاسخ خطبهٔ **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** که برای آشتی دادن شاه با **ناصر** خلیفهٔ عباسی‌از بغداد آمده بود این سخنان دا ایراد نمود :

[« این خلیفه بصفاتی که تو ازاو گفتی آراسته نیست وچون من به‌بغداد آیم کسی‌را »
« برجایگاه خلافت نشانم تا بااوصافی که برشمردی دارا باشد.»
« وآنچه که میگوئی پیمبرخدا ازآزار باونهی کرده باید بگویم همه‌فرزندان **عباس**»
« در زندان زائیده شده‌اند و آنکس که آزار بر بنی‌عباس از او سرزده است ازخودایشان »
« بوده است.»]



سلطان‌محمدخوارزمشاه ترانهٔ زیررا بردرباغیکه ملکه ترکان خاتون دریکی‌از روستاهای نیشابور نوشته است:

«چون دید ملك نماندش قوت وتاب — اندرکف من تیغ چویك قطرهٔ آب»
«دستم چوسحاب آمدوین طرفه که‌دید — ابری که بیك‌قطره‌جهان کردخراب»



سخن‌پیوسته زیررا درشکست ازچنگیزخان مغول سروده است :

بروز نکبت اگر برج قلعهٔ فلکت — چوشاه‌معرکهٔ چرخ، مسکن‌ومأواست
یقین بدان که بوقت نزول تیر قضا — حصارمحکم توهمچودامن‌صحراست
بروز دولت‌اگرمسکن‌توهامون‌است — تراگشادگی‌ازعرض گنبد خضراست
توکارنیك‌وبد خودبحق بکن‌تفویض — بروزنکبت‌ودولت که کار، کارخداست

جلال‌الدین ملکشاه ـ شهریار خوارزمشاهی

جلال‌الدین ملکشاه خوارزمشاهی نامه زیر را هنگام تاخت و تاز لشکریان مغول، بپادشاهان و فرمانروایان همسایهٔ دور و نزدیك ایران نوشته و از ایشان هشیاری و یاری خواسته که به‌پیش‌گیری از چنگیرخان برخیزند ولی دریغا که آنان این پیشنهاد سودمند شهریار جوان و هماورد را که با دست‌تهی چندین سال ایستادگی و نبرد کرد نپذیرفته پیشباز نکردند.

«من میان شما مانند سد سکندر استوار و پایدارم، اگر رخنه و شکستی»
«بپایه‌های کاخ بزرگی و پایداری من راه یابد واز میان برود شما هیچگاه»
«در خانه‌های خود نتوانید نشست.»
«وظیفه آنکه شیوهٔ همراهی و پیش‌گیری در پیش گیرید تا سربازان»
«ما بیشتر شده دشمن را از پای درآورند.»

***

گویند شهریار دلاور چون از لشکر مغول شکست یافت، اسب در آب سند انداخت و از چنان رودی بزرگ بگذاشت و با تیر خارا شکاف سپاهیان دشمن را خسته و زبون میساخت.

چنگیزخان ازچنان‌چست و چالاکی و بی‌باکی بشگفت آمد و گفت:

«هیچیك از سپاهیان یکه‌تازمیدان دلاوری رادنبال نکنند و بفرزندان»
خود گوشزد کردکه خوشا بروز پدری‌که ویرا چنین فرزند است!.»
«هرکس ازچنین گیرودارها نیندیشد، ازهیچ پیش‌آمد ترسناکی باك»
«ندارد و البته دانا کسیست که با چینن دشمنی در نیفتد و هشیار باشد.»



چنگیز خان ـ شهریار مغولی ایران

چنگیزخان پس‌ازگرفتن مغولستان بیادکشور آراستهٔ خوارزمشاه افتاد، با لشکری
ماده رهسپار شد. همینکه به **و تر ا** رسید، فرزندان و سردارانش را بهرسو گسیل داشت.
خود به **بخارا** رفت و گرد آن شهر با لشکریان بنشست. دو تن از سرداران خوارزمشاه
باسی هزار سپاه به مغولان شبیخون زدند، چون چنگیزخان ولشکریانش بیدار بودند وبکار
خود هشیار، از اینرو بسیاری از سربازان خوارزمشاه را بکشتند وبرخی را دستگیر کردند.
بامداد آنشب مردم، جز سپردن شهر وپوزش خواستن، چاره‌یی نداشتند، بزرگان
و دانشوران با فروتنی بسیار بدرگاه **خان‌مغول** روی‌آوردند. چنگیزخان هماندم سوارشده
به شهر در آمد، همینکه به نزدیك پرستشگاه بزرگ رسید پرسید:

«آیا این سرای شاهانست؟»

گفتند: نی خانه‌ی یزدان است.

چنگیزخان پاسخ داد:

«خداوند را خانه‌نباشد، همه جا جای اوست.»

همچنان سواره تا میان مسجدراند، درآنجا ازاسب فرودآمد وبرکرسی پند بالارفت.
پس از سپاس یزدان و گفتگوی بد رفتاری‌های خوارزمشاهیان گفت:

«ای مردم!؛ ستمگران راناسزاگوئید وازگزندآنان بیزاری جوئید.»

شهرنشینان سربزیر انداخته پاسخی ندادند. او رشتهٔ سخن را دنبال‌کرده بازگفت:

«ای گروه! چنین می‌پندارید که ستمکار منم؟ نه بخدا! همان خود»
«شما هستید. چه از شماگناهان بزرك سرزده است، از آنروی خشم یزدان
«مرا باین سوفرستاد، پس خود را ناسزاگوئید.»

از کرسی پائین آمد و این را بگفت:

«شهرنشینان آنچه خواستهٔ پنهائی دارند به مغولان سپارند، کسان خوارزمشاه را نیز پناه ندهند بخارائیان از خشم من و دستبرد لشکریان بیاسایند.»

اگر چه مغولان اسب‌ها رادر پرستشگاهها بسته و افسار آنها را بدست پیشوایان آئین داده به تیمار چهار پایان وامیداشتند. با اینهمه از فرمان **خان** کسی را یارای سر پیچی نبود، آنچه مردم بخارا میدادند مغولان همان میگرفتند و بیش از آن نمیخواستند تا به چنگیزخان آشکار گشت که دربیشتر خانه‌شهرنشینان، گماشتگان خوارزمشاه پناهنده‌شده‌اند.

هماندم فرمان داد آنشهر را آتش زدند، چون بیشتر بنیاد آن شهر از چوب بود هرچه خانه و خرگاه داشت بسوخت جز پرستشگاه بزرگی که از سنگ و خشت پخته ساخته بودند.

***

گویند چنگیز شهریاری باهوش و خرد بود، همیشه فرزندانش را اندرز میداد که:

«دو بینی را از میان پردارید و جز یکی نبینند، زیرا جز یزدان پاك، کسی سزاوار پرستش نیست»

چنگیزخان با آنکه زیرباد هیچ آئینی نبود میگفت:

«آئین برای راه بردن‌مردمان بی خرداست که بنیادگذاران از خودبجای گذارده‌اند»

خود او نیز آئین **یاسا** را بنیاد نهادکه هنوز درمیان مغولان برپاست. پیشوایان هر آئین را گرامی میداشت و با آنان می‌نشست و برمیخاست، بایشان میگفت:

«خواهش‌من ازشماا این‌است‌که درآئین خود هرچندبتوانید پایداری»
«کنید، ازآن سخنان بیجا ورفتارهای دشمنی افزاکه دوگروه را به‌دشمنی»
«یکدیگر برانگیزد و خون بندگان خدا رابیجا بریزد بپرهیزید و اگر»
خواهید از خشم من‌آسوده باشید بآئین یکدیگر بدنگوئید، زیرا راه‌خدا راه راست یکیست.»

با این همه دانشمندی خونخوار و دلسخت بود، بیشتر ایران و ترکستان را ویران کرد، آبادی گرانبهای چین را که نمونهٔ کارهای بزرگ و شاهکار آدمیان بود با خاك یکسان نمود. چنگیزخان درسال ۱۳۱۵ میلادی بیش از یك‌میلیون‌تن از مردمان مغولستان راکه می‌پنداشد **بایاسای** اوهمراه نیستند کشت هنگام‌مرگ کشورش‌را بچهاربخش وهربخش را بیك پسرش واگذارکرد.

۱ـ دشت قبچاق وخاور روسیهٔ امروز را به‌چوچی‌خان که گاه شکاروخوش گذرانی با او همراه بود سپرد.

۲ـ ترکستان وآسیای میانه را به‌جغتای‌خان که‌پاداش نیک وبدسپاه را داشت‌بخشید.

۳ـ خاقانی‌کشور پهناور چین را به‌اکتاقاآن که به‌دادرسی، لشکرکشی و کشورداری می‌پرداخت داد.

۴ـ شهریاری ایران را به‌تولوخان‌که نگاهداری سپاه ولشکرکشی رااز اومیخواست ارزانی داشت. زادرود چنگیزخان سال ۵۸۱ قمری و بدرودش در سال ۶۲۴ بود، در دم واپسین اکتای‌قاآن دومین پسرش را برتخت خانی نشانید و بردیگر فرزندان برتری داد.



هلاکوخان-شهریار مغولی ایران

چون **منکوقاآن** پور **تولیخان** بجای پدر براورنگ خانی نشست برای نگهداری هر کشور فرمانروایی برگماشت چنانکه سرداری را با لشکری به‌نگاهداری ایران گسیل داشت. این سردار همیشه در تیراندازی خلیفه بغداد و بیدادگری اسماعیلیان به‌منکوقاآن مینوشت تا یکی از پیشوایان قزوین در لشکرگاه **منکوقاآن** روزی که بدربار شاه رفته بود دیدند زیر جامه‌اش، زرهی دربردارد واین زره را ازترس اسماعیلیان پوشیده‌است.

منکوقاآن را داستان پیشوای قزوین برآن داشت شاهزاده شایسته‌ایرا با لشکری آراسته به‌فرمانروایی ایران بفرستد و با رایزنی بزرگان برادر خود هلاکوخان را برای این کارشگرف برگزید وپس‌از سی‌روز هلاکوخان با شاهزادگانی ازنژاد چنگیز ویکصد و بیست هزارسوار ویکهزارمرد شهرسوزآماده سوی ایران گردید، **منکوقاآن** در میان سپاه آمده به‌برادرخود هلاکوخان سخنان زیر را گفت:

«ترا باسپاهی گران و نیرومند از توران به‌ایران که جایگاه پادشاهان»
«بزرگ بوده میفرستم، باید منش‌داد را پیشنهادخود سازی و از بیدادگری»
«بپرهیزی، جز با رایزنی برادران و سرداران، کاری را فرمان ندهی و»
«هماره به‌یاسائی که چنگیزخان نهاده رفتار کنی».
«هرکس بفرمان تو گردن نهاد مهربانی کنی، هرکس از گفته‌ات»
«سر پیچید بخاک افکنی، بویژه اسماعیلیان را بیخشان از آنجای برکنی.»
«مردم را از ستمگری این دستهٔ بیدادگر آسوده‌سازی و پس از آن سوی»
«بغداد بتازی و دستگاه خلیفه و خلیفه‌خواهان را بیکباره فروریزی».

هلاکوخان چون به‌سمرقند رسید پیک‌ها به‌همه کشور پارس فرستاد و نامه‌ها نگاشت که:

«ما بفرمان هلاکوخان به‌ایران آمده‌ایم که‌دست اسماعیلیان را از»
«بیدادگری‌ها کوتاه‌ومردم‌این کشور را آسوده کنیم، هرکس بدرگاه آید»
«وبندگی نماید، کشورش‌ازآسیب سپاه مغول برهد وگرنه‌فرسوده‌شود.!»

پس‌ازآن‌ازرودآمویه گذشت‌و بخراسان‌رهسپارگشت» نخست **ملك‌شمس‌الدین کرت** و امیر ارغون با بزرگان خراسان بدرگاه‌آمده چنانکه پیمان نهاده‌بود باآنان کار بپایان برد تا بخراسان رسید، از پارس وآذربایگان ولرستان وشیروان وگرجستان، فرمانروایان و بزرگان هرکشوری به‌آستان‌آنشهریار‌آمده به‌نوازشهای‌خسروانه سرفرازشده چند روزی در پایتخت خراسان مانده پیکها و نامه های بیاپی به **رکن‌الدین خورشاه** که بزرگ اسماعیلیان بود فرستاده و اورا به‌بندگی خود خواند.

نخست‌پیشوای‌اسماعیلیان‌سر باززدتاهلاکوخان‌به‌خرقان‌رسیدو به گرفتن‌دژهای‌اسماعیلیان فرمان داد. چون رکن‌الدین‌کودك نادانی بود، **خواجه‌نصیرالدین‌طوسی** و دیگران که همراه **هلاکو** بودند بیمایه‌اش دیدندواورا براین داشتندکه باپیشکشهای شایان‌بدرگاه آمده چند تن از بستگانش را به‌دژهایی‌که گماشتگانش بودند فرستاد تا به‌لشکریان آن شهریار بسپارند و بی‌رنج‌کارزار ،آن‌کشوری‌که دردست اسماعیلیان بود بچنگ مغول‌افتاد.

برخی گویندآن‌کودك‌را **هلاکوخان** نزد **منکوقاآن** فرستادوگروهی برآنندکه باهمهٔ بستگان درآنجا بکشتند وبیخ‌آئین اسماعیلیان‌درسال ۶۵۴ قمری کنده‌شد. چون‌یکدلی خواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌وموفق‌الدوله‌همدانی برهلاکوآشکارگردیدآنهارا ازدژ بیرون‌آورد و بنواخت و از نزدیکان خود ساخت وآنگاه‌آهنك‌بغدادکرد.

پیام هلاکوخان به‌مستعصم‌خلیفهٔ عباسی پیش‌از تسخیر بغداد و خلع خلیفه از خلافت و هلاکت او:

«پیش‌از این ترا پندها دادیم و اینك بازمیگوئیم ازکین و ستیز»
«بپرهیز و به‌درفش مشت مزن وآفتاب را به‌گل و لای میالای که رنجه»
«شوی. معهذا مضی ما مضی، اگر بارو ویران کند و خندق بینبازد،»
«کشور بفرزند سپرده و مارا به‌بیند و اگر نخواهد که بیاید وزیر و»
«سلیمان‌شاه و دوات‌دار هرسه را فرستد تا پیامها به‌زیادت ونقصان‌بوی»
«رسانند، هرآینه چون فرمان ما ببرد مارا واجب‌نباشدکینه‌ورزیدن.»

درراه‌از **پورعلقمی** دستورخلیفه، نامه‌یی به‌هلاکو رسیدکه‌هرچه زودتر لشکرایلخانی بدینسوی شتابد نیکوترخواهد بود، زیرا این چاکر در انجام کارعباسیان و سپردن کشور ایشان بلشکرمغول، فریب‌ها اندیشیده‌ام‌که بی‌کارزار بغداد و دیگرشهرهارا به‌گماشتگان آن بسپارم.

هلاکو چون از اندیشهٔ وزیر خلیفه آگاه شد، خود با لشکریان دو اسبه روسوی بغداد آورد و از دیگرسو پورعلقمی بدرگاه خلیفه رفت و درضمن گفتگو چنین وانمود ساخت: سپاس یزدان راکه امروزهمه شهریاران توانا، گردن بزیرفرمان خلیفه دارند وهیچکس را یارای آن نیست که از گفته‌ی چاکران خلیفه سرباز زند، پس چرا باید سالی چندین تومان از گنجینه به‌لشکریان داده شود و بیکار دربغداد تن‌آسایی نمایند؟!

مستعصم از بیخردی این سخنان دستورخودرا پذیرفت ولشکریانش‌را پوزش‌خواست و ازدرگاه دور ساخت وباکودکان ساده و زنان ماهروی به‌خوشگزرانی پرداخت. هلاکوخان با سپاهیان خود به‌بغداد رسید، شهر را درمیان گرفت و به‌جنگ پرداخت. هیچگاه از پیکار نیاسودند و برخی‌از دیوار و باروهای شهر را ویران‌کردند. خلیفه چون این بدید، دستور را برای رایزدن خواست. دستور باز اورا بفریفت وازلشکریان مغول برحذرساخت وخلیفه را برآن داشت با زر وسیم بسیار، اندوختهٔ بیشمار بدرگاه هلاکوخان رود.

خلیفه سخن دستوررا پذیرفت، با سه‌پسرخود وهزارکس‌ازبزرگان بغداد، نزدیکان وچندین‌بار زرواندوختهٔ بیشمار ازشهر بیرون‌آمده‌روی‌بدرگاه آنشهریارآورد. **هلاکوخان** جز خلیفه وسه پسرش بار نداد و باوگفت:

«بهتر آنست که فرستادهٔ مردم شهر راگویند هرکدام اقرار کارزار»
«را بریزند و بدرگاه‌آیند تا ایشان را بشماریم.»

خلیفه کس فرستادوشهرنشینان‌را به‌اردوی مغولان خواند وآن بیچارگان‌گروه‌گروه پیش مغولان‌آمده‌کشته شدند. پس ازکشتاری بسیار، **هلاکو** سربازان را بتاراج وکشتن بازماندگان درشهربغداد فرمان داد. آنگاه جشنی بیاراست و **خلیفه** را درآن بزم شاهانه خواست وچنین گفت:

«تو میزبانی وما میهمان! آنچه درخورما داری بیار.»

خلیفه‌کس‌فرستاد، چندین هزارجامه و زر بدرگاه‌آوردند. ایلخان‌آنها را بچاکران ارزانی‌داشت وبه‌خلیفه اینچنین گفت:

«آنچه‌آشکارا داری پیداست که‌ازبندگان ماست ولی آنچه درپنهان»
«داری برگوی.»

خلیفه ازترس بسیار، اشاره به‌زمین نشیمنگاه خودکرد، آنجا را بکندند وگودی پر از تنگ زر دریافتند. مستعصم چند روزی زندانی بود، ازنگهبانان خوراك خواست، چون هلاکو ازخواهش اوآگاه شد فرمان داد چندین خوانچه زر وگوهر پیشش گذاشتند! خلیفه‌گفت: زر وگوهر را چگونه توان خورد؟

نگهبانی گفت ایلخان فرماید :

« پس چرا این زر و گوهر را بیندوختی و لشکریان را از بخشش آن»
« بی بهره ساختی و تهیدستان را با چنین اندوختهٔ فراوانت ننواختی تا»
« در ایندم ترا از گزند این لشکرگران برکنار دارند؟!.»

پس از آن در کشتن خلیفه با رایزنان انجمن کرد، بیخردانی گفتند اگر خلیفه کشته شود مایهٔ خشم خدایی و ویرانی این جهان گردد . خواجه نصیرالدین طوسی و پورعلقمی و دیگر خردمندان گفتند چه بسیاری از این گونه کسان را کشتند نه گیتی ویران گردید و نه جهانی بپایان رسید. اگر **هلاکوخان** نمیخواهد خون خلیفه ریزد و گفته بیخردان راست باشد بهتر آنکه فرمان دهد تا او را نمدپیچ کرده چاکران بمالند چنانکه از دگرگون شدن جهان خبری شد اورا رها کنند وگرنه همچنان بمالند تا استخوانهایش خرد شود. بفرمان فرمانروای مغول چنان کردند که رایزنان رای زدند تا **مستعصم** آخرین خلیفه عباسی جان سپرد وجهانی از نیرنگها و بیدادگریهایشان رهائی یافت.

یکسال پیش از آمدن سپاه مغول به بغداد، **پورعمران** که نویسندهٔ کارگزار بغداد شده و نام ونشانی پیدا کرده بود وهنگام رسیدن لشکریان مغول ودرمیان گرفتن آنها بغداد را ، نام خود برتیری نوشت که اگر ایلخان مرا ازخلیفه بخواهد شاید بکار آنشهریار وسپاهیانش آیم و بسوی مغولان انداخت سربازی آن تیر را برای هلاکوخان برد و اوهم پیکی فرستاد و**پورعمران** را بخواست. **خلیفه** ، پورعمران راپیش **هلاکو** فرستاد.

پورعمران پس از آستان بوسی گفت: اگر فرمان دهید خوراك لشکریان شمارا بآسانی فراهم کنم ؟ **ایلخان** چندتن باو سپرد که بنمایندگی **پورعمران** خوراك سپاهیان را گرد آورند. پورعمران چون بسیاری از انبارهای زیرزمینی جو وگندم را در بغداد میدانست با کمك نمایندگان هرچه خوردنی یافت میشد گردآورده لشکرمغول را برای خورد وخوراك آسوده ساخت . سرانجام **هلاکوخان** **پورعمران** را فرمانفرمای بغداد کرد درحالیکه پورعلقمی این انتظار را ازشهریار مغول داشت وهلاکوخان ازبغداد به آذربایگان که تختگاهش بود رهسپار گشت .

اکتای قاآن - دومین شهریار چنگیزی مغولی

چون آوازهٔ مرگ **چنگیز** بگوش فرزندان، برادران و سرداران مغول رسید همگی سوی پایتخت که قراقروم و یا اردو بالیغ روی آورده پس از برگزاری سوك آن پادشاه **اکتای قاآن** را بشهریاری خواندند. وی نخست زیر این بار نمیرفت و سخنش این بود: «تا برادرمن جغتای و برادران پدرم زنده هستند سزاوار نیست که من خود را شاه بخوانم؟»

چهل روزی بازماندگان چنگیز را این گفتگو در میان بود سرانجام همه یکدله پیش اکتای قاآن آمده گفتند: «ما را یارای وازدن سخن پدرت نیست ناچار باید زیر این بار بروی و پیشهٔ والای شاهی را بپذیری.» وی چون چنین دید ناگزیر بخواهش آنان پادشاهی را پذیرفت و گفت: «تا چند روزی چشن بزرگی گرفته درگنجینهٔ زر را گشوده، زر و گوهری فراوان ببرادران، سرداران، لشکریان و همه زیردستان بخشیده مردم را به نوید دادگستری و آبادانی ویرانه‌ها دلخوش و امیدوار ساخت.»

پس از برگزاری چشن تاجگزاری، برادران و سرکردگان را بهر بخشی که چنگیز بایشان سپرده بود روانه ساخت چنانکه تولیخان را باسرداری بزرگ و ۳۰ هزاد سرباز برای سرکوبی **جلال الدین پور خوارزمشاه** به ایران بخش ویژه خوداو فرستاد و در دم جدایی نامه‌یی برای آباد کردن ویرانی‌های مغول در این کشور بدو داد و سپارش‌ها کرد که از هیچ کوششی فروگزاری نکند. **تولیخان** هم تا دم مرگ از فرمان برادر بیرون نرفت و به آبادانی شهرها میپرداخت، بویژه در آبادانی بلخ و بخارا که بیشتر از هرجا ویران شده بود بیش از دیگر شهرها دریغ نداشت.

در بخشندگی و بزرگواری **اکتای قاآن** سخن‌ها گفته شده و بیشتر داستانسرایان بر آنند که آفریدگار یکتا چون چنگیز را برمردم زبردستی دادو او هم بویرانی آبادیها و کشتن همگانی زیردستان و تاراج اندوخته‌هایشان دست گشاد این شهریار دادگر را برای آبادانی ویرانه‌ها و مهربانی کردن به ستمدیدگان برگماشت و خود نیز همیشه میگفت: «اگر برای آبادانی‌ها و

برگرداندن اندوخته‌های پدرم نبود زیراین بارگران پادشاهی نمیرفتم.»

***

چنانکه گویندروزی مردی نزد اکتای‌قاآن‌آمد و گفت: دوش پدرت را درخواب‌دیدم که فرمود: به‌پسرمن بگوی اگرفرزند منی درکشتن مردمان و ویرانی جهان‌کوتاهی مکن! شاه پاسخداد: «آیا زبان مغولان دانی؟» آنمرد گفت: نی! فرمود؟ «خان هم زبان دیگری نمیدانست، دروغ‌تو آشکار است و به‌شکنجه‌اش فرمان داد.» این پادشاه ۲۵ سالی فرمانروائی داشت و سخنان زیرنمونه‌هایی از نکوکاریها ونیك نهادی اوست:

در، یاسای چنگیز سفارش‌شده است‌که مغولان، بهاررا درآب نروند. روزی **اکتای** و **جغتای** در شکارگاه مردی را درآب شناور دیدند. جغتای شمشیرکشید تا اورا به‌کیفر رساند، اکتای، برادر را ازاین کار بازداشت وگفت: «در این هنگام یاسا را بگذار و گنهکار را به‌سالاریار سپار تا فردا سزایش دهیم.»

شب یکی را بگماشت تا بالش زری در همان‌آب انداخته وسخنانی را نیزآموخت‌که در پیشگاه شاه وبرادرش گوید: مردی تنگدستم و جزیك بالش زر سرمایه‌یی نداشتم، چون سواران را دیدم ازبیم‌آنکه مبادا زرم راگیرند درآب رفتم تا پنهانش‌کنم.

چون بامداد شد، زندانی را ببارگاه برده‌آنچه را آموخته بود پیش جغتای بگفت: شاه نیزبرای خاموشی برادر، کس فرستاده تاراستی سخن اورا‌آشکارکند، فرستاده بازآمد و بالش زر را درمیان‌آب جسته بیاورد. **اکتاقاآن** گفت: «آشکارا شدکه مردی بینواست، بالش دیگری‌برآن افزود وبدو‌بخشید وآزادش گردانید.»

***

درمیان‌مغولان‌آئین چنین است‌که‌کارد بگلوی چرندگان نکشند. مردی درخانه‌اش‌را بست وگوسپندی را سربرید. مغولی‌که ازاندیشهٔ اوآگاهی داشت ازدیوار بالا رفت وکشندهٔ گوسپند را باکارد خون آلود بدرگاه اکتای‌قاآن آورد. شاه کشندهٔ‌گوسپند را رهایی داد و مغول را بسزا رساند وزبانزد نمود که: «سزای کشتن این بودکه بآشکاراکردن گناه او کوشش کرد.»

هرروز برسر سفرهٔ **اکتاقاآن** گروهی‌گرد آمده پس ازانجام چاشت بیرون خرگاه برتختی می‌نشست، زروگوهر وپارچه‌های‌گرانبها بهرکس ارزانی میداشت، گاهی هم یکی را میگفت: «از اینها آنچه میخواهی بردار وبخانه خود ببر.!» چنانکه در راه پارچه‌یی افتاد وآنکس برگشت تاآنرا از زمین بردارد شاه گفت: «سزاوار نیست برای یك پارچه رنج آمد و رفت بکشی، بیا باز آنچه توانی برگیر.»

***

روزی درشکارگاه مردی خربزه نزد **قاآن** آورد. چون شاه را چیزی همراه نبود به

همخوابه‌اش روی نمود و گفت : گوشواره‌های گرانبهایش را باآن بینوا بدهد. همراهان گفتند این بینوا بهای در شاهوار نداند، بهتر آنکه فردا بار یابد و هرچه فرمایند از زر و جامه بستاند، قاآن روی درهم کشید و آنان را اینگونه متذکر کردند که : «این درویش را شکیبایی تافردا نیست که رنجها برد تاخود را بمارساند. وی امروز پیشکش آورده،ماچگونه بخشندگی اورا بفردا اندازیم؟ گذشته از اینها این دانه‌ها که در خور پادشاهانست هرجارود بازبدست ماافتد.»

آنمرد شادمان بشهر بازگشت ودانه‌های در را به‌بهای اندکی بفروخت. پس ازرفتن او، خریدار باخود اندیشید که چنین گوهری گرانقدر، جز زر خزانه شاهان نیست،شایداز کسان **اکتاقاآن** دزدیده باشند؟ روز دیگر هردو را به‌آستان شاه‌آوردند. قاآن بخندید و متذکر گردید : «نگفتم هرجاروند بازآیند؟» گوشواره را به همخوابهٔ خود باز داد وآنمرد را بخششی بسرا کرد؟ »

روزی در بزمی، مردی میوه پیش وی‌آورد وشاه را گفت این را از خراسان‌آورده‌ام تا آن فرمان داد: «یکصد بالش را باو سپارند.» کارگزاران بگمان اینکه این بخشش از باده است که شاه نوشیده در انجام فرمان شاه کوتاهی کردند . آنمرد روز دیگر باریافته نبشتهٔ شاه را که انجام نگرفته بنمود، **قاآن** فرمود: دویست بالش زر،دیگر برآز نبشتهٔخود افزود تاسیصد بالش باشد! » بازکارگزاران در دادن سیصد بالش زر درنگ کردند ، روز سوم شاه نبشته را بازدید و نوشت این بخشش را ششصد بالش کنند وکارگزاران را خوانده پرسید در این جهان چه پایدار ماند ؟ پاسخ دادند: هیچ ! شاه گفت: «نه چنین است ، نام نیك پایدار خواهد ماند. شما با من دشمنی میورزید که نمیخواهید نام من به‌نیکوئی‌درجهان بماند، گمان‌کردید از باده نوشی بخشندگی میکنم ، فرمان مرا نمیخوانید و نیازمندان را بر میگردانید، ، گمان میکنم تا دوسه کس از شما را از گلونیاویزم ، دست ازاین رفتار بد برنمیدارید و فرمان دادتا هماندم زرها را به‌آنمرد بینوابسپارند.»

***

اکتای‌قاآن روزی ازبازارمیگذشت، چشمش برسیبی افتاد، دلش‌خواست. بالش‌زری خان بسالار داد که چندسیبی خریداری‌کند . وی یکدهم بالش را به بها داده سیب فراوانی بدرگاه‌شاه‌آورد. شاه گفت: «در بهای‌اینهمه سیب یك‌بالش‌زرکم‌است!» خان‌سالار، پاسخداد: به ده یك بالش این سیب‌ها را خریدم و باز مانده آنرا نشان داد.

شاه ویرا سرزنش‌کرد: «آیا درزندگی این مرد خریداری‌چون من بود که توچنین کاری‌کردی؟» و درهمان دم ده بالش زردیگر به فروشندهٔ سیب بخشید.

***

باز گویند روزی یکصد بالش زر که مراد کیسهٔ زرباشد به‌بینوایی‌بخشید. کارگزارانش گفتند: گویا این مرد، بیچاره، بالش زر وسیم را درست نداند؟ بامدادان بالشها را سر راه

نهادند، چون چشم **قاآن** بر آنها افتاد پرسید: «اینهاچیست ؟ پاسخ دادند. بالش‌هایی است که فرموده‌اید بفلان بینوا داده شود. شاه گفت:، مرا پیش این بینوا شرمسار کردید: زیرا نمیدانستم یکصد بالش زر باین کمی میباشد؟ دوچندان کنید وباین مرد بینوا بدهید!»

***

روزی **جغتای** و **اکتای** برای شکار به‌صحرا رفتند واز هردری سخن گفتند تابدانجا کشید که هر کدام برزبان آوردند که «اسب من تیزتر میرود» و تازیانه براسب‌ها زدند، اسب **جغتای** پیشی گرفت. شبانگاه بخانه بر گشتند. **جغتای** باخود گفت: «اگر بدینگونه بر برادر گستاخ شویم پیروی آئین و نگهداری پیمان از میانه برخیزد.»

پیش از سپیده دم از بستر خواب برخاست و نا بهنگام به کریاس اکتای قاآن رفت. اکتای گماشته پیش **جغتای** فرستاد وپیام داد که موجب آمدن بی‌هنگام برادر نزد اوبرای چیست؟ گفت: «ماهمه برآن پیمان نهاده‌ایم که از فرمان شاه سرنپیچیم وپاس احترام وی نگاهداریم» پیش‌آمد روز پیش مرا شرمنده ساخت. باگواهی باین گناه خودآمده‌ام ازپیشگاه آن برادر تاجدار بخواهم بهر کیفری سزاوارم فرمان دهند.»

اکتای ازاین پوزش خواهی برادر بسیارخشنود شد. برادر را ببخشود ونوازش‌فرمود و بخشش‌های گرانقدری به برادرنمود.

اباقاآن - دومین شهریار هلاکوئی مغول

چون شاهزادگان و بزرگان مغول از درگذشت **هلاکوخان** آگاه شدند، همگی در پایتخت گرد آمده پیکی بنزد **اباقاآن** فرزند و جانشین هلاکو در مازندران فرستاده وی را برای پادشاهی فرا خواندند. شاهزاده از مازندران به آذربایگان آمد، پس ازچند روز سو کواری ستاره بخواهش بزرگان و خوشنودی لشکریان جشنی شایسته بیاراست و از تخت جهانبانی بالا رفت.

در آغاز شهریاری او **خواجه نصیرالدین طوسی** که بخواهش هلاکوخان، دستگاه ستاره‌شناسی مراغه‌را باهمکاری نجم‌الدین دبیران که نامه شمسیه‌را نبشته‌است‌می‌بست اندرز نامه زیررا برای اباقاآن نوشت:

[« اگر در آغاز پادشاهی آسایش جوئید، پس‌از آن رنج بی‌پایان بینید و اگر دراین دم زیر بار رنج روید و کارسازی کنید، دنبالهٔ آن آسایش فراوان یابید.»

« اینك که بر تخت جهانبانی جایگیر شدید و بجای پدر به ایلخانی گری سرافراز گشتید باید این چندین کار را بجای آورید تا دلهای گروه مغولان وزیردستان این کشور آرام گیرد و آوازهٔ دادگری بهرسوی پراکنده گردد.»

« نخست آنکه برادران و خویشاوندان را بنوازید و کارایشان را نیکو سازید، دربارهٔ آنها پیروی ازپدر کنید، سرداران و کاردانان را همیشه گرامی دارید و هرکس که داناتر دانش‌آموخته‌تر و خواهان سروکار پادشاهی باشد بخودنزدیکترفرمائید تااندیشه‌های پسندیده نمایند و کارهای نیکو کنند.»

« دوم آنکه سرداران‌را مهربانی و بهادران را نوازش وهمه لشکریان را به‌ساز وبرگ کارزار دستگیری فرموده دلخوش سازید و نویدهای نیکو دهیدکه زمان رسیدن دشمن بهیچ بهانه روگردان نشوند وآمادهٔ کارزار گردند.»

« چهارم آنکه بیچارگان ، درماندگان ، کودکان بی‌پدر وزنان بی‌شوهر را گذرانی

دهیدو گرفتار بی گناه را برهانیدو کسانی که نافرمانی کنند بسزا رسانید تادیگران گستاخ نشوند»

« پنجم آنکه فرمان دهیدکارگزاران هنگام کار ، زر وسیم ازلشکریان دریغ ندارند. چون شهریاری پایدار گردد ، زر وسیم بسیار پدید آید و اگر برجای نماند ، سیم و زر سودی نبخشد »

«ششم در رازپنهان کوشش بسیار بجای آورید تاکنجکاوان به دشمنان آگاهی ندهند.»

« هفتم آنکه زود ازجا در نروید و سخنان همه را گوش دهید و شکیبائی پیشنهاد خود سازید، گستاخان را بخود راه ندهید وبدانید که اینان شکوه پادشاهی را بکاهند .»

« هشتم آنکه از چیزی که رنجبدید خود داری کنید و زود خشم نگیرید تا از روی خردمندی آنچه سزاوار است بکاربرید وپشیمان نشوید.»

« نهم آنکه خردمندان درکارها انجمن کنید، چواندیشه‌ها یکی‌شودچنان وانمودسازید که کارها خودکرده‌اید تا بیم وامید مردم بجای ماند ودرهر کاری نخست خشنودی خدارا در اندیشه‌آورید تابرشکوه پادشاهی روزبروز بیفزاید.»

« دهم آنکه آئین پسندیدهٔ پدران را ازدست ندهید تاپشیمانی نبرید. »

« یازدهم آنکه سپاهیان را پادار وآراسته دارید تاازدشمنان نترسید.»

« دوازدهم آنکه بازیر دستان دادگری پیشهٔ خودسازید وکارآنهارا براستی و درستی انجام دهید تاافزونی جایگاه وجاودانی شاه را همیشه ازخدا خواهند.»

«سیزدهم آنکه کم آزاری پیشه کنیدونیکان وبیگناهان‌را نرنجانید تاسالیان‌درازبمانید»

« چهاردهم آنکه در آبادانی آب و خاك بکوشید تا خواسته بسیار بی‌رنج دیگران فراهم آید .

« پانزدهم آنکه همیشه درکار زیر دستان و سر کشان هوشیار باشید تا پریشانی روی نیاورد . »

« شانزدهم آنکه دشمن کوچك وکاراندك را خردشمارید تا مایه‌کاربزرگ نگردد .»

«هفدهم آنکه برگفتار خویش استوار باشید و فرمان خود بزودی دیگرگون نکنید تا امید وبیم دوست و دشمن برجای ماند.»

« **انوشیروان** به‌دادگری ،کشور خویش را بزرگ وآباد ساخت ، چون چندی از پادشاهیش گذشت هرچه گشتند جای ویرانی نیافتند.»

« **اسکندر** ازیکدلی‌ویکرنگی بازیردستان ولشکریان خویش باسپاه اندك وروزگار کوتاه ، نیمی ازسرزمین‌آسیارا بگرفت وهنوزآوازهٔ رفتارنیکوی او درگوش مردمانست .»

« امیدبندگان چنانست که بیاری خدا ونیروی بخت، این خان بیچاره نواز ازهمه» «نیکوترشود وبیشترزندگانی کند، چون در این هنگام هرکس پیشکشی ازپیشگاه گذرانید»

« این بنده نیز این‌سخنان را بدرگاه آورده امید آنکه پسند شهریار دانشمند افتد.»]

* * *

چون **اباقاآن** بر تخت شهریاری نشست، تبریز پایتخت او گشت و چنانکه سزاوار شاهیست زر و گوهر وجامه‌های گرانقدر به‌شاهزادگان، بزرگان ولشکریان ارزانی داشت. پس از آن بنگاهداری زیردستان وکشورپرداخت ونخست از فرمانداران خواست هرآئینی که **هلاکوخان** گذاشت وفرمانهایی که داد ازهمان روی رفتار کنند.

شاه شیخ جمال الدین ابو اسحق اینجو

گویند **شاه‌شیخ ابو اسحق اینجو**، شاهی‌خوشروی، بزرگوارو نیکوخوی بود. درمدت چهارده سال فرمانروائیش برشیراز و اسپاهان ، نیرو وتوان و نامی‌بلند یافت . پنجاه‌هزار سرباز ازترك وفارس داشت . ازمردم فارس که مردمی زورمند وسرکش شناخته شده‌بودند بدگمانی داشت نگهبانان خود را اسپاهانی برگماشت و فارسیان را بی ساز و برگ جنگ میگذاشت .

چون درشیراز برای پادشاهی‌خود دربار و دستگاه شکوهمندی داشت برآن شد که ایوانی مانند«ایوان‌مداین» یا(طاق کسرا) بنام خویش برافرازد وبیشتر باج فارس برای‌این ایوان بکار رفت ، ولی پیش‌ازآنکه ایوان پایان یابد دولت او بسرآمد . خوش درخشید ـ ولی دولت مستعجل بود .

بااین وصف شیخ ابواسحق ، مردی سختگیر ، ستم‌پیشه ، مغرور و خوشگزران بود حتی دربرابر تاخت وتاز دشمن ، دست ازعیش ونوش برنمیداشت چنانکه آن زمان درمیان گرفتن شیراز بدست **امیر مبارزالدین** ، بیشتر درخواب ومستی بسر میبرد.

هنگام آمدن امیرمبارز بشیراز، ازآشوب وغوغای شهر، سر از بسترخمار برداشت و پرسید : « این‌هنگامه چیست ؟ » گفتند : سر وصدای نقارهٔ امیرمبارزالدین است ! گفت : « هنوز این مردك ستیزه‌جوی گران جان نرفته‌است ؟!

هنگام دیگر: شیخ‌امین‌الدین که همدم نزدیك شاه‌بود بشاه‌گفت: بیا تا بربام تماشای بهار و تفریح شکوفه را بگذاریم که جهان رشك‌برین و زمین همانندکارگاه چین شده است! بااین دستاویز یا بهانه شاه را بربام کوشك‌آورد ، شاه دید دریایی از سرباز دربیرون شهر موج میزند ! پرسید : چه‌میشود ؟ وزیر پاسخداد: لشکر **محمد مظفر**.

ابو اسحق لبخندی‌زد و گفت: شگفتا ابله مرد! کیست محمد مظفر که درچنین نوبهاری

خود او ومارا ازعیش ونوش باز میدارد ؟ آنگاه این شعر را از شاهنامه خواند و ازبام فرودآمد :

بیا تاکه امشب تماشا کنیم چوفردا رسد، کار، فرداکنیم

درآدینه‌جمادی‌الاولی بسال۷۵۷قمری درمیدان‌سعادت‌شیراز بدستور **امیرمبارزالدین** کشته شد، دو رباعی زیررا پیش‌ازمرگ خود بسرود:

« افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
امید بهیچ خویش و بیگانه نماند »
« دردا و دریغا که در این مدت عمر
از هرچه بگفتیم ، جز افسانه نماند »

***

« با چرخ ستیزه‌کار مستیز و برو
با گردش چرخ در میاویز و برو »
« یك کاسه زهر است که مرگش خوانند
خوش درکش وجرعه‌برجهان ریز وبرو»



امیر تیمور ـ نخستین فرمانروای گورگانی

امیر تیمور گورگانی سر دودمان گورگان و قهرمان جهانگیر نامدار سدهٔ هشتم قمری که بسال ۷۷۱ قمری پس از گرفتن ترکستان و ایران به‌تخت شاهنشاهی نشست و پورشهای سه‌گانه او در داستان نامه‌ها نوشته شده است درهر پیش آمدی چندان تاب و پایداری داشت که هیچ دشواری، سدراهش نمیگشت وچنانکه میگویند زمانی از دشمن گریخت و بویرانه‌یی پناه‌برد و درفرجام کارخویش‌میاندیشید. ناگاه چشمش به‌موری ناتوان افتادکه‌دانه‌یی ازخودبزرگتر برداشته دیواری را بالامیرفت وآنچنان‌که مورچه رامینگریست و بشمارش آمدورفت آن‌مور باراده می‌پرداخت دید دانه‌یی که بردهان داشت ۶۷ بار برزمین افتاد ومورچه دانه‌را از دست نداد تاسرانجام برسر دیوار برد!

امیر تیمور گوید: « از این پشتکارمور، چنان بخودآمدم که بیدرنك ازجای‌برخاستم و باز به‌نبرد پرداختم‌تا پیروزیهای پیاپی یافتم وسرانجام بدین پایهٔ پادشاهی زورمند وجهانگیری بیمانند رسیدم!

درسال ۸۰۳ قمری نزدیك آنقره‌یا آنکارای‌امروزپایتخت کشور ترکیه‌میان‌سپاهیان **ایلدروم بایزید** پادشاه‌عثمانی‌و **امیر تیمور گورگانی** جنگ‌سختی درگرفت و دراین پیکارنیزمانند همیشه‌ترکها بسختی‌شکست‌خوردند وآنقره بدست‌امیر تیمورافتاد وخودایلدروم بایزیدهم گرفتار شد. این جنگ براثر تحریکات ملك ناصر پادشاه مصر روی داد و **شاه‌احمدجلایر** نیز باآنان همدست بود. **امیر تیمور** سال ۸۰۱ قمری به‌بغداد رفت، شاه‌احمد جلایر را پراکنده ساخت، بغداد را تاراج کرد و سراغ ناصر و بایزید رفت، شاه عثمانی را بچنگ گرفت‌و پس از چندی آزادش ساخت و سالهاکشور عثمانی باجگزار ایران گردید.

تیمورلنك بنیادگزار دومین‌امپراتوری مغول‌بنا به‌رای‌خوشبین‌ترین تاریخ‌دانان امروز هفت تا هشت میلیون تن را درسراسر پهنهٔ امپراتوریش

ازمیان برداشت، خودش میگفت ازهر جاکه من بگذرم باید «آثار حیات» ناپدید شود.

امیر تیمور درسفراول خود بهشیراز که سال ۸۸۹ بود سید زین‌العابدین گنابادی وزیر او خواجه حافظ شیرازی را نزد امیر تیمور برد. دراین ملاقات امیر تیمور به‌حافظ گفت: «**من بضرب شمشیر، نیمی‌ازجهان را ویران کردم تا توانستم سمرقند و بخارا را آباد کنم، اینك تو آنرا بیك خال هندو می‌بخشی ومیگوئی:**

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را؟

حافظ پاسخداد: «همین حاتم‌بخشی‌ها را کردم که امروز باین برهنگی‌وتنگدستی افتادم می‌بینید!». امیر تیمور خندید و دستور داد شهریهٔ خوبی برای حافظ درنظر گیرند.

امیر تیمور پیرامون آرمان و روش پادشاهی خود مینویسد که این ۱۲ چیز را رهنمای شاهی خود ساخته و بآزمون رسانیدم که فرمان پادشاهی بی‌این ۱۲ چیز بهره‌یی ندارد:

« ۱- شاه باید درگفتار و رفتار خود استوار باشد تا سپاهیان و »
« مردمان بدانند که آنچه شاه میگوید و میکند دیگران را در آن دستی»
« نیست »

« ۲- شاه باید درهمه‌چیز راد داشته‌باشد و وزیران دادگر و باانصاف»
« درخدمت خود نگاهدارد.»

« ۳- درفرمانهای خود استقلال بکاربرد.»

« ۴- دارای اراده وعزمی راسخ باشد.»

« ۵- دربکاربردن دستورهایش استواری نشان دهد.»

«۶- درکارهای پادشاهی‌ازهرکس سخن بشنود و آنرا ازبرکند وگاه»
« ضروری بکار بندد.»

« ۷- درکردارهای پادشاهی وکشورداری اختیارخودرا بدیگری »
نسپارد.»

« ۸- گفتار وکردار هرکس‌را بکار نبرد مگر درنك کند تا چگونگی»
« را بخوبی دریابد.»

« ۹- بیم شاهیش در دلهای مردم و سپاهیان چنان جای گیرد که »
« هیچکس را یارای سرپیچی ازفرمان وی‌نباشد.»

«۱۰ ـ آنچه کند از خودکند و آنچه گوید بر سخن خود پایدار»
«باشد.»

«۱۱ـ در بکاربستن فرمانهای خود همبازی نپذیرد.»

«۱۲ـ از پندارهای رایزنان در بارخود آگاه باشد و هشیاری بکاربرد»
«و کارآگاهانی بگمارد که اسرار دولت و کردار پادشاهان را آشکار»
«ننماید.»



شاه تهماسب - دومین شاهنشاه صفوی

شاه تهماسب صفوی که در ۹۸۴ قمری به‌تخت نشست ، هشت سال ازخالصه دولت باج نخواست وخراج نگرفت ومیگفت :

« مارا به‌زر نیازی نیست، چه‌دشمنی به‌کشورما روی نیاورده که‌لشکر »
« را به‌زر نیاز افتد ، نه‌بازرگانیم که از آن سود و زیان بریم،سیم و زر »
« چه پیش روستاباشد وچه درخزانه شاه، برای دولت یکسان بوده وهرگاه »
« نه‌رنج بازرگانان وکارگران و روستائیان باشد کشورآباد نشود و ما »
« شهریاران را آسایش فراهم نگردد. »

گویند روزی شاه تهماسب با لشکری فراوان به اردوگاه میرفت ، سرراه گزارش بیکی‌ازکوچه‌های شهر افتاد ، زنی‌از پشت‌بام اورا دید و فریاد برآورد : سکینه سلطان ! سکینه سلطان ! اگرمیخواهی شاه را به‌بینی، بدو، بیا، روی پشت‌بام !

شاه تهماسب‌افسار اسب‌راکشید وبایستاد، سواری پیش‌آمد وپرسید: چه‌پیش‌آمدی‌کرده که شاه ایست فرموده ؟ شاه فرمود:

« هیچ پیش‌آمدی‌نگرده،ایستاده‌ام تا سکینه سلطان بیاید مرا به‌ببیند »
« وآنگاه بروم ، چه‌دور از انصاف‌است‌که او اینهمه پلکان‌را بالا بیاید »
« وچون به‌پشت بام رسد من رفته باشم ! »

باز گویند **همایونشاه** شهریارهندوستان درزمان شاه تهماسب ازهند به‌ایران گریخت و بدربار ایران پناهنده گشت. شاهنشاه ایران آنچه شایسته مهمان‌نوازی بود دربزرگداشت او بکاربست وزمینه پادشاهی دوباره اورا فراهم ساخت وافسرشهریاری را برسر گذاشت.


ABAS SOPHY SVLTAN DE

شاه عباس بزرگ .. شاهنشاه صفوی

شاه‌عباس بزرگ صفوی درسال ۹۹۶ قمری دیهیم پادشاهی برسر گذاشت و به‌تجدید نیرو وتوانایی ایران همت گماشت. درجنگ بغداد که ترکان از سپاه ایران شکست‌خوردند و گریختند. گروهی‌ازسران سپاه عثمانی درکمند ایرانیان افتادند.

جوان‌کرد تنومندی را بند نهاده پیش شاه‌عباس بزرگ آوردند. اتفاقاً یکی‌از سران سپاه ایران‌که رستم نام داشت و بااین‌جوان دعوی خونی مینمود آنجا بود.

شاه فرمود : «آن جوان بیچاره را بدو سپارند تا او را بکشد و قصاص بگیرد.»

رستم زمین‌خدمت ببوسید و گفت: شاهنشاها! مرا ازاین‌کار برکنار دارید، چه‌باخود پیمان نهاده‌ام‌که هیچگاه دست خویش بخون دشمن دست‌بسته نیالایم!

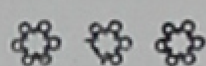
***

گویند شاهنشاه صفوی **بکتربیک را** بسفارت فرنگستان فرستاد و وی بافرستادگان شهریار اسپانیا به‌اسپاهان بازگشت . شاهنشاه صفوی فرستادگان شاه اسپانیا را بنواخت و سخت‌گرامی داشت ولی فرمان داد بکتربیك را از پیشگاه او ببرند و به‌دارسزا بیاویزند!

چون سرداران و سفیران در اندیشه فرو رفتند و چگونگی ندانستند ، شاه‌فرمود :

« سفیران کشورها و نمایندگان دولت‌ها چون به‌دربار پادشاهان »
« میروند باید نیك و بد خود را کنار گذارده بزرگی ملت وفر و شکوه»
« دولت‌خودرا بکار برند ودر نگهداشت رازها بکوشند ولی‌این بی‌ناموس!»
« از برای دریاسالار بنادر فرنگ ، مهر از نامه پادشاه اسپانیا به‌دولت »
« ایران‌نوشته‌بود ، برداشت و وی را از مضمون‌نامه‌آگاه ساخت!ونیز در»
« زمان سوك شاه فرنك ، جامه قزلباشی‌که ویژهٔ ایرانیست از تن بدر»

«کرد و رخت بیگانگان را در بر! همچنین دیگر کارها، یکان یکان برشمرد»
«و از این رو کیفر این بزهکار و کارهای ناروای اورا در کنارش نهادم.»



از جمله دیگر داستانها گویند: **شاه‌عباس بزرگ**، روزی نابهنگام به‌دکان مقصود بیك عصار که مرد توانگری در اسپاهان بود رفت و با تأثیر گفتهٔ شاهانه اش او را بساختن کاروانسرایی برانگیخت و اینست آن گفتهٔ شاهانه:

«من میدانم این ایمنی و والایی که خداوند بشما ارزانی داشته باچنین»
«نام نیك بر روی خوشخویی و پاکدامنی شماست .»
«من خرسند میشوم مرد پاکدامنی مانند شما مرا بفرزندی خود بپذیرد»
«و آنگاه منهم فرزندان شمارا که برادران من هستند بر آن باشم مال خود»
«را هیچ تلف نکنند، با یکدیگر وارث و یادگار شما شویم، ولی بهتر آنست»
«که در زندگانی خود عمارتی برای آزین و گردشگاه همگانی بنیاد»
«کنید.»

نوشتهٔ زیر بخشی از نامه‌ایست که شاه عباس بزرگ درسال ۱۰۱۳ قمری به **پاپ کلمان** هشتم نوشته‌است :

«حالا که ایشان (مقصود پاپ میباشد) از دل وجان دوست ومعتقد»
«و اظهار دوستی و محبت کرده اند. ما نیز بیشتر دوست ایشانیم و»
«میخواهیم که میانه ما وحضرات پادشاهان فرنك ، قواعد الفت و آشنایی»
«و روابط خصوصی و دوستی مرعی ومسلوك بوده باشد و روز بروز دوستی»
«ماوایشان بیشتر گردد وهمواره درهای آمد وشد طبقهٔ مسیحیان باین دیار»
«گشوده باشد.»

گویند شاه‌عباس بزرگ، نخست چندان پروای شعر نداشت ولی اگر گاهی فراغتی می‌یافت وتوجهی میفرمود از تصرفاتش همه استادان حیران میشدند چنانکه روزی چامه یی بسرود. سخنوران نامی به‌پیشبازش شتافتند وهیچکدام نتوانست ازعهدهٔ استقبالش برآیند و سرانجام برتری چامه شاهنشاه را گواهی کردند. مطلع چامه نامبرده اینست:

«نی زهرشمع و گلم چون بلبل و پروانه داغ
یك چراغم داغ دارد ، یك گلم درخون کشد»

شاه عباس دوم شهریار صفوی

درزمان پادشاهی **شاه‌عباس‌دوم** صفوی که بسال ۱۰۵۲ قمری پادشاه گردید نادرمحمد امیر بلخ از **شاه‌جهان** پادشاه هند شکست خورد و بدربار ایران پناهنده شد.

شهریارصفوی در بزرگداشت او فروگزاری نکرد ولشکری گران ازخراسان بیاری او فرستاد. چون هندیان آگاهی یافتند بلخ را گذاشته و رفتند.

گویند **تهمورس** استاندار گرجستان گاهگاهی با شاه‌عباس دوم دم از ناسازگاری میزد تا سرانجام بدست یکی از سلحشوران ایران گرفتارشد.

چون اورا بیش **شاه عباس** دوم بردند از گناهش درگذشت وویرا ببخشید، نوازشش فرمود و پایهٔ او را بلند ساخت ونبیره‌اورا نیز که نزد امپراتور روس گروگان بود بخواهش شاه رهایی یافت.

سخنان زیر از این شهریار است :

« هیچکس جز خداوند ، دارندهٔ وجدان ورای مردمان نیست ، من »
« تنها برتن وظاهر آنان فرمانفرمایم. همه‌کس با برابری ویکسانی، مردم »
« این کشورند، پیرو هرکیش و آئینی میخواهند باشند شاه راست که »
« همگانرا یکسان از مهر وداد خود بهره‌مندکنند. »

شاه‌عباس‌دوم گاهگاهی شعرمیگفت و «ثانی» تخلص داشت و ابیات زیر از اوست:

« بیاد قامتی درپای سروی گریه سرکردم
چو مژگان برگ برگش را بخون‌دیده ترکردم »



« صبا ازشرم نتواند بروی گل نگه‌کردن
« که‌رحمت‌غنچه‌را واکرده نتوانست‌ته‌کردن »



نادرشاه ـ نخستین شهریار افشار

نادرقلیخان افشار پس‌از به‌تخت نشانیدن پورخرد سال شاه تهماسب صفوی بنام‌شاه عباس سوم و نامیدن خودرا به‌جانشینی‌شاه ، بهرکشورکارگزاری وهرشهر نگهبانی فرستاد ومردم را به‌دادگری مژده‌داد وچنان بزرگان ایران از اوبیمناك شدندكه هیچ‌فرمانروائی، دیگر تاب وتوان بیدادگری برزیردستان خودرا نداشت ونیز فرمان دادكه همه ویرانیها را آباد سازند و تنگدستانرا بكار وكوشش وادارند.

شاه عباس سوم را به‌قزوین فرستاد وخود سپاهی فراهم‌آورد وآهنك‌بغداد كرد . در خانقین پیكاری سخت بااحمد پاشا فرمانروای بغداد روی داد. پاشای نامبرده بشهر گریخت وبه‌باره‌داری پرداخت . نادر ولشكریانش بغدادرادرمیان گرفته در اندیشهٔ گرفتن‌شهر بودند و هرروز از درون و بیرون‌كارزار میكردند تا اینكه عثمان پاشا سردار عثمانی ازاستانبول به‌یاری احمد پاشا سررسید .

نادر ازگرد بغداد برخاست و به پیشباز وی شتافت . دركركوك این دولشكر بهم رسیده از بامداد تا پگاه جنگیده و سرانجام لشكرنادر شكست خورده ، برخی كشته شد، گروهی دستگیرگردیده وخود نادر ناگزیر بهمدان پس نشست. گویند درآن گریزكه‌نادر اسب میتاخت . دوپیش‌تازكه باهم برادر بودند و پیشاپیش او میتاختند بیكی‌ازآندوگفت‌كه دیگری را هدف تیر تفنك خود سازد و اوهم برادر را بیدرنگ بكشت !

از نادرچگونگی‌را چون پرسیدند پاسخداد :

« هیچ ! تنها میخواستم این را بدانم‌كه دراین‌شكست وگریز، آیا»
« مردم باز ازمن‌بیمی در دل دارند؟ وآیا سخن مرا میشنوند یا نه؟»

نادرهمینكه به‌همدان‌آمد، میرزا مهدیخان دامغانی دستور خویش را خواند وفرمان داد بهرجای ایران نامه‌یی نگارد و ازكارگزاران شهرستانها وهواخواهانش یاری و كمك

خواهد. چون فرمانها نوشته شد از میرزا مهدیخان خواست که نامه‌هارا برایش بخواند. او هم‌چنین کرد تا رسید بآنجا که نوشته‌بود: «اندك چشم زخمی به‌سپاه ظفرنمون ما از سپاه عثمانی رسید» نادرسخت برآشفت، فرمانهارا بدرید، خشمناك ویرا دشنام گفت و فرمود:

«... دروغ سزاوار بزرگان نیست! وانگهی سخنی که مردمان دو»
«کشور، راستش را دانند، ای نادان! خودرا ریشخند میکنی یا مرا؟!»
«چنین باید نوشت: شکست بزرگی‌خورده‌ام وبیشتر سپاهیانم کشته شدند»
«وخود با بازماندهٔ سربازانم به همدان گریختم، اینك ازبزرگان کشورم»
«چشمداشت یاری دارم‌که درفرستادن کمك بشتابند تا به‌امید خدای یگانه»
«بازگردم و ازدشمن کینه خواهی کنم وبغداد را بگیرم وننك شکست‌را»
«هموار کنم وهم‌میهنان را پیروز وسرافراز سازم.»

بفرمان نادر ازکشورهای ایران لشکرهایی بهمدان‌آمد. پش‌ازگردآمدن سپاهیان، نادر بازآهنك بغداد کرد و با عثمان‌پاشا سردارعثمانی درآویخت، ویرا بکشت وسپاهش‌را درهم شکست وپراکنده ساخت، بغداد را گرفت و به‌ایران بازگشت.

نادر سپس به‌داغستان رفت و آنجارا نیز بگرفت، به‌مغان‌آمد، درانجمنی پرشکوه از نمایندگان لشکرهای ایران و ترکستان و بزرگان هر دو جا این سخنان را گوشرد کرد:

«ای مردمان! همه دانید که درانجام شهرباران صفوی، کار ایران»
«چگونه پریشان بود، کدامیك از درد و رنج مردمان‌این کشوررابگویم؟»
«هرروز تاخت وتازترکان خراسان وکرمان یا به‌چنك‌آوردن‌لشکرروس»
«گیلان و بیشتر آذربادگان را، یا هرروز لشکرکشی پادشاه عثمانی و»
«بکشورخود پیوستن نیمهٔ ایران را یا بیدادگری بزرگان و پیشوایان»
«آئین زبردستان را، یا ستمکاری افغانان مردم اسپهان را. باری شما»
«همه میدانیدکه درهرگوشهٔ ایران چه آشوب‌ها برپا بود و زیردستان»
«بیچاره چه رنجها میکشیدند؟!»
«من بیاری خدا وهمراهی شما، همه‌آن‌آشوبهارا نشانده وافغانان»
«ازایران بیرون‌کردم وپادشاهان همسایه‌را ازاین‌کشور رانده هریك»
«را بجای خود نشانیدم. اینك دراین کشورجنبنده‌یی نیست‌که سرکشی»
«کند یا اندیشهٔ بیدادگری نماید.»
«همه شماها آگاهیدکه شاه تهماسب ازخود بدورست واین‌کودك»

«راکه من به پادشاهی برداشته‌ام برای سخنان مردم بود. پیداست که کودکان»
«را پادشاهی نشاید و اینهمه بندگان خدا را بدست آنها نباید داد و»
«امروز شما که بزرگان این کشور هستید، در این انجمن هر که را شایستهٔ»
«پادشاهی دانید بشهریاری برگیرید و من نیز به‌چاکریش کمر بندم و با»
«شما همراهی کنم.»

همگی در پاسخ نادر گفتند: آنچه فرمودی خدای داند که بیش از آنست و سالها بود ایران که بزرگترین کشور جهان است ویران و پست‌تر از همه کشورها می‌نمود. اورا شما از نو آبادان کردی و شهریاران همسایه راکه بیشتر خاك ایران را بدست گرفتند از کشور دلبند ما راندی و اینك از بیم شمشیر تو بیك مشت خاك آن یارای نگریستن نیست و همان تو هستی که شایستگی این سروری را داری، همه ما بجان ودل، بچاکریت کوشیم و ترا پادشاه کشور خود دانیم.

نادر نخست از پذیرش پادشاهی ایران سرباز زده گفت:

«من زیر این بار گران نمیروم»

این گفتگو تا دوماه درمیان مردم بود. پس از آنکه همه بزرگان و اشکریان یکدله شده نادر را به‌پذیرفتن پادشاهی ایران وادار کردند، آنگاه نادرفرمود:

«ای مردم! چون رای شما چنین است، خواهش شمارا می‌پذیرم و»
«باین کار پررنج تن درمیدهم، به پیمان اینکه آنچه من در نیکخواهی شما»
«میگویم بشنوید:»
«همه میدانید که چندین هزار زن و مرد ایرانی درسخت‌ترین بندگی،»
«زیردست اوزبکان و افغانان مینالند و به آنان بدترین شکنجه‌ها و رنجها»
«روا میدارند و ایرانیان بیچاره را مانند حبشیان خرید و فروش میکنند»
«و از این سو، هنگام رفتن بخانه خدا، چه رنجها که تازیان و گماشتگان»
«شاهان عثمانی به ایشان میرسانند ؟!»
«این نیست مگر اینکه شما آیین پیمبر را برهم زده دوگروه شده‌اید.»
«آیین شیعه، بفرمان پیشوایان، چه در روزگار خودشان وچه پس از ایشان»
«پنهان بود، شاه اسمعیل برای پیشرفت کار خود و کشورگیری و جنگیدن»
«با عثمانیان این را آشکار کرد.»
«و از اینها بدتر درهر شهر ایران، درکوچه و بازار، آشکارا به ناسزا»
«گفتن بآن سه جانشین پیمبر می‌پردازند، واین بدگوییها مایه پریشانی»

«پیروان پیمبر و این‌همه رنجهای مردمان که گفتیم شد واگر سخنان من»
«نشنوید و باید من شهریار شما باشم: نخست زیردستان ونادانان را از»
«بدگوئی آشکارا به‌جانشینان پیمبر، باز دارید، بویژه بدگوئی زن، آن»
«بزرگوار راکه پناه میبرم بخدا، هرآینه به‌همخوابه یکی ازشما بدگویند»
«چها خواهید کرد؟»

نادر پس‌ازاین سخنان ازآنان پیمان گرفت ودرهمانروز چشنی بزرگ برپاکرد وبه بزرگان وزیردستان فراخور هرکدام ، سیم وزر بخشید و جامه‌های سرفرازی پوشانید و خود را **نادرشاه** خواند. **رضاقلی میرزا** پسربزرگ خودرا جانشین و ولیعهدکرد وبه استانداری‌خراسان فرستاد، خود به‌اسپاهان‌آمدچندی بیاسود. دختر شاه تهماسب‌را بهمسری پسر خود امامقلی میرزا گرفت و پسری از او تولد یافت که شاهرخ میرزا نام گذاشت .

چون نادرشاه، همیشه اندیشهٔ کشورگیری داشت ، لشکر به افغانستان کشید ، قندهار وکابل راگرفت درقندهارکشتاری سخت‌کرد، شهررا ویران وبجایش‌شهردیگری نزدیک‌آن بساخت ونادرآباد نام‌گذاشت وبازماندهٔ قندهار را به‌نادرآبادبرد . آنگاه سپاه به‌هندوستان کشید ، **محمدشاه‌هندی**را شکست داد وفرمانبرخودگردانید، دویست‌کرور اشرفی زر و نیز دوپاره‌گوهر بزرگ گرانبهای «کوه‌نور» و «دریای‌نور» را به ایران آورد .

نادر از هندوستان به‌بخارا رفت، خوارزم وترکستان‌راگرفت، سپس به عراق‌رهسپار گشت ودر آرامگاههای پیشوایان شیعه باریافت. در بغداد رهبران شیعه وچهاریاری راگرد آورد . پیرامون جدائی این‌گروه اسلامی گفتگوکرد ، بسیار کوشید دوگروه را باهم در آمیزد ویکی سازد وآشوب وناسازگاری ودودسته‌گی‌راکه مایه‌خونریزی وپریشانی‌بندگان خداست از میان براندازد .

برخی از خردمندان این اندیشه را پسندیدند ، نامه‌یی به پادشاه عثمانی نوشتت واز اویاری خواست چهاریارانی‌که درجهان پراکنده‌اندواو را جانشین پیمبرمیدانند آئین شیعه‌را نیز آئین پنجگانه شناسد و هنگام رفتن بخانه خدا شیعیان هم سالاری داشته باشند مانندبزرگان چهارآئین‌آنان ، رفتارکنید وبسپاریدکسی‌بآنان بدرفتاری ننماید . همچنین خواهش‌کرد : پادشاه عثمانی ، نامه بشهریاران ترکستان ، افغانستان و خوارزم بنویسد و بیکی‌کردن این دوآیین وادرشان سازد ومردمان را درآنجاها‌که خرید وفروش با شیعیان را نیکو نمیدانند از چنین پندار ناروائی بازدارند .

نادر از بغداد به لکزستان رفت وبخونخواهی برادرش ابراهیم خان‌که لکزیها کشته بودندکشتاری بسیارکردوبه اسپاهان بازگردید ، در آنجا فرستاده‌هایی که پیش پادشاه عثمانی رفته‌بودند برگشته وپادشاه عثمانی درپاسخ خود پیش نادرشاه چند بهانه آورده بود شهریارایران از این بهانه‌جویی‌ها برنجید وبرخاک‌عثمانی بتاخت. فرمانروایان ارزته‌الروم

وشهرهای آندیار بیمناك شدند ، پیکها نزد پادشاه فرستادند وازاوخواستند از پیکار پادشاه عثمانی درگذرد ، نامه‌یی بازبه استانبول فرستد وآنهاهم ازشاه عثمانی بخواهند که‌خواهش پادشاه ایران را بپذیرد . نادرشاه خواهش آنان را بپذیرفت ، ازآنجا به ایران بازگشت وبخراسان شتافت .

گر»هی از داستانسرایان برآنند که چون نادرشاه خواست آئین شیعه وچهاریاری‌را یکی کند واین کاربزرگ مایه آسایش هردوگروه وبرتری دادن وبزرگ کردن آئین‌ستوده پیمبران برآئینهای دیگر بود ، اگرچنین‌میشد آئین واپسین پیمبران یعنی اسلام ، بیشتر گیتی را فرومیگرفت وازدیگر کیش وآیین‌ها ، جز نامی بجای نمیماند .

داستانسرایی دراین باره چنین نوشته که افسوس درخش درخشنده **افشار**، سرو افسر خودرا دراین سودا بباد داد. یاری چون‌نادرشاه باین‌کارکوشش و دلبستگی داشت بیخردان دل باو بدکرده ، این دیوانگی و بیدادگری و آدمکشی‌هارا پس‌از نسبت‌دادن تیراندازی جنگل را به‌رضاقلی میرزا وکورکردنش بدستور پدر تاجدار را باو بسته در هرجا شورشها کردند تا هنگام سفر خراسان که نادر به‌خبوشان میرفت . در سال ۱۱۶۱ قمری ویرا شبانگاه‌بکشتند، آنشب نگهبان چادرنادر، سگهای پاسدار شب را رها نکرده‌بود، وسلیمانخان افشار برادر زنش با پنج‌تن همدستان خود و۲۵۰ سرباز به‌خیمه شاه ریخته ، نادر ازخواب جسته با گرزگران به‌دفاع پرداخته ، چند تن ازشورشیان را سرنگون ساخته ناگاه پایش به‌دیرك چادر خورده بیفتاد ، برسرش ریختند و پاره‌پاره‌اش کردند! و این گفته اوست که :

«تنها درآغوش مادرم بودکه خودرا در ایمنی می دیدم!.»

***

گویند**محمدشاه گورگانی**پادشاه نیم‌قارهٔ‌هندوستان، پیوسته به‌میگساری‌وخوشگزرانی می‌پرداخت و سررشتهٔ‌کشورداری را بدست فرومایگان میگذاشت چنانکه **خان دوران** نخست‌وزیرآنکشورهم به‌خوش‌گزرانی می‌پرداخت و با مردم‌کارآگاه به‌دوروئی برمیخاست ومیان‌آنان دو دستگی میانداخت.

نادرشاه با موقع‌شناسی و هوش سرشارش ، بی‌بند وباری دربارهند را دریافت و بآن دیار بتاخت. بزرگان هند که درخواب بودند آنگاه بخودآمدندکه دیدند کار از کارگذشته سپاه نادر بخش‌برین هند را دو نوردید، درکارزار**کرنال** بیست‌هزارهندی‌کشته شد وبیش‌از آنهم به‌بند افتادند، خان دوران نیز بمرد وهند بچنگ قهرمان‌تاریخی ایران درآمد.

با شکست و گریختن نیروی هند از سپاه نادری ، پادشاه هند با همه دولتیان خود بنزد نادرشاه‌آمد ، افسرشاهی وکلید گنجینه‌های‌کشور را بدو سپرد . شاهنشاه ایران ویرا بنواخت و افسرشاهی را باز برسرش گذاشت،ازگنجینه‌ها سیصد میلیون‌گوهرهای‌گوناگون که « کوه‌نور » و « دریای نور » دوگوهر درشت بسیارگرانبهای بیمانند درمیان آنها بود

باخود به‌ایران آورد وگاه بازگشت به‌ایران پادشاه هندوستان از نادر خواست که برای مقامات بزرگ هند هرکس را شایسته میداند برگزیند، نادر گفت:

«نخست باید تیول همه کارگزاران بزرك راگرفت و بهر کدام اندازه»
«جا وکارش ازخزانه شهریه نقد داد و نگذاشت برای خود سپاه و نوکر»
«وگماشتهٔ ویژه نگاهدارد. همیشه باید ۶۰هزار سوار برگزیده نگاهدارید»
«و بهرتن ماهانه ۲۲ تومان شهریه بپردازید، برای هر ۱۰ تن سرباز یك»
«دهباشی و یکصد تن یك یوزباشی و برای یکهزار تن یك مین‌باشی بگذارید.»
«باید شایستگی، نام خانوادگی، نام طایفه هرکدام را بدانید.از افسران»
«وسربازان هیچیك را نگذارید به‌بیکاری و تنبلی گرایند، هرگاه پیش آمدی»
«کردگروهی از لشکریان بسرداری یکتن که رفتار و راستی و درستی و»
«دلیری او درست باشد برگمارید و پس از انجام‌شدن کار، اورا زود»
«بخواهید و نگذارید کارش بدرازا کشد که فرجام نخواهد داشت بویژه»
«از نظام‌الملك بپرهیزید چه‌از رفتارش دریافته‌ام که نیرنك باز و نادرست»
«است، این کار درست نیست افسری را من برگزینم چه‌در نبودن من بشما»
«نگاهی نخواهد کرد سزاوار آنست پس از رفتن من هرکس راشایسته‌میدانید»
«پایه‌ای که درخور اوست بدهید. اگر کسی سرکشی ونافرمانی کند،»
«بیدرنك مرا آگاه کنید تا کسی‌را بفرستم که اورا بسزا رساند وهرآینه»
«لشکر میفرستم که آشوبگر را سرجایش نشاند و چهل روزه خود را از»
«قندهار بشما میرسانم، باری مرا ازخود پردور ندانید.»

پس‌از پیروزی نادرشاه افشار برسپاه هند و بخشایش برایشان، یکی ازفرماندهان او پیشنهاد کرد که درسپاه هند بیش‌از یکصد هزار اسب هست، اگر فرمان رود آنچه‌اسب زبده دارند گرفته شود چندان برآنان گران نخواهد بود، شاهنشاه ایران، فرمود:

«من اینانرا بمال وجان ایمنی‌دادم ومرد را روا نباشد پیمان بشکند»
«وچنین کاری دور ازمردی ومردانگی‌است.»

زمانی‌که نادرشاه در دهلی جایگزین گردید، شاهزاده خانمی را برای پسردومش بهمسری برگزید، چون عاقد خواست خطبهٔ عقد را بخواند، خانواده عروس گفتند آئین ما چنین است که گاه خطبه خواندن، باید داماد هفت پشت خودرا برشمارد و ریشه وپشتش را به‌خانوادهٔ عروس بشناساند، چون نادرشاه آنرا شنید پیام فرستاد که:

«داماد شما پسر نادرشاه است، نادرشاه پسر شمشیر و پسرزادهٔ شمشیر»
وهمچنین تا هفت پشت.»

***

رضاقلی میرزا ولیعهد نادرشاه که بادلاوری وسلحشوری خود بپایهٔ ستوانی رسید وپس از آنهم سرتیپ گردید به‌حقوق‌همان درجه ومقام گذران میگرد وویرادیگر کمك هزینه‌وپاداشی نبود، پدربرپسر بهمان چشم‌مینگریست که باافسران‌همپایهٔ دیگروبارها شدکه‌نادر باومیگفت:

«اگرکوتاهی یالغزشی ورزی، برتوهمان رودکه بردیگران‌میرود»
وازاینرو سربازان ازجان ودل خدمت میکردند و درجانفشانی بریکدیگر پیشی می‌جستند:

در روزهایی که‌خوی‌نادرشاه دیگوگون وخشن‌شده‌بود ومردم تاب نمیآوردند، روزی از جای گمنامی تیری به‌خیمه نادر افکندند، چون به‌چوبه تیر نگریستند برگی بدان بسته یافتند که این عبارت برروی‌آن نوشته شده‌بود: ـ اگرخدایی بربندگان خود ترحم‌کن، اگر پیمبری راه نجاتی بنما، اگر شاهنشاهی بررعایای خود ببخش، اینهمه بیداد و ستم برای چه؟. نادرشاه نخست فرمان داد درهرجا بجویند بلکه نویسندهٔ آنرا بیابند، چون نومید شدند؛ نادر دستور داد بخشنامه‌یی درسراسر لشکر پخش‌کنند که:

«من نه‌خدایم که‌بربندگانم ترحم‌کنم، نه‌پیمبرم که‌راه‌نجاتی بنمایم،
«نه‌شاهنشاهم بررعایای‌خود به‌بخشم، من آلت دست‌انتقام قهارعلی‌الاطلاقم»
«که برای تنبیه‌گنهکاران آمده‌ام.»

نادرشاه افشار پادشاه جنگجوی ایران‌که بخشگی‌وخشونت نامبردارشده‌است نوادری از او بجای مانده‌که ذوق وقریحه اورا میرساند چنانکه به‌خانوادهٔ علوی ارادت سرشاری داشت و از اینرو درآستانه رضوی‌گلدسته یی ساخته، ایوان پیشاپیش آستانه را طلاکاری نموده، حیاطی دیگر برحیاط آن افزوده و دستور داده آستانه قدس حضرت علی را در نجف تعمیر و زر اندود نمایند، پس‌از انجام‌ایوان زرین، معماران وبناها ازمیرزا مهدیخان دامنانی دبیر ویژهٔ شاه خواستند که عبارت‌مناسبی برای نگاشتن درپیشانی ایوان‌فراهم‌کند.

میرزا مهدیخان‌گفت: بهتراست ازخود نادرشاه بپرسد، از پیشگاه شاهانه پرسید، شاه‌گفت: بنویسید:

«یدالله فوق ایدیهم»

میرزا مهدیخان سخت بشگفتی افتاد وگفت این‌عبارت الهام شده و برای آزمایش چند روز دیگرهمان خواهش پیش را بازگفت، نادرکه فراموش‌کرده بود که چه‌گفته‌است گفت همانرا بنویسید که‌آن روز گفتم.

***

روزی نادرشاه افشار با مرد مؤمنی دربارهٔ بهشت گفتگو میکرد، آن مرد مؤمن از روی اخبار وحدیث‌ها برای نادر از زیبائی‌ها ونعمت‌ها وشگفتی‌های بهشت داستانها میگفت.
نادر پرسید:

«آیا دربهشت جزجنك و پیروزی وبرتری یافتن چیز دیگری‌هم»
«هست؟»

آنمرد مؤمن پاسخداد: دربهشت جزصلح و آشتی و آرامش چیز دیگری نیست و اختلاف و زد و خوردی وجود ندارد. قهرمان جنگاور ایران سری تکان داد وگفت:

«پس مفت نمیارزد!»

تاریخ‌نویسی‌گوید پادشاه عثمانی (ترکیهٔ امروز) پس‌ازآنکه درسال ۱۱۴۵ قمری با کوشش و کاردانی نادرشاه افسار از سپاه ایران شکست خورد برای اینکه با فزونی سپاه بتواند شاهنشاه دلاور ایران را بترساند و ازمیدان رزم بدرکند به‌حماسه‌گوئی پرداخت و شعری‌هم درپایان نامه خودگفت وبرای پادشاه‌ایران روانه داشت:

«چو خواهی قشونم نظاره کنی
سحرگه نگه بر ستاره کنی

اگر آل عثمان، حیاتم دهند
زچنك فرنگی نجاتم دهند

چنانت بکوبم، به‌گرز گران
که یکسر روی تا به‌مازندران»

نادرشاه‌هم‌که طبع شعری داشت درپاسخ پادشاه عثمانی چنین نوشت:

«چو صبح سعادت نمایان شود
ستاره ز پیشش گریزان شود

عقاب شکاری نترسد ز بوم
دو مرد خراسان دوصد مرد روم

اگر آل حیدر دهد رونقم
به‌قسطنطنیه زنم بیرقم»



کریمخان وکیل ـ نخستین شهریار دودمان زند

یودای ناق زند از لرهای ملایری که راهزنی و آشوب میکردند ، نادرشاه افشار به درگز و ابیورد کوچانید ، پس از انجام کار نادر ، این گروه بجایگاه خود برگشتند در آن هنگام **کریمخان** بزرگ طایفهٔ زند بود وهیچیك سر ازفرمانش نمی‌پیچیدند و به‌آئین لرها ویرا «کریم توشحال» مینامیدند .

دوسالی که از مرگ نادرشاه گذشت ، علیمردان‌خان بختیاری در اندیشهٔ گرفتن شهر اسپهان برآمد و ازکریم‌خان یاری خواست ، کریمخان با سواران زند بیاری‌او رفت، هردو آنشهر را درمیان گرفتند ، پس‌از چندی با ابوالفتح‌خان فرمانروای اسپهان چنین پیمان گذاشتند که هرسه باهم یکی‌شده جهانگیری کنند.

چون میدانستند مردم ایران بشهریاری‌آنان تن درنمیدهند، میرزا ابوتراب نامی از دخترزادگان **شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی** رابشاهی برداشته نامش‌را شاه‌اسمعیل گذاشته‌چنین پیمان بستند که علیمردان‌خان پیشکار، کریمخان سردار و ابوالفتح‌خان استاندار اسپاهان باشد.

کریمخان‌را با لشکری به‌اراك فرستادند، علیمردانخان بناگاه‌ابوالفتح‌خان را بکشت و شاه اسمعیل را برداشت به‌فارس رفت ، کریمخان همینکه داستان بد پیمانی علیمردانخان وکشته شدن ابوالفتح‌خان را شنید چنان دریافت‌که او نیز همین پیمانه را خواهد نوشید و بهتر آنکه زودتر چاره‌جوئی نماید،از اینرو پیشدستی کرده به‌اسپهان‌تاخت و شهررا بگرفت وآهنك شیرازکرد.

علیمرادخان ، شاه اسمعیل را برداشته ازکریمخان پیشباز کرد ، همینکه دو لشکر روبرو شدند شاه وکسانش که در اسپهان زن وخانه داشتند گریخته پیش کریمخان آمدند و علیمرادخان چون پیش‌آمد را چنین دید ناگزیر بگریخت وکریمخان زند هم شاه‌اسمعیل‌را برداشت و به‌اسپاهان بازگشت .

درهمان هنگام **محمدحسنخان قاجار** بکشورگیری دست زده، گرگان و مازندران وگیلان و بخشی‌ازآذرآبادگان را بچنك آورد و خود او درمازندران بود که کریمخان سپاه بسیاری فراهم کرده شاه اسمعیل را برداشت و به‌مازندران رفت، از محمدحسنخان قاجار شکست خورد و به‌اراك گریخت شاه اسمعیل و کسانش ازکریمخان روگردان شده نزد محمدحسنخان رفتند.

کریمخان در اراك شنید که علیمردان‌خان در کرمانشان مرد گمنامی را فرزند شاه‌تهماسب و شاه سلطان‌حسین دوم نامیده بکار زار ایشان رفت، علیمردان‌خان بگریخت و شاه ساختگی گرفتار وکشته شد. همچنین شنیده شد آزادخان افغان از رضائیه (ارومیهٔ‌پیش) بیاری علیمردان‌خان میآمد، کریمخان به پیشبازش رفت، از او شکست خورد و به ملایر گریخت و در «دزپری» زنان و بستگان را با شیخعلیخان و محمدخان زندگذارده بشیراز رفت.

آزادخان به‌دزپری آمد وآنجارا بگرفت، زنان زند را با اندوخته‌های کریمخان به‌ششصد سوار و پیاده افغانی سپرد که به‌رضائیه برند. خود به‌اسپاهان‌آمد وبه‌تخت پادشاهان صفوی بالا رفت و زر بنام خود نگاشت. زنان زند راکه به‌رضائیه میبردند در راه شبانگاه بندهارا گشوده میان بارها، کارد و شمشیر ونیزه پیداکرده باافغانان درآوریخته، گروهی را کشته، برخی‌را گریزانده خودرا بشیراز رسانیده‌کریمخان از شیراز، لشکر به‌اسپهان کشیده‌آزادخان بگریخت.

چندی نگذشت محمدحسنخان قاجار با لشکری انبو. به‌اسپهان‌آمد. کریم‌خان‌بشیراز گریخت ومحمدحسنخان روی بدانسوگذاشت، کریم‌خان به‌باره‌داری پرداخت. نزدیك‌بود شهر گرفته شود وکریم‌خان بگریزد که قجرهای دولو باافغانان یکدله شده به‌محمدحسنخان شوریدند ومحمدحسنخان ناگریز با بستگان خود به‌مازندران بازگردید.

کریم‌خان، شیخعلیخان زند را به‌مازندران فرستاد وخود به‌تهران‌آمد، دوسالی در این شهر بماند، خلوت کریمخانی و دیوانخانه بزرگ را که در جشن‌ها تختگاه پادشاهان قاجار بود بساخت. سر محمدحسن‌خان وخود**آغامحمدخان** قاجار فرزند بزرگ وی را با دیگر بستگانش را بیارگاه کریم‌خان‌آوردند. کریمخان ازدیدن سرمحمدحسنخان روترش کرد و افسوس بسیارخورد، آغا محمدخان را پیش‌خود خواند وپهلوی خویش‌نشاند و ویرا بنواخت وگفت: «من هرگزفرمان بکشتن پدرت نداده‌بودم، خدا روی قجرهای دولو را سیاه‌کندکه مایه اینکار شدند، آری من وهیچیك از زندیها به‌خون او انباز نبودیم.»

پس‌از آن فرمان داد سرمحمدحسنخان را در زاویه حضرت عبدالعظیم به‌ری بردند وبخاك سپردند. کریم‌خان خواهرمحمدحسنخان‌را بهمسری‌گرفت وکسانش‌را باخود بشیراز برد وبیشتر روزها وشبها هنگام‌ناهار وشام‌آغا محمدخان را میخواست و بنواختن ومهربانی میپرداخت.

نکوکاریها و بزرگ منشی این شهریار مهربان به‌آغا محمدخان بسیار است، چنانکه آغا محمدخان چون ویرا کشندهٔ پدرخود میدانست ازخشمی که در دل داشت ، شبانگاه بر سر سفرهٔ کریمخان با خنجر، فرشهارا ریز ریز میکرد، بامدادکه سرایداران چگونگی را به کریمخان گزارش میدادند. شاه میگفت « هیچ بروی او نیاورید که دلشکسته و پدر کشته است، هرشب فرش دیگری بیندازید ! »

روزی دربارگاه کریمخان زندآقازاده‌ایرا با لطفعلیخان زند برادرزادهٔ خود بکشتی انداخت ، اگرچه بزرگتر بود ولی دومی نیروی بیشتری داشت ، آغا محمدخان باو اشاره میکردکه خودرا برزمین اندازد . کریمخان به‌آغا محمدخان گفت: « پنرویسکه ! بچه‌را « دورویی نیاموز، تو خودت از دشمنی، زیر اندازمرا ریز ریزمیکنی وبه‌بچه‌هم دورویی » « میآموزی ! ؟ » پس‌ازآن برخاست ، دست‌برشانه آن بچه گذاشت و آفرین میگفت ، اورا برزمین زده برادرزاده‌اش را وا میداشت تااینکه ویرا برزمین انداخت ، شاه آن بچه را پیش خواند ، برزانوی خویش نشاند، چهره‌اش را بوسید ومهربانی بسیارکرد.

روزی ستون‌های سنگی را با گیرودار بسیار ازکنده و باروی شیراز بالا میکشیدند، کریمخان به‌آغا محمدخان قاجار فرمود : « میدانم اینك درچه اندیشه‌ای ؟ آری باخود «میاندیشی برای این راه اندك که ستونهارا میبرند اینهمه رنج میکشند؟ من‌چگونه اینهارا به‌تهران برم ؟ » اتفاقاً آغا محمدخان‌هم درآندم همین اندیشه را داشت وشگفت آنکه آغا محمدخان در زمان شاهیش باینکار پرداخت!

کریمخان چندین‌بار در انجمن زندیها از راه شکایت‌گفته بود :

« اگر خدا بکسی‌فرزند یا برادرزاده میدهد خوب است مانندآغا»
«محمدخان باشد؟ پس‌ازمن، این‌جوان به‌ایران دست‌یافته پادشاه‌خواهدشد!»
«بزرگان زندگفتند: توکه چنین دانی، پس‌چراویرا نمیکشی: پاسخداد :»
«کسیرا که خدا برای شاهی‌آفریده‌باشد ، من چگونه میتوانم از این کار»
«بازدارم.»

کریمخان زند درسال ۱۱۶۳ قمری برتخت‌پادشاهی‌نشست نام شاهی برخود نگذاشت و وکیل زیردستان میدانست ، آبادانی را بسیار دوست میداشت و درشیراز بنیادهای نیکو گذاشت که هنوز پابرجاست. خودآرایی را دوست نداشت ، جزچیت‌ناصرخوانی نمی‌پوشید و آرنج جامه‌اش پینه‌داشت، ومیگفت :

« خودسازی کار زنان است .»

درسال ۱۱۹۳ قمری درگذشت ودرتهران بخاك رفت ونام‌نیکی‌ازخود بجای‌گذاشت، هنگام مرگش بیش‌ازهفت هزار اشرفی‌نداشت وآنهم باجی بودکه همانروز ازشهری آورده بودند ، چیزهایی از او برنبشته آورده‌اندکه نمونه‌هایی از اینگونه است :

هنگام جشن‌عروسی فرزندش بردرسرای حضور داشت و زنان بزرگان که به‌اندرون میرفتند نگهبانان با تیغهای آخته ایستاده بودند. چون زنان پشت سرنگهبانان میگذشتند فرمانده آنها یکی‌از زنان را بدیده ریبت مینگریست، وکیل‌الرعایا آگاه‌گشت وآن بیچاره خبرنداشت ، تیغ یکایك را بخواست ، هریك را بدید وپس داد تا بفرمانده رسید، تیغ از او بگرفت وبرکمرش نواخت‌که دونیم‌گشت، آنگاه بهمه گفت :

«زنان رعایا ، ناموس پادشاهند، این بدبخت‌بانوئی را سخت‌بدیدهٔ»
«هوس‌نگریست‌ناگزیرسزایش‌درکنارش‌نهادم تا پس‌ازاین‌کسی‌درناموس»
«دیگری ننگرد.»

***

سفیری ازفرنگ چندین‌پارچه ظرف‌بلوری وچینی برای وکیل‌الرعایا کریمخان زند به‌ارمغان‌آورد، کریمخان زند دستور داد ظرف ناهارخوری اورا که از مس بود بیاورند آنرا باکاسهٔ چینی بسویی پرتاب‌کرد ، کاسه چینی بشکست ،آنگاه به‌سفیر فرنگ گفت :

«برای‌ایرانیان‌که‌مردمی‌پیشه‌ور وکشاورزندبکاربردن‌ظرف‌شکستنی»
«و بیدوام‌شایستگی‌ندارد ودریغ آمدکه دسترنج‌خودرا برای‌این‌نجملات»
«فریبنده از دست بدهد ، پس همان بهترظرفهایی که فرآوردهٔ دست»
«ایرانیست و دوامش‌هم درجای خود.»

***

روزی کریم‌خان در دیوان داد نشسته و ازفزونی‌آمد و رفت مردم خسته شده‌بود، گاه بازگشت مردی بانگ برآورد و انصاف خواست ، وکیل به‌ایستاد وگفت کیستی؟ پاسخداد مردی بازرگانم آنچه داشتم دزد بگرفت و به‌یغما رفت . کریمخان پرسید : « درآن هنگام چه میکردی ؟ » گفت : خوابیده بودم، گفت : « چرا خسبیدی‌تا دزد کالایت را ببرد ؟ » پاسخداد: پنداشتم شاه بیدار است . وکیل را این‌پاسخ مردانه خوش‌آمد، روی به‌وزیر کرد وگفت :

« همانا سخن درست میگوید ، ما باید بهای‌کالایش را بپردازیم و »
«آنرا ازدزد باز پس‌گیریم.»

***

کریمخان زندهنگام بنیادساختمان «تنگ الله‌اکبر» در دامنه‌کوه شیراز، نشسته‌بود و خربزه‌میخورد، ایلات ترك ازاین راه به‌قشلاق‌میرفتند، مردی سپید موی بادام‌های خود از آنجا میگذشت ، از انبوهی مردم بپرسید ؟ گفتند وکیل است، زمین خدمت بوسید وبایستاد

و درشاه همی‌نگریست . کریم‌خان ویرا نواخت و حالش‌را پرسید، گفت: پیرمردی‌از ترکانم، نود سال دارم ، فرزندی ندارم ، آن شترلوك از زر و سیم گرانبار است واز آن من‌میباشد ازشاه خواهش دارم‌آنرا بپذیرد و به‌راه خیر برساند، وکیل گفت :«خود به‌راه خیر برسان» پیرمرد گفت : ازمن برنیاید و میترسم مرگ مرا دریابد ومالم به‌یغما رود ، هرچند وکیل سربار زد ، پیر دست‌بردار نبود ! وکیل به‌سجده درآمد و سخت بگریست ، و درآندم میگفت :

«ازستم و بیداد اندیشه کردم وخدایرا سپاس گفتم که روستایی برشتر»
«زر بارکند ومرا برگرفتن آن زر وا دارد ومن بدان آز نکنم، پیداست‌از»
«من در دل مردم مهری هست .»

پیر برنجید و رفت و وکیل همی نیایش میکرد .

***

در زمان کریم‌خان زند، بیماری طاعون ،کشتاری بسیار دربغداد کرد ، فرمانروای آنديار اندوخته‌های بازرگانان ایرانی راکه ازطاعون درگذشتند ببرد و شاه باو نوشت‌که اندوخته‌هارا بیازماندگان‌آنان پس دهد ، وی از این دستورشاهانه سرباز زد وکریمخان برآشفت وصادق‌خان زند را با گروهی سرباز به‌بغداد فرستاد وکارگزار نامبرده عراق را ازکار برکنار داشت.

***

کریمخان زند روزی درباغی‌که فراهم میساخت سرسنگی نشست وغلیانی‌خواست ، غلیان میکشید و کارکنان‌آنجا را مینگریست . ناگاه ناوه‌کشی را دیدکه سر بسوی آسمان کرده چیزی در زیرلب گفت و سربزیر انداخت و باز بکار خویش پرداخت . **وکیل** ویرا پیش خواند و از او چگونگی پرسید ، ناوه‌کش پاسخداد : به‌خدا میگفتم تو یك‌کریمی و هرچه هست از توست ، این‌هم یك‌کریم است‌که غلیانی مزین از دانه‌های گرانبها در دست دارد ومیکشد، منهم یك‌کریمم‌که از بامدادان تا هان درکارم وآرزوی یك غلیان گلی دارم. وکیل هماندم غلیان را باو بخشید وفرمود : « بهای این‌غلیان سی‌هزارتومان است! مبادا » « فریبت دهند و به‌بهایی اندك ازتو بستانند؟ » پس‌از چندی یکی‌ازبازرگانان شیرازهمان غلیان را خرید وبه‌کریم‌خان پیشکش‌کرد وآن مرد ناوه‌کش سرمایه‌یی پیداکرد.

***

وکیل برای‌آنکه مردم را بخوشگزرانی وادارد، در بیرون شهر شیراز سرایی بنیاد نهاد و زنانیکه نمیخواستند شوهر کنند در آنسرای جای میداد مانند این زمان که درهمه شهرهای فرنگ اینگونه جایگاههایی هست کریمخان برای آنان درچنان جای، پزشك و داروساز وگماشته و سرپرستی گذاشت تا جوانان و جهانگردان بآنسرای میرفتند وباندازه

گذران و زیبایی هرزن پولی میدادند و نیز میخواست مردان بی‌زن را از گناه بزرگ بچه‌بازی و دنبال زنان شوهردار رفتن باز دارد.

***

هرشب بربام خرگاه خود میرفت ، به‌آمد و رفت و سخنان مردم مینگریست و گوش میداد ، چنانچه ساز وآوازی میشنید یا خوشگزرانی مردم را میدید بخاك افتاده، یزدان را سپاس میگفت وهرگاه جز این میشد هماندم فرودآمده کدخدا و سرپاسبان را فرا خوانده بازخواست میکرد: با مردم چه‌بد رفتاری کردید که چنین اندوهگین‌اند. »

چنانکه دربالا هم نوشته شد این پادشاه خوشگزرانی را بسیار دوست داشت چنانکه پس‌از سرکوبی سرکشان و آشوبگران هجده سال از شیراز بیرون نرفت و شب و روز بخوشگزرانی می‌پرداخت ، زنهایی‌که برای این کار آماده‌بودند دربزم باده‌نوشی‌اومیآمدند، آوازخوانان و ساز زنان را هرشب بارمیدادند.

گویند شبی، زنی‌را دیدکه اندوهگین‌است‌پرسید: « راست بگو به‌چه‌چیز میاندیشی ؟» زن : پاسخداد : سالهاست سبزی‌فروشی از مهر و دلبستگی بمن درسوز وگداز است ، برای نداشتن زر بامنش راهی‌نبود با اندك اندك مشت زری بدست‌آورد ومرا از این اندوختهٔ‌خود آگاه ساخت ، امشب مرا به‌مهمانی خواست و من نیز پذیرفتم وخودرا برای رفتن‌بخانه‌اش آماده ساختم که ناگاه بفرمان شما مرا باینجا آوردند ! هماندم شاه فرمان داد آنزن را با باده و کباب و خوراکی که در بزم شاه بود بخانه سبزی فروش بردند و دل اورا شاد کردند.



فتحعلیشاه قاجار - دومین شهریار قاجاریه

پس ازکشته شدن آغا محمدخان قاجار درمرز آذربایجان ، برادرزاده‌اش باباخان که فرمانفرمای استان فارس بود با شتاب زدگی خود را به تهران رسانید و با چیره شدن بر برادرش حسینقلیخان ودیگرصادق خان شقاقی در۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۱۲ قمری برابر۱۶ دسامبر۱۷۹۷ م. بنام **فتحعلشاه** تاجگزاری کرد .

فتحعلیشاه به زناشویی و آمیزش با زنان دلبستگی بسیار داشت و از اینرو دارای فرزندان ونوادگان بسیارازهمخوابه های خودگردید ، هرچند در این باره مانند عم خود آغامحمدخان خواجه نبودولی درآزمندی وخواستن مال بپایهٔ اومیرسید . حاج‌ابراهیم‌خان کلانتر شیراز راکه به لطفعلیخان زند نارو زده وباکومك شبیخون آغامحمد خان قاجاردر گشودن شبانه دروازه های شیراز زمینه پادشاهی سردودمان قاجاریه را فراهم‌کرده بود بصدارت خویش نگاهداشت و او نیز دررساندن فتحعلیشاه به پادشاهی سهم بسزائی داشت و سرانجام شاه او وخانواده‌اش را برای همان بدی‌که به شهریارجوان زندکرده بود و ترس ازگزند احتمالیش وی‌را نابود ساخت و دارائی‌آنان را بازداشت‌کرد.

شاه قاجاربخواهش **لردوسلی** فرمانفرمای بنگال برای‌دوسردارافغانی‌که درپی‌امارت افغانستان بودندکومك فرستاد تا بازمانشاهخان‌که به هندوستان تاخته بود درآویزند واورا ازپیشروی بخاك هند بازدارند وسرانجام هم این چنین شد ، هنوزاین نگرانی برجای بود که **ناپلئون بناپارت** امپراتورفرانسه و**پل‌اول** تزار روسیه برآنشدندکه ازراه‌ایران بر هندوستان بتازند، لرد نامبرده **سرجان‌ملکم** را به تهران فرستاد و اودر گفتگو با دربار ایران بسود انگلستان‌کامیاب شد وامتیازهایی نیز از فتحعلیشاه برای بازرگانان انگلیسی وهندی‌گرفت .

در ماه دسامبر ۱۸۰۱ م برابر ۱۲۱۶ قمری‌گرجستان را روسیه‌گرفت و چهار سال پس از آن شهرهای دربند و باکورا بچنگ آورد ، این دست اندازی را به دیگر شهرها

گسترش داد . چون فتحعلیشاه از یـاری هند نومید شد ناگزیر بیاری فرانسه دل بست و فرانسه آماده ژوبر را به نمایندگی خود روانه دربار ایران ساخت و پیمان **فنکستاین** درماه مه ۱۰۸۷ میان ایران و فرانسه بسته شد، بااین پیمان نامه فرانسه پذیرفت که ایشان را درپس گرفتن شهرهای ایران ازروسیه یاری کند .

ناپلئون **ژنرال گاردان** را بسفارت فرانسه باگروهی افسر وکارشناس فرانسوی به ایران فرستاد تا سپاهیان ایرانی را به راه وروش های تازه جنگی آشنا سازنـد . ژنرال نامبرده‌ازهمانروزهای نخست با دشواریهایی برخوردکرد، زیرا هنوزدوماهی ازپیمان‌نامه نگذشته بود ناپلئون‌وآلکساندراول تزارروسیه پیمان نامه **تیلیست** رابسته ودرآن‌ازایران و گرجستان سخنی درمیان نداشت .

فتحعلیشاه‌ازاین‌رفتار ناپلئون برنجیدوخواستار کومك انگلستان گردید. **سرهارفورد جونز** بنمایندگی انگلیس دوروز پس ازرفتن ژنرال گاردان فرانسوی به تهران‌آمد و در ۱۲ مارس ۱۸۰۹رم برابر مـاه صفر ۱۲۲۴ قمری بـا فتحعلیشاه پیمان بست که ایران و انگلستان دوست و یاورهم باشند و افسران انگلیسی ، سپاهیان ایرانی رابا تعلیمات نوین جنگی اروپا آشنا سازند .

درسال ۱۸۰۵ میلادی برابر۱۲۳۳ قمری ،روس‌ها به ایران‌تاختند ولی باایستادگی وفداکاری‌های **عباس‌میرزای‌ولیعهد** ودادن‌کشته‌های سنگین پس نشستند وبازتاپنجسال، جنگ ایران وروس ادامه داشت. در۱۹ اوکتبر۱۸۱۳م برابرسال ۱۲۲۷ قمری سپاه‌روس دراصلاندوزسپاه ایران را غافلگیر کردند . درگیرودارجنگ عباس میرزا خونسردی خود را ازدست داد ودستورپس‌نشستن به سپاهیانش داد .

آشفتگی شکفت انگیزی درسپاهیان ایرانی افتاد وسرانجام سپاه ایران با دادن‌کشتهٔ بسیارشکست خورد وسپاه روس پیروزوفتحعلیشاه ناچارگردید با روسها سازش‌کند وشرایط پیمان‌نامهٔ‌گلستان راکه بزیان ایران و ایرانی بود بپذیرد ! این پیمان نامه در ۲۹ شوال ۱۲۷۸ برابر۲۴ اوکتبر۱۸۱۳ م بسته شد و روسیه شهرهای قراباغ ، شیروان ، باکو ، دربند ، لنکران و بخشی از طالش را نیز گرفت و این دولت تنهاکشوری شناخته شدکه میتوانست در دریای مازندران‌کشتیهای جنگی داشته باشد . همچنین ایشان ناگزیرگشت ازخواسته‌های خود درداغستان ، گرجستان ، ارمنستان وانجاربگذرد ، ازهمه اینها بدتردر این‌پیمان‌نامه،مرزتازه دوکشورروشن نشد وهمچنین[*]این‌ابهام‌بازمینه‌پیدایش جنگ‌دیگری میان این دوکشور گردید !

درسال ۱۲۴۰ قمری برابرسال ۱۸۲۵ م. برسرسه ناحیه مرزی‌میان ایران و روس دوئیت افتاد و چون لشکریان روس گوگجه راگرفته و از پس دادن آنها خودداری کردند بازمیان دوکشور جنگ درگرفت ، نخست سپاهیان ایران به تندی توانستند بیشترشهرهای از دست رفتهٔ ایران را در قفقازپس بگیرند ولی با اینهمه نیروی روس‌که در شمخورگرد

آمدند نیروی ایران را سخت درهم شکسته و گوگجه را برای باردیگر بدست آوردند.

عباس‌میرزا نایب السلطنه وفرمانده سپاه ایران برای تلاقی این شکست، خود با ۳۰ هزارسپاهی به روسها تاخت واین جنگ درگنجه روی داد، درآغاز بسود ایران بود واگر در سپاه ایزان آشفتگی رخ نمیداد، پیروزی با ایرانیان میشد ولی یك اشتباه یا غفلت کوچکی سرنوشت جنگ را دیگرگون نمود و آن دستور عباس میرزا به فرزندانش بود که از آن گیرودار بدر روند و ایشان هم از بدبیاری چنان پنداشتند که باید با سربازان بگریزند!

عباس میرزا هرچه کوشید نتوانست سپاهیان پراکنده شده را گرد آورد و همچنین پیش‌آمد بد پیروزی ناگهانی روسها را فراهم ساخت و کمك نکردن شاه هم در فرستادن پول برای آرایش سپاه ازخست اوباین شکست اثر داشت و سرانجام‌کار این لشکرکشیها و رزمها بآنجاکشیدکه روسها ایروان راگرفته به تبریزو اردبیل پیشروی‌کردند.

درپنجم شعبان۱۲۴۳ ق. برابر ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ م. پیمان نامه **ترکمانچای** میان عباس‌میرزا و**ژنرال پاسکیویچ** بسته‌شد، ایروان ونخجوان به‌روسیه واگذارگردیدورشتهٔ مرزی میان دوکشوراز آرارات‌کوچك آغاز وبه برخورد رود ارس وکر رسید تا به‌کنارهٔ دریای خزر درآستارا پایان یافت و پنج میلیون تومان (۳۰ میلیون روبل نقره روسی) غرامت ایران شد وحقوق ارضی‌مانند «کاپیتولاسیون» ترکیه درایران برپاگشت و این ننگ ادامه داشت تا درزمان **رضاشاه بزرك** سردودمان پهلوی ازمیان رفت.

فتحعلیشاه درسفری‌که بشیراز میرفت دراسپاهان تب‌کرده روز۱۹ جمادی‌الاخری ۱۲۵۰ق. برابر۲۳اوکتبر ۱۸۲۴ م. بسن ۶۳ سالگی درگذشت. مادامیکه از پول سخنی درمیان نبود، دل نازکی داشت ولی همینکه نام پول برده میشد، مهر و دلبستگی او به زروسیم، روش داوری وی را آشفته میساخت، باطبع موزونی‌که داشت‌گاهگاهی‌شعرمیگفت، با سخنوران انجمن میکرد و به مشاعره وگفتگوهای ادبی میپرداخت، چنانکه روزی در ناهارکله وپاچه نگارخانم حرم شاهی این مطلع شعررا بدیهه گفت‌که:

نگار کله پز من‌که دل سراچهٔ اوست، احمد بیك شقاقی مصراح دوم راکه: تمام لذت دنیا میان پاچه اوست، گفت و این بیت را تکمیل‌کرد.

دیوان اشعاراین شهریاردوم قاجاربتازکی در۱۸۰ برگ چاپ شده بیشتر آن جاده و چهارپاره میباشد و ابیات زیر نمونه‌هایی چند ازسروده‌های اوست:

«آنکه شد از ستمش‌کشور دارا ویران
پادشاهی است‌که ازمحلکتش بی خبراست»
«آمدی مردم فغان از رفتنت
بخت بد مشکل گذارد با منست»

« از ستم روزگـار تیر غمی خورده ام
مرده و نیم مرده ام زنده دل مرده ام »

« باغبان را ، آرزو گلچیدن است
کارگردون چیدن و برچیدن است »

« بلبل باغ تو بودم ، بنگر حال مـارا
کز جفاهای تو در کنج قفس خاموشم »

« باده کامروز ز دست صنمی مینوشم
توبه کردم که دگر زهد بکس نفروشم »

« بکش تیغ و بکش زارم مکن پرواتوای دلبر
نخواهدخونبهاازتوکسی درعرصهٔ محشر »

« تومگو کناهکاری ، بکشم بهرچه خواهی
که بکیش خوبرویان گنهی است بیگناهی »

« تا قیامت نمیشود آزاد
هر که در دام دوستی افتاد »

« جمله خوبی درسرشتت جمع شداماچسود؟
شیوهٔ یاری نمیداند و رسم دلبری »

« جواز بدگوئی من میشود آن تندخوخوشدل
سراسردوستانرا دشمن من کن خدای من »

« حاجت باده نباشد بمن بیدل و جان
چونکه از بادهٔ شوقت ز ازل مدهوشم »

« حال دل را بجان بگفتم باز
کس به نامحرمان ، نگوید راز »

« خوش آن طبیب مسیحا نفس که ازره یاری
مسیح وارتوانی به ناتوان برساند »

« خوش آن برید که پیغام دلخراش غریبی
سوی وطن ببرد ، پس به دوستان برساند »

« خواست زاهد زند دست بدامان چو من
شرم ازدست خود وپاکی دامان توکرد »

« در بزم تو پروانه صفت سوخته بودم
زان شعلهٔ آهی که خود افروخته بودم »

« دهنت تنگتر از خانهٔ مور
دل من تنگتر است از دهنت »

« دلم به پیش تو و مهر تو به پیش من است
میانهٔ من و تو ، گر هزار فرسنگ است »

« دل تمنای وصال رخت از ما میکرد
بینوائی زگدائی ، چه تمنا میکرد ؟ »

« راز شیرین را بهشیاران مگوی
داستان عاشقی افسانه نیست »

« زان ملامت که کنی بر تو ملامت نکنم
زانکه بر منظر خوبان ، نظری نیست ترا »

« زاهدمست زمیخانه ، برون میآید
بت‌پرستی‌است هما ناکه مسلمان شده است »

« ز آسمان گذرانم ، سر سرافرازی
ازآنزمان‌که سر من در آستانه تست »

« زشوق روی تو«خاقان» سخنوری آموخت
ضیا زچهر رخت ، مهر خاوری آموخت »

« شوخی که مرده را بزبان آورد توئی
مستی که شور در دوجهان افکند توئی »

« شنیده‌ام‌که بجان بسته ، یار قیمت بوس
هزار جان به تنم نیست صدهزار افسوس »

« شب مرگست و ببالین من زار آمد
ای اجل دست نگهدار که دارا آمد »

« عاقبت وصل ترا یافتم از زاری خویش
یافت عزت‌دل‌من پیش‌توازخواری خویش»

« عالم همه خود سوخت زآهم عجب اینست
کزخود خبرم نیست که کی سوخته بودم »

« غم خود گر نمی‌گوید به پیشت
تصور میتوان کردن ز حالش »

« غیر ویرانی چه بیند ملك او
پادشاهی کز رعیت غافل است »

« که گفت منظر چشم من آشیانه تست
تو پادشاهی و عالم ، تمام خانه تست »

«کرده مرا بارها ، رنگ زنیرنگ خویش
ساده دلی بین که باز در طلب ساده ام »

« گوهری در دست مفلس ، کس ندید
حیرت آرد هر که بیند با منت »

« گفت «خاقان» برسان بارخدایا به چمن
گلعذاری که برویش می گلگون نوشتم »

«ملك دلهاچون‌ازان تست غمخواری بکن
پادشاها ! کشور دل را پرستاری بکن »

« مژدهٔ آمدنت داد صبا ، دوش بمن
دل و جان بهرنثار تو مهیا کردم »

« مایهٔ ناز میشود نرگس فتنه ساز را
هرچه زیاد میکنم ، پیش بتان نیازرا »

« نالیدن من ، برای آنست
کاین ناله ، چرا اثر ندارد ؟ »

« نیست امید من بکس، قبلهٔ من توئی‌وبس
کفربود بغیر تو ، سجده برم نماز را »

« هرکسی دارد کسی الا من دلباخته
بهر سروی میزنم ،کوکو بسان فاخته »

« هرکه او را ومرا بیند بگوی وای این
با نگارتندخویی این‌چنین چون ساخته ؟ »

« هزارخانه خرابست از جفای تو داد !
کدام‌خانه‌خراب‌است؟ستمگری‌آموخت! »

« یکشب امشب بردل‌زارم‌بصدمنت‌مداراکن
ببالینم بیا بنشین و جان دادن تماشاکن »


1102

ناصر الدینشاه ـ چهارمین شهریار قاجاریه

ناصرالدین‌میرزای ولیعهد پسر دوم محمدشاه پس‌از درگذشت پدر باشتاب خودرا از تبریز به‌تهران‌رسانیده درتاریخ ذی‌الحجه ۱۲۶۴ق. برابر اکتبر ۱۸۴۸ م. برتخت‌پادشاهی نشست و **میرزاتقی‌خان** امیرنظام فراهانی را بصدارت خود برگماشت.

درآغاز پادشاهی این شاه جوان دربیشتر شهرستانهای ایران آشوبها و آشفتگی‌هایی رویداد که کشور بمردکاردان وکاربر وپاکدامن وتوانایی‌مانند **امیرنظام** نیازداشت چنانکه در خراسان محمدحسنخان سالار، خواهرزادهٔ محمد شاه سربلندکرده و دیگر شورش بابی‌ها برهبری سید محمدعلی‌باب بودکه همگی فرونشست وخاموش گشت.

نفوذ امیرنظام فراهانی درناصرالدینشاه تاچندی بسیاربود وشاه‌اورا بلقب **امیرکبیر** سرافراز نمود، شاه به‌پاداش کارهای بزرگ و نمایاندن این صدر اعظم شایسته‌اش، یگانه خواهرخودرا بهمسری او درآورد، دیری نگذشت که درآمدهای دولت افزایش وهزینه‌ها کاهش یافت.

بدستورامیرکبیرنخستین «هفته‌نامهٔ کشورایران» بنام‌روزنامه(وقایع‌اتفاقیه) درتهران و پس‌از آن روزنامه درشیراز و اسپاهان و تبریز و شهرهای دیگر ایران چاپ گشت و نیز بفرمان او مدرسه دارالفنون وهمچنین پست‌ایران بنیادگردید.

سرانجام امیرکبیر دشمنان بسیاری پیدا کرد و درماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ق برابر ژانویه ۱۸۵۲ درفین‌کاشان کشته شد و**میرزاآقاخان‌نوری** اعتمادالدوله که معنویات‌اورا نداشت و بادشمنان امیرکبیرهمدست بود بصدارت برگزیده شد.

این پیش‌آمدها برای‌کشور ایران بسیارگران افتاد زیرا درست همانزمانی‌که داشت اصلاحات این وزیر درستکار وکاردان درکشور نمودارمیشد ویرا ازمیان برداشتند و ازدیگر سو روسیهٔ تزاری توانست نخست شهرخوقند و پس‌ازآن بخارا و خیوه را درآسیای مرکزی گرفت و سه‌سال دیگر باگرفتن مرو مرز مشترك خود را باایران به‌ذوالفقار مرز ایران و افغانستان رسانید.

درنیمه دوم پادشاهی **ناصرالدینشاه** بیگانگانی پیشنهادهای بهره برداری از کانها ومنابع‌دیگر کشور راکردند وبرخی توانستند امتیازهایی بگیرند وبدستوراین‌شاه شهرتهران از نو ساخته شد و درسال ۱۳۸۷ ق. دیوارهای قدیمی آن شهر ویران و بجای آن خندق و باستیسانی‌که‌محیط‌آن درحدود ۱۲میل ساخته‌شد و۱۲ دروازه بنیاد گردید. ازسال۱۳۰۷ق. مردم تهران به۱۳۰ هزارتن یعنی دوبرابرمردم‌آن درآغاز پادشاهی ناصرالدینشاه افزایش یافت.

درسال ۱۲۷۷ ق ، تلگرام برقی برای نخستین‌بار به‌ایران‌آمد و ۱۵ سال پس‌ازآن دستگاه پستی کشور با روش فرنگی بکار افتاد ، آسایش همگانی در سراسر کشور بخوبی نگهداری میشد . درسالهای پسین پادشاهی این شاه ، ساختمان راههای ارابه‌رو آغاز شد ، دانش وفرهنگ و گسترش مطبوعات تا اندازه‌یی تشویق میگردید ، هرچند ناصرالدینشاه با بهبود سیاست روی سازش‌نداشت ولی نباید اورا با هرگونه پیشرفت و بهبود چیزهای دیگر همراه ندانست .

افق پادشاهی ناصرالدینشاه درچهارسال پایان آن با شورشها و جنبش‌هایی که برای اصلاحات اجتماعی پیدا شد و از واگذاری امتیاز تنباکو به‌انگلیس‌ها ریشه‌گرفته بود تیره گشت ، درمیان مردم دوتن وجاهت ملی داشتند ، یکی ملکم‌خان و دیگری سید جمال‌الدین افغانی‌که اسدآبادی از دیه‌های همدان و تخلص‌او «افغانی» بود.

ملکم‌خان سالها سفیر ایران درلندن بود ، او برسر امتیاز لاتاری با ناصرالدینشاه و وزیرانش اختلاف پیدا کرد و از کار برکنار شد و درلندن جایگزین گشت . وی درسال ۱۳۰۸ق . «روزنامه قانون»را چاپ‌کرد ودرآن بویژه به‌میرزا علی‌اصغرخان‌اتابك‌میتاخت، ملکم‌خان دراین روزنامه متن جزوهٔ قانونگزاری راکه پیش‌از آن به‌شاه داده‌بود نوشت و نامبرده نخستین فراموش‌خانه (لژفراماسیون) را درایران بنیادساخت وبیشترپیوستگان آن دانشجویان پیشین دارالفنون بوده‌اندکه درآینده این لژ را ناصرالدینشاه‌بست.

کسیکه بیش‌از ملکم‌خان در پخش اندیشهٔ‌آزادیخواهی کاری تر وگیراتر بود سید جمال‌الدین اسدآبادی است که خاندانش هنوز در اسدآباد همدان هستند ، او در بسیاری از دانشها دست داشت و سخنانش شنوندگان را از خود بیخود میساخت.

شاه **سیدجمال‌الدین** را درآغاز آشنائی مینواخت مگرآنکه درآینده با اصلاحات سیاسی او ، ترس و بیزاری داشت و سرانجام ویرا که سخت بشاه میتاخت از ایران بیرون ساخت و سید باز درهرجاکه بود برای‌آزادی ایران‌کوششها میکرد، یکی ازهواخواهانش میرزا رضای‌کرمانی‌در۱۳ذیحجه۱۳۱۳ق.(۱۸۹۶م) شب سالگرد پنجاهمین سال‌جشن تاجگزاری ناصرالدینشاه ویرا در**آرامگاه‌حضرت عبدالعظیم** بکشت .

ناصرالدینشاه را چهره‌یی گشاده و دلپسند بود، چشمان گیرنده و درخشانی داشت مگرگاه خشم آن نگاه آرام و نرم چنان تند و سخت میشدکه‌کسی را یارای دیدنش نبود.

اندامی میانه ، رفتاری برازنده داشت ، با زیردستان بەنرمی و مهربانی رفتار میکرد ، نادرستان را سختگیر بود، با جملەهای بریده سخن میگفت، آهنگ آرام و آمرانه وخندەیی ویژهٔ خود داشت ، بیشتر واژەهارا ازگلو برمیآورد، زبان فرانسه را میدانست ولی بەروانی گویا نبود، تاریخ و جغرافیارا دوست میداشت .

هر کس میتوانست شاه را بەبیند و دادخواهی کند ، عبدالوهاب‌خان شیرازی (آصف الدوله) استاندار آنروز خراسان و سیستان مرد ستمکاری بود شیخ‌الرئیس قاجار فرزند حسام‌السلطنه و نوادهٔ فتحعلیشاه از بیداد و بد زبانی او بەعشق‌آباد گریخته ، چهارپارەیی در دادخواهی‌از استاندارنامبرده بدینگونه برای شاه میفرستد:

نایب‌السلطنه برگو بشه پاك سرشت — که یك‌از اهل‌خراسان بمن‌این بیت‌نوشت :
آصف ملك خراسان بتو ارزانی‌باد — ما رەعشق گرفتیم ، چەمسجد چەکنشت !

ناصرالدینشاه که طبع شعر داشت چهارپارهٔ زیر را برای او پاسخ نوشت :

نایب‌السلطنه برگو بەخراسانی زشت
که شهنشاه جواب تو باین بیت‌نوشت :
آصف‌ار بد بشما کرد، جزا خواهد دید
هر کسی‌آن درود عاقبت کار که کشت

ناصرالدینشاه درسال ۱۳۰۶ق. بەزیارت حضرت معصومهٔ قم رفت و در ایوان آستانه نشست ، هنگام دیدن نفایس بشاه گفتند : بازرگانی‌ارمنی میخواهد قالیچهٔ آرامگاه شاه‌عباس بزرگ را بەپانزده هزار تومان خریداری کند . شاه پاسخداد : « اینها را بهیچ بها نباید فروخت‌که ازکشور بیرون برند.» دوباره بشاه گفتند : بازرگان آمده و قالیچه را بەشصت هزارتومان خواستار است ، شاه متولی را خواست و گفت : « قالیچه را بەگنجینه برید و بخوبی نگاهداری‌کنید.»

دریکی‌ازسفرهای اروپا، روزی که ناصرالدینشاه درمیهمانی امپراتور اتریش که از سازمان لشکری ایران گفتگو میشد شاه ،گفت : « **ما را سه نیروی لشکری است : هنگها که همیشه یکصد و بیست هزار زیر پرچم آمادەاند . سوار ایلات چندین هزار تن و نیروی مذهبی که گاه جهاد همه ایرانیان آمادهٔجا نبازی خواهند بود .** »

درسفرپسین یك روزنامهٔ چاپ‌پاریس‌ازگزارش‌پذیرائی‌شاه‌ایران‌مینویسد: « درسر میز **دسته یی بشقاب سوراخ‌کن نشسته بودند ، روزیکەری‌زنامه نویسان بار یافته بودند شاه میگوید :**

« فلان روزنامه ، بد لطیفه یی برای ایرانیان ننوشته بود مگر آنکه »
« نمیدانست که آن اندازه به ایرانیان کم غذا میدهند که از گرسنگی »
« بسوراخ کردن بشقابها ناگزیر میشوند . »

ناصرالدینشاه درسفراول خود بمشهدکه بزیارت امام هشتم رفته بود جنه گرانبهای خود را ازکلاهش برداشت رتقدیم داشت واین چهارپاره راگفت :

درعمر ابد ،ای شه معبود صفات	اسکندرومن صرف نمودیم اوقات
باهمت من ،کجا رسد همت او	من خاك درتوجستم، او آب حیات

دوستعلیخان معیر که درتابستان پارسال درگذشت ونوادهٔ ناصرالدینشاه است درکتاب خود نوشته روزیکه عزیزالسلطان پیش شاه ماند سه سال داشت و هر روز مهرش در دل شاه افزونتروشکوه وفراخی دستگاهش بیشترمیگشت بچه‌یی زشت وزرد رنگ والکن وچشمانش پیوسته سرخ وبرهم خورده بود . مجدالدوله که درپیشگاه همایونی گستاخی میکردمیگفت: در آنزمانی که مهر شاهانه به عزیزالسلطان به بلندترین پایه رسیده بود بشاه میگوید : ما ندانستیم که شما چرا باید این کودك را تا این اندازه بخواهی با آنکه فرزندان ونوادگان زیبا وخواستنی بسیاردارید ؟ شاه پاسخ داد :

« غیرازتو هر کس این پرسش راکرده بود سخت تنبیه میشد ولی بایدبگویم من خود»
« بهترمیدانم این بچه خواستنی نیست ، اما ازآنجاکه میبایدکسی بدون چند یاکمینه یك»
« عیب نباشد این را خداوند برای من عیب نهاده و درمهرش بیخود ساخته است . بارها »
« خواسته ام ازخواستنش بگذرم ولی نه تنها نتوانسته ام بلکه بیشتر خواستارش گشته‌ام ! »

***

ببری خان بیخود نام گربه ماده یی بود که آنهم پایهٔ بلندی پیش شاه پیدا مینماید و ماجرای آن این بودکه شاه تب تندی میکند و روزهایی چند در بستر بیماری و ناتوانی میماند ، درهمانروزها این گربه بچه هایی میآورد و بچه ها را چون بدندان میگیرد و به اینجا و آنجا میبرد روزی زبیده خانم امینه اقدس دراطاق را بروی گربه می‌بندد ، گربه چند دور، بدور بسترشاه میگردد وپائین پای شاه سر گردان‌میایستد !

زبیده خانم از دیدن آن بشاه میگوید : قربان امشب عرق خواهید کرد . شاه آنشب ،دیگرتب نمیکند وببری خان ازآن پس کارش میگیرد ودارای تشك اطلس و پرستار ویژه میشود !

***

ناصرالدینشاه ازمیان همسران ومحبوبه های خود انیس الدوله وخانم باشی رابسیار وجیران خانم را بیش ازهمه آنان دوست داشت وگرامیشان می‌انگاشت . چون جیران‌خانم

درگذشت ، ازترس شاه هیچ خانمی درجایگاه این‌یارازدست رفتهٔ شاه پای نگذاشت .وخود شاه تنها بدان جا انس گرفته بیاد روزگار گذشته ، و یادگار های شیرین او بسر میبرد و ترانه‌های زیررا میسرود :

« روزی دلم گرفت ز اندوه هجر یار
آمد بیادم آن رخ و آن لعل آبدار »

« آن چشم همچون نرگس و آنقد همچوسرو
آن ابروی کمان و دو زلفین آبدار »

« مکتوم در دو زلفش صد مار حلقه زن
در لعل آبدارش ، بسی در شاهوار »

« در زیر ابروانش ، صد تیر از مژه
آراسته بقصد دل عاشقان زار »

« چون کردم این‌خیال، زجا جستمی‌بشوق
لیکن نکرده وصفش ، یکدو از هزار »

« از شوق بوسه یی که زنم بر لبش شده
گویی دهان من ، شکرستان این دیار »

« از بهر دیدن رخش ، از آتش دلم
شدکان مشك ازفر ، این خاطر نزار »

« دل در برم قرار نمی یافت هیچدم
تا آنکه در رسیدم ، درصحن کوی یار»

« در درگهش ندیدم ، آثار خرمی
کاخش همه شکسته و پر گشته از غبار »

« آن غرفه ها که بودی حوران درآن‌میان
اکنون گرفته دیدم ، دیوان درآن قرار »

« برجای نالهٔ نی ، از هر طرف رسید
برگوشم از درونش ، آواز القرار »

« آن مسکنی که بودی‌روشن ، چوروی ماه
بردیده ام بیامد چون شهر زنگبار»

« برجای‌سار و بلبل، بنشسته فوج زاغ
برجای سنبل و گل ، روئیده تل خار »

« خمها شکسته دیدم پراز شراب ناب
عودش گسسته دیدم ، بر جای آن نگار »

« از گردش سپهر چو آن حال شد عیان
کردم هزار شکوه ازاین دور روزگار »

« چون آمدم برون زدر، این بیت را بصحن
دیدم نوشته اند به خطهای زرنگار: »

« رفتیم از این جهان و نداریم هیچ چیز
الا دل ربودهٔ عشاق بار بار »

گویند تا شاه جان بتن داشت مهر جیرانش از دل بیرون نرفت و روزیکه درحرم حضرت عبدالعظیم نشانهٔ تیر دلدوز میرزا رضای کرمانی شد دست بر روی زخم سینه اش گذاشت و بزحمت خود را به آرامگاه جیران رسانید و درکنارش جان سپرد و همانجا هم بخاك رفت ، ازآنجاکه شاه‌را باتیرزدند تاگورجیران چندگامی بیشتر نبود واین تیراندازی بسال ۱۳۱۳ ق . پیش آمد نمود .

ناصرالدینشاه به‌چهره نگاری ونقاشی ، دلبستگی داشت وچهره پردازان‌رامینواخت، خود نیزخامهٔ استواروشیرین داشت بویژه خط ریزرا خوش مینوشت ، دارای طبع‌موزون‌و ذوق سرشار بود ، هنگام فراغت ترانه هایی میسرود ، بچامه سرایی بیشتر می پرداخت واشعاری بسیارازسخن سرایان ایران و تازی در یادداشت ، درآغاز کتاب مجمع الفصحای رضاقلیخان‌هدایت دویست بیت‌ازسروده‌های‌او نوشته شده وچندصد بیتی‌ازچکامه وچامه وچهار پاره‌های‌او دردیوانش که بتازگی چاپ‌گردیده بنظراین مؤلف‌ناچیزرسیده واینك نمونه‌های نخبه یی ازآنها درزیرآورده میشود :

« دل میبری و روی نهان میکنی چرا — خود میکشی مرا وفغان میکنی چرا »
« برتیرغمزه‌ات دل وجان هردومنتظر — تیری دریغ ازدل وجان میکنی چرا »
« گر در خیال مرهم دلهای خسته یی — پس تارطره ، مشك‌فشان میکنی چرا »
«تا چندروزی‌خوش، نشان میدهی‌بخلق — راز مرا زپرده . عیان میکنی چرا)
(چون چشم التفات توبرحال‌دیگریست — اشك مرا ز دیده روان میکنی چرا)
(ساقی بیار بادهٔ گلگون برای ما — تا بگذرد زچرخ برین جای پای ما)
(درساکنان هفت‌فلك،خواب‌وخورنماند — از نالهٔ دمادم و از هایهای ما)
(تا زنده ایم نگذری از پیش ما ولیك — برما ترحمی ، پس‌مرگ و فنای ما)

***

(ساقی مست ، اگر می دهدم امشب را — بقدح باید از اول بنهد خود لب را)
(گربیالین من آیدشبی آن لاله عذار — تا ابد صبح نخواهم من مسکین‌شب‌را)

***

(دوری تو کرده ، زار و رنجور مرا — باروی تو ، دیو درنظر ، جور مرا)

(گر یك نظرت بار دگر ، دست دهد   ازهر دوجهان بس است ، منظور مرا)

***

(ای شیخ بگو باعث گمراهی مردم   بی شیهه توباشی وگناه دگری نیست)

***

(روزیکه گذر بسوی بالینم کرد   تن پیشکشی زجان شیرینم کرد)
(آنروز جهانبان و جهان بینم کرد   دیدی که بمن ، چه یار دیرینم کرد)

***

(دل مارا ازچه‌رو،زاروحزین بایدکرد   عاشقی کفر نباشد ، نه چنین بایدکرد)
(ماگدایان را ایشه ، زدرخویش‌مران   که ترحم به فقیران به ازین بایدکرد
(روش کبك دری داری و چشم آهو   قصد اینکو نه شکارم به‌کمین بایدکرد)

***

(یار مارا سر پرسیدن بیمار بود   عجب از طالع برگشته‌که بیدار بود)
(ماقوی پنجه و چشم تو ز بیمارانست   که شنیده است؟ قوی گشتهٔ بیمار بود)
(دل ربودی وبرفتی زبرم،وین‌نه‌عجب   زانکه دزدان‌را این شیوه ورفتاربود)
(جان معشوق ندانیم ، و لیکن گویند   کعبه و بتکده و خانهٔ خمار بود)
اینچنین‌کان صنم ازپیش من غمزده رفت   در قیامت نگرم وعدهٔ دیدار بود)

***

(گرخرابات مغان،پهلوی میخانه نبود   این دل‌غمزده رامسکن وکاشانه نبود)
« یارب ازچیست‌که درمحفل جانانهٔ ما   هیچکس جزمن‌دلسوخته ، بیگانه نبود)
گر گنهکار نبودی بجهان ، روز جزا   ازخداوند جهان ، عفو کریمانه نبود)

***

(چشمان‌تومست ونیمخواب‌است امروز   با عاشق خویش در عتابست امروز)
(تیر مژه و ابروی کمان ، داری تو   عشاق دگر کشی ثواب است امروز)

***

(بجز تو کس‌نشناسم بابجز توکس‌نپرستم   کراکه باتونبودم؟ کجاکه بیتونشستم؟)

***

(درهر دو جهان، آرزوی روی تودارم   دردست زمحصول‌جهان ،موی‌تودارم)
(زاهد بره کعبه و راهب بسوی دیر   اما من دیوانه ، سرکوی تو دارم)
(اندیشه ندارد ، دلم از آتش دوزخ   تا راه در آتشکدهٔ خوی تو دارم)

***

« امروز بدشت رهنوردی کردم   سرخی‌شفق، روی به‌زردی کردم»
« از کشتن و بستن شکار بسیار   چون بهرام‌گور، مردی‌کردم»

***

« امروز سوار اسب رهوار شدم   از بهر شکار سوی‌کهسار شدم »

«آنقدر بچنگ باز و تیهو آمد   کز کثرت صیدشان در آزار شدم»

***

«هم مرد سیف باشم و هم مرد قلم
در بزم عیش و نوش ، حریف سبک قدم»
«آنم که در مصاف قلم ، همچو پور زال
رخش آورم ز کاغذ و شمشیر از قلم»
«باآنکه خود خدیو و فرمانروای خلق
از یار سنگدل همه دم ، دیده‌ام ستم»

***

«ما روز و شب زعالم و آدم گریختیم
وحشت مگر ز سایهٔ خود هم گریختیم»
«دی در میان بادیه ، دیدیم شیر بود
این را بریختیم و از آن‌هم گریختیم»

***

«برقع ازچهره، بر اندازکه تا خلق جهان
بیکی روز دو خورشید به‌بینند عیان»

***

«گر ترا تنگ در آغوش نگیرم یکدم
چه بود حاصل ما و چه بود حاصل تو»
«دیده نبایدکه دوخت از رخ چون حور تو
تخت سلیمان شکست صولت یك مور تو»

***

«ای روی ماه ترا ، صد بنده همچو پری
از رفتن تو رسد خجلت به‌کبك دری»
«تشبیه روی ترا ، هرگز بمه نکنم
زیرا که در نظرم ، زیباتر از قمری»
«خورشید بزمگهی ، سلطان هر سپهی
شایستهٔ کلهی ، زیبندهٔ کمری»
«پیش تو بنده‌شدن ، بهتر ز پادشاهی
پای تو بوسه‌زدن خوشتر ز تاجوری»
«داری بکف قدح جم در عین تشنه لبی
کردی زخود خبری درعین بی‌خبری»

« فارغ زهر دهنی ، کردی بیك سخنم
هرگز چنین سخنی تا نشنیدم از دگری »

« تا در محیط نعمت ، افتاده کشتی من
آسوده دل شده‌ام از موج هر خطری »

« من با سپر چکنم ای ترك سخت کمان
زیرا که میگذرد ، تیرت زهر سپری »

« بگذشتی از سرکین بر (شاه‌ناصرالدین)
برقبله گاه زمین ، زینسان مکن گذری »



رضاشاه‌بزرگ.. نخستین شاهنشاه پهلوی

پس‌از پیروزی آزادیخواهان و فرو ریختن‌کاخ بیدادگران ، بدخواهی و دستاویز مشتی خودی و بیگانه ، آشوب ها و خودسریها در گوشه وکنار برخاست ، هر سرکش وآشوبگری از رهگذران باج گرفت ، بخش‌ها را تاراج و از شهرستانها خراج خواست ، پانزده سال‌مشروطه‌شدن‌ایران بدینگونه‌گذشت، پایتخت راتوان ونیروی سرکوبی سرکشان و آشوبگران‌نبود ، رخنه و سستی در پایهٔ دارایی و اقتصادکشور راه یافت و ایمنی‌و آسایش رخت بربست".

این پریشانی و نابسامانی همچنان دوام داشت تا قهرمانی دیگر پدیدارگشت ، شب هنگام از قزوین به‌پایتخت تاخت ، تهران را گرفت ، فرماندهان بیگانه را کنارگذاشت، دوگانگی را ازمیانه سپاهیان برانداخت و رشتهٔ گسسته را بهم‌پیوست، سربازان را دسته‌دسته بهرسوی‌گسیل داشت و خود نیز برای استوارساختن پادگانها، بشهرستانها رفت.

***

دربیست وچهارم اسفند ماه سال۱۲۵۶خورشیدی در دامنه‌کوه‌البرز روستای (الاشت) سوادکوه ، نوزادی پا بجهان هستی‌گذاشت و سرنواشت این‌مرز و بوم را دگرگونه‌ساخت، او فرزند سرهنك عباسعلیخان بود که زمانی فرماندارى سوادکوه و ازآن پس فرماندهی هنك پادگان مازندران را داشت. دودمانش‌همه‌سپاهی و سرهنك‌بوده عباسعلیخان پسرسرگرد مراد علیخان پهلوی بودکه او نیز زندگانیش در سربازی و پادگان سوادکوه گذرانید، همراه‌حسام‌السلطنه‌دولتشاه بجنك هرات رفت وشربت جانبازی نوشید. رضاشاه‌بزرگ هنوز چهل روز بیشتر نداشت سایه پدر از سرش‌کوتاه‌گشت و مادرش بپرورش او پرداخت.

درسال ۱۲۷۰خورشیدی‌که ۱۵ساله بود به‌پیروی‌نیاکان‌خودسرباز(قزاق) شد ودرسال ۱۲۹۴ سرهنك‌گردید، دوبار ازتهران به‌همدان رفت و درجنك با سرکشان پیروزگشت . ازآنجابرای بنیاد سازمان و مسلسل قزاقخانه مرکز به تهران فرا خوانده شد. هنگامیکه

بریگاد قزاق به«دیویزیون» درمیآمد نیروی‌قزاق به‌بخش‌های مستقل«آتریاد» پخش گردید، رضاخان سرپرستی‌آتریاد همدان و پس‌ازآن فرماندهی کرمانشاهان را پیدا کرد.

درسال ۱۲۹۷ با دلاوری و پیروزشدن برسرکشان کرمانشاهان‌سرتیب‌شد وبه‌فرماندهی هنك تهران رسید ، زمینه کودتای اسفند ۱۲۹۹ از زمانی در اندیشه و روان بنیادگزار ایران نوین پیدا شدکه میدید دست درازی بیگانگان درایران از اندازه گذشته تا جایی که بجای رسیدن دستورهای دولت مرکزی ایران از بیرون برای دیویزتون قزاق میرسد. همین نارواییها او را رنج میداد. آنچنان‌که سرانجام برآن شدکه فرماندهی همه‌نیروهای ایران را خود بدست‌گیرد تا پای بیگانه و بیگانه‌نوازی را براندازد و آنگاه با کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی‌این اندیشهٔ‌بزرگ‌را بکاربست.

سپیده دم سوم‌اسفندماه ۱۲۹۹ فرماندهٔ دیویزیون قزاق تهران ، رضاخان پهلوی با نیروی زیر فرماندهی خود ، تهران را در میان گرفت و سرپرست دولت آنروز به‌بیگانگان پناهنده شد ، بامدادان فرماندهی همه نیروی کشوری بنام رضاخان با لقب (سردارسپه) تهران‌گشا خوانده شد . ازهمین نخستین زمان خدمت او بمردم ایران‌آغاز گردید ، نخست پایه ارتش نوین گذاشته شد و فرمان داد که هرکس شایسته باشد به‌ارتش درآید ، ماههای نخستین بیشتر وقت سردارسپه را آرایش ارتش نوین گرفت و وزارت جنگ را بنیادکرد .

سه ماه دیگرکه سـرپرست دولت از کار برکنارگشت ، دولت تازه با وزیر جنگی سردارسپه وفرماندهی‌همه‌نیروها به‌مجلس نومعرفی شد وپس ازاردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی تا پایان آنسال سرکوبی سرکشان را به تندی میپرداخت وخدمتهای‌کوتاهش مردم را هوادار خود ساخت، دراین سالها سردارسپه بانخست وزیری وفرماندهی‌همه‌نیروهاخدمت میکرد ، در این زمان‌گفتگوی جمهوریت میـان مردم بهبود و پیشرفت خـواه پیش آمد وآنهائی‌که جمهوری نمیخواستند بکارشکنی پرداختند .

درسال ۱۳۰۳ سردارسپه ازآشفتگی میان مجلس ونخست وزیرافسرده ودلتنگ شده ازکارکناره گرفت وبه «رودهن» دهکدهٔ ییلاقی خود دردماوند رفت ودرهمانشب گردنکشانی ارزندان گریختندوفردای‌روز کناره گیری‌وی گروهی به‌آنجارفتندوازاوخواستندکه بازبرسر کارآید. درهمین‌سال بدنبال برانداختن‌لقب‌ها،فرمانده کل‌قوااز‌لقب‌سردارسپه‌چشم پوشیدوخود را بنام خانوادگی « پهلوی » خواند ومجلس طرح مقام « ریاست عالیه‌کل قوای کشوری » ویرا پذیرفت .

از آغاز سال ۱۳۰۴ میان روشن بینان، اندیشهٔ دیگرگون شدن شاهی، جای نغمهٔ جمهوریت را گرفت و مردم بایك رستاخیز همگانی خواستار واگزاری پادشاهی به سردار پهلوی گردیده پایان‌یافتن پادشاهی‌قاجاریه خوانده شد وتعیین‌تکلیف قطعی (حکومت‌موقتی) در مرز قانون اساسی به رأی مجلس مؤسسان گذاشته شد . این یك تصمیم تاریخی بود که

مجلس گرفت ، مادهٔ واحدهٔ پذیرفته شده‌مجلس بصورت فرمان ملت وسیلهٔ هیئت‌رئیسهٔ مجلس به شخص والاحضرت پهلوی رئیس حکومت موقتی ابلاغ گردید و بدنبال آن مجلس مؤسسان تشکیل شد و بنا به رأی مجلس مؤسسان درتاریخ ۲۱ آذر ۱۳۰۴ طبق اصل ۳۹ قانون‌اساسی که میگوید « پادشاهی ودیعه ایست که از طرف ملت بشخص شاه واگذار میشود ودیعهٔ ملت ایران به اعلیحضرت رضاشاه پهلوی برگردید . »

بدینگونه از سال ۱۳۰۴ پادشاهی رضاشاه پهلوی آغاز گشت و در بهمن ماه همان سال فرمان ولایتعهد بنام والاحضرت شاهپور محمد رضا پهلوی‌صادر گردید .در ۲۵ آذرماه ۱۳۰۴ شاهنشاه رضاشاه پهلوی بر تخت مرمر کاخ گلستان نشستند ودر چهاردهم‌اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۵ طی مراسم با شکوهی در محل کاخ گلستان تاجگذاری کردند .

مراسم تاجگذاری‌با بودن‌گروه بیشماری ازپایوران والای کشوری‌ولشکری ، بزرگان روحانیان برگزارشد ، نمایندگان کشورها با بانوانشان برای اولین بار نیز حاضر بودند شاهنشاه رضا شاه پهلوی جامه لشکری بتن داشتند ، جقهٔ پادشاهی را بر سرزده ، شش افسر گرانپایهٔ ارتش پیشاپیش ایشان میرفتند و پس از آنکه روحانیان پیشباز کردند به تخت پادشاهی نشسته آنگاه جقهٔ پادشاهی را از سر برداشته تاج پهلوی را با دست خود بر سر گذاشته سپس همانروزدرحالیکه والاحضرت ولایتعهد محمدرضا پهلوی‌که شش سال داشتندبا ایشان بودند و درکالسکه روبازشاهی از خیابانهای تهران بکاخ گلستان رفتند و در راه با هلهله وشادی انبوه مردم‌که برای دیدن آنان گرد شده بودند پیشبازشدند .

رضاشاه با بنیاد ارتش نوین، وگسترش ایمنی و آسایش‌کشور اینک برای انجام کار بزرگی‌که پیشرفت ونوسازی‌کشور باشدلازم بود باکار شکنی‌های (محافظه‌کاران ارتجاعی) درافتد تا اندیشه‌های نوروش تمدن باختری ، را زودتردرکشوربکاربندد . چندنمونه اثر کارهای برجسته این قهرمان تاریخی ایران درزیر برای افزایش آگاهی خوانندگان‌گرام نوشته میشود :

پیشهٔ سربازی همگانی

به اندیشهٔ رضا شاه بزرگ ، پهلوی اول ، قانون نظام وظیفه همگانی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از تصویب مجلس شورای ملی‌گذشت و سال دیگر اصلاحاتی نیز در آن روی‌گرفت .

برانداختن «کاپیتولاسیون»

دردهم ماه مه ۱۹۲۷ برابرخرداد ماه ۱۳۰۶ حکومت ایران بهمه دولتهای خارجی که هنوز از حق امتیازات قضائی‌مخصوص (کاپیتولاسیون) برخوردار بودندگوشسزد ساخت که این حق قضاوت‌کونسولی‌پس ازگذشتن دوازده ماه برانداخته‌خواهد شد .

برای بکاربستن آن پیشینه‌ای وجود داشت، حکومت ترکیه، کاپیتولاسیون را درسال ۱۹۱۴ میلادی برانداخته بود واین کاردر (پیمان نامه لوزان) بسال ۱۹۲۳ تأیید گشت.

مهمتر از برانداختن کاپیتولاسیون همانا این پیشینه است که دولت جماهیر شوروی در پیمان نامهٔ خود با ایران در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۱ در بارهٔ برانداختن امتیازهای بیرون ازمرزی برای ایران شناخته شود.

زیرا امتیازاتی که دولتهای باختری از آن بنـام دولتهای دوست (کاملة الوداد) برخوردار بودند از (عهدنامه ترکمانچای) ناشی شده ودر ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ بردوش ایران گذاشته شده بود!

برای فراهم ساختن زمینهٔ برانداختن کاپیتولاسیون درسال بعد رضاشاه در آغاز سال ۱۳۰۶ دستور فرمود که تجدید نظری درسازمان اساسی وزارت دادگستری و دادگاههای قانونی انجام گیرد. درابتدای پیدایش مشروطیت بسال ۱۹۰۶ کوشش هایی برای بکارانداختن یکدستگاه نوین حقوق مدنی، جدا ومشخص ازقوانین شرع بعمل آمده و تا سال ۱۹۲۷ پیشرفتهایی شده بود، ازاینرو دولتهای بیگانه که دراین باره سودی داشتند پذیرفته که در تاریخ گفته شده این کار انجام شود.

راه آهن سراسری

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی ساختمان راه آهن سراسری ایران آغاز گشت، بموجب قانونی، انحصارچای و قند و شکر در اختیار دولت افتاد و با قانون دیگری مالیاتی بر کالاها درراهها بسته شد که هزینهٔ ساختمان راه‌آهن سراسری ایران گردد.

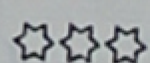
صنایع نوین

از شاهکارهای دیگر رضا شاه بزرگ: صنعتی کردن کشور بمقیاس بزرگ و روش نوین بود که نخست با بنیادکردن راه‌آهن سراسری ایران از بندرشاپور درکناره باختری خلیج فارس تا بندرشاه درکناره خاوری دریای خزرو گسترش راههای شوسه وآسفالته بود، درآغاز پادشاهی نوین، تنها صنعت بزرگ وپیشرفته ایران صنعت نفت ایران در خوزستان و کرمانشاهان خود نمایی میکرد و بعدها در جاهای دیگر کشور نیز گسترش یافت و صنعت کشاورزی نیزمورد توجه قرار گرفت وکارخانه‌های نساجی وابریشم وپارچه‌باقی و قندسازی وغیره درگوشه وکنار پدیدار گشت، برای بدست آوردن کارشناسان فنی جهت انجام نقشه صنعتی کردن کشور به آلمان روی آورده شد.

پیشرفتهای فرهنگی واجتماعی

افزوده بر گسترش آموزش همگانی و فنی وحرفه یی به‌پرورش نیروی‌بدنی و هنرهای

پهلوانی وسازمان پیشاهنگی نیزپرداخته شد . درسال ۱۳۱۳ خورشیدی دانشگاه تهران بنیاد گردید وبرای پنجسال سالی یکصدتن دانشجو به اروپا وآمریکا فرستاده شد ، تاسال ۱۳۴۶ قمری بسیاری ازتنگنائیهای زنان ازمیان رفت وروبازی و بی‌چادری رفته رفته درمیان آمد وعلیاحضرت ملکه و بانوان خاندان شاهی پیشی‌جسته ، ساختمانهای نوین پیدا شدخیابانها پهن وبیشترسنکفرش وآسفالته‌شد. دروازه‌های شهروخندق پیرامون‌شهرنابود گردیدوساختمان موزه ایران باستان ازگنجینه‌های گرانبهای گذشته درسال ۱۳۱۲ آغازونگاهداری وترمیم آثارباستانی کشورمورد توجه مخصوص قرارگرفت .



سال ۱۳۲۰ خورشیدی سال بیستم فرمانروایی رضاشاه بزرگ بود، دراین سال آتش جنگ دوم(۱۹۴۲-۱۳۹۹م.)جهانی،زبانه میکشید، درسپیده دم‌سوم‌شهریورسال ۱۳۲۰ پایهٔ برکناری ایران‌شکسته‌شدوبکام‌جنگ فرو رفت. در۲۵شهریور رضاشاه، کشور وتاج‌وتخت‌را به جانشین خود محمد رضاشاه پهلوی سپرده خاك میهن را برجای نهاد ، در جزیرهٔ موریس فرودآمده‌ازدل آبهای‌خلیج‌فارس‌تاماورای‌دریای‌خزر نگران روی داده‌های‌اندوهناك سالهای سیاه جنگ‌بود تا اینکه سرانجام روزچهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۳ درگذشت، پیکرش را به‌مصر بردند و مومیائی شده‌آنرا به‌امانت‌گذاردند.

درسال ۱۳۲۸ مجلس ایران لقب (کبیر) به‌آن رادمرد بزرگ داد و پیکر نازنین اورا در۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۲۹ به‌تهران آوردند و با شکوهمندی درخوابگاه زیبایش کنارآرامگاه حضرت عبدالعظیم بخاك سپردند.

رضاشاه چهره‌بی‌گشاده و آفتاب سوخته داشت ، دارای اندامی بلند وشانه‌های فراخ و یك سر وگردن بلندتر از دیگران دیده میشد ، بربالای بینیش جای شمشیر و سبیلهای پهن یکنواختش نمایان بود . گاهی دستهایش را به‌کمر میاویخت و روی یك‌پا میایستاد به‌اندیشه فرو میرفت و بیدرنگ رای خود را گرفته دستورمیداد . بیشتر میاندیشید ، دم نمیزد، چاره‌جو، دور اندیش و خوددار بود . حضور ذهن، حافظه نیرومند و چشمان درشت گیرنده‌یی داشت، بایك‌نگاه تاته‌دل مخاطبش را میخواند وازچگونکی گفتار وگردش‌چشم او پی‌میبردکه راست‌میگوید یانیرنگ بکارمیبرد.

ورزش او راه رفتن بود ، با بیگانه بدی داشت و هیچگاه نمیجوشید. اومردی بزرگ شمرده میشدکه هرچه بیشتر از زمان پادشاهیش میگذرد بزرگی وبرازندگیش بیشترنمودار میشود.

گفتاری چند از سخنان نغزشاهنشاه پهلوی رضاشاه بزرگ :

« چون همهٔ تلاش وکوشش من برای پیشرفت ایران و خوشبختی »
« ایرانیان است ، از اینرو بسیار پیرامون سستی وناتوانی مردم وکشور»

« بررسی کرده چنین دریافته‌ام که نخستین سرمایهٔ پیشرفت کشور، خوب شدن»
« اخلاق همگانی، پیدایش خوی همکاری و یکرنگی، وظیفه‌شناسی، »
« راستی و درستی، ازمیان رفتن جدائی و دوروئی، ناپایداری و بیوفائی»
« است.»

« مادامیکه دراخلاق مردم، دیگرگونی درست پیدا نشود و آمادگی»
« و زمینه پیشرفت فراهم نگردد، با همه پیشرفتهای مادی، بازهم پیشرفت»
« روانی کشور پذیرا نخواهد بود.»

« در کشور ما پاره‌یی پدیده های روانی که براستی جای شگفتی »
« و درنك بوده یکی از آنها بودن دل‌رحمی به‌بدکار و نوازش ستمکار »
« است. »

« هرگاه باید بدکاری کیفر بیند بیدرنك حس ترحم همه بجوش آمده»
« درصدد جلوگیری ازکیفر و رهایی بدکار برمیآیند درصورتیکه باید »
« همه ازسزا دیدن بدکار، دلشاد شوند.»

«چیز بد دیگر: رشك بردن به پیشرفت دیگران و کوشیدن در پس‌رفتن»
«کسانیست که شایستهٔ پیشروی بوده و این‌خوی نکوهیده چنان بد است که»
« اندازه ندارد و کوچکی روان آدمی را میرساند.»

« هرکس باید بکوشد با نشان‌دادن شایستگی و درستی وراستی پیش»
« برود وبآن‌کسی که جلوتر از اوست برسد نه‌اینکه همه نگرش خود را »
« به‌پس‌زدن دیگران برای یکسان شدن باخود بنماید!»

« بدیدهٔ‌من راستی و درستی، یکرنگی ووظیفه‌شناسی، ارزش بسیاری»
« داردو تنها دارندگان این چیزهای خوب میتوانندمورد توجه‌من باشند.»

***

سخنان رضاشاه بزرگ هنگام بازدید نخستین نمایشگاه کالای ایران درتکیه دولت :

«آب وهوای ایران برای خشگبار، بسیار مناسب است و میوه های »
« بی‌اندازه خوب و گوارا بدست میآید ولی باید چنان فراهم کردکه »
« جلوه ورونقی داشته باشد.»

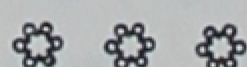
« چیزهایی‌که آماده شده چون اول کار است بد نیست ولی باید »
« کوشیدکه درآینده بهتر ازاین باشد. بایدکارخانه افزارسازی بیاوریم »

« که هنرآموزان هنرستان فنی نیزدرآنجا به آزمایش های نخستین »
« پردازند وهرگاه چیزی‌ازافزارکارخانه شکست ، خودمان درست‌کنیم .»
«هریك ازسازمانهای‌صنعتی وکشاورزی ، وابستگی به زندگی اجتماعی»
« وملی‌کشوری دارد . پس معلوم میشود باید پیشرفت‌کشوراز نظرصنعت»
«موردتوجه قرارگیرد ودراین باره همه وزارتخاها بایددرحدود وظیفه»
«خودبکوشند وهمکاری‌کنند وزمینه‌های‌کارراچنان‌فراهم سازند وبکار»
«اندازندکه برای همه سودمند باشد وبه نتیجهٔ مطلوبه برسد .»

« پیشرفت‌کشوربسته به نسبت‌کارافراد آنست . ما باید ازچند نظردر»
« راه ترقی وتعالی بکوشیم مابایدبه‌کشاورزی و صنعت‌کشور، اهمیت »
« مخصوص‌داده آنراگسترش دهیم، باید از همین راه چرخهای زندگی»
«کشوررا روغن‌زده وبکاراندازیم تا درنتیجهٔ ترقی وتعالی‌کشورازلحاظ»
« اقتصادی بهترو بیشترازاینها تامین شود . »

«ما امیدواریم رخسارهٔ‌نمایشگاه رادرسال‌دیگر بهترازامسال‌به‌بینیم»
« واینك از چهرهٔ ظاهر آشکار بود که همه میخواهند کارشان خوب »
« وگیرا باشد و مایلندکه بکوشند وکارنمایند .

« ازسوی من آنهایی که در آرایش نمایشگاه کوشیده‌اند بنوازید »
« وامید دهیدکه‌کوشش های‌آنان مورد توجه است وامیدواری بدهید »
« که بی‌بهره نخواهد ماند . »



« درجشن روزچهارم شهریور سال ۱۳۱۷خورشیدی هنگام پیوستن راه‌آهن ایران،
« سخنان زیررا فرمودند:»

« امروزیکی ازآرزوهای ملت ایران برآورده شد ،آن هشتاد سال»
«آرزو بود واین آرزوکه از۱۷سال پیش باعمل همراه شدوازقوه به فعل»
«آمد ، باید آنرا عملی‌دانست‌که امروزنتیجه اش دیده‌میشود . »

« براستی ملت ایران ، مردم باشهامت ونجیب و دارای صفت های »
« ممتازه هستند به راهنمایی و مصلحت اندیشی که برای خیرخودشان »
« وکشورشان میشود رهبری میشوند و پیروی میکنند . »

« من ازاین احساسات خشنود وسپاسگزارهستم و به ملت ایران این»
«پیروزی بزرك راشادباش میگویم وامیدوارم این فداکاریها درآینده»

«از هر حیث چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر تجدد و ترقی و سعادتمندی »
« ملت ایران ، نتایج شایانی داشته باشد . »



سخنان زیر نیز از رضاشاه بزرگ است:

« آباد کردن کشور، پیکار با تنگدستی و بیسوادی ، گسترش فرهنگ »
« و بهداشت با گفتن تنها فراهم نمیشود، باید کار کرد ، کار همیشگی »
« و پیوسته . »

« بی فراهم کردن فرهنگ و با سواد ساختن مردم ، نمیتوان امید »
« بی اندازه‌ یی داشت بهبود و پیشرفت واقعی با بلند پروازی و خیال بافی ، »
« تفاوت بسیار دارد . »

از شاهنشاه پهلوی رضاشاه کبیر

پیام تاریخی بفرزند تاجدار خود شاهنشاه آریامهر :

« فرزند گرامی ! من ازموقعی که بنفع شما تصمیم به استعفا ازمقام سلطنت گرفتم و برای پیشرفت کارهای شمامصلحت دیدم کشوررا ترك نمایم، تمام امیدواری من این بودکه ازدور خدمات صادقانه شمارا بکشور شاهد باشم اطمینان، داشتم که شما با نیروی جوانی وعشق بهمیهن درمقابل شدائد وسختیها پایداری کرده وهمه گونه ناملایمات را برخود هموار خواهید ساخت تا درمیدان اجتماع، گوی افتخار و نیکنامی را بربائید، من درعین اینکه یك آن ودقیقه ازفکر شما فارغ وغافل نیستم معهذا خود را باین اندیشه که شما اوقات را بخدمت کشور مصروف میدارید خوشحال وخوشوقت نگاه میدارم . شما باید نسبت بجریانات همیشه بیدار و آگاه باشید، هیچوقت دستخوش نصایح فریبنده یی که بوی غرض ازآن استشمام میشود نشده ثابت و پابرجا باشید، حال که این بار مسئولیت عظیم رادردورهٔ تاریکی بدوش کشیده اید نباید ازهیچ پیش آمدی بهراسید چون موقعیت شما طوری است که کوچکترین اشتباه ازطرف شما ممکن است بقیمت ازبین بردن خدمات بیست ساله و نام خانوادهٔ تمام شود، باید بهیچوجه تسلیم اضطراب نشده چنان برجای خود محکم واستوار باشید که هیچ قوه یی نتواند کمترین حرکتی در ارادهٔ ثابت شما ایجاد نماید. این بود آنچه بطور مختصر میتوانستم در این صفحه بگنجانم تا بموقع خود چراغ راه شما باشد.



شاهنشاه آریامهر محمدرضا پهلوی

اعلیحضرت همایون **محمد رضاشاه پهلوی** در تاریخ چهارم آبان ۱۲۹۸ (۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ م. درتهران پا بجهان هستی گذاشت . چون شادروان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در آذر ماه ۱۳۰۴ بپادشاهی ایران نشست ، فرزند بزرگ او شاهپور محمدرضا در آذر ۱۳۰۵ خورشیدی بولایت‌عهد برگزیده شد.

ازآنجاکه پدر تاجدارش میخواست که آن شاهزاده نیك سرشت پرورش سربازی پیدا کند وجانبازی دلاور و میهن دوست گردد درکودکیش نخست به دبستان نظام فرستاد و در سال ۱۳۱۰ برای دریافتن دانش‌های نوین باختر به‌کشور سوئیس روانه فرمود.

درآنجا پس از چندماهی دانش‌آموزی در یك آموزشگاه ویژه درلوزان به آموزشگاه شبانه‌روزی « رزی » (Rosey) درشهر « رال » (Roel) رفتند . در این آموزشگاه‌ها والاحضرت ولیعهد استعداد خاصی نه‌تنها برای بررسی وآموختن دانش‌ها ازخود نشان‌دادند بلکه شوقی فراوان درفراگرفتن همه‌گونه فنون ورزشی وهنر پهلوانی نمایان ساخته وبویژه زبانهای فرانسوی وانگلیسی را بخوبی یادگرفتند.

شهزاده والاگهر دربهار سال ۱۳۱۵ خ. (۱۹۳۹ م.) بدریافت درجه وگواهی نامه آن مدرسه‌نائل‌شده‌به‌ایران بازگشتند ودر پائیز همان سال به دانشکده افسری برای تکمیل علوم وفنون نظامی رفته و در همان روزها پدر خردمند و دوراندیش ، ولیعهد خود را در کارهای کشور نیز که درانتظار او بود آماده میفرمود.

درماه خرداد ۱۳۱۷ خ . والاحضرت دانشها و بررسیهای خودرا در دانشکده نظام بپایان رسانید و باگرفتن گواهی‌نامه ، پایه ستوان دومی درارتش ایران وپیشه بازدس‌نظامی به خدمت پرداختند.

دراسفند ماه ۱۳۱۷ خ. (۱۹۳۹ م.) زمینه همسری شاهزاده آزاده با شهزاده خانم فوزیه خواهر ملك فاروق پادشاه مصر ریخته شد و از این پیوند دختر نیك اختری بنام شاهدخت شهناز پهلوی درسال دیگر بجهان‌آمد.

هروقت‌که والاحضرت ولیعهد از کارهای نظامی فراغت می‌یافتند پدر تاجدارش با او سخن‌گفته و اورا برازهای کشورداری ، سیاست داخلی وسیاست خارجی آگاه می‌ساخت، شاهزاده هوشمند در مکتب پدر دانا درس بسیار آموخت وچون ناگهان آن بار سنگین را بردوش گرفت و در زمانی بسیار دشوار برتخت شاهی نشست‌که نیروهای انگلیسی وروسی بخش بیشتر کشوررا درچنگ خود داشتند و مردم ایران بسیار دلتنگ وپریشان بودند!

آغاز پادشاهی **اعلیحضرت‌همایون محمدرضاشاه پهلوی** با سخنانی آغاز میشود که نشانه آشکارای خواسته ایشاز به‌حکومت دمکراسی میباشد، در نخستین بار که با ملت خودلب‌بسخن‌گشود این سخنان را برزبان آورد:

«... مناسب‌ترین روش حکومتی‌که پرورندهٔ منظورهای ملی است دموکراسی‌است، در این شیوه چون سررشته کارهای کشور دردست خود مردم است افراد خواهند توانست در دایرهٔ همت و ذوق واستعداد وخواست طبیعی خود، آزادانه سیرکنند ودر پی آنچه میخواهند بروند و در رشته‌های گوناگون سرآمد دیگران بشوند ، نسیم جان پرور آزادی‌که گرامی ترین نعمت‌های جهان است دراین گونه فرمانفرمائی میوزد : آزادی گفتار ، آزادی کردار که تنها شرط مسابقه در راه ترقی است فقط در چنین محیطی میسر تواند شد.»

« اما ملت آزاد در پرتو سرافرازی وتنعم ازنعمت آزادی ، تکلیفها ووظایفی هم دارد که اگر ادا نکند ، پایه آزادی سست میشود و آزموده شده که هر ملت آزادی که بمقتضای آزادی رفتار نکرده و به مصالح ومنافع عمومی متوجه نشده و از آزادی سوء استفاده کرده ونفع عمومی را فدای اغراض شخصی نموده است زود یا دیر ، از آزادی حقیقی بی‌بهره شده وراه مذلت وبندگی سپرده است (۱) .»

پس ازآنکه درماه آبان ۱۳۲۰ (اکتبر ۱۹۴۱ درمجلس شورایملی بموجب قانون اساسی سوگند یادکرد ورشته کارها را مانند یك شاه مشروطه در دست توانای خودگرفت، قانون اساسی‌که نزد پدرش مورد احترام بود در نزد او نیز مورد علاقه وتکریم واقع شد. مجلس شورای ملی‌که جای یگانه قانون‌گذاری موجود درکشور ایران بود درآنزمان‌وضع نامناسبی داشت زیرا درآن روزگار ، ایران سازمان‌های حزبی که دارای ماهیت ثابتی باشند دیده نمیشد و مجلس ازچندگروه خودنمائی میکردکه برای منافع آنی نه برروی

---

(۱) نقل ازکتاب سخنان شاهانه.

اساس‌مبادی وعقاید ثابت‌سیاسی‌پدیدار شده‌بودند ومادامیکه‌کار ونفوذآن سردسته رونقی‌داشت آنرا نگاه میداشتند و همینکه ستاره‌اش روبتاریکی میرفت اورا رها میکردند.

این دسته‌ها به شاخه های چندی پخش شده یا در دسته‌های دیگری منحل و ادغام میشدند ، ازاینرو این گروه‌ها و دسته‌های جنبنده پیوسته رو به‌نابودی و نیستی میگذاشت و مجلس روی ثابت و پایداری نداشت . در آنمیان حزبی بنام « توده » دارای وضع ثابت و سازمان فعالی بود. هسته مرکزی این حزب از کسانی بودکه پیش از پیدایش جنگ دوم (سپتامبر ۱۹۳۹–۱۹۴۲ بهار) مورد اتهام رابطه بامراکز کمونیستی بیگانه قرار گرفته درزندان بودند وپس از دیگرگونی اوضاع آزاد شدند ، گرچه بعض کسان در میان آنان براستی اصلاح خواه بوده و میخواستند با وفاداری بر قانون اساسی ایران بمقاصد سیاسی خود برسند ولی بیشتر کسان وابسته باین حـزب ، کمونیست شده بودند و بتدریج تندرو ها چیره گردیده وآن حزب بکلی آلت دست سویت روسیه وکمونیزم بین‌المللی شده بودند.

از حسن تصادف آغاز پادشاهی جدید، بودن نخست وزیری داناماننند محمدعلی‌فروغی «ذکاء الملك» است . وی با همکاران خود در ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ پس‌ازکناره‌گیری دولت رضا شاهی دولتی جدید تشکیل داده رشته کار را بدست‌گرفت وبا شکیبائی و بردباری زیر رهبری شاهنشاه به‌آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های‌کشور سر و رویی امیدبخش داد.

* * *

بزرگترین دشواریهای نخستین‌که پیشاپیش شاهنشاه جوان و وزیر کهنسال وی‌وجود داشت‌یکی‌لزوم‌بستن‌قراردادا تجاری بادو دولت‌اشغالگر انگلیس وروس بود چه ازآن‌پس‌روش بیطرفی‌که قبلا دولت رضاشاهی اختیار نمود دیگر بکار نمیخورد و سرانجـام به بسته شدن پیمان نامه سه‌جانبه ایران وانگلیس و شوروی کشید واین پیمان‌نامه در دیماه ۱۳۲۰ خ . «۲۹ ژانویه۱۹۴۲م.» بتصویب مجلس رسید ومطابق آن دودولت اشغال‌کننده بگردن‌گرفتند که تمامیت ارضی واستقلال سیاسی ایران را بشناسند و احترام گذارند . همچنین دو دولت امضاءکنندهٔ روس وانگلیس متفقاً برعهده‌گرفتندکه با تمام وسایل ونیروهای خود ازکشور ایران دربرابر هرگونه تجاوزی‌که ازسوی آلمان یا هر دولت دیگر بعمل‌آید دفاع نمایند، دولت ایران نیز به نوبت خود تعهدکردکه با قوای دول متحدین همکاری ومعاضدت کند.

اقدام نظامی دولت ایران حفظ امنیت داخلی بود ولی به متحدین خود حق و اجازه میدادکه هنگها وساز وبرگ خود را ازیکسوی کشور بسوی دیگر ببرند... وبرای تأمین این منظور به دو دولت مذکوراجازه میدادکه نیروی نظامی‌کافی در داخله ایران نگاهدارند ولی بودن آنان در داخله خاك ایران ابداً اشغال نظامی شناخته نشده بلکه ملزم بودند که پس ازپایان جنگ عمومی ، میان متحدین وآلمان ومتفقین او در مدتی‌که زیادتر از ششماه نباشد تمام خاك‌کشور ایران را تخلیه‌کنند.

چندی بعد نیروی آمریکا و کارشناسان فنی آن دولت نیز به نیروهای انگلیس و شوروی افزوده شده ودر کار فرستادن لوازم وسلاح برای شوروی ازراه ایران شرکت جستند ، اما دولت آمریکا خود جزء پیمان بستگان نبود وهیچگونه موافقت خاصی میان ایران و آمریکا دراین باره انجام نگرفته بود.

در همان روزها که مصادف با آغاز پادشاهی جدید بود دولت ایـران روابط خودرا با دولت‌های رزمنده اروپای مرکزی برید وهمراه دولتهای متحد اقدامات فوری برای بیرون کردن کارشناساز فنی وعناصر ستون پنجم آلمان که در داخله ایران بودند بجـای آورد و آنانرا بیرون راندند تنهـا دو تن از عمـال آلمـانی بنام مایر (mayré) و گاموتا (Gamotta) فرار کرده چندی دربخش فرودین (جنوبی) ایران به تحریك تیره ها وزحمت متحدین میپرداختند.

نتیجه نامطلوب دیگری که متأسفانه ورود نیروهای متحدین بدرون ایران بار آورد بخش سراسر کشور به دو بخش بود، نیروی روس دراستانهای برین (شمالی) ایران: آذربایجان، گیلان و مازندران، خراسان و گرگان جای داشتند ونیروی انگلیس دراستانهای مرکزی و فرودین : فارس وخوزستان و کرمانشاهاز و اراك واصفهان جای گرفته بودند .

گرچه جاهای دیگر ایران چون تهـران از نیروهای بیگـانه تهی وآزاد بود باز پادگانها وفرودگاههای کشوری و لشکری در پایتخت نیز زیر بازرسی مستقیم نیروهـای انگلیس و شوروی قرار داشت، یك راه هوائی شـوروی درست شد درحالیکه راه هوائی انگلیس زیر نظر نیروی هوائی انگلیس در سراسر خطهـای هوائی خاور میانه در آمد و رفت بود.

ناگفته نباید گذاشت که این سیاست اجباری دولت ایران در ترك افکار هواخواهی از آلمان واتحاد با انگلیس وروس باآنکه سودی داشت در مردم اثری نبخشید و گروهی از آزادیخواهان را متفقین بازداشت کرده بودند .

واگذاری نامحدود وسـائل باربری بویژه راه‌آهن ایران وراههای شوسه وآسفالته کشور به نیروی متحدین، درشمار بزرگترین خدمت گرانبهائی بود که ایران در پیروزی نهایی جنگ بسود متحدین انجام داد. فرستادن مواد جنگی وسلاح بخاك روسیه کـه مورد نیاز قطعی و ضرورت حیاتی آن کشور بود تنها ازراه ایران امکان داشت. در میانه (نوامبر ۱۹۴۱ و ماه مه ۱۹۴۵) آبان ۱۳۲۰ و خرداد ۱۳۲۴ خورشیدی بیش از پنج میلیون تن مـواد جنگی از هر گونه حتی بنزین و نفت از حوزه نفت خیز خوزستان به شوروی برده شد.

چون بموجب مواد عهدنامه سه جانبه برعهده دولت ایران مقرر نبود که ایمنی درون کشور را نگاهدارد ازاینرو نیاز داشت که دارای ارتش نیرومندی باشد ، نگهداری چنین

نیروی ارتشی مؤثری بی‌کمك خارجی محال می‌نمود واز آنجاکه ایرانیان میل نداشتنداین کمك نظامی را از انگلیس یا شوروی دریافت دارند ازاینرو درخواستن یاری بسوی آمریکا روی‌آوردند.

نتیجه آن شدکه پس از آمدن آمریکا درجنگ‌همگانی، یك هیأت نظامی بفرماندهی ماژور ژنرال ریدلی (M: R Ridly) برای رایزنی در کارهای آرتشی و یك دسته دیگر بسرپرستی سرهنگ شوارتزکیف (Col. Shwartykopf) برای تجدید سازمان ژاندارمری به ایران فرستادند.

افزده برآن در تاریخ اسفندماه ۱۳۲۱ (دهم مارس ۱۹۴۲ دولت آمریکا اعلام کرد که ایران در شمار استفاده از کومك‌های مادی به اسلوب « Lease lend » است زیرا آمریکا برای کومك و آسانی فرستادن وسایل و مواد به روسیه از راه دهلیز ایران یك نیروی سی هزار نفری‌که مدت سه سال ۱۹۴۲-۱۹۴۵ درایران نگاهداشته بود.

گذشته برکومك خواستن نظامی و ژاندارمری ، در امور مالی نیز ایران ازآمریکا استعانت جست ، در نتیجه در ماه دی ۱۳۲۱ و ژانویه ۱۹۴۳ دکتر میلسپو مستشار پیشین آمریکائی به ایران بازآمد و مدیرکل دارائی ایران گردید ومانند بارپیش‌معاونانی آمریکائی برای خود برگزید.

سیاست انگلیس درسال‌های جنگ متوجه نگاهداری استقلال سیاسی ومصونیت ارضی ایران ودیگر حفظ منافع خویش در منطقه نفت خیز مهم خوزستان در فرودین باختری ایران در ماههای پایان جنگ پس از شکست آلمان‌ها در العلمین ونبرد استالینگراد نیز نظر عمده‌اش ازنگاهداری هنگهای خود درایران مانع شدن از نقشه‌های تجاوزکارانه‌نیروی روسیه‌درآذربایجان بود.

روش اولیای شوروی‌درایران باروش انگلیس‌ها وآمریکائی‌ها همراه نبود زیرا نه‌تنها به دولت ایران کومکی نمیکردندکه بتواند توان پیشین خود را نگاهدارد بلکه پیوسته زمینه تضعیف وتخفیف کارکنان دولت ایران‌را فراهم میساختند و دولت شوروی به تعهدخود درپرداخت حقوق‌گمرکی محصولات نظامی که از مرز فرودین‌به مرز برین ایران برده میشد نگاهی نمیکرد وبرای همه فرستاده‌های روس به‌ایران نیز حق گمرکی نمی‌پرداختند ونیز در پرداخت مالیات راه ومصارف حمل ونقل مواد جنگی‌که باید به ایران بدهندکوتاه میآمدند ،گذشته ازآن نظر باینکه درسال ۱۳۲۱ چگونگی خوار بار و در نتیجه کمی محصول وبودن نیروهای بیگانه در درون ایران بسیار نا مطلوب بود روس‌ها مانع‌میشدند از آذربایجان غلات‌وحبوبات‌که به فراوانی وجود داشت به جاهای دیگرکه ارزاق‌نایاب بود برده شود.

مجلس ایران افزوده برآنکه پیمان نامه استخدامی دکتر میلسپورا پذیرفت قانونی هم درتاریخ اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی گذرانید وباو اختیارات کامل درکارهای مالی ایران داد. دکتر میلیسپو ازاین راه همه خواربار و نیز قیمتها را زیر بازرسی خود درآورد و برای درآمدها مالیاتهای متناسب گذاشت تا بتواند از تورم واحتکار و اختلال اقتصادی جلوگیری کند. دراین هنگام ایجاد یك سازمان سالم ومؤثری برای ادارهٔ مالیه ایران بسیارلازم بود زیرا یکی ازنتایج قطعی دخول اجباری درجنگ، تورم سختی پیداشد که بار فشار آن گردنگیر مردم رنجبر وتنگدست میگردید.

سال بسال بلکه ماه بماه قیمت‌ها بالا میرفت و عوامل گوناگون مانند انقطاع وسایل حمل و نقل و خرید گزاف نیازمندیهای نیرو های متفقین در درون ایران سبب این نایابی خواربار و گرانی ارزاق شده بود، انحصار همه خط راه‌آهن به بردن ساز و برگ نظامی برای کشور روسیه وهمچنین استفاده ازکامیونها ووسائط نقلیهٔ موتوری برای همان بکلی وضع دستگاه حمل ونقل درونی ایران را برهم زد.

هرچه‌جنگ پیش میرفت کسر بودجه‌کشوری افزون ترمیشد وبرای دولت گردآوری ودریافت مالیات‌ها بویژه درجایهائیکه نیروهای بیگانه‌پادگان داشتند دچاردشواریهاوتعویق میگردید، چون بچاپ وانتشار اسکناس ناگزیردست زدند، ازاینرو افزایش قیمتها وتورم اقتصادی روزافزون شده سرانجام ارزش زندگانی بسیار بالارفت.

دراین زمان رایزنان مالی آمریکائی پیاپی آئین نامه‌ها میگذاشتند که باید از انگلیسی بفارسی ترجمه شده، تشریفات رسمی را بپیماید وزیر دارایی وهیئت وزیران و کمیسیون مالیه مجلس بپذیرد وسرانجام درخرداد ۱۳۲۳ پذیرفته شد ولی درآن هنگام آمد ورفت پست وتأخیری که درابلاغ آن آئین‌نامه‌ها در دستگاههای اداری روی میداد همه وصول وایصال مالیاتها رامتوقف میساخت.

با اختلافات و مناقشه‌هایی که میان مجلس وبرخی ازوزیران با دکتر میلسپو پیش‌آمد دردیماه ۱۳۲۳ مجلس قانون اختیارات اورا لغوکرد و وی‌کناره گرفته با بیشتر همکاران آمریکایی خود ازایران رفت و بازسومین هیئت مالی آمریکائی باشکست پایان یافت.

دراین روزهاآشوبها وشورش‌هایی‌درتیره‌ها ودسته‌های‌بخش فرودین(جنوبی) ودربرین باختری (شمال غربی) کشور رویداد، درکردستان این سرکشیها بسیارسخت وآشفته بود، دولت محمدعلی فروغی دربهمن ۱۳۲۱ کناررفت وعلی سهیلی‌جانشین اوگشت، دراردیبهشت ۱۳۲۱ دولت جدید روابط سیاسی خود را با ژاپون برید و سفارتخانه آن‌کشور در تهران بسته شد.

درشهریور ۱۳۲۲ نیز به‌آلمان اعلان جنگ داد وایران رسماً درشمار متفقین درآمد وهم درآنسال دولت ایران پیوستگی خود را بسازمان ملل متحده (.U.N.O) اعلام کرد.

* * *

درپایان آذرماه ۱۳۲۲ کنفرانس تاریخی میان سران سه دولت بزرگ یعنی وینستون چرچیل (Winston Churchill) وپرزیدنت فرانکلین روزولت (F. Roosevelt) و ژنرالیسم استالین (J. Staline) درشهر تهران برپاگردید . یکی ازنتایج خوب این اجتماع صدوراعلامیهٔ متفقین بود پیشوایان سه‌کشور درباره ایران صادر کردند ، دراین اعلامیه صریحاً ضمن سایر مطالب سه‌دولت بزرگ ارزشهای کومک‌های گرانبهای ایران را بهدف مشترك متفقین قدردانی کردند ودرعین‌حال دشواریهای اقتصادی را که براثرجنگ دامنگیر ایران شده بودگواهی کردند وقبولی خود را برای دادن هرگونه‌کومکی به ایران آشکار نمودند وباز استقلال سیاسی وتمامیت ارضی‌ایران رابراي همیشه شناختند ونگاهداری آنرا بازگوکردند .

گرچه ایران در این کنفرانس رسماً شرکت نداشت ولی اعلیحضرت همایون شاهنشاه واولیای دولت باهریك ازسران سه‌کشور نامبرده وجداگانه سخن‌گفتند وهم ایشان درکتاب یادداشت‌های خود بنام **«مأموریت برای وطنم»** چنین مینویسند :

«باآنکه دراین‌کنفرانس سه‌دولت ، کشور ایران رسماً شرکت نداشت ، من بایکایك سران دولتهای مزبورمذاکراتی‌کردم، استالین بویژه درهنگام دیداربامن مؤدب‌وقاعده‌دان بود و ظاهراً میخواست خاطرهٔ خوشی از خود در ذهن بجای گذارد حتی پیشنهاد دادن‌یك هنگ‌تانگ ت ۳۴ ویك‌گروه هواپیمای جنگنده‌کرد تا ازآنجاکه ازحیث مهمات جدید جنگی ، سخت درمضیقه بودیم ، نزدیك بود پیشنهاد ویرا بپذیرم ولی چند هفته پس ازآن روشن شد که هدیه مزبور دارای شرایط دشواری هم هست .. ازینرو با سپاسگزاری نپذیرفتم وپوزش خواستم .»

ونیز شاهنشاه نوشته‌اندکه :

«چون مردم ایران ازمتن اعلامیه سه‌دولت آگاهی یافتند همگان خورسند و دلشاد شدند . مردم ایران که بسختی درآشفتگی اوضاع اقتصادی کشور رنج میبردند و ازلحاظ استقلال سیاسی بسیار نگران بودند . پس ازاین اعلامیه مانند اینکه آسایش پیدا کردند .

زیرا روسها بارها برخلاف دو دولت معاهد دیگر متن اعلامیهٔ تهران را احترام ننهادند ، مأمورین روسیه سویت درآذربایجان پس از پایان جنگ همچنان بروش نامطلوب خود ادامه داده وطوری رفتار میکردندکه‌گوئی آن استان ازسایر استانهای ایران جدا گردیده است ، حتی مانع ازآن میشدندکه دولت ایران استاندار بی‌تصویب آنان باین‌استان فرستد وهرکس برخلاف خواسته ایشان بنظر میرسید زندانی یاتبعید میشد ، گذشته از اینها به‌ایجاد یك رستاخیز ساختگی درمیان مردم آن استان‌که هواخواه جدائی آذربایجان از ایران باشند پرداخته ومادامیکه نیروهای روس خاك آذربایجان را که جزء لاینفك‌کشور ایران است ترك وتخلیه نکرده بود دولت ایران طبعاً نمیتوانست قدرت واستیلای قانونی

خودرا ازآنجا ازسر بگیرد .

* * *

درسال ۱۳۲۲ خ . نمایندگانی ازکمپانی نفت هلندی رویال دوج شل (Royal Dutch Shell) و درسال ۱۳۲۳ نمایندگان دیگری ازدوکمپانی بزرگ آمریکایی بتهران آمده ازدولت ایران خواستندکه درمنطقه بیرون ازحدود امتیاز نامه نفت ایران و انگلیس امتیازی بگیرند ، سرانجام مجلس ودولت ایران برآن شدندکه هیچگونه امتیازی تاجنگ ادامه دارد بهیچکس ندهند .

* * *

درسال ۱۳۲۳ سرکی کافتارادزه (S . Kauf aradze) معاون وزارت خارجه شوروی ازمسکو بتهران آمدکه پیرامون امتیاز دیرین روسها درباره نفت‌کویر خوریان نزدیك سمنان رسیدگی وبررسی‌کند ، روسها چند سال پیش درآنجا کاوشهایی‌کرده بودند.

کافتارادزه چند روز پس ازآمدنش ناگهان ازعنوان قضیه نفت کویر خوزیان چشم پوشیده وازدولت ایران درخواست امتیاز نوی‌کردندکه شوروی بتواند دربیشترجاهای‌برین (شمالی) ایران برای مدت پنجسال وبعد اکتشافات نفتی‌کند ، روش تند اونفرت‌انگیز بود دولت محمد ساعد مراغه‌یی باو اطلاع دادکه نظر به منع قانونی نمیتواند بهیچ‌کمپانی در طول مدت جنگ امتیاز نفت بدهد .

حزب توده‌که درآن هنگام در درون ایران سازمان بزرگی داده بود در مطبوعات و روزنامه‌های خود آشکارا تاختهای زهرآگین روزنامه ایزوستیا ارگان رسمی دولت شوروی را به نخست‌وزیر ایران وهمکاران کابینه‌اش منعکس ساخته وپس ازآن تظاهرات مشخصی زیرحمایت شوروی‌هانموده ناچار درآبان ۱۳۲۳ محمد ساعد مراغه‌یی ازریاست دولت‌کناره گیری‌کرد و دولت مرتضی قلی بیات سرکارآمد .

ولی حزب توده همچنان بفعالیت‌های خود ادامه داد افراد را برکامیونهای شوروی سوارکرده زیرحمایت سربازان روس درتهران بتظاهرات پرداختند ونیروی انتظامی ایران بکلی فلج مانده قادر برجلوگیری نبودند .

درمجلس شورایملی طرح قانونی‌بیشنهاد شدکه برای هرکابینه‌یی درایران حتی مذاکرهٔ پیرامون هرگونه امتیاز نفتی راباهر دولت بیگانه منع‌کرد وکیفر جرم ونقض این قانون را ازسه‌سال تاهفت سال حبس مجرد وانفصال ابد از خدمت دولت مقررکرد .

این طرح درهمانروز باوجود تظاهرات حزب توده در مجلس شورای ملی باقید دو فوریت تصویب شد . کافتارادزه گرچه وکیلان مجلس ونمایندگان مطبوعات تهرانرا بسفارت شوروی دعوت کرد وبراین قانون اعتراض نمود ولی چون دیگر عملی نمیتوانست بکند ناگزیرتهران راپشت سر گذاشت وبه‌مسکو بازگشت .

دولت شوروی درمقابل این پیش‌آمد به‌استیلای خود در بخش‌های برین‌ایران ادامه داده وهمچنان هدف نهایی خودرا دنبال میکرد .

درزمانی که سه دولت بزرگ در اسفند ۱۳۲۳ (فوریه ۱۹۴۵م) دریالتا (Yalta) کنفرانسی تشکیل داده بودند آنتونی ایدن (A . Eden) وزیر خارجه انگلیس میگوید هرچند دولت انگلیس مانع ازحصول امتیازنفت برای روسیه‌شوروی‌دربخش‌برین‌ایران نیست ولی دولت او مادامیکه نیروهای متفقین در خاك ایران هستند سزاوار نمیداند برای این منظور بایران فشار آورد و بدنبال این سخن پیشنهاد کردکه برای نشان دادن حسن نیت بایران بهترآنست که‌تاریخ تخلیهٔ ایران قبلا اعلام‌گردد،زیرا ازاین پس ارسال مواد جنگی ازراه ایران به روسیه مورد نیازنبود ، استینیوس (Stettinius) نمایندهٔ آمریکا باین پیشنهاد بیدرنگ موافقت میکند ، مولوتف وزیر خارجه شوروی خموش میماند. پس ازآنکه دو دولت انگلیس وآمریکا پیشنهادی طرح کردندکه دولتهای بزرگ سه‌گانه یك اعلامیهٔ مشترکی درباره ایران صادرکنند. مولوتف باین طرح مخالفت‌کرد وکنفرانس پایان‌یافت.

درآباز ماه ۱۳۲۳ (اکتبر ۱۹۴۴م) راه دریای سیاه برای شوروی بازشد ادامهٔ ارتباط ازدهلیز ایران‌که تا آن حدکه برای متفقین سودمند وبرای ملت ایران بسیارگران تمام‌شد دیگرازاهمیت افتاد وسرانجام دراردیبهشت ۱۳۲۴ (ماه مه ۱۹۴۵م) بکلی‌فرستادن سازوبرگ نظامی ازآن راه موقوف گردید .

دولت ایران برحسب حق قانونی خود ازدولتین انگلیس وشوروی رسماً خواست‌که هنگهای خود را از خاك ایران ببرند و پروفسور لنزوفسکی در کتاب خود بنام «روسیه و غرب درایران» این حادثه راچنین خلاصه‌کرده است :

«درپاسخ یادداشت ایران سفارت کبرای انگلیس و شوروی اعلام‌کردندکه قبل از سررسید مقرر در پیمان نامه ، هنگهای متفقین قانوناً ملزم نیستند خاك ایران را تخلیه‌کنند ولی اساساً دولت انگلیس‌ازنظردولت‌ایران‌که‌کاملا منطبق بانظریه اوبود هواخواهی‌میکرد.»

دربهارسال ۱۳۲۴ خورشیدی انگلیس ها تخلیهٔ مناطق عملی خودرا آغازکردند ودر هرموردکه توانستندکوشیدند نظرمتفق یعنی روسیه شوروی را برای اقدام به تخلیه ایران جلب‌کنند ولی چون دربعضی موارد پاسخ قطعی ازآنها بدست نیامد تنها این کار را بتدریج کردند .

چون تاریخ قانونی تخلیه ایران برطبق پیمان نامه ماه اسفند ۱۳۲۵ میبود ازاینرو از پائیز ۱۹۴۵م ببعد بخش بیشتر هنگهای متفقین ناحیهٔ تهران راخالی‌کردند ودرسررسید نیروهای انگلیس وآمریکا بکلی از ایران رفتند . با اینهمه دولت شوروی از بردن نیروهای خود ازآذربایجان به بهانه‌هایی خود داری میکرد .

دراین هنگام‌گروهی از افراد شعبه حزب تودهٔ آذربایجان بنام (دموکرات) ازمنابع

روسی اسلحه واسباب گرفته پیروان خود را مجهز کرده درآبان ۱۳۲۴ روزنامه خاورنو که یکی ازسخنگویان حزب باصطلاح دموکرات تبریز فهرستی از نام ونشان مأموران ایرانی راپخش نمود که باید از خدمت دست بکشند ودرهمین زمان آگهی انتخابات مجلس محلی آذربایجان را اعلام کردند که همه صورت سازی و ساختگی بود زیرا هیچ حزب و فرقه دیگری غیراز دستهٔ دموکرات ، اجازه شرکت در آن انتخابات را نداشت ، همینکه این مجلس ساختگی درآذرماه ۱۳۲۴ تشکیل شد ، درنخستین جلسه خود رسماً آن ناحیه رابنام جمهوری خود مختارآذربایجان اعلام کرد وهیئت دولتی بریاست جعفرپیشه وری که پشتیبان حزب تودهٔ تبریز بود تشکیل دادند .

دراین زمان که دولت ایران در صدد برآمد نیروی نظامی به تبریز فرستد تا باین آشفتگی وجنبش غیرملی دموکراتها پایان بخشد ، نیروی روس درنزدیکی قزوین جلو آنرا گرفت ومانع پیشروی آن گشت ! پس ازآنکه روسهانیروی اعزامی دولت ایران راباآذربایجان متوقف ساخت وآشکارابحق حاکمیت ایران تجاوزگردید ، اعتراضات سختی ازسوی‌ایران وکشورهای آمریکا و انگلیس به‌شوروی فرستاده شد و در دیماه ۱۳۲۴ (ژانویه) ۱۹۴۶) دولت ایران بشورای امنیت سازمان ملل متحد ازاین تجاوز شکایت کرد .

دراولین‌جلسه شورای‌امنیت حسین علاء سفیرکبیردولت شاهنشاهی درواشنگتن‌ونماینده ایران درسازمان ملل متحد شکایت ایران را بابیانی شیوا ومؤثرطرح کرد ، افکار همگانی ملتهای جهان چنان ازاین تجاوز و حق شکنی روسها تحریك شده بودکه پنجروز بعد در جلسه دیگر شورای امنیت ، نماینده شوروی ناچار اعلام داشت‌که در پنج یاشش هفته ، نیروی شوروی ، خاك ایران راتخلیه خواهدکرد وسرانجام در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ نیروی نظامی شوروی خاك ایران راخالی‌کرد ورفت .

* * *

احمد قوام (قوام‌السلطنه) نخست وزیروقت در اسفند ۱۳۲۴ شخصاً به‌مسکورفت ودر آنجا بودکه نیروی روس در سررسید قانونی دوم مارس ۱۹۴۶ ازتخلیهٔ خاك ایران سرباز زد ، وی اعتراض سختی کرد اثری نبخشید . قوامؒ پس از بازگشت ازمسکو ظاهراً روش تمایل به روس‌ها راپیش‌گرفت وکار بجائی رسید که سه نفراز رهبران حزب توده ایران را بوزارت درکابینه خویش برگماشت ونیز علی‌الظاهر به‌نمایندهٔ ایران درسازمان ملل دستور دادکه شکایت ایران را ازدفتر شورای امنیت بازگیرد ولی حسین علاء این بازگرفتن شکایت را انجام نداد .

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درکتاب خود مأموریت برای وطنم صفحه ۱۵۰ مینویسد :

«قوام می‌پنداشت‌که میتواند با اخذ رویهٔ مسالمت هم مقام خود و

هم تمامیت ایران راحفظ کند و عامه مردم ایران از سیاست ملایم و رویهٔ مسالمت‌آمیز وی دز برابر کمونیستها راضی نبودند کم کم طوایف جنوب ایران نیز سر بطغیان بلند کرده دورکردن وزیران توده‌یی را ازدولت وی خواستار شدند ...»

دولت در این هنگام اعلان انتخابات را صادرکرد واین انتخابات البته استان آذربایجان را نیزشامل میشد وچنین کاری دلخواه حکومت پوشالی آذربایجان نبود ، پس بفرمان شاهنشاه ، دولت نیروی مجهزی به آذربایجان فرستاد واعلیحضرت نیز خود برفراز استحکامات شورشیان پروازکرد .

روسها بامید گرفتن امتیازنفت ، ازیاری دولت دست نشاندهٔ خود دست کشیدند وروز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نیروی نظامی‌ایران وارد تبریزشد وباهمراهی مردم‌آزادیخواه ومیهن‌دوست آذربایجان این حکومت پوشالی سرنگون گردید وآشوبگران به‌روسیه فرارکردند .

شورویها این شکست را برخود هموارکردند بدین امید که در مجلس برحسب وعدهٔ ظاهری قوام بتوانند قرارداد امتیازنفت شمال رابتصویب برسانند ولی دراین باره نیزشکست یافتند ومجلس درجلسه ۳ مهر ۱۳۲۶ باتفاق آراء آن قرارداد را رد کرد .

باین ترتیب‌کشور ایراز پس از پنجسال ونیم سرانجام سالم ازخطرها وآفات جنگی بیرون جست وآزادگشت ولی در برابر مسائل بسیار دشوار دیگر در پیش داشت . اختلاف کلمه درمجلسیان بسیار بود و نمایندگان بیشتر ازطبقات سرمایه دار وملکدار بودند واینان باهرگونه تغییر و اصلاح نوین مخالفت داشتند وشاهنشاه بالضروره میبایست‌که با هردوسوی مرتجع وافراطی یعنی راست و چپ پیکارکند ، هرچند مجلس در بعضی مواقع خطرناك با عقل سلیم واز روی میهن دوستی با ایستادگی پایداری کرده بود ولی ازسوی دیگر درنتیجه تحریکات‌گروهی از نمایندگان ودر اثر ابستروکسیونهای پیاپی‌که مجلس را مغرضانه از اکثریت می‌انداختند کار مهمی انجام نمیشد وگامهای مؤثری به پیش برنمیداشت واصلاحات چندی راکه برای‌کشورضرورت فوری داشت به‌تأخیر می‌انداختند .

درماه بهمن ۱۳۲۶ قانونی ازمجلس‌گذشت‌که بدولت اجازه داد برابر ده‌میلیون دلار مواد اضافه نظامی را که ازارتش آمریکا درایران بجای مانده بود بخرد ونیزدرهمان سال رایزنان فنی آمریکایی درنظام وژاندارمری استخدام شده ودر وزارت جنگ مشغول‌کار بودند ، این‌کارها باعث شدکه روسیه سویت پی درپی بازخواست کرده و ایران رامتهم سازد که نیروی آمریکا در درون ایران پایگاه ایجاد می‌کنند ، در همان حال عمال حزب توده تجدید حیات نموده یکرشته عملیات خرابکارانه را آغاز کردند .

در پانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۲۷ (فوریه ۱۹۴۹)آدم‌تبهکاری بجان شاهنشاه تیرانداخت ، این تیراندازی در بعدازظهر روزی‌که شاهنشاه برای برگذاری جشن سالانه دانشگاه تهران

میرفتند در برابر درب ورود دانشکدهٔ حقوق روی داد واعلیحضرت بصورت معجزه آسائی از مرگ رهائی یافتند . روز بعد درمجلس شورای ملی حزب توده تحریم گردید .

* * *

موضوع دیگری که خاطر مردم ایران وشخص شاهنشاه رامشغول میداشت مسئلهٔوارث تاج وتخت بود ، چون ازملکه فوزیه خواهر ملك فاروق فرزند دیگری پیدا نمیشد و طبق قانون اساسی پادشاهی حق اولاد ذکور پادشاه است بشرطیکه مادرش ازنژاد قاجارنباشد از سوی دیگریکی از برادران تنی اعلیحضرت که قانوناً امکان داشته وارث سلطنت بشود یعنی شاهپور علیرضا در یك پیش‌آمد هوائی جهان را بدرود گفت وبرادران دیگر نیز ازبطن یك مادر قاجار زائیده شده بودند ، این امرباعث شدکه باوجود تأثرسخت طرفین ، شاه وملکه تصمیم به‌جدائی گرفتند ودرپائیز سال ۱۳۲۷ امرطلاق انجام گرفت وچندسال بعد شاهنشاه‌با ملکه دیگر بانو ثریا اسفندیاری که از اصل و تبار خانهای بختیار و مادرش آلمانی بود مزاوجت فرمود .

یکی از دشواریهای موجود اختلافی بود میان قوهٔ مقننه وقوهٔ مجریه چنانکه در سال ۱۳۲۸خ (۱۹۴۹ م) شاهنشاه واولیای دولت برای حل‌این دشواریها اقدام‌کردند ، نخست مصمم شدندکه مجلس مؤسسان را برای اصلاح بعض اصول قانون اساسی تشکیل دهند ، این مجلس‌که در اردیبهشت‌آنسال تشکیل گردید همچنان در مصوبات خود برای اصلاح و تغییر قانون اساسی راههایی پیش بینی شد وچندی مسکوت ماند ، طبق آئین نامه نوینی ازشصت تن سناتور۳۰ تن ازسوی شخص شاه منصوب و ۳۰ تن ازسوی مردم با انتخاب دو درجه‌یی برگزیده شدند ، باین طریق مجلس سنا عملا برای جلوگیری از افراط در اعمال مجلس شورایملی و پیشقدمی و موافقت بامنویات شاهانه ، اولین جلسه مجلس سنا بیست ونهم بهمن ۱۳۲۸ (فوریه ۱۹۵۰) رسماً کشوده شد .

* * *

درسال ۱۳۲۷ خورشیدی قانونی از مجلس شورایملی گذشت که اجازه میداد معادل ۶۵۰ میلیون دلار برای توسعه و تکمیل هرنوع کارهای عمرانی درکشور اعم از فلاحت و کشاورزی تاصنایع سنگین صرف گردد ، بخشی ازاین پول‌ازوجوه درآمدهای ایران‌ازمنابع نفت و بخشی دیگراز سایر در آمد های کشور ، این سرمـایه بوسیلهٔ سازمانی بنـام «سازمان‌برنامه» هفت ساله‌که درخرداد۱۳۲۸تشکیل گردید وشروع‌بعمل‌کرد واولین‌اقدامش این بودکه ازمؤسسه‌آمریکائی مشاورین، وداء بحار (A.C.O.C.) دعوت‌کردکه‌مطالعاتی بنماید و راهنمائی‌های فنی‌برای طرزعملیات سازمان‌برنامه تقدیم‌کند ودرنتیجه سازمان‌برنامه بجهاتی دردورهٔ اول هفت ساله عمرخود موفق بانجام خدمتی نشد .

درسال ۱۳۲۸ خ . (۱۹۴۹ . م) طبق تصویب نامه‌کنگرهٔ آمریکا مبلغ عمده‌یی برای

کمك نظامی بایران و فیلیپین کنگره اختصاص داد ، سهم ایران حدود ده میلیون دلار بود، این پول برای مقاصد نظامی ، کفایت میکرد ولی چون از آن اعتبار برای نیازمندیهای کشور نمیشد مصرف شود لذا تأمین این منظورحیاتی میسر نبود ، البته کشور ایران حق داشت که ازراه اجرای «اصل چهار»از برنامه رئیس جمهور آمریکا (ترومن) استفاده کند ولی این کومك هم نیازمندیها اورا تأمین نمیکرد پس بمنظور یاری خواستن بیشتر ، اعلیحضرت شاهنشاه شخصاً درپائیز سال ۱۳۲۸ به آمریکاسفر کردند هرچند ازمعظم له درآمریکاپذیرائی گرمی کردند ولی کومك شایانی نکردند .

* * *

همین برآورده نشدن خواسته‌های ایران ازآمریکا زمینهٔ یك اقدام جدی برای استیفای حقوق ایران ازکمپانی نفت ایران وانگلیس گردید وسرانجام درخردادماه ۱۳۲۸ موافقتنامه تازه‌یی بنام « متمم قرارداد» بامضاء رسید ولی بتصویب مجلس نرسید . حاجیعلی رزم‌آرا نخست وزیر وقت کوشید درآن موافقت نامه که ظاهراً در آمد نفت را میافزود جانبداری میکرد ولی موکول به‌تصویب مجلس شورایملی بود ولی دسته‌یی ازنمایندگان بسرپرستی دکترمحمد مصدق باین لایحه قانونی مخالفت‌کردند و سرانجام پس گرفته شد .

رزم‌آرا پس از مشورت با کارشناسان نفتی خود در مجلس عنوان کرد که ملی کردن صنعت نفت غیرعملی بنظراو میرسد وچهار روز بعد درمسجدشاه کشته شد. پس ازاین پیش‌آمد حسین علاء (معین الوزاره) نخست وزیر شد وای کناره گرفت ودکترمصدق جای او راگرفت سه روز بعد قانونی از مجلس گذشت وملی شدن صنعت نفت راپذیرفت .

کمپانی نفت ایران و انگلیس و دولت انگلیس کوشیدند که با مذاکرات مستقیم راه حلی برای رفع این اختلاف در چهار چوبه قانون ملی شدن نفت بدست آوردند ولیکن همه این کوشش‌هابی‌نتیجه ماند. درخردادماه ۱۳۳۰ ازکمپانی نفت قطع‌ید شد وپالایشگاه آبادان تعطیل گردید.

اعلیحضرت همایون در کتاب « مأموریت برای وطنم » نوشته است : « **با کمال صداقت باید بگویم کمتر کسی را دیده‌ام که عهده‌دار مقام بامسئولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت و سایر عوامل اقتصادی آگاه نباشد . این امر واقعاً برای من تعجب‌آور بود، چون مصدق شخص کودنی نبود و تاحدی اهل‌مطالعه بحساب می‌آمد. باید علت‌بی‌اطلاعی اورا درامور اقتصادی‌حمل برآن کرد که وی همیشه درچنگال طغیان‌روحی خود اسیر بود که نمیتوانست بطور عمقی و عملی یك مسئله اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهد.** »

درتیرماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق (مصدق‌السلطنه) اعلام داشت : درصورتی میتواند به

زمامداری خود ادامه دهد که مجلس اختیارات خاصی باو بدهد تا باصدور تصویب نامه درمدت شش ماه قانون‌هایی را بکاربندد . باوجود مباینت قانون اساسی با این پیشنهاد ، این اختیار بدو داده شد . پس از آن پست وزارت جنگ را خواست ، اعلیحضرت همایونی موافقت نفرمودند ومصدق کناره گرفت .

باردیگر احمد قوام (قوام‌السلطنه) نخست وزیر شد ولی ازهمان دم اول ، مردم بشوریدند وچندتن کشته شدند . چهار روز بیشتر نگذشت وروز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کناره گیری کرد ، اعلیحضرت ناگزیر مصدق را بار دیگر به نخست وزیری خواند و درخواستش را پذیرفت .

درهشتم شهریور ۱۳۳۱ (۳۰ اوت ۱۹۵۲) پرزیدنت ترومن رئیس جمهور آمریکا و مسترچرچیل نخست وزیر انگلیس یادداشتی به‌دولت مصدق داده وطرحی برای حل دشواری نفت پیشنهاد کردند بکاربستن آن متضمن اعادهٔ حیات صنعت نفت و حصول درآمد و حقوق دولت ایران بود ولیکن مصدق باین طرح موافقت نکرد .

درپایان سال ۱۳۳۱ مجلس شورایملی ومجلس سنا اختیارات قانونی مصدق راتمدید کرد ولی مصدق مجلس سنارا منحل کرد . شاهنشاه درکتاب خود نوشته‌اند معظم له باین کار مخالفت نکردند تا پیکار اقتصادی با بیگانگان را درکشور پیش ببرد ولی ازاین منظور نتیجه حاصل نشد ودکتر مصدق به نمایندگان فرمانبر خود دستورداد که مجلس راهم از اکثریت بیندازنش وازینرو مجلس شورای ملی نیز بصورت آلت معطله درآمد ورژیم مشروطه عملا تعطیل گردید .

درماههای بعد اوضاع و احوال کشور پیوسته بدتر میشد ونفوذ حزب توده در سراسر ایران بآنجا رسید که بیم کودتای افراطی میرفت وخطر کشوررا تهدید میکرد . در مردادماه ۱۳۳۲ شاه وملکه ثریا قصد رفتن به‌رم رانمودند و با صدور فرمان دکتر مصدق را برکنار وسپهبد فضل‌الله زاهدی رابه نخست وزیری برگزیدند ، دکتر مصدق ازبکاربستن فرمان سرپیچیده‌افسری راکه‌آورندهٔ فرمان شاهانه بود بازداشت‌کردند وزاهدی ناگزیر پنهان‌شده ودرهمین هنگام شاه وملکه ازراه بغداد به‌رم رفتند .

شاهنشاه درکتاب خود صفحه ۱۳۰ مینویسند :

« سبب موافقت من باین نقشه به دو جهت بود : یکی آنکه با رفتن من به‌خارج قصد مصدق ویارانش آشکارمیشد وافکار عمومی رابمخالفت باآنها برمیانگیخت واین خود درشمار رفراندم بود که برخلاف رفراندم مصدق درآن شرکت نمیکرد ودیگرخطرجنك وکشتار مردم بی‌دفاع کمتر میشد و این کمك آرزوی من بود . »

باوجود نفوذ حزب توده درارتش بیشتر افسران وسربازان میهن دوست به شاهنشاه و

میهن وفادارمانده وسپهبد زاهدی باقیام سربازان ومردم در روز۲۸مرداد ۱۳۳۲ هواخواهان مصدق رادرهم شکسته وخود مصدق را بازداشت کرد .

روزاول شهریور ۱۳۳۲ (۲۲اوت۱۹۵۴) شاهنشاه وملکه‌ثریا ازرم به‌تهران باز گشتند ومردم استقبال کردند .

دکترمصدق به‌محاکمه دعوت شد ولی شاه از روی‌مهربانی دخالت کرد ومحکومیت‌او به دوسال زندانی شدن پایان پذیرفت .

درآن‌هنگام مالیاتها کاهش یافته بود وکشور در پرتگاه ورشکستگی اقتصادی قرار داشت . نخستین گامی که برداشته شد لزوم به‌گردش افتادن مجدد چرخ اقتصادی کشور بود وازاینرو زودترازهمه ضرورت تجدید روابط سیاسی باانگلیس بنظرمیرسید که درزمان دکتر مصدق قطع شده بود ، نمایندگان سیاسی طرفین متقابلا به‌لندن وتهران رفتند و مذاکرات میان دولت ایران وشرکت ملی‌نفت‌ایران ازیکسو وباگروه کمپانیهای نفتی بنام کنسرسیوم ازدیگرسوآغازشد. سرانجام در۱۹سپتامبر ۱۹۵۴ برابر۲۸ شهریور ۱۳۳۳ طرح قرارداد تنظیم گردید . مدت این پیمان نامه ۵۵ سال که تا سه نوبت هرنوبت پنجسال به کنسرسیوم اجازه تمدید داده شود وشرکت ملی نفت ایران صاحب اموال غیرمنقول صنعت نفت درایران شناخته شد و عملیات نفتی توسط دو شرکت عامل که از جانب کنسرسیوم تشکیل میشود انجام خواهد گرفت . حوزه عملیات مذکور عبارت شد ازوسعتی بمساحت یکصدهزار میل مربع که بتدریج از دایرهٔ وسعت آن‌کاسته خواهد شد . این طرح بمجلسین پیشنهاد شد وپس ازآنکه مجلسین شورایملی وسنا تصویب کردند بصحه شاهانه رسید .

چون دوباره بامراقبت کامل شاهنشاه سروصورتی بکارهای کشور داده شد و درآمدها ازمحل عوارض ومالیاتهای نفتی‌افزایش یافت درفروردین ماه ۱۳۴۴ بدستورشاهانه باردیگر سازمان برنامه ازنوبکار افتاد ودرهمان تاریخ طرحهای جدیدی بنام «هفتساله دوم» تدوین گردید و ۰/۴۰ ازمحل وام ازسرمایه‌های دیگرتأمین شده دامنهٔ عملیات این طرح شامل هرگونه مسائل مربوط به‌آبادی وعمران کشور میشد .

در فروردین ماه ۱۳۳۳ سپهبد زاهدی‌بعلت بیماری از نخست‌وزیری دست کشید و دو روزبعد حسین علاء نخست وزیر گردید ودرحکومت جدید زمزمه پیوستن ایران به میثاق بغداد شنیده شد ودرماه مهر ۱۳۳۴ نخست وزیر درمجلس سنا اعلام داشت که دولت ایران به‌پیمان نامهٔ مزبورخواهد پیوست وسنا آنرا پذیرفت .

دولت شوروی بیدرنگ اعتراض کرد واعلام داشت که این پیوستگی باروابط حسن جوار بادولت شوروی سازگار نیست . دولت ایران بیدرنگ پاسخداد که دولت شوروی این الحاق را تفاهم نکرده وصرفاً پیمان تدافعی است .

در خرداد ماه ۱۳۳۵ دورهٔ جدید مجلس کشوده شد و شاهنشاه در آن جلسه ضمن

سخنرانی رسمی، لزوم حفظ اصول دموکراسی و تقویت نیروی نظامی را گوشزد فرمودند. در این اثناء روابط شوروی و ایران بهبود یافت تاجائیکه از اعلیحضرت‌شاهنشاه دعوتی شد که بمسکو سفر کنند ودر خرداد ماه ۱۳۳۵ باملکه ثریا بطور رسمی ازآن‌کشور دیدن کردند و در این مسافرت یك پیمان نامه بازرگانی میان ایران وشوروی بسته شد وروس‌ها پذیرفتند که درقبال صادرات ایران از برنج وپنبه وماهی وخشگبار، کالاهایی‌مانند شکر وماشین و اتومبیل وکاغذ ومحصولات شیمیائی وغیره به ایران واردکنند.

در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۴ مستردالس وزیر خارجه آمریکا اعلامیه‌یی صادرکرد‌که دولت جمهوری آمریکای شمالی‌به گروه‌های آزاد و خداپرست که تحت فشار و مضیقهٔ امپریالیزم کمونیست هستند یاری میکنند و در زمستان سال ۱۳۳۵ درکنگره آمریکا درباره‌کومك به ایران اعتراض‌هایی شد ولی در همان اوقات بانك جهانی مبلغ ۷۵ میلیون دلار به ایران وام دادکه بمصرف تکمیل وتوسعه کشاورزی وحمل ونقل وگسترش نیروی برق و خدمات عام‌المنفعه برسد.

در فروردین ۱۳۳۶ حسین‌علاء ازنخست وزیری کناره‌گرفت ودکترمنوچهر اقبال نخست‌وزیر گشت وعلاء وزیر دربار شاهنشاهی شد.

در اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۶ دولت ایران بادولت شوروی طرح‌پروتوکلی امضاء‌کردند که خطوط مرزی میان آندورا روشن میساخت و بعدش عهدنامه بازرگانی برای‌مدت سه‌سال بسته شد.

در اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۶ کنگره‌یی از نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا تشکیل‌گردید و اصلاحات جدیدی درقانون اساسی انجام‌گرفت واین‌کار با اجازه‌یی‌بودکه در قانون اساسی به کنگره داده شد، این اصلاحات عبارت بودکه نمایندگان مجلس‌شورای ملی از ۱۳۲ تن به ۲۰۰ تن بالغ‌شود و اصل دیگرکه در آن،دورهٔ نمایندگی از مدت دو سال به‌چهار سال افزایش یابد.

در خرداد ماه همان سال زلزله‌های سختی در مازندران رویداد که دوهزار تن‌کشته وهزاران تن آواره شدند.

در شهریور ماه ۱۳۳۶ شرکت لیلیانتال‌کلاپ Lilienthle glapp طرحی‌برای ساختمان سد بزرگ بررودخانهٔ دز خوزستان پیشنهاد کردند که ۲۰۰ یا ارتفاع خواهد داشت زمینهای پهناوری را آبیاری‌کرده ونیروی برق‌بشهردزفول وشهر های دیگراین‌استان خواهد داد و درهمین زمان شاهنشاه باز زمین‌های بسیار ملکی خود را طبق آئین‌نامه‌خاصی میان کشاورزان پخش‌کردند.

در ماه آذر ۱۳۳۶ زلزله سخت دیگری در باختر ایران روی داد و چندین ده

را ویران ساخت .

بیش از ۱۲۰۰ تن کشته وهزاران تن آواره شدندولی باز بادستگیری مردم نوعدوست وجمعیت‌شیر وخورشید سرخ ، خرابیها جبران گردید.

در فروردین ماه ۱۳۳۷ طلاق‌نامه رسمی ملکه ثریا بامضاء رسید و این جدائی بین شاه وملکه براثر عقیم بودن ملکه ولزوم جانشین شاهنشاه وولایت عهد بودکه‌شاهنشاه وملکه برای خاطر منافع‌عالیه ملت ایران ورژیم سلطنت مشروطه باین امر رضایت دادند .

***

در تابستان سال ۱۳۳۷ اعلیحضرت همایونی برای بارسوم به آمریکای شمالی سفر کردند و این مسافرت با حسن استقبال پرزیدنت ایزنهاور و ملت آمریکا بخوبی پایان یافت.

در آبان ماه ۱۳۳۷ وزیر امور خارجه در مجلس شورای‌ملی گفت‌که دولت شوروی ایران را تهمت زده است‌که اتحاد ایران با آمریکا برای دشمنی با شوروی است این اتهام درست نیست ودولت ایران هیچگاه نمیخواهد که خاکش پایگاه تاختن برای هیچیك از همسایگانش بشود اما درعین حال دولت ایران ، خود راکاملا آزاد ومستقل میداندکه برای دفاع از مرزوبوم خود هر اقدام لازمی بنماید .

از آن‌زمان خود دولت عراق ازپاکت بغداد بیرون آمده بود دیگر دولتهای امضاء کنندهٔ آن میثاق: ترکیه، ایران، پاکستان وانگلستان میثاق خود را بنام سازمان مرکزی سنتو نامیدند و دولت ایران همچنان‌نسبت‌بآن پیمان‌نامه پایداری و وفاداری نشان‌دادند :

در همان تاریخ عهدنامه دوجانبه ایران وآمریکا بسته شد و روی همان اصولی که در کنفرانس امضای میثاق بغداد در لندن (خرداد ۱۳۳۷) تصویب کرده بودند دولت آمریکا با هریك از دولتهای آسیائی امضای آن میثاق: ترکیه، ایران، پاکستان، عهدنامه جداگانه بست وبر گردن گرفت‌که ازکشور های نامبرده دربرابر هر گونه تجاوز و تعدی‌کمونیستها حمایت‌کند. این‌پیمان در مجلس شورای‌ملی ومجلس‌سنای ایران نیز تصویب گردید.

***

در چنین اوقاتی سخن از ازدواج جدید شاهنشاه در میان آمد تا آنکه اعلیحضرت همایونی نسبت به دوشیزه فرح دیبا از یك خانواده محترم و شریف تبریز بود ابراز تمایل فرمودند ودر دوم آبان ماه ۱۳۳۸ رسماً نامزدی فیمابین انجام‌گرفت و جشن عروسی با شکوهی درکاخ مرمر تهران برپاگشت.

***

در زمستان ۱۳۳۸ اختلافاتی با دولت عراق رویداد. چون‌آن‌کشور زیر فرمان

فرمانروای تازه خود عبدالکریم قاسم قرار گرفته بودروش نامطلوب اوموجب ظهوراختلاف هایی دربارهٔ شط‌العرب ومسائل دیگر گردید.

دولت عراق موادپیمان نامه میان دوکشور را که درمهر ماه ۱۳۱۶ بسته شده بودبکار نبسته وکشتیرانی در شط‌العرب که باید خط وسط المیاه‌آن، سرحد بین‌دو کشور شناخته‌بود بلاتکلیف مانده ومامورین عراق در بندر بصره برخلاف‌عهدنامهٔ مذکور منحصراً ازطرف‌دولت عراق بودند و گفتگوی میان دوکشور بجای حساسی رسید و همچنان بلاتکلیف بجای‌ماند .

در تابستان ۱۳۳۹ مقدمات انتخابات نمایندگان‌مجلس آغازگردید،ابتدااساس‌امور انتخابات‌برروی تشکیلات دو حزب «ملیون» «مردم» بصورت انتخابات دموکراتیك پیش رفت، دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر که ازاول فروردین ۱۳۳۶ تحت هدایت شاهنشاه بصداقت حکومت کرده و پیشوای حزب ملیون هم بود بوکالت مجلس انتخاب شد واز نخست‌وزیری استعفا داد .

نظر اعلیحضرت براین بود که انتخابات درست و قانونی موافق سیستم دو حزبی جریان یافته وطبق اصول قانونی انجام‌گیرد . پس از پایان یافتن انتخابات درتیر ومرداد ۱۳۳۹ حزب دراین مبارزه فاتح‌گشته وبیشتر آراء نمایندگان را بدست‌آورد. همین مسأله باعث شکایت بسیارگردید و ازهر سو مدعی شدندکه در انتخابات اعمال نفوذ شده وبرخلاف مبانی قانونی ودموکراسی‌جریان یافته است. این معنی براعلیحضرت شاهنشاه ناپسند افتاد و اعلام فرمودندکه سراسر انتخابات کشوربکلی ازدرجه‌اعتبارساقط‌وبایدتجدید انتخابات‌بعمل آیدودرصورت‌امکان قانون‌انتخابات‌که دارای نواقص و معایب است اصلاح‌گردد.

پس از استعفاء دکتر اقبال آقای مهندس شریف امامی‌که درکابینه سابق وزیر صنایع و معادن و از رجال شریف دولت است‌در مهرماه ۱۳۳۹ مأمور تشکیل دولت جدیدگردید.

در نهم آبان ۱۳۳۹ علیاحضرت‌ملکه فرح همسر نیکبخت شاهنشاه‌که پس از آن به لقب **شهبانوی ایران** ملقب شدند فرزندی مبارك آورد وموجب شادی وشادمانی همه مردم ایران‌گردید ومولود فرخنده بنام نیای بزرگ خود به **شاهپور رضا پهلوی** نامبردارشد وبااین پیش‌آمد میمون و خجسته مسأله دل‌نگرانی درباره ولایتعهد مرتفع شد و شاهپور در همان ماه بسمت ولیعهدی ایران برگزیده شد ودر**مجلس سنا** باین عنوان شناخته شدند .

با معرفی دولت دکتر علی امینی روز ۱۹ دی ۱۳۴۰ چون هدف اصلی اجرای اصلاحات ارضی درسراسر کشور بود نخست‌کنفرانس رؤسای کشاورزی در تهران برپا وپس از مذاکرات بسیار، تجدید نظر در قانون را لازم دانسته ضمن قطعنامه کنفرانس قیدکردند اصلاحیه قانون تهیه‌گردد.

در آنموقع دیناری پول برای تأسیس سازمان اصلاحات ارضی وجود نداشت در مدت کمتر از یکهفته افراد منتخب ولوازم‌کار در دو اطاق طبقه دوم بنگاه خالصه فراهم‌گردید و

برای آنکه در آغازکار اجرائی تأخیری نشود روز پس از گشایش رسمی سازمان ، کلاس کار آموزی آمار گیری اصلاحات ارضی در میان کارمندان وزارت کشاورزی پخش و به‌ثبت نام آنان پرداخته شد. کارآموزان مرکز، روز آدینه‌ای برای کار آموزی عملی آمارگیری به‌روستاهای «رودآهن» درخاور و «هشتگرد» درباختر تهران رفتند واین نخستین روزی بود که آمارگیری اصلاحات ارضی درکشور آغاز گردید .

طبق قطعنامه کنفرانس، نواقص قانون مرتفع ودر جلسه ۱۹ر۱۰ر۴۰ هیئت وزیران تصویب شد. در اجرای ماده ۷ قانون نامبرده بمنظور تعیین روش‌کار و تهیه‌برنامه و آئین نامه‌های لازم ونظارت برحسن اجرای وظائف مندرجه در قانون ، شورائی بنام شورای اصلاحات ارضی به ریاست وزیر کشاورزی وعضویت رئیس سازمان‌اصلاحات ارضی کل‌کشور وچهار تن از مدیران عامل بنگاهها و مدیران‌کل وزارت کشاورزی تشکیل یافته . وظائف این شورا بموجب مواد مصرحه در قانون وتصویب نامه‌های مربوط بقرار زیر بود :

۱ــ تعیین روش‌کلی و تهیه برنامه وآئین نامه‌های لازم و نظارت در حسن اجرای وظائفی‌که در قانون پیش‌بینی‌شده است.

۲ــ پیش‌بینی اعتبارات و تصویب بودجهٔ سازمان اصلاحات ارضی کل‌کشور .

۳ــ تعیین‌و تصویب اجرای قانون در هریك از مناطق‌کشور.

۴ــ تشخیص متخلفین از ماده هشتم قانون وکسانی‌که از تسلیم اظهار نامه تا موعد مقرر خودداری ویا عالماً وعامداً برخلاف حقیقت مطالبی قیدکنند وصدور حکم جریمهٔ آنان

۵ــ تشخیص مقاماتیکه‌بمنظور فرار ازاجرای قانون و مقررات قانون اصلاحات‌ارضی بعمل آمده است.

پس از برکناری دکتر علی امینی در روز ۲۷ تیر ۱۳۴۱ فرمان نخست وزیری امیراسدالله علم صادرگردید. این دولت در بدو امربابحران اقتصادی وکسربودجه مواجه گردید، بابررسی‌هائی که‌شدبودجه‌سال ۱۳۴۱حدود ۲۲۰۰ میلیون ریال از راه صرفه‌جوئی مورد تصویب قرارگرفت .

تصویب بودجه‌کل کشور به بلاتکلیفی وبحرانی‌که از چند ماه‌پیش حکمفرما شده‌بود پایان بخشید ویك محیط اعتماد برای بکار افتادن سرمایه‌ها و بهبود امور بازرگانی و مالی بوجود آورد، طی‌این مدت برای رفع بحران کارهایی مانند اتمام ساختمان هـای نیمه تمام دولتی که اعتبار هنگفتی در حدود ۱۴۰۰ میلیون ریال‌بآن اختصاص یافته وراهسازیهای‌فوری و ساختمانهای شهرداری از قبیل نهرفیروز آباد و راهرو های زیر زمینی و ساختمانهای بانك رهنی برای مسکن مردم وهمچنین فعالیتهائی برای استانهای کشور پیش‌بینی‌شد.

با تقلیل پورسانتاژ ذخائر بانکهای خصوصی دربانك مرکزی حدود ۱۵۵۰۰ میلیون

ذخائر آنها آزاد شد تا به مصرف اعتبار در مورد صادرات وتولیدات کشاورزی برسد و این خود کمك بزرگی برفع مشکلات محسوب میشود .

یکی ازمشکلات بودجه پرداختیهای خارجی بود که هم تهیه ریال آن و هم پرداخت ارزآن بسیارمهم میبود ، دراینمورد نظرآن بودکه مسئله ورشکستگی کشوربرای همیشه از میان برخیزد ودراینراه توفیق زیادی حاصل شد . وضع مالی وخزانه روزبروزروی ببهبود رفت ، تعهدات دولت پرداخت شد وعلاوه ۳۶۰۰ میلیون ریال مابه التفاوت حقوق معلمین ۷۰۰ میلیون ریال دیگر ببودجه فرهنگ افزوده شد ، ۲۰ میلیون ریال بدهی بصندوق بین المللی پول پرداخت گردید ومعادل ۳۰ میلیون دلاراعتبار بوجود آمدکه همه وقت نمیتوان ازآن استفاده کرد .

پس ازرفع بحران بودجه ، تعیین تکلیف قانون برنامه سوم ازجمله مسائل مهم وقابل توجه بود وبتعویق انداختن اجراء برنامه سوم بهیچوجه با مصالح کشور مطابقت نداشت . رسیدگی باقلام پیش بینی درآمد وهزینه آن وهمچنین تهیه زمینه برای تحصیل قرضه خارجی دقیقاً صورت گرفت وتکلیف سازمان برنامه تعیین شد .

دراین برنامه جمع اقلام درآمد برنامه پنجساله ۱۴۰ میلیارد ریال پیش بینی گردید که دررشته های کشاورزی ، بهداری، بهداشت ، فرهنگ صنایع وآبیاری بتناسب معینی مصرف شد، دراینمدت درجمع آوری اقلام درآمد داخلی نهایت اهتمام بکاربرده شد تابقرضهٔ خارجی نیاز کمتری پیش آید .

تنظیم واجرای برنامه سوم ازاساسی ترین مسائل کشوربوده که خوشبختانه درحل آن توفیق حاصل شد وبا تصویب لایحه قانونی اختیارات استانداران کوشش گردیدکه تمرکزامور ازتهران بشهرستانهامنتقل گردد وکارمردم بخودشان سپرده آیدتاگامهای سریعی بسوی پیشرفت وپیروزی برداشته شود وپایه یك دمکراسی محلی واساسی دراین کشور برقرارگردد :

اجرای قانون اصلاحات ارضی که مورد علاقه بسیارشاهنشاه و همه مردم ایران بود با شدت وپیگیری دنبال شد ونتایج مطلوبی حاصل گردید .

اجرای لوایح ششگانه که روزششم بهمن ماه بتصویب ملی گذارده شد و بدولت ابلاغ گردید جزء برنامه های اساسی دولت قرارگرفت ودراین راه فعالیت وکوشش فوق العاده یی بعمل آمده که درآیندهٔ نزدیکی اثرات ثمربخش آن منتهی خواهد شد وملت ایران را بسعادت ونیکبختی بیشتری خواهد رساند .

فراهم آوردن ثبات درامور اقتصادی که درپیشرفت امور کشور ازهمه چیزمؤثرتراست همواره مورد توجه مخصوص دولت بود وضمن مطالعات دقیقی که دراین باره شد لزوم تشکیل شورائی ازکلیه طبقات ذیصلاحیت احساس گردید تابتواند پیرامون کارهایی که بازندگی مردم

وسیاست دولت ارتباط مستقیم دارد مانند وصول مالیاتها ، عوارض ، سیاست اقتصادکشور از لحاظ تجارت داخلی وخارجی ، سرمایه‌گذاری ، تشویق صنایع ، حمایت محصولات داخلی وتولیدات وپیشرفت صنایع کشاورزی بمباحثه پرداخته ، روشی را پیشنهادکندکه لااقل برای مدت پنجسال قابل تغییر نباشد ویاتغییرات آن درحدودمعینی باشد.

کنگرهٔ مزبوردرروزهشتم اسفندگشوده شد واین مسئله ازاساسی ترین اموریست که در وضع اقتصادی کشوراثرات مطلوبی بجای خواهدگذارد وسبب بهبودآن خواهدگردید واز آن پس هرکس خواهد دانست که وضع حال وآیندهٔ اوچیست ؟

درزمینه توسعه وتعمیم فرهنگ قدمهای مؤثری برداشته شد ، تشکیل سپاه دانش که به دستوراعلیحضرت همایون شاهنشاهی بکاربسته شد تحول بزرگی در بالا بردن سطح معلومات عمومی بوجود خواهد آوردکه درپیشرفت وبهبود وضع اجتماعی ایران بسیارمؤثراست ه

تصویب لایحه سهیم کردن کارگران درمنافع کارخانه ها ، نقش مهمی را درزندگی کار-گران بعهده دارد ورفاه وآسایش آنان را فراهم میسازد .

برای بهبود وضع راههای کشوراقدام لازم بعمل آمد . درزمینهٔ بهداشت نقطه نظر دولت این بودکه اموربهداشت بدست دولت وکارهای درمانی بدست مردم ومؤسسات خیریه‌و خصوصی بانظارت‌عالیهٔ وزارت‌بهداری واگذارشود ودراینراه‌توفیق هایی نصیب دولت گردید.

طی اینمدت گامهایی برداشته شد تانسبت باضافه تولیدات که بستگی کامل بتأمین نیاز-مندیهای کشاورزی ومسائل مربوط بآن ازجهت کاشت بهتر، کود زیاد تر ، آپ مطمئن تر، مکانیزاسیون وبرداشت وبازاربهتربود وبموازات آن توسعه صنایع مربوط بکشاورزی توفیق هایی نصیب کشورشود .

برای جلب سیاحان به ایران که منبع درآمد بزرگیست مقدمات وسیعی فراهم گردید که بتدریج اثرآن مشهود خواهد شد. نسبت به تنظیم برنامه عمرانی منطقه‌ای نیزاقدام‌سریع معمول گردید .

دراینمدت برای اینکه بمشکلات مردم استانهاازنزدیك رسیدگی شود ضمن مسافرتهای نخست وزیربنقاط آذربایجان، کردستان ، کرمانشاه، خوزستان ، فارس ، اصفهان ، جزایرو بنادرخلیج فارس، وبحرعمان دررفع مشکلات ونیازمندیهای مردم استانها اقدام شد .

چون تأمین رفاه وآسایش کارمندان دولت همیشه مورد نظربوده لایحه استخدام کشور طی چند جلسه مورد بررسی دقیق قرارگرفت ، امید آنکه درآینده نزدیکی این مشکل نیز ازمیان برود .

رادیوایران که اولین فرستندهٔ آن درروزچهارم اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ بفرمان‌شاهنشاه سابق افتتاح گردید در بدو امر نیروهای فرستندهٔ آن منحصراً بیکدستگاه موج کوتاه ۳۲

کیلوواتی ویکدستگاه موج متوسط ۲ کیلوواتی بود که درشبانه روز پنجساعت برنامه پخش میکرد.

دواوایل کار رادیو تهران برنامه های خود را دریك استودیو واقع در جاده قدیم شمیران پخش میکرد، درسال ۱۳۲۷ یك استودیوی دیگری درمیدان ارگ تهران ساخته شد که خبرهای کشور در پاره‌یی اوقات شبانه روز از این استودیو پخش میشد.

با اینکه درسال ۱۳۳۰ دواستودیوی دیگر نیز درمیدان ارگ بنیاد گردید معهذا این توسعه در برنامه های رادیو، تحولات بزرگی بوجود نیاورد، فعالیتهای رادیو وانتشارات کشوراز سال ۱۳۳۲ آغاز شد زیرا دراین سال استودیوی شماره یك رادیو با موج متوسط ۲۴۰ متر بکار افتاد ودرهمین سال یعنی ازتاریخ دوم تیرماه ۱۳۳۲ وضع تبلیغات وانتشارات کشور با پیش عوض شد.

دستگاه ۲ کیلوواتی رادیو تهران درسال ۱۳۳۵ به پنجاه کیلووات ویکسال بعد یکصد کیلووات تبدیل شد ومقدمات ایجاد شبکه رادیو ایران فراهم گردید.

رادیو ایران که بوسایل مدرن رادیوئی مجهز شد دارای چهارفرستندهٔ نیرومند بقدرتهای یکصد کیلوواتی موج متوسط ویکصد کیلوواتی موج کوتاه و ۳۰ کیلوواتی موج کوتاه و پنجاه کیلوواتی موج متوسط گردید سه دستگاه آن درتمام مدت شبانه روز برنامه اجراء میکند وپنجدستگاه فرستندهٔ سیار دراختیار دارد که درموقع لزوم ازوجود آنها استفاده میشود.

پنج دستگاه گیرنده وچهاردستگاه تله پرینتر آماده شد وآخرین دستگاههای خبرگیری مجهز گردید چنانکه درشبانه روز ۲۲ بخش خبر از رادیو پخش میشود وهرگونه اخبار مربوط بنقاط جهان بانیمساعت فاصله میتواند وسیله رادیو بخش نماید این خبرگزاری هر روز چند بولتن حاوی آخرین اخبار ایران وجهان دراختیار جراید میگذارد.

درسالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ بترتیب دررشت، کرمان، کرمانشاه، گرگان و زاهدان رادیوهای فرستنده نصب گردید که بجز شهرساری درهمه مراکز استانها اداره رادیو فرستنده وجود دارد.

بامداد روزشنبه هفدهم اسفند ۱۳۴۲ آقای اسدالله علم نخست وزیر که درروز ۴۱/۴/۲۸ بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شده بود پس از ۱۹ ماه وبیست روز از نخست وزیری استعفا داده و اعلیحضرت همایونی باتقدیر خدمات دوره زمامداری او بشرح زیر، درهمین روز فرمان نخست وزیری حسینعلی منصور صادر گردید.

این جان نثاران وهمه همکارانم که درگذشته افتخار خدمتگزاری داشته‌ایم مفتخریم که بزرگترین وعالیترین برنامه تحول اجتماعی قرون اخیر ایران کهن راکه باتبکار آن شاهنشاه بزرگ بملت پرافتخار ایران پیشنهاد گردید اجراء کنیم.

برنامه اصلاحات ارضی- تشکیل سپاه دانش- اصلاح قانون انتخابات- شرکت کارگران

در منافع کارخانه ها ـ ملی شدن جنگلها ـ تنظیم قانون فروش کارخانه های دولتی بمردم باسرعت لازم بانجام رسید .

انتخابات مجلسین ایران باشرکت عموم مردم وبویژه بانوان که نیمی از مردم کشور بودند وتاکنون بحساب نمی آمدندانجام شد ونمایندگان آنان نیز بمجلس راه یافتند. تابرنامه ـ های اجتماعی بزرگ اعلیحضرت همایونی وملت ایران را بانجام وثمر برسانند .

حسب الامر مبارک: قانون سپاه بهداشت تنظیم و هم اکنون درمرحله تصویب است قانون مبارزه با بلای خانمانسوزمواد مخدره نیزمراحل تصویب را میگذراند .

درسیاست خارجی برنامه شاهنشاه را دائر بربرقراری حسن رابطه همجواری با عموم همسایگان وپای بندی بتعهدات بین المللی خود را سرلوحه کارخویش قرارداد بعلاوه در عقد قراردادها باکشورهای خارجی برای تحکیم مناسبات دوستی کوتاهی نکرد .

درسیاست داخلی نیزازوظایف خویش غفلت نداشت ، درحفظ نظم عمومی دقیقه ای غفلت نورزید . درواگذاری کارمردم بمردم قوانین لازم تدوین وبمجلس تقدیم کرد ، تجدید و تقویت کادروزارت کشور بااستخدام دانشجویان وفارغ التحصیلان بااستفاده ازمحل صرفه جوئی ها دردست اجراء میباشد .

همچنین برنامه خانه انصاف را جهت تسریع درکارهای قضائی مردم مخصوصاً ده نشینان بکاربست ، دادگستری ازسیاست کاملا برکنار ماند و مبارزهٔ بافساد دنبال شد ووضع معیشت قضات حتی الامکان تأمین گردید . قانون استخدام بمنظوربهبود امورادارى كشورواصلاح آن چنانکه با انقلاب شاهنشاه ومردم هماهنگی داشته باشد تنظیم وبمجلس تقدیم داشت .

درپیشرفت اموراقتصادی باتکاء راهنمائی های خردمندانه شاهنشاه ومنابع لایزال قدرت ملی وطبیعی کشور، صمیمانه کوشش نمود تا آنجاکه بودجه بصورت معقول وقابل اجرائی متعادل گردید .

امورعمرانی وآبادانی کشوربا تصویب قانون برنامه پنجساله سوم آبادانی شروع شد و هم اکنون هرروزکارتازه ای بنام نامی شاهنشاه آغاز میگردد بخصوص بمناطق دور افتاده و مرزی کشور توجه مخصوص مبذول گردید . بساحل نشینان جنوب باوضع مقررات خاص گمرکی وبازرگانی وآغازکارهای عمرانی وآبادانی کمك خاص داده شد .

بدهگانان وعشایر کشورازهیچ نوع کمك وفراهم آوردن تسهیلات درکارآنها فروگذاری ننموده تشکیل شرکتهای تعاونی وبخشودگی آبچروعلفچر ازجمله اقدامات اساسی دراین زمینه محسوب است. بعلاوه اجرای قانون اصلاحات ارضی باسرعت درحال پیشرفت ودرمحیط روستاها . امنیت وآرامش وجدیت درافزایش تولیدکارفرماست .

بطبقه جوان کشوردرفراهم آوردن وسائل پیشتر تحصیلات تا آنجاکه میسر بوده است

توجه شده است بویژه گسترش تعلیمات ابتدائی مورد توجه بود بطریقی که بیشتر از ۳۵۰ هزار دانش آموز بر اثر دبستانهای نوبنیاد واستخدام آموزگاران واجرای فرمان سپاه دانش باتعداد نوآموزان افزوده شد .

در تعلیمات حرفه‌ای مؤسسات موجود تکمیل و چند بنگاه بزرگ تعلیماتی عالی جدید تأسیس گردیده ، در تأسیس شورای مرکزی دانشگاهها برای بهبود وضع دانشگاههای کشور کوشش کافی مبذول گردید .

باتصویب قانون حمایت ازصادرات رونق گرفت ، یاهیچ جنس صادراتی اعم از برنج و سبزه وپنبه ودیگر محصولات کشاورزی وصنعتی داخلی حتی سیمان ومواد پلاستیکی و سنگ-های معدنی بدون فروش باقی نماند وهم اکنون افزایش صادرات سیمان وسنگهای معدنی قابل ملاحظه است .

اضافه موجودی پارچه کشور که درسالهای قبل درانبار باقی مانده بود جذب شد وروی هم رفته صادرات کشور درحدود ۱۵ درصد افزایش یافت وبازارهای نوبرای فرا آورده های کشور فراهم گردید . بعلاوه توسعه تولید صنعتی قابل توجه بود .

کشور ایران نخستین کشور غیر اروپائی است که با بازار مشترك باب معامله را گشوده و قرارداد بسته است . اعتبارات روزافزونی که بکشور عرضه میشود بالاترین دلیل توانائی مالی واقتصادی کشور است .

دولت دقایق اوامر همایونی را درراه بهره برداری بیشتر ازمنابع ملی نفت و استیلای کامل حقوق ملی صمیمانه وصادقانه بکار بست . بی‌تردید تاریخ وافکار عمومی ملت ایران که هرگز اشتباه نمیکند .اوامر ابتکاری اعلیحضرت همایونی را دراین زمینه بعد ها بهتر وبیشتر قضاوت خواهد کرد .

شاهنشاه پس از خاتمه گزارش آقای اسداله علم ومعرفی شدن کابینه حسینعلی منصور خطاب بدولت جدید فرمودند : البته همه شما میدانید دراین سالهای اخیر پس از قیام ملی ۲۸ مـرداد کـه سرنوشت کشور درمسیر تازه‌یی وارد شد ودورهٔ بلاتکلیفی وسپردن سرنوشت کشور بقضا وقـدرو احیاناً تمایلات وافکار غیر مثبت ویا احیاناً افکار پریشان پایان یافت درجریان هستید ،کوشش شد کشور به مسیری مطابق شئون وامکانات بادرنظر گرفتن استعداد ملت وتمدن باستانی و نـبوغ ذاتی مردم هدایت شود .

خداوند نعمت هائی به‌این مرزوبوم بخشیده است که مایه پیشرفت هر قومی میتوانـد باشد، بعقیدهٔ من درردجه اول‌این نعمتها: ثروت انسانی است که این کشور را در سه هزار سال تاریخ حفظ کرده . اوقاتی بود که انوارعظمت و ترقی و تمدن ایران دربخش بزرگی از جهان آنروزتابندگی داشت ودیگر مردم ازآن بهره مند میشدند ، البته در این دوران دراز

تاریخ بزرگ ما گاهگاهی دوران انحطاط نیز همراه داشته و آخرین دورهٔ انحطاط ما بارستاخیز صنعتی جهان وعقب افتادگی ما بوده است .

درزمانیکه جهان پیش رفته بتندی وبگسترش میرفت شما میدانید که درسالهای پیش از ۱۲۹۹ ما چه روزگاری داشتیم ، دراینسال اقدام بزرگی بعمل آمد ودیدیم که سردودمان ما ایرانرا بچه مراحلی ازپیشرفت رسانید تا آنکه درشهریور ۱۳۲۰ وضع دنیا وموقع جغرافیائی ما موجب شدکه ترقی واستقلال ایران ونقشه های بزرگی که برای پیشرفت داشتیم متوقف شدو شالوده‌های اساسی کشورمتزلزل گشت .

کشورما اشغال شد ستونهای بنجم بیگانه پیدا گردید وروح اجنبی پرستی و خیانت روشن وعلنی بکشورازیکسووشناختن قدرت مصنوعی برای خارجی ازسوی دیگرمارا چندی سر-گرم یکرشته حوادثی کردکه درچند مرحله منجمله درسالهای ۱۳۲۴و۲۵ دروقایع آذربایجان کشورما را بدیارنیستی پرتاب کرد ولی عنایت خداوندی باعث شدکه تصمیمی بگیریم که در سال ۱۳۲۵ تمامیت ارضی ایران حفظ شود ، این یك معجزه بود .

درسال ۱۳۳۲ بازکشوربایك معجزه ازسقوط رهائی یافت ،روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادسال ۱۳۳۲ رابخاطر داریدکه درشهرتهران چه شعارهائی روی زمینها ودیوارها علیه استقلال کشورمیدادند.

ازسال ۳۲ باینسوعطف بآن سوابق وآن تجارب برای حفظ منافع کشورما مرحلهٔ ثبات را پیش گرفتیم ناچارشدیم ازخوش باوریها چشم بپوشیم ، سیاستی که بیش گرفتیم سیاستی مثبت بود ودیدیدکه بخواست خداوند سیاست خارجی ماچقدر بمصلحت کشورو براساس منافع مردم وکشوربوده است .

در این سیاست آنچه درنظر گرفته شد مصلحت کشوربود با روح اجنبی پرستی وشناختن قدرت غیرعادی برای بیگانه مبارزه شد وآخرین آثارخود بخود ازمیان خواهد رفت و این ننگ برطرف خواهد شد ایرانی ازخارجی نپرسد درباره ماچه فکرمیکنی وماچه باید بکنیم؟

شاهنشاه سپس فرمودند : باوجود همه پیشرفتهایی که کرده بودیم درسال ۱۳۴۱ با بر-رسی وضع دنیا وپیشرفت سایرملتها وبرنامه‌هایی که ملل دیگر برای پیشرفتهای اقتصادی ، فرهنگی واجتماعی طرحریزی کرده بودند ایجاب میکرد ماهم منظرهٔ بیست سال یا سی سال آینده را درنظر بگیریم وطبق امکانات کشور، آن برنامه راپی ریزی کنیم .

برنامه ما غیر ازانقلاب کامل وهمه جانبه نمیتوانست باشد زیرا خداوند وضعی رابرای ما فراهم کردکه امکان انجام این برنامه ها را بدون کوچکترین خطری و اشکالی میسر ساخته است .

بیست وچند سال سلطنت برای من باتوجهات خدایی چنان موقعیت هایی فراهم کردکه میتوانستم اینکارها را انجام بدهم وغفلت ازاین امرمهم را ازخداوند و وجدان خودم قصوری

میدانستم ، اینست که دست به اقدامی زدیم که بی اینکه بخواهیم غلو بکنیم در همه جهان بنام اصیل ترین انقلابها مورد قبول واقع شده است وهمه نقشه‌های ما درحدود روح منشور انقلاب شش بهمن» معطوف بآنست که این انقلاب را تکمیل کند.

دولت گذشته که امروز بامداد کناره گرفت درراه این انقلاب زحمت کشیده ومورد قدردانی واقع شد، وظیفه این دولت تطبیق سازمان کشوری برای بهره برداری ازاین انقلاب وآماده کردن همه طبقات مردم برای بیشرفت در راه این انقلاب است که البته وظایف خود شما و بیشتر اعضای هیئت دولت ازاین جهت دارای دوجنبه است یکی دولتی ودیگری وظیفه‌سیاسی.

شاهنشاه افزودند: باحفظ رژیم مشروطه و دموکراتیك ما این انقلاب ها را بحداکثر ثمر خواهیم رسانید. انتظارمن ازوزیران تازه وزارتخانه های نو اینست که هردقیقه از این وقتی راکه دراختیارماست گرانبها بدانند، یك ثانیه وقت تلف کردن گناه است البته لازم نیست برای شما ازدرستکاری صحبت کنیم، چون همه مردم درستکاری هستید ولی همه دستگاههای شما باید باصحت ودرستی اداره شود.

باید بدانید که یك ثانیه تحمل کوچکترین عوامل فساد نخواهد شد برای اینکه مسئولیت مشخص بشود اول مسئولیت را ازوزیران خواهیم خواست وشما نیز باید ازرئیسان و کارمندان خود مسئولیت بخواهید، امکانات ما برای بهره برداری ازمنابع کشور زیاد است. ثروت فقط نفت نیست، درمورد همین نفت نیزدرعرض دوسال ونیم تاسه سال دیگر نتایج اولیهٔ اقدامات روشن خواهد شد وشرکت ملی نفت ایران بپایه‌ای خواهدرسید که گمان نمیکنم درجهان رقیب داشته باشد.

بموازات استخراج این ثروت ، ثروتهای دیگری موجود است که هر گاه مثلا ما بتوانیم محصول پنبه را بسالی پانصد هزارتن برسانیم حساب کنید چه درآمدی عاید میشود؟

بهره برداری ازجنگلهای ایران ومهیاکردن اراضی کشاورزی که زیر سطح موجود و سطحهای آینده خواهد بود بااصول جدید کشاورزی نتایج بسیار درخشانی خواهد داشت. شنیده‌ام ده تا بیست هزارهکتاری که زیر سد دزآماده شده در همین حالا نتایج بسیار خوبی داده است.

اهمیت صنایع پتروشیمی که معلوم است. ایجادصنعت ذوب آهن برای ما موضوع فوری وفوتی شده است ودربیست سال آینده میزان (... درصد) فعلی که دردهات زندگی میکنند باید معکوس شود وبهمان تناسب کشور بایدصنعتی بشود ومن این چندمورد راتنهادا بعنوان مثال یادآور شدم منجمله مامیتوانیم تاپنج سال دیگر با تکمیل کارخانه‌های قند، خود را ازورود قندخارجی بی نیاز کنیم.

پس ملاحظه میشود که چه درمورد امور کشاورزی وچه درصفت وزارتخانه جدید آب و برق مورد توجه من است وباید پیش بینی های لازم بشود.

شاهنشاه سپس فرمودند : برای رفاه مردم، قوانین انقلاب باید تکمیل شود ، هر نوع بیمه وهمچنین بیمه های فعلی باید تکمیل گردد ، موضوع خانه‌های سازمانی وتأمین مسکن برای مردم، امری مهم است وازاینروبوزارت آبادی ومسکن اهمیت زیادی میدهیم وایجاد وزارتخانه آبادی‌ومسکن بدین منظوراست که هم بتوان برای مردم تأمین مسکن کرد وهم به رونق اقتصادی وایجادکارپرداخت .

درقسمت وزارت دارائی وامورمالی ترتیب جدیدی باید داده شود ودر قسمت بودجه نویسی باید تجدید نظرشود ، دستگاه وصول مالیات باید منطبق بایکدستگاه مترقی باشد .

وزارت دادگستری اهمیت خویش را دارد ومطابق روح انقلاب ، ما باید مظهرتساوی افراد دربرابرقانون باشد ، نه اسم افراد ونه محلی که بدنیا آمده‌اند هیچ چیزنباید درکار مراجعان دادگستری تأثیری داشته باشد ومسلماً دادگستری باید ازسیاست دورباشد ووسائلی فراهم نمایدکه حداکثرسرعت درکارهای دادگستری بوجودآید وبافساد بشدت مبارزه شود زیرا هیچ دستگاهی قوام ودوام نخواهد داشت مگراینکه براساس صحت عمل باشد .

قسمت قوای تأمینیه البته برنامه‌معینی‌دارد،ماآرزومند خلع سلاح عمومی‌جهان‌هستیم و شرط عقل هم همین‌است، منتهی تاموقعی که شرایطاطمینان بخش فراهم شده باشد ،باخطراتی که‌گاه وبیگاه دردنیا بروزمیکند ، آنی ازانجام وظیفه وفراهم‌کردن آنچیزیکه مورد لزوم ونیازکشوراست نمیتوانیم غفلت‌کنیم .

کارفرهنگ‌خیلی مورد توجه وعلاقه‌ماست زیرا ما اگر بخواهیم ریشهٔ بیسوادی رابکنیم شاید هفتاد تا هشتادهزارمعلم جدید احتیاج داریم آنهم معلمی که بوظیفهٔ خطیرخودکاملا آگاه باشد . ازاینروبدستگاه فرهنگ‌باید‌کمال توجه بشود وبعضی عدم تمرکزها باید ازبین‌برود، درمورد وزارت بهداری هم همینطوراست .

البته مطالب بسیاراست واین دولت برنامه‌هایی تنظیم‌کرده است ،کشوریکه روبترقی‌و پیشرفت است بخطوط مواصلات احتیاج داریم ، وزارت راه باید بپیشرفت خود ادامه دهد . دروزارت کشورباید‌بتقسیمات کشورووضع شهرداریها ، واگذاری‌کارمردم بمردم‌وتشکیل‌انجمن های ایالتی وولایتی باید باکمال دقت مطالعه ودنبال شود .

شاهنشاه درپایان‌فرمودند تاوقتیکه‌این برنامه‌ها راانجام‌دهید مسلماً ازطرف من‌حمایت خواهید شد واصولا من هیچ مانعی درکارپیشرفت نمی‌بینم .

درجند سال زمامداری این دولت چدیدکه از حزب نوبنیاد «ایران نوین» تشکیل‌شده است حوادث مهمی روی داده دررأس همه آنها ابتداء حادثه سوء قصد رئیس دولت مرحوم حسینعلی‌منصوربوده که هدف تیردلدوزی دربهارستان پیشاپیش جلوخان عمارت مجلس شورای ملی واقع شد ، این تیردرگلوی او جای‌گرفت ونای ویرا درهم شکافت . بیمارستانش بردند ولی سرانجام جان سپرد ازجنازه فقید مزبوربا تجلیل بسیاری تشییع شد ودر زاویه مقدسهٔ

حضرت عبدالعظیم بخاک رفت ظاهراً سوء قصد پس ازافزایش نرخ نفت وبنزین ویکی دوقلم کالاهای دیگر بود که درقاطبهٔ مردم اثری شگرف داشت وپس ازآن نرخ اجناس مزبور ببهای سابق خود بازگشت .

اقدام اقتصادی مهم دیگر منصور درزمان حیاتش واگذاری چند امتیاز نفت خلیج فارس یا بعبارت دیگر نفت‌قارهٔ ایران بود ، متعاقب حادثه سوء قصد فرمان نخست وزیری آقای‌امیر عباس هویدا وزیر دارائی صادروابلاغ گردید وبا ترمیم هائی که طی چند سال در این دولت انجام گرفته هنوز برسر کاراست .

مراسم تاجگذاری‌رسمی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر درزمان ایندولت یعنی‌روز چهارم آبان ۱۳۴۶ درکاخ گلستان بفرخندگی‌وشکوهی بی مانندانجام گرفت که پیشینه‌نداشت برخلاف شاهنشاهان‌دیگر که مراسم تاجگذاری‌را باتشریفات انتقال سلطنت همزمان‌میساختند یا این سنت را بفاصله‌ای که ازپنج شش سال ودرباره صغیربودن پادشاهان اززمان رسیدن‌آنان بسن بلوغ بیشتر نمیشد بجای میآوردند وباآنهمه احترام‌ودلبستگی که بشعائرملی وباستانی و مذهبی ایران دارند راضی شدندکه میان انتقال سلطنت ازرضاشاه کبیربنیان گذارنامدار سلسلهٔ پهلوی در۲۵ شهریور۱۳۲۰ هجری شمسی ومراسم تاجگذاری خود بیست و شش سال فاصله پیدا شود .

علت تأخیرتاجگذاری شاهنشاه‌را باید در گفته ها ونبشته‌های این شهریاربزرگ‌جست: چه روزیکه اعلیحضرت‌محمدرضاشاه پهلوی‌درسال ۱۳۲۰ زمام امورشاهنشاهی ایران رابکف باکفایت گرفتند کشورما یکی از بحرانیترین لحظات تاریخ خود را میگذرانید . بمناسبت جنگ دوم جهانی وآثارشوم آن که ناگزیربه میهن گرامی مانیزدست یافت نه نتها آسایش‌و آرامش ونتایج حاصل ازکوشش های رضاشاه کبیردرخطرافتاد ، بلکه استقلال وهستی این‌ملت کهنسال نیزدرمعرض تهدید قرار گرفت .

پیداست درچنان روزگاری برپا ساختن مراسم تاجگذاری که اصولا باید با جشن و شادمانی همراه باشدبرای شاهنشاه مهربان وجوان بختی که ازکودکی درمهد امید وبازوی‌ای شیرین‌سربلندی ایران پرورش‌یافته است‌کاری دشواربودوحتی باتوجه بنابسامانی اوضاع کشور درآنزمان که شاه ومردم‌این‌سرزمین حضورنیروهای بیگانه را ولوبصورت متفقین در این خاک پاك بارعایت ضرورتهای بین‌المللی وبا تحمل خسارت مادی ومعنوی مشاهده میکردند امری محال می‌نمود .

پس ازپایان یافتن‌جنگ جهانی نیزمیهن‌ماتاسال ۱۳۴۳وحتی تا روزفرخندهٔ ششم‌بهمن ۱۳۴۱ باعواقب‌آن‌جنگ وفتنه‌های‌ناشی ازآثارآن درایران دست‌بگریبان بود تاآنکه‌ازسوئی درپرتوسیاست ملی مستقل شاهنشاه کشورما مقامی‌راکه شایستهٔ آن بود بتدریج درزمینهٔ داخلی وبین‌المللی‌داراگردید واز دیگر سو ببرکت انقلاب سفید شاه ومردم ملت ایران باجهشی که

درتاریخ بیمانند است براهنمائی رهبرخردمند وروشن بین ودانا وتوانا وصلـح دوست بسوی آیندهٔ درخشانی رهسپارشد وهمینکه نخستین ثمرات آن سیاست واین انقلاب درایران وخارج ایران آشکارگردید فرمان همایون‌شاهنشاه نیزدربارهٔ برپا داشتن مراسم تاجگذاری درآبان ۱۳۴۶ برگزارگشت شرف صدوریافت .

تاجگذاری شاهنشاه آریا مهر درروزچهارم آبان۱۳۴۶ که مصادف باجشن مسعودمبارک فرزند برومند رضاشاه کبیراست علاوه برآنچه درپیش ذکرشد خصوصیت دیگری نیزخـواهد داشت که آنهم درتاریخ ایرانی پیشینه ندارد . درآنروزاعلیحضرت همایون شاهنشاه مقارن ساعات تاجگذاری بدست مبارک خود تاج برسرعلیاحضرت شهبانوی ارجمند ومادرفرخنده سیر والاحضرت رضاپهلوی ولیعهد گرامی ایران گذاشتند و با این اقدام شاهانه برگ زرین دیگری بردفتر انقلاب سفیدکه احترام بحقوق بانوان و مادران ایرانی یکی از اصول مهم آن بشمار رفت افزودند .

علاوه بررجال وشخصیتهای ایرانی ، هزاران‌تن ازرجال وشخصیتهای خارجی ،خبر-نگاران ، روزنامه نگاران . عکاسان ، فیلمبرداران داخلی وخارجی شرکت جستند و مراسم برگزاری‌جشن باشکوه تاجگذاری‌اعلیحضر تین‌افزون برپخش‌مستقیم‌ازتلویزیونهای‌ایران‌بفاصلهٔ ۲۴ساعت‌ازطریق‌تلویزیونهای‌اروپائی‌پخش‌ومیلیونها نفر درسراسرجهان ازآن‌دیدن‌کردند.

نخستین‌جلسه سومین مؤسسات‌بریاست جناب آقای‌مهندس شریف امامی وباحضورجناب آقای هویدا نخست‌وزیر بمنظوررسید گی واصلاح اصول۳۸و۴۲و۴۱ متمم قانون اساسی‌تشکیل گردید . جلسات سومین مجلس مؤسسان و اصلاح مواد مذکورکه بموجب‌آن هنگام انتقال سلطنت چنانچه ولیعهد بسن بیست سال تمام خورشیدی نرسیده باشند شهبانو"مادر ولیعهد بلافاصله نیابت سلطنت را بعهده خواهدگرفت «اصل۳۸»

پنجمین دورهٔ قانون گذاری مجلس سنا وبیست ودومین دورهٔ مجلس شورایملی با نطق افتتاحیه شاهنشاه آریا مهر و حضـور اعضاء جلیل خاندان سلطنت در تاریخ ۴۶/۷/۱۴ گشایش یافت .

نمایشگاه صنعتی ایران درمحلل سازمان دائمی نمایشگاههای‌کشوردر پیشگاه شاهنشاه آریا مهر بمنظور نمایش فرا آورده های صنعتی کارخانه های ایران در ۴۶/۸/۸ گشوده شد .

۱۲۰قطعه فرش دستباف ایران برای مفروش‌کردن مسجد نبوی مدینه طبق قـرارداد شرکت سهامی فرش ایران ووزارت حج واقاف عربستان سعودی تا اردیبهشت ۱۳۴۷ ارسال خواهد شد .

سفررسمی حضرت‌گئورکی ترایکوف صدرهیئت رئیسه شورایملی جمهوری بلغارستان بایران بنابدعوت شاهنشاه آریامربمدت یکهفته .

افتتاح کارخانۀیاسوج بامصرف یکهزارتن چغندردرروزواقع درفرمانداری کل گهکیلویه وبویراحمدی در۴۶/۹/۲ . این کارخانه ازمحل اعتبارات سازمان برنامه وبوسیله وزارت اقتصاد تأسیس گردید .

صدورپروانه تأسیس کارگاه تراشکاری در اصفهان باظرفیت ۵ تن وسائل یدکی ماشین و دوواحد سیمانکاری وموزائیك سازی۴۶/۹/۸

گشایش کارخانه صنعتی نورد شهریاراهوازدرده کیلومتری اهواز درپیشگاه شاهنشاه آریامهرمورخ ۱۲-۴۶/۹.این کارخانه قادر است ۱۵۰ تن آهن گرد، تسمۀ نبشی وسپری در سال تولید کند .

گشایش نمایشگاه جهانی مون رآل باشرکت ۷۲ کشورجهان ازجمله ایران در کانادا روزنهم اردیبهشت ۱۳۴۶ انجام گرفت . غرفه ایران درزمینی بمساحت ۳۶۰۰ متر مربع با الهام ازسبك معماری «رباط ملك» بناگردیده و نمای خارجی آن با کاشیکاری نفیس ایرانی تزئین یافته است مورد توجه کارشناسان برجسته جهان قرارگرفت .

نخستین قرارداد فروش نفت بکشوربلغارستان میان شرکت نفت ایران وشرکت دولتی بلغارستان درتاریخ ۴۶/۲/۲۱ بسته شد .

سد فرحنازپهلوی واقع در«لتیان» چهل وپنج کیلومتری شمال شرقی تهران درپیشگاه شاهنشاه آریامهروآغازبهره برداری ازآن گشوده شد.

شاهنشاه آریامهروعلیاحضرت شهبانوبمدت پنجروزبنابدعوت رسمی ریاست جمهوری چکوسلواکی بآن کشورسفرفرمودند .

در۴۶/۳/۶ شاهنشاه آریامهروعلیاحضرت شهبانوبنابدعوت رئیس جمهوری آلمان فدرال بمدت ۹ روزبآن دیارتشریف بردند .

درتاریخ ۴۶/۲/۱۴ ایران باتفاق آراء درکمیسیون توسعه اجتماعی سازمان ملل متحد انتخاب گردید .

شاهنشاه آریامهروعلیاحضرت شهبانوفرح در۴۶/۳/۲۶ بدعوت رئیس جمهورترکیه برای شش روزبآن مملکت رفتند .

حضرت فیلد مارشال ایوب خان رئیس جمهوری پاکستان وسلیمان دمیرل نخست‌وزیر ترکیه همراه وزیرامورخارجه ترکیه برای شرکت درمذاکرات عمران منطقه‌ای با حضور شاهنشاه آریامهردر۱۳۴۶/۵/۱۱ به ایران آمدند .

درتاریخ ۴۶/۹/۱۹ بین ایران وعراق موافقتنامه ترانزیت امضاء گردید . بموجب این موافقتنامه‌ایران میتواندکالاهای خود راازعراق بکویت ، عربستان سعودی ، اردن‌هاشمی لبنان ازلبنان بکشورهای حوزه مدیترانه حمل کند .

روز۴۶/۹/۲۲ کارخانه سیمان تهران درپیشگاه شاهنشاه آریامهر گشوده شد .

بمنظور توسعهٔ همکاریهای فنی میان ایران وفرانسه روز ۶/ ۱۰/ ۴۶ قراردادی امضاء گردید.
بنابدعوت شاهنشاه آریامهر حضرت الصباح سالم الصباح امیردولت کویت روز ۲۰/ ۱۰/ ۴۶ به ایران سفر کردند .

بنابدعوت پادشاه مالزی شاهنشاه آریامهر وعلیاحضرت شهبانو بفدراسیون مالزی برای مدت شش روزازایران عزیمت فرمودند.
شاهنشاه آریامهر وعلیاحضرت شهبانو بنابدعوت پادشاه تایلند برای مدت هفت روز در تاریخ ۲/ ۱۱/ ۴۶ بآنکشورسفر کردند .

بخشی ازسخنان شاهنشاه آریامهر

خطاب به نمایندگان مجلسین سنا وشورای ملی در روز دهم اردیبهشت ۱۳۳۷

* هیچ کشوری درجهان نمی‌تواند بیشتراز ایران امروز بوضع آیندهٔ خویش خوش بین باشد ، البته سالها تجاوز خارجی و وضع ناگوار داخلی و خیانتهای گوناگون ایجاد روحیهٔ یأس کرده است ولی یقین دارم که با فداکاری ما و باکارهای ثابت روزبروز ایران روبترقی خواهد رفت.
ما نباید بـرای رسیدن بمنافع ملی بکسی باج دهیم ویا منت کسیرا بکشیم ، زیرا قدرت آنرا داریم که هرچه درنفع ماست بآن عمل کنیم.
* بعقیدهٔ من آنهاکه خودرا ناسیونالیست منفی میخوانند دروغ می گویند. ناسیونالیست عبارت ازحفظ منافع ملی است ومنافع ملی وقتی حفظ می‌شودکه کشورآباد و معمور باشد . اگر کشور ویران و مردم گرسنه باشند چه منفعتی میماندکه آنرا حفظ کنند؟

ازسخنان شاهنشاه درشرفیابی نمایندگان مجلسین- اول مرداد ۱۳۳۷

ملت ایران حتی پس از چندین بار دورهٔ انحطاط وزوال ، خوشبختانه استعداد ذاتی و هوشی فطری خود را ابراز داشته و طوری بوده است که دوباره عظمت و ترقی خردش را بازیافته ومجد دیرینه‌را بدست آورده است.
بنابراین در این ملت آن استعداد ذاتی و شرافت جبلی همیشه موجودبوده که بتواند اگر از سایرین جلو نیفتد مسلما پاپای دیگران پیش برود و حالا موقع آنست که ما ایرانیها هم بفکر گذشتهٔ خود باشیم وهم آیندهٔ روشن خویش‌را درنظر بگیریم وپیش برویم، خوشبختانه همه وسایل وموجبات آماده است که بتوانیم دراینراه پرافتخارقدم برداریم .

درمصاحبه مطبوعاتی باروزنامه‌نگاران - بیستم آبان ۱۳۳۷

من بهمین اندازه قناعت نمیکنم که ایران کشور مترقی باشد. من میخواهم کشوری نمونه باشد، زیرا خداوند بما همه‌چیز داده‌است: نه تنها ثروتهای زیر زمینی و روی زمینی فراوان نصیب ماکرده، بلکه اصولا ملت ایران را خوب خلق فرموده‌است، ایرانی باطناً وطن‌پرست باهوش و شریف است و نفع‌وصلاح واقعی خود را خوب تشخیص میدهد. آنچه برای‌ما مهم است تأمین‌عظمت ایران‌ومقامی‌است که شایستهٔ گذشته و تمدن‌تاریخ‌کشوراست، ما در میان همه طوفانهائی که دنیارا فراگرفته میتوانیم محکم و مطمئن و باامید به‌آینده، اصلاحاتی راکه لازم است‌انجام دهیم بی‌آنکه احتیاجی به هیاهو یا هرج و مرج و یا سلب آزادی افرادی داشته‌باشیم.

خطاب به دانشجویان ایرانی مقیم پاریس - ۴ خرداد ۱۳۳۸

تصمیم ما این‌است‌که درمیان افراد ایرانی، افراد منحرف را نپذیریم. ما حق نداریم نسبت بکسانیکه بوطن مهر نمیورزند اغماض‌کنیم. من نسبت بهرفردی‌که بخودم صدمه‌بزند میتوانم اغماض‌کنم‌و این‌کاررا کرده‌ام ولی در مورد اجتماع نه من میتوانم چشم بپوشم و نه شما. گذشت، خصلت خوبیست ولی اگر براثرچنین‌گذشتی، فرصت بدست دشمنان مابرسد مهلت نخواهند داد، مانمیتوانیم نسبت به‌مسئولیت‌خود در برابر ایران و تاریخ‌کشور خویش اجازهٔ چنین‌گزندی را بدیگران بدهیم.

پیام شاهنشاه به ملت ایران دربازگشت از سفر اروپا
نهم خرداد ۱۳۳۸

ما برای هیچکس‌حقوق بالاتری ازحقوق خودقائل‌نیستیم. حفظ‌حقوق‌واحترام دیگران را درمراعات حقوق‌واحترام خویش میدانیم و استقلال و حاکمیت ملت ایران را بالاتر از هر چیز می‌شماریم و اصرار خواهیم داشت این حقوق مسلم ملی ما را دیگران با دیدهٔ احترام بشناسند.

مصاحبه مطبوعاتی شاهنشاه باروزنامه‌نگاران - دوم تیر ۱۳۳۸

ملتی‌که دوهزاروپانصدسال سابقهٔ سلطنت دارددوعمیق‌ترین‌سنن ملی‌چنان باروح وخون او عجین‌شده‌که بصورت جزء لاینفك آن درآمده‌است دارای چنان فضائلی است‌که شاید به آسانی بعظمت‌آن نتوان پی برد. راست است که درطول تاریخ‌کهنسال‌این کشور دوره‌های انحطاطی مانند آنچه برای هر ملت دیگری روی‌داده برای ما پیش آمده و ما را چندی در

حال عقب‌ماندگی نگاهداشته است ولی همان غریزه ذاتی و لیافت نهائی و فطری ملت ما بارها بصورتی معجزه‌آسا بروز کرده‌است و ما هر بار نشان‌داده‌ایم و در آتیه نیز نشان‌خواهیم داد که‌چگونه می‌توانیم با نیروی روحی‌شگفت‌آور خاص این‌ملت کهنسال که در طول قرنها در کورهٔ حوادث بصیرت پولادی آب‌دیده درآمده‌است خود را بپایهٔ مترقی‌ترین ملتها و سعادتمندترین جوامع برسانیم.

ما بخواست خداوند و باارادهای راسخ ایرانی‌مترقی و آماده‌برای پیشرفتهایی بیشتر و درخشانتر را بدست نسل جوان که امروز در مدارس و کارگاهها و شهرها و روستاها بااعتماد و ایمان به موفقیت و باحس‌غرور ملی و سربلندی تربیت میشود خواهیم‌سپرد تا این‌نسل‌نو بتواند باروح ابتکار و بااستعداد و هوشمندی خاص‌نژاد ایرانی آن دینی‌را که بگذشتهٔ پرافتخار این سرزمین مقدس‌دارد، اداء نماید، و ایران عزیزی را که ما زندگی و روح و جسم خویش را وقف آن کرده‌ایم روز بروز آبادتر و سعادتمندتر و مترقی‌تر سازد.

ازسخنان شاهنشاه درجلسه‌هیئت‌دولت ـ دوم آبان ۱۳۳۸

من بخوبی یك دورنمای روشنی ازکشور می‌بینم که‌در آن ملتی‌آزاده، مرفه، خوشبخت و ثروتمند، زندگی می‌کند. من مردمی را می‌بینم که پیشرفت سریع آنها سایر ملتها را بشگفتی انداخته است.

اگرهمه باهم‌همت بخرج دهندوا گرهمه‌باهم‌کوشش کنند، برای‌رسیدن‌باین کاخ‌سعادت حداکثر بیست‌سال بیشتر نمانده‌است، زیرا ما قسمت عمدهٔ راهها و نشیب‌وفرازها راپیموده‌ایم.

ازسخنان شاهنشاه درباشگاه روزنامه‌نگاران فرانسه ـ ۲۶ مهر ۱۳۴۱

سیاست ما کاملا روشن است . ماطرفدار حقوق‌بشر و آزادیهای‌اساسی‌هستیم‌و بااستعمار مبارزه می‌کنیم ولی‌نوع جدید استعمار را نمی‌پذیریم. ما معتقدیم که همه ملتها دارای حقوق یکسان هستند و این‌حقوق باید مورداحترام باشد.

سخنان شاهنشاه درکنگره آمریکا ـ ۲۲ فروردین ۱۳۴۱

تاریخ چندهزارسالهٔ کشورمن که‌روزی بزرگترین امپراتوری جهان‌را تشکیل میداد بخلاف بسیاری‌از موارد مشابه تاریخ یك‌سلسله کشورگشائی‌هاوقتل‌وغارتها وزورگوئیها نیست بلکه تاریخی‌است که بیش‌ازهرچیز برپایهٔ‌عدالت‌وآزادگی استواراست.

در طول قرنهای متمادی بارهاکشورم دستخوش حملات و مهاجماتی شده که هریك ازآنها برای نابودکردن‌کشوری‌کافی‌بوده‌است‌ولی هربار مهاجمین‌درمدنیت‌وفرهنك درخشان ایران حل‌ومستهلك‌شده‌اند وبدین‌ترتیب چراغی که‌هزاران سال‌پیش دراین‌سرزمین افروخته

شده ازخلال ظلمتها و طوفانها همچنان فروزان و تابناك بدست ما که وارث این میراث عظیم مدنیت، هستیم رسیده است.

ما ملت مستقلی هستیم که هیچگونه احساس حقارتی در مواجهه باخارجی نداریم و چون خودمان را باهر کشور و ملت دیگری ازحیث حقوق مساوی میدانیم برای ما همکاری با ملل دیگر سهل وآسان است.

ما احتیاج نداریم که ازصبح تاشب بهملت خودمان حس کینهتوزی و دشمنی با خارجی را تلقین کنیم بلکه بالعکس احساس دوستی و همکاری بادیگران البته با حفظ تمام منافع ملی خودمان ، تقویت می کنیم .

درشرفیابی دانشجویان ایرانی مقیم آنکارا ـ هفتم آبان ۱۳۴۱

ما امروز وقتی صحبت ازوطن و مملکت میکنیم منظورمان فقط يك اصطلاح کتابی و يك چیز خشکی که تنهامربوط به گذشته و یاصرفاً عامل تحریك احساسات وطن پرستی وعرق ملیت ما باشد نیست.

وقتی صحبت از وطن و آینده میکنیم نظرمان مملکتی است که در دنیای امروز بتواند هنگام پیشرفته ترین کشورهای جهان به زندگی پرافتخار خود ادامه دهد.

خطاب به اعلیحضرت اولاف پادشاه نروژ - ۱۹ دی ۱۳۴۳

درکشور ماا کنون ملتی کهن برای آنکه درعین حفظ سنن پرافتخار مدنی وفرهنگی چند هزار سالهٔ خود ، کشور خویش را بپای مترقی ترین ممالك دنیای کنونی برساند و ازترکیب دوعامل نو و کهن جامعه یی سعادتمند براساس توازنی شایسته میان نیروهای معنوی و مادی پی ریزی کند دست به تلاشی وسیع و بی سابقه زده است.

درشرفیابی نمایندگان مجلس شورای ملی - دهم اسفند ۱۳۴۴

اگر در خلیج فارس حتی یکدانه ماهی هم پیدا نمیشد و یا يك چاه نفت نیز وجود نداشت و یايك کشتی تجارتی رفت و آمد نمیکرد واگرهم جنوب ایران و خوزستان و منابع ایران فقط نیزاری بود ، بازهم وظیفهٔ ملی ما ایجاب میکرد کـه ازهر وجب خـاك خـود دفاع کنیم.

ناسیونالیسم مثبت

ناسیونالیسم مثبت بنظر من عبارت از رویه ایست که حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی

کشور را بطوری که با منافع آن کشور موافق باشد تامین نماید. برای ما ایرانیان ناسیونالیسم مثبت، مفهوم گوشه گیری و جدائی ندارد بلکه معنای آن اینست که بدون توجه به امیال و سیاست‌های کشورهای دیگر هر قراردادی را که بنفع کشورمان باشد منعقد سازیم و از تهدیدات کسانیکه میخواهند برای ما دفیق انتخاب کنند نهراسیم. «از کتاب مأموریت برای وطنم»

اختلاف طبقاتی و نژادی

قرنهاست ایران از اختلاف طبقاتی و نژادی چنانکه در بعضی از کشورها رایج است آزاد بوده است.

راست است که افرادی در کشورما از امتیازات بسیاری برخوردار و عده دیگری فاقد آن امتیازات بوده اند و فاصلهٔ بین آنها زیاد بوده است، ولی همیشه امکان آن بوده که افراد شایسته از طبقات پائین اجتماع به مقامات عالیه برسند. صفحات تاریخ ایران مشحون از موارد بیشماری است که نشان میدهد بسیاری از شهریاران و سرداران و وزیران و علما و شعرا و نویسندگان بزرگ از طبقات پائین اجتماع به مدارج عالیه شهرت رسیده اند.

شاهراه آینده ما

ما نه نقشه‌های پنهانی برای توسعه و تجاوز داریم نه افکار جاه‌طلبانه‌ای بزیان دیگران در سر میپرورانیم و نه شیوهٔ اختناق افکار و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده‌ایم. بعکس، آنچه ما بعنوان اصول کار خویش برای آینده در نظر گرفته‌ایم اصلاحات وسیع اجتماعی، سازندگی اقتصاد توأم با اقتصاد دموکراتیك، پیشرفتهای فرهنگی، همکاری بین‌المللی، احترام به معتقدات معنوی و به آزادیهای فردی و اجتماعی ماست.

تصور میکنم کشور من اصولا نمیتواند راهی بجز این برای ساختن آیندهٔ خویش در پیش گیرد، زیرا این تنها راهی است که باسنن دیرینهٔ تاریخی و با مأموریت معنوی و جهانی این ملت مطابقت دارد. «از کتاب انقلاب سفید»

از پیام نوروزی شاهنشاه ـ اول فروردین ۱۳۴۲

عظمت و شکوه مقام سلطنت مرتبط و وابسته بقدرت و عظمت ملت است. هرقدر ملت توانا و مقتدر باشد بهمان اندازه نیز مقام سلطنت که نمایندهٔ قدرت ملت است قوی و معظم خواهد بود.

ازمصاحبهٔ مطبوعاتی شاهنشاه باروزنامه نگاران ایران - ۲ آبان ۱۳۳۷

راز واقعی موفقیت ما اینست که رژیم ما رژیمی طبیعی است و ملت آنرا با راحتی میپذیرد زیرا بدان تحمیل نشده است. چنین رژیمی میتواند خیلی عمیقتر، بهتر و سریعتر اصلاحاتی را که مطابق باپیشرفت زمان و سیر تمدن جهانی است انجام دهد.

ما نه مجبوریم با عجله و شتابزدگی و بدون مطالعه و حساب دست بکارهای حادی بزنیم و نه دست و بال ما درمسائل داخلی یا خارجی بسته است نه میتوانیم آنچه را بصلاح خود می بینیم عملی کنیم.

پیام نوروزی شاهنشاه - اول فروردین ۱۳۲۱

امروز که ریاست کشور و ملت ایران را عهده‌دار شده‌ام معتقدم که آبرومندی دولت و سلطنت دراین است که دولت آسوده باشد و بخوشی زندگی کند، و درسهم خود آن اندازه که بمن مربوط است در ازای وظایفی که برابر این مقصود باید بجای آورد بقدر مقدور میکوشم؛ اما باید یقین داشت که حصول این مقصود بسته به این است که همه افراد ملت بوظائف خود عمل کنند و رأس آن وظایف این است که نسبت بیکدیگر عدالت و انصاف را منظور دارند و مصلحت عامه را برمنافع خصوصی مقدم شمارند.

اگر نظر حقیقت بین باشد روشن است که بندگان خدا همه در خوشی و ناخوشی یکدیگر شریکند و ممکن نیست یکنفر شاد باشد در حالیکه دیگران همه غمناک باشند و اگر عموم خوشبخت باشند البته افرادهم خوش خواهند بود.

درپاسخ رئیس مجلس وسایر مستقبلین در۲۴ کیلومتری قزوین ۱۹ خرداد ۱۳۲۶

من هر قدر خودخواه باشم خوب تشخیص میدهم که قدرت سلطنت متکی برقدرت ملی است و پایه‌های تخت واورنگ پادشاهی برقلوب مردم استواراست.

من خواهانم که ملت من ازسعادت و نیکبختی و رفاه و آسایش و امنیت و عدالت و تندرستی بهره مند باشد و برای اجرای تمام این مقاصد حد اکثر مساعی خود را بکار خواهم برد.

حکومت و سلطنت بریک مشت مردم فقیروضعیف ورنجور ومحروم ازعدالت مورد رضایت خاطرم نبوده است و نخواهدبود.

درشرفیابی نمایندگان طبقات مختلف پایتخت - نهم اسفند ۱۳۲۸

همانگونه که مردم نسبت به پادشاه خود تااین حد احساسات و عواطف پاک دارند و برای فداکاری حاضرند، من نیز نسبت به ملتم درهمین حال هستم و این امریست که در مدت سلطنت خود بارها به ثبوت رسانیده‌ام.

در شهریور ۱۳۲۰ که قبول مسئولیت کردم وسوگند یاد نمودم آینده‌ای بسیار تاریک در برابرم بود معهذا با توکل بخدا و توجه بهمین احساسات مردم باهمه سختی‌ها و دشواریها مبارزه کردم. در تمام مدت سلطنت چه بامقاومت مثبت و چه بامقاومت منفی در راه حفظ ملک کوشیدم، و باآنکه خطراتی برای من بطور سری یاعلنی وجود داشت بهیچوجه بیم وهراسی در دل راه ندادم وهمیشه بسوگندکه یاد کرده بودم وفادار ماندم وتازنده هستم باین سوگند وفادار خواهم بود.

از پیام نوروزی شاهنشاه - اول فروردین ۱۳۴۰

برای من عید واقعی هنگامیست که وقتی بعنوان پادشاه این ملت و مسئول سرنوشت آن، بکشورمینگرم، در سراسر آن: سدها، کارخانه‌ها، راهها، راه آهن‌ها، بندرها، آموزشگاه‌ها، بیمارستانها، درمانگاهها، پرورشگاه‌ها، سازمانهای بیمه‌های خیریه واجتماعی، مراکزورزش کشتزارها وبسیاری چیزهای دیگر از این گونه راکه همه اززندگی وپیشرفت وتکامل حکایت میکنند درحال فعالیت به بینم و مردم این کشور را همه جا سرگرم کار مثبت و خلاقه‌ای بیابم که هدف آن ساختمان بنای عظیم ایران آباد وسعادتمند و مترقی است که باتأییدات الهی می باید ازهرحیث بصورت کشوری نمونه درآید.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت سالروز ۲۸ بهمن ۱۳۴۱

از نظر شخص خودم باید بی‌پرده بگویم که انجام وظائف سنگین سلطنت برای من بجز رنج وکوشش دائم چیزی در برنداشته و مستلزم هیچگونه آسایش و تفریحی نیست واگر هدف‌های عالی مقدس میهنی و ایمان به‌لزوم این رنج و تلاش در راه حفظ مصالح این کشور و ملت نبود واگر درجه علاقه و محبت شمارا نسبت به پادشاه خودتان که تا سرحد جانبازی میرسد نمیدانستم هیچ مشوق دیگری دراین راه برای من وجود نداشت.

تنها انگیزهٔ من درتحمل این مسئولیت خطیر عشق به این مملکت و انجام وظیفهٔ وجدانی خودم در برابر شما مردم فداکار شرافتمند و میهن‌پرست است، باهمین احساس، من دراین راه وظیفهٔ وجدانی خویش را با اتکاء به بیست ودوسال تجربه وآشنائی باروموزکارها و آنچه دراین

مدت بحرانها و حوادث گوناگون به‌من آموخته‌است انجام میدهم وهر ناراحتی‌را در این مورد باطیب خاطر تحمل می‌کنم ، زیرا برای من یك هدف بیشتر وجود ندارد ، و آن رسانیدن ملت ایران به پایه‌یك اجتماع دموکراتیك مترقی و پیش رفته و سعادتمند درجامعه ملل‌جهان امروز است.

من همیشه ایمان داشته‌ام که درراه تلاش خویش برای نیل بدین‌هدف مقدس ازعنایات کامل خدائی برخوردار هستم و یقین‌دارم که درآینده نیزمانند گذشته تأییدات پروردگار که درگذشته،من وملتم را بکرات باصورتی‌معجزه‌آسا ازخطرات ومهالك‌حتمی نجات بخشیده است همچنان شامل حال ملت‌عزیز و من‌خواهدبود.

از آن‌نظر که من پادشاه همه مردم ایران هستم ، طبعاً تمام‌افراداین کشور در نظرم یکسانندوعلاقه‌و محبت‌من هرکسیرا که نام ایرانی داشته‌باشد شامل می‌شود ولی بهمین دلیل که من پادشاه همه هستم طبیعی‌است که پایه‌حفظ منافع‌اکثریت را برهمه چیز مقدم بشمارم و چون این‌اکثریت را طبقات‌کشاورز وکارگر و پیشه‌ور ونظایر آنها تشکیل میدهند طبعاًروح و قلب من‌بیشتر متوجه همین‌مردمی است که‌ازلحاظ شرایط اجتماع و سطح‌زندگی‌پائین‌تری قرار دارند.

ازسخنان شاهنشاه درشرفیابی اصناف تهران - ۲۵ آبان ۱۳۴۳

اگر درمدت‌سلطنتم چندین‌بارمواجه باخطراتی‌شدم که هریك از آنهامسلماً میتوانست به استقلال‌این کشورخاتمه‌دهد وباتفضل خداوند معجزه‌آسا از راه‌تدابیری که بکاربسته‌شد برهریك ازآنها فایق‌آمدم ، هیچیك از این‌مجاهدتها که‌شده بمنظور حفظ منافع‌شخصی‌و ادامه سلطنت شخصی خودم نبوده‌است. بخصوص در ششم‌بهمن اگرما انقلاب‌سفید ایران راپی‌ریزی‌وشروع کردیم ، این اقدام‌بزرك برای ادامه ساطنت نبود، زیرا سلطنت بخواست‌خداوند،خودبخود ادامه پیدامیکرد.

ازمصاحبهٔ شاهنشاه با نمایندهٔ مخصوص روزنامه سندی‌اکسپرس لندن ۱۶ اسفند ۱۳۴۳

من تشنهٔ‌قدرت‌نیستم که تنها بخاطر آن‌زندگی‌کنم من‌روزی ۱۶ ساعت کار میکنم و هدف اندوختن ثروت نیست، زیرا لااقل نود درصد ازثروت خودرا تاکنون برای اصلاحات کشوری واگذار کرده‌ام ، علت پیشرفت های اخیر ما نیز این است که من تنها به شخص خودم‌فکر نمیکنم. هرگاه‌شما باین مرحله ازتفکر برسید وتنها منافع ومصالح‌کشورتان را در نظر بگیرید وبمنافع شخصی خودتان فکر نکنید، آنوقت است که پیروز میشوید.

ازسخنان شاهنشاه درسلام عید غدیر - ۲ اردیبهشت ۱۳۳۴

خداوندسر نوشت هر کس را معلوم کرده است، ومن فکرمیکنم مشیت خداوندی برای من تکالیف ومأموریتی را معین کرده است که باید بدست من درراه تأمین سعادت ملتم اجرا گردد وهیچ عاملی نمیتواند این مشیت را متوقف سازد.

انسان ازچه چیز باید بترسد ؟ اگر زندگی فقط عبارت از خوردن و خوابیدن و فقط وقت گذرانیدن وتکرار دائم روزها وشبها برهمین اساس باشد ، چنین زندگی اصولا چه فایده‌ای دارد؟ که ازدست رفتن آن مایهٔ نگرانی باشد؟ بخصوص که بهرحال پایهٔ آن مرگ است. زندگی وقتی واقعاً ارزش داردکه توأم باهدفی بزرگ و انسانی و کوشش برای نیل بدین هدف باشد ووقتی که چنین هدفی درکاربود استقبال هرخطری آسان است.

لذت زندگی برای من خوردن وخوابیدن وتفریح نیست، زیرا اگر چنین بود مسلماً این منظور در محیط بی‌مسئولیتی بهتر فراهم خواهد بود و مضافاً خطرات احتمالی نیز در کار نبود ولی من در زندگی خودم دنبال هدفی هستم وآن انجام کارهائیست که بدان قلباً ایمان واعتقاد دارم، این کاریست که بخاطر تأمین سعادت ملت ایران صورت میگیرد.

از سخنان شاهنشاه، هنگام تاجگذاری - ۴ آبان ۱۳۴۶

تنها هدف زندگی من ارتقاء روزافزون کشور وملت ایران است و آرزوئی بجز این ندارم که استقلال و حاکمیت این کشور را حفظ کنم و ملت ایران را بپای مترقی‌ترین و سعادتمندترین جوامع جهان برسانم وعظمت دیرینهٔ این سرزمین و افتخارات تاریخی آنرا تجدید کنم، ودراین راه درآینده نیزمانندگذشته، حتی ازبذل جان دریغ نخواهم‌داشت.

برای من این احساس مایهٔ خوشوقتی ومباهات است که امروز من وملتم باپیوندقلبی ناگسستنی بیکدیگر پیوسته‌ایم ودست دردست هم درراهیکه متضمن عظمت و ترقی و سعادت ایران است پیش میرویم.

محك آزمایش

داشتن قدرت برای آدمی محك آزمایش است. بعضی ازآنان که قدرت بدست‌میاورند به مسئولیت اخلاقی که برای صاحب قدرت ایجاد میشود پی میبرند و بزرگتر و عالیقدرتر میشوند، برخی دیگر بعکس درنتیجه همین کسب قدرت حقیرتر وکوچکتر میگردند .

«ازکتاب مأموریت برای وطنم»

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری ازدانشگاه میشیگان پنجم آذر ۱۳۳۸

فرهنگ ما یکی ازفرهنگهای باستانی جهان است ما معتقدیم اصل و منشاء عالی و اصل گوهری که تمدن را بوجود آورده مفهوم حیاتی وبسیار مهمی دارد، زیرا در دنیای پر آشوب کنونی که براساس احترام ارزش‌ومنزلت مقام بشری واصول ومعتقدات عالی اخلاقی استوار است؛ سنن باستانی، ما را حیات ونیرو می‌بخشد وسرچشمهٔ الهامات میشود. اصول ومبانی عالی درآنموقع که مسیر ما ازهرطرف با هرج ومرج وآشوب وبی‌نظمی احاطه شده تکیه‌گاه استواری برای ما خواهد بود.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت گواهینامه دکترای افتخاری از دانشگاه بیروت - ۲۸ آذر ۱۳۳۶

آرزومند فرا رسیدن آن روزی هستم که فروغ معنویت بر سراسر جهان پرتو افکن شود وتاریکی اختلافات وخودخواهی‌ها واغراض ناچیز را ازمیان بردارد و نیروهائی راکه متأسفانه امروزه درراه تخریب وجدانی بکار میروند برای نزدیکی وپیوستگی مردم‌جهان و ایجاد دنیائی بکاراندازدکه فرزندانمان بتوانند درآن فارغ از ترس وکینه وفقر و جهل از زندگانی سعادت آمیزی که غایت آرزو وهدف کمال دانش وفرهنگ است برخورداوشوند.

ازپیام شاهنشاه بمناسبت سالروز حقوق بشر - ۱۹ آذر ۱۳۳۷

در دوران کنونی که قدرت دانش وسایل تخریبی موحشی رادراختیار انسان نهاده‌است، تنها راهی که برای نجات بشریت ازنابودی وجود دارد، همکاری صمیمانه مردم جهان‌ورعایت حقوق انسانی وپای بندی دول بزرگ به اصل تساوی ملل بزرگ و کوچك و عدم تجاوز به آزادی ومعتقدات دیگران است، فقط در پرتو این اصول عالی اخلاقی و معنوی‌است که نوع بشر خواهد توانست راه خویش را بسوی آینده‌ای امیدبخش و درخشان دنبال کند.

ازسخنان شاهنشاه درشرفیابی اعضای شورای مرکزی‌جشن دوهزارو پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران - ۹ بهمن ۱۳۳۸

کافی نیست که بگوئیم مرزهای امپراتوری ماازکجا تابکجا بوده است وما چه قدرتی داشته‌ایم بلکه باید به‌بینیم ریشهٔ این قدرت وعظمت درکجا بوده و چطور نیروی فعالیت و ایمان‌وبیغرضی وشهامت، بنائی چنین استوار پدید آورده که بیش از بیست و پنج قرن دوام کرده است. یقین دارم این فضائل ومحاسن هنوزهم درنهاد ملت ما نهفته است و فقط می‌باید چنانکه لازم است بمعرض بروز درآید.

از پیام شاهنشاه بمناسبت برگزاری جشن هزار وصدمین سال تولد محمدزکریای رازی ۶ دی ۱۳۴۳

درایران امروزکه دوران سازندگی مادی ومعنوی وسیعی براساس میراث عظیم تمدن وفرهنگ کهن ایرانی آغاز شده است ، توجه بمفاخر گذشته، مخصوصاً ارزش‌های واقعی فکر وادب ودانش وهنر این سرزمین روزبروز اهمیت بیشتری پیدا میکند ، زیرا ملت ایران بخوبی وظیفه ومسئولیت خودرا درحفظ وادامه این میراث عالی وانسانی وفرهنگی و مدنی احساس کرده است.

از پیام شاهنشاه به کنگره بین‌المللی مطالعه درباره تأثیر تمدن ایران در تمدن یونان و روم درشهر روم - ۲۲ فروردین ۱۳۴۴

فرهنگ کهن ایرانی که بصورت گرانبهاترین میراث تاریخی وملی بدست ما رسیده است مایه سربلندی وافتخارماست، ولی مااین میراث‌معنوی خودرا یك میراث‌انحصاری ملی نمیدانیم بلکه آنرا قسمتی ازمیراث عظیم تمدن وفرهنگ بشری می‌شناسیم که هریك از ملل قدیم وجدید جهان درتکمیل آن سهم خاص‌خودرا داشته‌اند ودارند.

ما افتخار داریم که فرهنگ ما از روز اول فرهنگی بشری وجهانی بوده و همواره کوشیده است تا درخدمت جامعه بشریت بکار رود، دراین راه ما همانقدرکه به تمدن یونان وروم وسایر تمدن‌های بزرگ شرق وغرب هدیه داده‌ایم بهمان اندازه نیز بدانها مدیونیم ، این مبادله‌ایست که مابدان افتخار داریم ، زیرا ازهمین مبادلات ، ارزش های فرهنگی و مدنی است که تمدن عظیم امروزی جهان زائیده شده است.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری دانشگاه برزیل ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۴

فرهنگ‌های ما وشما وهیچ فرهنگ دیگری درجهان از یکدیگر جدا نیستند. اگر درمیان اختلافها وجدائیهای کنونی جهان که بسیاری ازآنها میراث گذشته‌اند وبهرحال وجود همه آنها مایه تأسف ماست عاملی وجود داشته باشدکه بجای تشتت و پراکندگی مظهر اتحاد و پیوستگی باشد، آن عامل مسلماً تفاهم فرهنگی میان کلیه ملل واقوام جهان وشناخت متقابل ارزشهای معنوی یکدیگراست، زیرا فرهنگ به مفهوم واقعی آن چیزی است که باید یا بصورت‌جهانی وجود داشته باشد ویااصلاوجودنداشته باشد.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری ازدانشگاه صوفیه ۱۱ شهریور ۱۳۴۵

یك دانشگاه درنظرمن مکان مقدسی‌است که آینده جامعه بشریت درآن پی‌ریزی‌میشود دیرزمانی سرنوشت بشررا عوامل متعدد دیگری بجزعلم ودانش تعیین میکرد، بسیار جنگها وویرانی‌ها ، بسیارکشتارها وتخریب‌ها اتفاق میافتادکه اساس آنها تعصب وخودخواهی و بی‌خبری یعنی تمام آن چیزهائی بودکه ازجهل ونادانی سرچشمه میگرفت. درطول تاریخ ، بشریت صدها میلیون نفر ازبهترین فرزندان خودرا درآستانهٔ معبد جهل و نادانی قربانی کرد. چرا؟ زیرا فروغ دانش درتوالی قرون جز بتدریج وبا دشواری نمیتوانست‌درتاریکی جهالت و گمراهی رخته‌کند.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری ازدانشگاه هاروارد آمریکا ۲۲ خرداد ۱۳۴۷

ازدوران امپراتوری روم تاهمین زمان ، لژیونهای بسیاری بخاطرپیروزیهای‌نظامی پدیدآمده‌اند، بیائید این‌بار، لژیونی بین‌المللی بوجود آوریم که هدفش پیروزی درپیکار با دشمنان واقعی بشر یعنی بافقر باجهل باگرسنگی وبا بیعدالتی‌های اجتماعی باشد بگذارید تاریخ آینده‌گواهی دهدکه نیروی معنوی‌خدمتگزاران بشر ازقدرت هرسپاه ونیروی‌تخریبی هراسلحه‌ای قوی‌تر وپایدارتراست. بگذارید دردنیای مادی ما آنهائی‌که میخواهند خود را وقف خدمت بشر کنند بدورهم‌گرد آیند وصدای معنویت را بگوش صدها میلیون نفر از برادران وخواهران بی‌پناه ونومید خود درسرتاسر جهان برسانند.

امتیازات ما درتمدن وفرهنگ و شهرت سلحشوری

هرچند ایران درتمادی قرون به سلحشوری معروف بوده است، ولی امتیازات ما در بسط ونفوذ تمدن وفرهنگ ازشهرت ما در سلحشوری بیشتر است، زیرا از لحاظ فرهنگ و تمدن ، در سلحشوری ملل غالب را همواره مغلوب ساخته‌ایم، یعنی یاآنها را متمدن کرده و یا تحت تأثیر تمدن خویش قرار داده‌ایم. بعبارت دیگر اگر هم‌گاهی ازلحاظ نظامی‌شکست خورده‌ایم، ازلحاظ تمدن وفرهنگ همواره غلبه وپیروزی با ما بوده‌است.

شهرت مهربانی ومماشات ایرانیان بانژادها و مذاهب

ملت ما هرگز به تبعیضات نژادی ویا مذهبی یا تفاوت بین رنگ وپوست افراداعتقاد نداشته وبرعکس همواره به مدارا ومماشات نسبت به نژادها ومذاهب مختلف مشهور بوده و کشور خودرا پناهگاه ستمدیدگانی‌که ملیت دیگر داشته‌اند قرار داده است.

«ازکتاب مأموریت برای وطنم»

خطوط اصلی سیاست بین‌المللی ما

خطوط اصلی سیاست بین‌المللی ما برپایه اصول مشخص صلحجویی صمیمانه، همزیستی وتفاهم باکلیه کشورها وجوامع، طرفداری ازهرگونه کوششی برای استقرار و تقویت عدالت اجتماعی چه درسطح ملی وچه درسطح بین‌المللی، پشتیبانی ازهرگونه تلاش جهانی برای تعدیل فاصله بین جوامع غنی وفقیر، همکاری بین‌المللی درمبارزه با بیسوادی و گرسنگی و بیماری وسایر بلایای اجتماعی عصرحاضر طراحی شده است و براساس همین خطوط اصلی است که ما درهرمورد با قاطعیت وبدون تردید وتزلزل میدانیم درمسائل مختلف بین‌المللی چه راهی را باید درپیش گیریم وازچه اصول وموازینی باید دفاع کنیم.

«از کتاب انقلاب سفید»

از پیام شاهنشاه بمناسبت جشن مشروطیت - ۱۴ مرداد ۱۳۲۱

هرقدر درکشوری قوانین کامل و قضات وظیفه شناس باشند باز مادام که ملت پای بند اصول اخلاقی نباشند چنانکه باید بساط عدل وانصاف گسترده نخواهدشد.

من شخصاً یقین دارم که اگر هرفردی به تکالیف اسلامی عمل نماید و قواعد و احکام آنرا محترم شمارد، هم خود ازفوائد آن بهره‌مند میگردد وهم دیگران را متمتع میسازد، حق کسی را پایمال نمی‌کند ودستگیری ازضعیف را شعار خود میداند.

ازسخنان شاهنشاه درسلام عید مبعث - ۱۲ دی ۱۳۴۰

اگرملل مختلف مسلمان جهان، دور از منافع فردی واجتماعی و سیاسی واقتصادی و جغرافیائی وبرروی تعلیمات اسلامی باهم نزدیکی وپیوستگی بیشتری پیدا میکردند، نه فقط بحال خود آن مجامع وکشورها مفید میشد بلکه ممکن بود چنین عاملی دروضع تمام جهان وسالم کردن محیط دنیا نیز تأثیر بخشد.

کوشش همه ما باید این باشدکه نه‌تنهاکشور ما برطبق اصول عالیهٔ اخلاقی و معنوی دین مبین اسلام اداره شود، بلکه انشاء الله در دنیا يك جامعه حقیقی اسلامی بوجود آید و دول وملل مسلمان صرفنظر از مقتضیات خاص جغرافیائی وسیاسی واقتصادی خود بصورت اتحادیه‌ای درتحت لوای اصول اسلامی درآینده که وظیفه آن تقویت بنیاد صلح وحسن‌تفاهم بین‌المللی وپیشرفت جامعه بشری بسوی اصول عالی معنوی باشد.

نتیجهٔ لذات معنوی وروحی برای یك جامعه

هرقدر هم پیشرفت مادی ، درخشان باشد، اجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی وآزادیهای فردی واجتماعی وجود نداشته باشد قابل دوام نیست وتازه درآن لطف و جاذبه ای نمیتوان یافت . فکر میکنم اصولا برخوردار نبودن از لذات معنوی وروحی، خود ابتلاء بزرگیست که برای کمتر جامعه‌ای قابل تحمل است. «ازکتاب انقلاب سفید»

ازسخنان شاهنشاه درسلام عید غدیر - ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۳

اصول انقلاب ششم بهمن ما بیش ازهرچیز براساس احکام قرآن کریم بنا شده است . ما چه ازلحاظ اعتقاد مذهبی ، چه ازنظر احتیاج جامعه وچه بمنظور پیشرفت کشور واجتماع سعی می‌کنیم درترویج وتقویت اصول واقعی دین اسلام بکوشیم. البته سعی ما اینست و سعی همه نیز باید همین باشد که دین ما مطابق آنچه خداوند توسط حضرت‌رسول اکرم بماابلاغ فرموده‌است دست‌نخورده باقی‌بماند وخدای‌نخواسته وسیله‌تجارت‌ومعامله‌بعضی‌افرادقرارگیرد.

ازپیام شاهنشاه به ملت ایران - ۴ آبان ۱۳۲۰

یك ملت آزاد درقبال سرافرازی وتنعم ازنعمت آزادی، تکالیف ووظایفی هم دارد که اگر ادا نکند، اساس آزادیش مختل میشود وبه‌تجربه رسیده که هرملت‌آزادی که به‌مقتضیات آزادی عمل‌نکرده وبه‌مصالح ومنافع عمومی متوجه نشده وازآزادی سوء استفاده‌کرده و نفع عموم را فدای اغراض شخصی نموده است زود یا دیر از آزادی حقیقی بی‌بهره شده و راه مذلت وبندگی سپرده است.

ازسخنان شاهنشاه درپاسخ بیانات وزیرامورخارجه آمریکا درواشنگتن ۲۳ آبان ۱۳۳۸

یکی ازبزرگترین خصوصیات ایران همانا توجه این کشور به صلح است . علاقه و تأکید به صلح ازسطور منظومه‌های حماسی ما میچکد و ادبیات ما ازآن لبریز است . این فکرکه دنیا یکیست وحیات هرفرد، جزء ارجمندی در هستی مطلق کیهان بزرگ است از فکرهای ویژه سرزمین ماست.

ازسخنان شاهنشاه درمجمع عمومی سازمان ملل متحد - اول آذر ۱۳۲۸

تمام عقاید ونظریات فلسفی‌که جزو میرات حی وحاضر ایران است و سطور ادبیات

بزرگ‌کشور ما ، از سخن صلح وصفا لبریز است واین نکته یکی از اصول هستی و حیات ملی ماست.

اگرصلح نباشد مساعی ملل‌کوچك در بالا بردن سطح زندگانی و عدالت اجتماعی پیشرفت نخواهدکرد. وضع بازرگانی نا معلوم و دانش و هنر بی‌اعتبار و حتی دقیق‌ترین مناسبات انسانی یعنی روابط میان زن و شوهر و پدر و فرزند ، آمیختهٔ با ترس و هراس خواهد بود.

اگرصلح باشد هر چیزی ممکن است اگر نباشد هیچ چیز را دوام وثباتی نیست.

بگذارید ملل گیتی از خورد و بزرگ فقط در پهنه اعمالی‌که از صلح و صفا سرچشمه میگیرد با یکدیگر رقابت‌کنند. تا آن روز نیاید انسانیت ازترس، آسودگی نخواهد داشت واز زندگی درجهان تابناك وآکنده ازشادی بهره نخواهد برد.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری دانشگاه کلمبیا
۱۵ بهمن ۱۳۳۳

صلح را تنها باخیال‌بافی ومجامله وجمله پردازی نمیتوان حفظ‌کرد. حفظ صلح فقط بوسیله تقبل مسئولیت های مادی و معنوی ناشیه از آن امکان دارد ، زیرا وقتی‌کسی از این مسئولیت فرار میکند طبعاً مسئول متزلزل شدن پایه ومبنای صلح خواهد بود.

انجام این وظیفه و مسئولیت معنوی و مادی با تصمیم باطنی ناشی از قدرت معنوی و بهبود اقتصادی مربوط است . این عقیده درباره افراد وملل یکسان صدق میکند. جامعه‌ای که فاقد قدرت معنوی اخلاقی باشد بسختی میتواند احترام خود را حفظ‌کند و در صیانت صلح وآرامش جهان مؤثر باشد . تثبیت وضع اقتصادی ملل راه اتحاد و شخصیت آنان را محکم نموده وبه تمدن وفرهنگ جهان کمك میکند. زیرا ایمان راسخ حتی‌کوهها را هم میتواند ازجای حرکت دهد مشروط براینکه با یك مقصود اجتماعی مربوط باشد. تثبیت اقتصادی، نیروی اخلاقی وسیاست،لازم وملزوم یکدیگرند ودرحقیقت سنگ بنای صلح‌پایدار و دوام تمدن میباشد. اینها هدفهای توانائی هستندکه باید مشترکاً دنبال شوند.

فقط مللی‌که آماده جانفشانی و فداکاری شده باشند قادر خواهند بود که بدین پایه برسند. هنگامیکه نیروهای اخلاقی واقتصادی ملل صلحدوست تثبیت‌شود هیچ قدرتی‌نمیتواند ارکان ایدآلهای مشترك و وحدت آنها را متزلزل سازد.

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری دانشگاه نیویورك ۲۰ خرداد ۱۳۴۲

تشکیل یك نیروی دائمی برای سازمان ملل نه‌تنها بعنوان وسیله‌ای برای حفظ صلح بلکه بعنوان وسیله‌ای جهت توسعه واشاعه فرهنگ نیز ضروری است. ما درکشور خود این هدف را درسطح محدودتری باایجاد سپاه دانش ایران تأمین‌کرده‌ایم.

استفادهٔ بی‌سابقه ازارتش بعنوان وسیله آموزش درحقیقت وسیله‌ای برای استقرارصلح وخدمت حقیقی به صلح وتعمیم آنست. نسل جوان‌کشور من‌که عهده دار این وظیفه شده باآغوش باز ازآن استقبال‌کرده است، ازاین تجربه میتوان بعنوان یك سرمشق برای‌تعیین وظایف نیروی بین‌المللی استفاده‌کرد. بدین‌ترتیب است که میتوان افراد کشورهای مختلف جهان را باانظباط صلح بجای انظباط جنگی آشنا ساخت و احساس همدردی و همبستگی به یکدیگر و نسبت بمردم سراسر جهان را در آنان بوجود آورد. من پیشنهاد میکنم که سازمان ملل متحد برای آموزش عمومی ومداوم نیروی صلح،طرحی را تنظیم واجراکند. ما ازچنین طرحی باکمال میل پشتیبانی خواهیم‌کرد وتاآنجاکه بتوانیم از دادن‌کمك مالی وکادرآموزشی دریغ نخواهیم ورزید.

ازپیام شاهنشاه به‌کنفرانس صلح جهانی ازراه قانون درواشنگتن ۶ مهر ۱۳۴۴

روزگاری بودکه‌جنگ برای زورمندان جنبه یك‌تفریح گران قیمت ولی‌هیجان‌انگیز وبرای ملل وکشورهای ضعیف صورت بلائی را در ردیف سایر بلایا داشته‌که‌میبایست‌خواه‌و ناخواه وهرچند یکبار تن بقبول آن دردهند. ولی‌امروزدیگرجنگ تنها یك تفنن‌نامطلوب وبیمارانه نیست. روزگاری ممکن بود همانطورکه همه ما در تاریخ خوانده‌ایم ، دنیا شاهد جنگهای هفت ساله وسی‌ساله وصدساله باشد ولی‌امروز شاید حتی تصور جنگ چندروزه را هم نتوان‌کرد واصولا ازکجا معلوم است‌که بعد از چنین جنگی، مورخی باقی بماند تاطول مدت آنرا درتاریخی ثبت‌کند ؟

یك حکومت جهانی برای نگاهداری صلح بین‌المللی

آرزوی فرا رسیدن آنروزی را دارم که هیچ کشوری دیگر احتیاج پیدا نکندکه برای مقابله با تجاوز، از خود نیروی دفاعی داشته باشد . بلکه سازمان ملل متحد یا یك

بقیه درصفحه ۳۷۱

پیوندها

(تعلیقات و توضیحات)

پیرامون : تندیس‌ها ـ آتشکده‌ها
تخت جمشید ـ سنگ نبشته‌ها
گندی شاپور

تندیس کورش

تندیس **کورش** یك تندیس (۱) سنگی است که در نزدیکی استخر پایتخت ایران باستان پنجاه میلی رودخانه مرغاب است وکسیکه برای نخستین بار از بودن آن آگاهی یافت جمس موریه (Morier) بود ، چند سال پس از او سر رابرت کیر پورتر (Sir Robert Keer Porter) به استخر رفت و در آنجا اندازه‌های تندیس را بدست آورد و از روی آن نگاری با کلك مداد کشید ودر کتابش گذاشت. (۱)

کشیش فاستر (Foster) در سال ۱۸۵۱ درجلد دوم کتاب خود (onprimevel Langage) از این تندیس نام برده ، نگار روشنتری چاپ کرده و دلیل هایی از تورات آورده است . روزیکه خط میخی خوانده شد پرده از روی گمان‌ها و شك‌ها برداشته شد و دیگر کسی نمیتواند در چگونگی تندیس کورش شك کند ، زمانیکه دیولافوآ (Dieullfoy) کتاب خودرا بنام آثار باستانی ایران (Lartantique en Perse) پخش شد و تندیس کورش را چاپ کرد آنگاه گیتی با کورش بخوبی آشنا گردید.

باستانشناسان سدهٔ نوزدهم این تندیس را شاهکاری میدانند ودیولافوآ نیز آنرا یکی از نمونه‌های برجسته و گرانبهای جهان هنر آسیای باستان دانسته که با بهترین تندیس‌های یونانی سرهمسری میزند و شگفت نیست اگر این تندیس والاترین پایه را در یادگارهای باستانی ایران دارا باشد، بسیاری از خاورشناسان آلمان، بارگران آمدن پارس را تنها برای آن کشیده‌اند تا با چشم خود این پیکر زیبارا به بینند.

تندیس **کورش**، پیکر یك آدم معمولی است که کورش را نشان میدهد، در دو سوی آن دو بال، مانند بالهای شاهین و برسر او دوشاخ چون شاخهای قوش جای دارد ، دست راست او کشیده وبجلو اشاره مینماید ، جامهٔ پیکرش از نمونهٔ همان رخت‌های پادشاهان بابل وایران است که در تندیس‌های آنان دیده شده(۲) این تندیس بخوبی میرساند که پندار «ذوالقرنین»

---

(۱) مجسمه

(۲) کتاب ذوالقرنین یا کوروش کبیر » تالیف مولانا ابوالکلام آزاد

(۳) برخی از خاورشناسان نوشته‌اند این بار لیف (رخسار برجسته) پیش از این سنگ نبشته‌ای داشته : «... من کورش شاه هخامنشیم» ولیکن امروز ازمیان رفته است.

تنها پیرامون کورش در مردم پیدا شده و از اینرو تندیس‌ساز، هم‌پیکر او را با دو شاخ ساخته‌است.

قوشی که درپندار دانیال پیمبر نیز آمده، مانند قوش‌های معمولی دوشاخ دارد مگرشاخ آن مانند قوش‌ها جای نداشته بلکه یکی‌از آنها روبجلو و دیگری پشت آن و رو به‌پس بوده و لنگه این‌چهره را درتندیس نامبرده می‌بینیم، دوبال تندیس‌هم گویای همان‌پنداری‌است که درسفر «یشعیاه» ازگفتهٔ او بنام «شاهین‌خاور» ذکرشده‌است که گوید «عقاب شرق» را فرا خواندم، این مرد راکه از راه دورمیاید و خشنودی مرا فراهم میسازد «باب ۴۶ آیه‌لا» ازهمین روی‌تندیس به‌مرغ، نامبردارگردیده و رودخانه‌یی هم که ازکنار آن میگذرد بنام «مرغاب» درآمده‌است.

دراین کتاب همان چهره‌یی راکه (کشیش‌فاستر) درکتاب خودآورده پیش‌ازسرگذشت کورش‌آورده‌ایم و جزئیات پیکر درآن خوب نمایانده شده اما درچه زمانی این تندیس را ساخته‌اند؟ آیا در زمان **کورش** وبدستور او یا در زمان جانشین‌هایش این تندیس را بنیاد کرده‌اند؟ پی‌بردن وپاسخ‌درستی بآن دادن، دشواراست.

پایتخت‌ایلامی‌هاوپارس (شهرشوش) اهواز امروز، پایتخت ماد نامید یا شهر «هکمتانه» که تازیان همدان گویند بوده وجایگاه‌آن اندکی دورترشده و پس‌از آنکه **اردشیر** جانشین **داریوش** گردید استخررا پایتخت کرد وخانه و کاخ در آن برپای ساخت و تا پایان کار فرمانروایی‌هخامنشیان، استخرپایتخت بود تا درزمان **داریوش‌سوم** (دارا) بدست **اسکندر** افتاد و درآتش بیداد او بسوخت (۱).

در زمانیکه تازیان ایران را گرفتند، استخر یك دیه کوچکی بیش‌نبود ودرشصت‌میلی آن‌شهری‌بنام‌شیراز که‌اینك استاندارنشین‌پارس‌است بنیادکردند وظاهراً بایدتندیس **کورش** در زمان **اردشیر** دراستخر گذاشته شده باشد و اینك روی یك‌پایه‌یی در ویرانه‌های استخر برجای میباشد. هرگاه این پندارنزدیك به‌یقین را درگذاشتن تندیس بپذیریم کمك‌بزرگی به‌لقب‌کورش‌میکند ومیرساندکه تاآن زمان **کورش** به «ذوالقرنین» و «عقاب شرق» نامبردار بوده وهنگامیکه خواستند در زمان **اردشیر** به‌سربلندی **کورش** تندیسی‌از او بسازند روی این‌پندار، تندیس ویرا برخساره‌ایکه گفته آمد ساخته و پرداخته‌آمد.

مولانا ابوالکلام آزاد وزیرفرهنگ گذشته هند درکتاب «ذوالقرنین یا کورش کبیر» خود میافزایدکه انگیزهٔ این پندار غیراز رؤیای دانیال و پیشگوئی یشعیاه جای دیگر باشد و درپذیرفتن‌آنها دوچیزاست یا این لقب پس‌از پخش پیشگویی‌های دانیال وسنجش‌باحقیقت پذیرفته‌شده یا چنانکه‌کتاب «غرر» میگوید پیشگویی‌ها را بگوش **کورش** رساندند وکورش و درباریان نه‌تنها ازآن خوششان آمد بلکه‌آرم ذوالقرنین و عقاب شرق را شعار رسمی‌خود قرار دادند و ازآن زمان **کورش** رسماً به‌ذوالقرنین وذوجناحین نامبردار شد.

---

(۱) به «تخت‌جمشید» دربخش (پیوندها) پایان‌کتاب نگاه شود.

تندیس را هم خوب بنگریم این دوصفت را درآن خواهیم یافت و سرانجام آنکه پیدا شدن این تندیس درستی این گفته راکه درکتاب «غرر» آمد که : «پیشگویی های پیمبران یهودرا بر کورش رسانیدند، او از دل وجان پذیرفت وخشنود گشت» درست میداند. بااینهمه این را نیزمیتوان گفت که پارسیان ازپیش، نام ذوالقرنین وعقاب شرق را به **کورش** داده و یهود این نام را در کتابهای خود آورده‌اند ولی چنین چیزی از نهاد ایرانی سرچشمه نمیگیرد و نمونه‌هایی میرساند که ازآن یهودیان باشدچه‌آنها پیش‌از دیگران چگونگی‌ها و روی دادهای زندگی را برخسارقوچ یا میش ومانندآن نمایانده و جانوران را در کارهای معنوی راه‌میدادندکه‌ازآن جمله قربانی‌اسحق‌را باید درشمارآورد.

درکتاب «خلق» پیرامون مکاشفات یوحنا چندبار چهرهٔ قوچ ومیش و بز آورده شده ولی برعکس درپندارهای پارسی و زرتشتی چنین چیزهایی‌نیست ، دلیل آن‌هم اینست که در اوستا یک‌چنین پندارهایی پیدا نمیشود.

تنگهٔ سوئز

باسنگ نبشته‌ایکه درکاوش‌های کانال سوئز بدست‌آمده این‌کانال بفرمان **داریوش بزرگ** برای‌پیوستن رود نیل بدریای سرخ کنده شده وبچهارزبان‌است. کانال سوئزسر گذشت دراز و خواندنی داردکه درپرده تاریکی نهفته مانده و هنوز پرتو دانش نتوانسته برخی از آنرا روشن سازد.

ازآنچه‌آشکار گردیده چنین برمیآید، (حتش‌بوت) شهبانوی مصر همزمان با حضرت موسی و بگفتهٔ برخی‌داستان‌نویسان، مادرموسی که ازترس فرعون، کودك‌نوزادش را فرزند زنی دیگر نام‌برده، جویباری برای پیوستن رود نیل به‌دریای سرخ کند ودرآینده‌از گل‌ولای انباشته شد، **داریوش‌اول** شاهنشاه ایران‌که برخاك مصرنیزدست‌یافت‌آنرا باردیگربکنند و برخی نیز برآنند که (نخائو) فرعون مصر درسال ۶۰۹ پیش‌از پیدایش مسیح که رفته رفته کانال پرگردید و بسته شد داریوش بزرگ‌آنرا بگشود.

گویند کندن این‌کانال، زائیدهٔ یك خواستهٔ مذهبی بوده که شهبانوی مصر میخواسته کشتیهای مصری بکشورهای خاور رفته بخور بوهای خوشی‌که برای پرستشگاهها باید بکار رود بمصر بیاورند.

هرودت تاریخ‌نویس نامی یونانی‌گوید درازای این کانال باندازهٔ چهار روز بود و دوفروندکشتی میتوانست پهلوی هم برروی پهنه‌آن بروند. دربارهٔ خدیوی‌که آنراکنده، گفته‌های گوناگون است. ارستو دانشمند نامدار یونانی‌که تازیان اورا ارستاتالیس مینامند فرعون یا آن خدیو مصررا (سیسزوستریس) و هرودوت(تینسو) نامیده مگر(ریودورسیسیلی) شکافندهٔ کانال را همان **داریوش** شاهنشاه ایران میشناسد.

برخی دیگر برآنند این جویبار پهناور بفرمان فرعون‌کنده‌شده و باگذشت زمان از گل ولای انباشته‌گردیده تااینکه بفرمان **داریوش** بزرگ ازنوبرای‌کشتیرانی آماده شد و

کسان دیگر میگویند این کار در زمان خدیو های مصر انجام نیافته چه دانشمندان گمان میکردند آب دریای سرخ بالاتر از روی زمین مصر است واگرجویباری فراهم شود، آب دریای قلزم سرزمین مصررا فراخواهد گرفت.

دانشمندان ایرانی درست نبودن این گمان را پذیرفته و یکی از کاوش کنندگان فرنك هم لوحه‌یی یافت که یکی‌ازکارهای بزرگ (حتش‌بوت) شهبانوی دیرین‌مصر کندن این جویبار پهناور بوده و ملکه نامبرده اراده‌یی داشته، جامه مردانه می‌پوشیده ، موی سرش‌را می‌تراشیده و ریش انبوهی میگذاشته و ازآنرو باین‌کار پرداخته‌که خود را ازنژاد خدایان میدانسته و میخواسته با کشتیرانی بخاور دور،دانه‌های خوشبو برای بخور درپرستشگاههای آندیار بیاورند تا نیاکانش را از اینراه خشنود سازد.

دراین سنگ نبشته میافزاید که (آمون) خدای بزرگ فرمان داد از خاور دور حنا بیاورند تا ریش این‌فرزند دلبندش شهبانوی نامبرده به‌حنا رنگین‌شود. چون کشتیهای نیلی توان گشت دریارا نداشتند (حتش‌بوت) دستور داد ۱۵ فروند کشتی بزرگ ساختند و این کشتی‌ها به‌خاور دور رفتند ، دریابان ناوگان، رویداده‌ها را یادداشت میکرد ، امروزهم‌در ناوگان جنگی این روش بکارمیرود و شاید شهبانوی مصرنخستین کسی‌است‌که این روش‌را بکاربسته‌است.

کانالی که بفرمان **داریوش‌اول** کنده شد باردیگرازگل و لای پرگردید تا زمان پیوستگی مصر به‌روم‌که (آوریان) امپراتور رم ،کانال را باز ازگل ولای‌پاك کرد و برای آمد و رفت‌کشتیها آماده ساخت ، درسدهٔ اول هجری‌هم فرمانروای تازی مصر، باز به‌کندن کانال دست زد تا خواربار از راه دریای سرخ به‌حجاز فرستاده شود.

درسنگ نبشته‌ایکه نزدیك کانال پیدا شده ، **داریوش** پادشاه ایران را چنانکه شیوهٔ مصریان‌باستان بوده بنام فرعون مینامند،دراین‌سنگ نبشته،چهرهٔ **داریوش** زیرقوس‌پردار خورشید دیده میشود. خدایان دونیمهٔ نیل‌که نیل بالا و دلتای پائین باشد نام داریوش بهم می‌پیوندند و به‌روش مصریان ، فرعون‌ها در این لوحه‌هم نامهای ملت‌هایی که فرمان‌بردار فرعون یعنی داریوش هستند یاد شده و نویسندهٔ‌آن میافزایدکه همه نمایندگان ملتها آویزهٔ بندگی فرعون «آن‌تروش» داریوش را بگردن دارند واین فرعون از همه فرعونها حتی از خدیوهای دسته‌هجدهم برتر و والاترند .

در بند سوم این‌سنگ نبشته خوانده شده‌است‌که :

« .... من‌پارسی‌هستم از سرزمین پارس که‌کشورمصر را گرفتم وگفتم این‌کانال را»
« کنندند از رود نیل‌که در مصر روان است تا دریایی که به‌آب‌های دریای پارس میرسد»
«جویباری درآورند این تنگه‌کنده‌شد چنانکه فرمان دادم‌کشتی‌ها روانه شدند،چون این»
«کار، خواستهٔ من‌بود.....».

امروز دست‌توانای دانش وهنر نمایی‌آن، جویباری پهناور وژرف در آنسرزمین پدید آورده که بزرگترین ناوگان اقیانوس پیما از روی آن میگذرند . گرچه جویبار پیشین در پهلوی جویبار امروز چندان ارزشی ندارد ولی میتوان گفت تا روزی که زمین وآسمان هست و آسمان برزمین سایه میافکند نام بلند آوازهٔ ایران باستان در آن سرزمین به چشم خواهد خورد .

درفش کاویان

ایران در سراسر زمان ساسانیان ، درفشی ویژهٔ بخود داشته که آنرا «درفش کاویان» میگفتند. در داستانهای ملی ایران آورده شده است که : **کاوهٔ آهنگر** پیش بند چرمین خود را برسر چوب کرد، آنرا درفش قرار داد، مردم را گردآورد و بر **ضحاک** بشورانید.

در اوستا هیچ ذکری ازکاوه نیست ، در داستانهای ایرانی گفته شده که فریدون را درکودکی ازشیر گاو پرورش دادند و گاوی اورا بزرگ کرد، این نکته اشاره بدین **زرتشت** است که عقیده دارد درآغاز آفرینش دوموجود پدیدآمد : یکی **کیومرس** ودیگری گاو که موجودات زادهٔ اویند و خواسته‌اند شرافت نسب **فریدون** را برسانند بعد داستان مزبور بدینگونه درآمد:

درهمه داستانهای ملل آریایی و حتی ترکان و سامیان این نکته هست که برخی از پهلوانان ومردان بزرگ را جانوران پرورش داده وبزرگ کرده‌اند. چنانکه در داستانهای ایران ، **فریدون** راگاو و **زال** را سیمرغ پرورده است .

هرودت مورخ نامی یونانی مینویسد : ایرانیان عقیده داشتند **کورش** را زنی که نامش **سگ** ماده بوده بزرگ کرده . رومیان معتقد بودند : **رمولوس** بنیادگزار شهر **رم** را ماده گرگی پرورده و ترکان نیز **قتلغ** یکی ازنیاکان باستانی خود را پروردهٔ ماده شغال میدانند . ملل سامی هم **نمرود** را پروردهٔ پلنگ و **بخت نصر** را پروردهٔ ماده سگ دانسته‌اند.

ایرانیان با داشتن این عقیده درپرورش **فریدون** گرزی داشته که سرآن بشکل سر گاوی بوده و این همانست که فردوسی بارها بنام «گرزهٔ گاوسر» و «گرزهٔ گاوپیکر» ذکر کرده و اصطلاح امروزی زبان فارسی که یکنوع گرز را هنوز «گاوسر» میگویند از همانجاست.

در اوستا ترکیب دیگری‌هم هست که «گائوش درفشه» باشد یعنی **گاو «درفشه»** بزبان امروز و شاید این گاو درفش بمناسبت همان عقیده که پرورش دهندهٔ **فریدون** گاو است درفشی برده که روی‌آن شکل گاو را ترسیم کرده‌اند.

دراینکه روی درفش‌های ایران باستان ، نقش جانوران پرزور و نیرومند مانند شیر وگاو و اژدها ، خرس ، خوك ونظایر آنها بوده تردیدی‌نیست ، حتی در داستانهای ملی و ادبیات ایران ضمن جانورانیکه میگویند صورت آنهارا بر درفشها نقل میکرده‌اند نامی‌هم‌از گاو برده‌اند و سرستونهای تخت‌جمشید نیز از سرگاو است.

چنان‌مینماید‌که در روزگارساسانیان ازاین‌نکته‌که پرورندهٔ فریدون‌گاو بوده وگرز اوگاوسار و درفش وی‌گاو درفش، رفته رفته داستانی ساخته و از این واژهٔ گاو، آهنگری بیرون‌آورده‌اند‌که نام‌آنرا «**گاوه**» گذاشته‌اند و بعد این واژه، رفته رفته در زبان امروز «کاوه» شد، چنانکه فرهنگ‌نویسان ایران‌گاوه وکاوه ، هردو را ضبط کرده‌اند و هردو را درست میدانند.

یااینکه ممکن‌است ترکیب‌اوستایی «گائوش‌درفشه»را در دورهٔ ساسانی، نخست‌بدرفش کاویان‌بدل کرده ،جسته‌جسته‌نام‌گاوه را ازآن بیرون‌کشیده‌باشند . زیرا اگر درپهلوی‌واژهٔ گاوه معمول بوده‌باشد میباید مطابق اصول‌آن زبان در«گاوك» وصفت نسبی بآن «گاوگان» باشد نه«کاویان» که‌مطابق قواعدواژه سازی زبان‌پهلوی‌نیست.

درشاهنامه‌که این داستان کاوه‌آمده دوصفت‌نسبی برای او بکار رفته : دربارهٔ درفش همیشه فردوسی « درفش‌کاویان» و «کاویانی درفش » گفته اما هرجا از بازماندگان کاوه سخنی رفته، صفت‌نسبی را «گاوگان» گفته و بازماندگان‌کاوه را کاوگان نامیده‌است.

یکی‌ازهفت خانوادهٔ مهم ایران در زمان ساسانیان : خانوادهٔ قارن‌پهلو بوده‌که‌پس‌از خاندان شاهی، بزرگترین خانوادهٔ نجبای ایران بشمارمیرفته‌است . در داستانهای ایران برای‌کاوه یا گاوه دوپسر نام برده‌اند یکی **قبادگاوگان** و دیگر**قارن‌کاوگان**. ازاینجا میتوان حدس‌زد‌که در دورهٔ ساسانیان جزو امتیازاتی‌که‌این خاندان نامی‌وبرجسته داشته‌اند بیرق رسمی ایران یعنی درفش‌کاویان هم سپردهٔ بایشان بود وایشان بهمین جهت خود را از دودهٔ کاوه دانسته وبدینگونه چنین‌کسی وارد درداستانها شده‌است.

بهرگونه، درزبان تازی ، بیشترجاها نام‌کاوه «کابی» ودرفش‌کاویان و«درفش‌کابیان» نوشته شده وچون نویسندگان تازی اینگونه‌واژه‌ها را مستقیماً ازربان پهلوی گرفته‌اند گویا درپهلوی هم‌کابی‌وکابیان میگفته‌اند وکاوه وکاویان دریافتی‌زبان دری یعنی‌زبان‌کنونیست.

در اینکه ایرانیان از دورترین زمانها بیرقهای نظامی داشته‌اند و در روی آن نگار جانوران زورمند را میکشیده‌اند سخنی نیست و **گزنفون** مورخ یونانی روشن‌کرده است که درروی درفش هخامنشیان، شاهین‌زرینی بوده است .

در داستانهای ملی ایران هم بارها باین نکته اشاره شده که روی درفشها شکلهای پلنگ ، خرس ، شیر، گوساله، فیل ، اژدها، گرگ، گراز، آهو، همای یا شاهین میکشیده‌اند گاهی هم روی درفشها ، نقش خورشید و ستاره بود و نگاریکه روی درفش کاویان ستاره بوده است ، چنانکه فردوسی بارها بجای درفش کاویان«اختر کاویان»آورده و ازاینجا معلوم میشود که چون نگار درفش ، اختر بوده است بجای درفش ، اختر را هم بمعنی بیرق گرفته‌اند.

بسیاری از نویسندگان دورهٔ اسلامی ایران، درکتابهای خود ، مطالبی دربارهٔ درفش کاویان آورده‌اند وچنین برمیآیدکه این درفش بیرق بزرگی بوده که هشت ذراع دردوازده ذراع میشده یعنی ۴ متردر۶ متر .

این درفش را همواره بمیدانهای جنگ میبرده‌اند وفرماندهٔ سپاه ایران یا شاهنشاه ساسانی دربیشتر میدانهای‌جنگ حاضر بوده است در پای‌آن می‌ایستاده یا چادر میزده است وایرانیان جداً معتقد بوده‌اندکه در هرمیدانی‌که این درفش باشد، در آنجا پیروزی نصیب ایرانیان خواهد شد .

ازاینرو **ابن خلدون** مورخ نامدارتازی مینویسد : روی این بیرق جدول سحری شامل چند خانه بوده‌که درهرخانه عددی نوشته بازر بافته‌بودند واین‌خانه‌ها را چگونگی آسمان ورصد میدانسته‌اند چنان مینماید که مقصود ابن‌خلدون ازاین تعریف چنین باشدکه برروی درفش فلکی یا شکلی از ستاره‌یی نقش‌کرده بودند وبدین مناسبت آنرا اخترکاویان هم میگفتند.

این درفش از پارچهٔ رنگا رنگ یا آتشی رنگ زربفت و گوهرنشان بوده چنانکه گوهری گوناگون‌ازمروارید ویاقوت و غیره برآن نشانده بودند و هرپادشاهی برزینت‌آن میافزوده و هنگام صلح درخزانه شاهی گذاشته میشد ، گنجور یا نگهبانی ویژه داشته‌وگویا این پاسبان ازخاندان نامدار «قارن پهلوی» بوده است .

درفش مزبور دستهٔ بلندی ازچوب داشت و برسرآن چوب‌گویی‌از زر گذاشته‌بودند .
درروی‌سکه‌های «فرته داران» که پیش ازساسانیان درفارس پادشاهی کرده‌اند، نگار درفش و بیرقی هست که تصور میرود همین درفش کاویان باشد و عبارتست ازپارچه مربع مستطیلی که‌بابندی بر بالای‌چوب‌آویخته‌اند وبندآن شکل‌سه‌گوش دارددستهٔ‌آن درمیان درفش‌جای‌گیر شده است .

اگراین‌نگار سکه‌های فرته داران‌نقش درفش‌کاویان‌باشدمعلوم میشودکه درفش‌کاویان پیش ازساسانیان درایران معمول گردیده ودروجه تسمیهٔ درفش کاویان واشتقاق‌واژهٔ کاویان حدس دیگرهم میتوان زد وآن اینست‌که این واژه مشتق ازریشهٔ «کوی»زبان اوستا باشدکه درزبان امروزی «کی» و«کیان» و«کیا» ازهمان ریشه است‌بمعنی شاهی ومنسوب بشاهانست

مانند تاج کیان بمعنی تاج شاهی ودراین صورت درفش کاویان یعنی **درفش شاهی** .

درفش کاویان درجنك قادرسپه که بین ایرانیان وتازیان در سال ۱۴ هجری روی داده بوده وپس ازشکست ایرانیان و کشته شدن **رستم فرخزاد** فرماندهٔ لشکر ایران ، **ضرار- بن خطاب** آنرا غنیمت گرفته وبسی هزاردرهم (۱۵۰ هزارریال امروز) فروخت درصورتی که یك میلیون ودویست هزاردرهم یعنی شش میلیون ریال ارزش داشت .

گوهرهای گرانبهای این درفش را تازیان بمدینه بردند وخلیفهٔ دوم عمر بن الخطاب دستورداد آنرا پاره پاره کرده میان پیشوایان آن‌زمان بخش کنند .

آتشکدهٔ آذر گشنسب

آتش از روزگاران بسیار پیش، از عناصر مقدس و مورد احترام و تکریم آریاها بوده زیرا نور و گرما و آتش پایهٔ اختراعات و مؤثرترین وسیلهٔ پیشرفت تمدن بشر و یکی از ارکان مهم زندگانی انسانی بشمار میرود و بدون این عنصر که امروزه بصورت نفت و برق و الکتریسته از آن استفاده میشود لحظه‌ای نمیتوان زیست (۱)

پیدایش آتش را دانشمندان زمین شناس به اواخر دورهٔ حجر یعنی زمان سنگ تراشیده Poleolistique که متجاوز از ده هزار سال پیش از میلاد میباشد حدس زده‌اند و هم در این دوره بود که آدمیان پیش از تاریخ سلاحهای سنگی خود را تراش دادند و بصورت سلاحهای تراشیده و منظم در آوردند .

آتش برای زندگی بشر و دفع سرما و رفع نیازمندیها و تهیه خوراك، فوق‌العاده ضروری و مورد نیاز است و چون در ادوار باستانی بدین سهل و آسانی که امروز با کبریت و برق و سایر وسائل میتوان آنرا بوجود آورد ، بدست نمیآمد ، از اینرو در نگاهداری و فروزش آن نهایت دقت و کوشش را بکار می‌بردند و هم اکنون با آنکه وسائل متعددی برای افروختن آتش در دست است باز در پیشتر خانه‌ها معمول است که آتش را شب در زیر خاکستر یا درون اجاق

---

(۱) واژه آتش در اوستا Atar – Atere – Atr اثر Athr درفرس باستانی Atar در پهلوی آتور Atur و آتش Atash آمده. واژه آذر همان واژه فرس باستانی آتر است، که تا بذال بدل شده نگهبان آتش اترون Athravan یا آذریان مینامیدند . ماه نهم سال را آذر خوانده وجشن آذر را درروز نهم این ماه میگرفتند بنام «آذرجشن» ودراین روزمردم بزیارت آتشکده‌ها میرفتند .

نگاه میدارند تا برای روزدیگر آماده باشد .

ایرانیان باستان معتقد بودند که حرارت بسه شکل ودرسه جا وجود دارد ، در روی زمین بصورت آتش، درهوا یعنی بین زمین و آسمان، بصورت حرارت ودر آسمان بشکل خورشید جهان افروز، خود نمائی مینماید .

دراوستا آتش پنج قسم شمرده شده ودریسنای ۱۱ و ۱۷ مذکوراست ودرتفسیر پهلوی آن یسنا مندرج است ودرکتاب بندهشن با مختصر تغییری نقل شده است ازاینقرار: **برزی‌سوه** Bereziasoah (آتش معابد- آتش بهرام) **وهوفریانه** Vohufryana (آتش بدن حیوان، **اورواز یشته** Urvazshta (آتشیکه درنباتات پنهانست) وازیشته Vazishta (آتشیکه در ابر است - برق) اسپنیشته Spenishta (آتشیکه در بهشت درحضورآهورمزدا میسوزد) (۱)

درهرخانواده آتشگاهی (۲) بوده است ومانند خانه یعنی بزرگتر وکدخدای خانه موظف بوده است که شب وروزدرروشن نگاهداشتن آن همت گمارد تا پیوسته مشتعل وفروزان باشد وخاموش نشود .

خاموشی آتش را با نیستی و بدبختی ونابودی خانواده توأم میدانستند، مسافر هنگام بازگشت ازمسافرت پیش از دیدن زن و فرزند بزیارت آتش میرفت و چنانکه بدبختی گریبانگیرمیشد شکایت پیش آتش میبرد و از اینرو برای آن قربانیها میکردند وسرود ها می خواندند .

احترام آتش تااین اندازه بوده است که فرمانروایان وشاهان محلی فارس (فراتاران) درزمان سلوکیدها وپارتها رئیس آتشکده هم بوده وخودرا نگهبان آتش میدانسته‌اند وازهمین لحاظ است که روی سکه‌های خود منظره آتش ومشعل یا آتشدان رانقش کرده ودر بعضی از آنها نوشته‌هایی دارد ومینمایاند که شاهان وقت، نگاهبان وحامی آتش نیز بوده‌اند.

روی‌سکه **بغدات** این‌عبارت بخط آرامی نوشته‌شده: «بغدادپرت دارالهیه بع‌کرت» یعنی «بغداد آتش‌دار پسر خدایگان بغ‌کرت» ونیز روی مسکوکات شاهان ساسانی دریکسو شکل آتشدانی است که برفراز آن آتش‌مقدس فروزانست .

احترام وعقیده بااین عنصر مفید ومقدس داشتن آن نه‌تنها دراین سرزمین بلکه درهمه تیره‌ها وملت های قدیم معمول است . **رومیان** باستان، آتش مقدس را درمعبد وستا Vesta نگاهداشته و آنرا وستالیس Vestalis که دختری پاکدامن و از خانواده شریف بوده ، می نامیدند .

در **یونان** الهه آتش را هستیتا Hesita خوانده و هندوها آتش مقدس را

---

(۱) صفحه ۹۱ ساسانیان «کریستن سن» خاورشناس دانمارکی .

(۲) جای نگاهداشتن آتش را ؛ آتشگاه «آتش - گاه» آذرگاه - آتشکده - آذرکده - آتشخانه وگنبدآذر گفته‌اند .

آگنی Agni و خدای آنرا بهمن‌نام میگفتند ودر دین مبین‌اسلام نیزدارای اهمیت بوده و یکی‌از پاکیها میباشد.

در روزگار باستان آتش به‌تناسب اجتماعات و شهرها درجه مخصوص داشته است. آتشخانه‌را مانند کدخدای خانه نگاهمیداشته و نگاهبان آتش در هر تیره یادیه «آذران» مغ بوده ولی درکوره یا استان «آتش بهرام = ورهزان» گروهی زیرسرپرستی یك موبد نگاهدارنده آتش بوده‌اند.

ازاین گونه آتشکده‌های محلی که شاید هزاران درسراسر مرزشاهنشاهی بوده، بگذریم سه‌آتشکدهٔ بزرگ‌درسه‌جای‌کشور وجودداشته که‌آتش سایرآتشگاهها و آتشدان‌ها رااز‌آن‌سه آتشکدهٔ بزرگ میاوردند که‌آتش علوی در آغاز آفرینش توسط باد دراین سهٔ جا بوجود آمده است.

این‌سه‌آتشکده عبارتند از : آتشکدهٔ آذرگشنسب (۱) Adhur Gush nasp – آذر برزین‌مهر Adhur Barzenmitre – آذرفرینغ Adhur Farnbagh آتشکده‌های نامبرده(۲) ازدیرزمانی بجای مانده وهرکدام بدسته وگروهی منسوب بوده ، **آذرگشنسب** آتش میان «ارتشتاران» **آذر فرنبغ** بسته به‌کشاورزان «واستریوشان» و **آذربرزین مهر** منسوب به‌پیشوایان دینی«آتوربانان» بوده‌است.

در **بندهشن** فرگرد ۱۷ : سه‌آتشکده اینچنین‌توصیف شده: **آذرفرنبغ** که‌**جمشید** آنرا درپرستشگاهی درکوه فرهمند **خوارزم** فرونهاد ، درزمان **کی گشتاسب** که دین زرتشتی پدیدآمد ازخوارزم بکوه رشن‌کابلستان درسرزمین **کابل** برده شد . **آذرگشنسب** که تاروزگارپادشاهی **کیخسرو** مستقل بود واوبر بالای کوه استونت (سهند) Asnavant آن را درپرستشگاهی گذاشت . سوم **آذربرزین مهر** که زمان **کی گشتاسب**، همانگاه که زرتشت دین خود را آورد آن آتش در کوه **ریوند** « از خراسان نزدیك نیشابور » برپا گردید .

در روایات داراب هرمز دیار، جلد اول بسه آتشکده نامبرده اشاره کرده مینویسد:

۱– گشنسب : بضم اول وفتح‌نون وسکون ش وس وب یعنی خیره کننده آمده و آنرا گشنسب یعنی‌خداپرست . آذرگشنسب وآذرجشنسن نیز نوشته‌اند . خود واژه گشنسپ مرکب ازگشن واسپه ، گشن درفرس قدیم و پهلوی و اوستابمعنی نرونرینه واسپه (اسب) یعنی‌آتش اسب‌نه، گاهی‌نون‌آنرا انداخته‌اند وآذرگشسب نوشته‌اند. نام‌چندتن ازمردان تاریخی‌ایران درزمان ساسانیان ازهمین واژه است .

۲– آتشکده مرکب ازآتش + کده وکده نیزمرکب ازکد + هاء نسبت‌که از ریشه کنند Kata اوستائی‌ازمصدرکن Kan بمعنی کندن‌وازهمین‌ریشه واژه‌های خانه وخندق‌معرب کندك پهلوی‌آمده، کده درفرهنگها ازاداث مکانی‌و بمعنی خانه‌آمده .

«آذرفرنبغ درکاریان فارس، آذر برزین‌مهر در ریوندخراسان وآذر گشتسب درآذربایجان آذرگشتسب سپهدار ایران است، آتش رزمیان در اسوندکوه، آن آتش، کیخسرو را یاری کرد وقتیکه **دژ بهمن** را گرفت... این هرسه بی‌هیزم سوزند وازآب بیم نمیدارند.»

۱ـ آتشکدهٔ آذرگشنسب : آتش شاهی وآتش مقدس جنگیان ورزمیان بوده‌است جای این‌آتشکده در**گزن** (جزن) که تازیان آنرا **شیز** نامیده اند در **آذربایجان** بوده است. **مسعودی** که در آغاز سده چهارم هجری بحدود گرگان ودریای خزر سفر کرده نوشته‌است که‌اشکانیان زمستان‌را درعراق«تیسفون» وتابستان‌را در**شیز** ازشهرهای‌آذربایجان بسر میبردند.دراین شهر درزمان اشکانیان آتشکده‌ای بنام **آذرخشن** درآتش نیك(۱) و پادشاهان ایران‌هنگام تاجگذاری پیاده بزیارت‌آن‌آتشکده میرفته‌اند وارمغان‌های‌گرانبها وبسیاری‌تقدیم‌آن میکردند. این‌آتشکده چون درزادگاه زرتشت برپاگردیده بود ازاینرو بین دیگر آتشکده‌ها فر و شکوه بیشتری پیداکرد .

آذرخشن همان **آذرگشنسب**است وشاهان ساسانی درتابستان از **تیسفون** بدانجا می‌آمدند نام دیگر این‌شهر شیز است، **یاقوت** آنرا معرب از**چیس** دانسته در **دینکرد- شیچ** Sich نوشته شده **راولین‌سن** Sir Henry Ravlincn (۲) که در سال ۱۸۳۸ میلادی آنجارا دیده جای آتشکدهٔ آذرگشنسب را جای شهر **شیز** «گنجك»، (۳) دانسته

---

(۱) مسعودی چنین معنی‌کرده ولی یاقوت این واژه را از آذر+ رخش میداند که دو(ر) درهم ادغام‌گردیده است مثل آذرنگ = آذر+ رنگ یعنی آتشین‌رنك (یسنا بخش سوم صفحه **۱۲۹** استاد پورداود.)

(۲) خواننده کتیبه های میخی فرس هخامنشی و سایر خطهای میخی برای آگاهی از خدمتهای‌ارزندهٔ این‌دانشمند گرانقدر انگلیسی بصفحه **۲۵۹** کتاب **تمدن هخامنشی** جلداول تألیف مؤلف‌آن مراجعه‌شود.

(۳) **گنزك** Ganzak همان گنجك‌است بمعنی‌گنجینه وخانه‌گنج پایگاه‌شهریان **آذربایجان** واز زمان شاهنشاهی اشکانیان شهر مذهبی بوده‌است. جزنق، کزنا، جنیزه هم‌گفته‌اند **(یاقوت)** درمعجم‌البلدن ـ **ابن‌خردادبه** در المسالك والکممالك) **گزن** راجای تولد **زرتشت** نیز نوشته‌اند **واسترابون** درکتاب جغرافیای خود گزن راگره پایتخت آذربایجان دانسته، **یاقوت** می گوید بین مراغه وزنجان نزدیك شهر زور ودینور واقع‌شده وخود درسدهٔ هفتم هجری آنجارا دیده مینویسد: گنبدی بر بالای آن‌بود و برفراز آن‌گنبد هلالی‌نقره قرارگرفته.

جکسنS w Jakssn معتقد است این آتشکده در جائیکه امروز در آذربایجان به نام تخت‌سلیمان معروف است واقع‌بود و بطور کلی یکی ازوجوه نامگذاری سرزمین **آذربایجان** بدین نام اینست که آنجا نگاهدارنده وخازن آتش بود زیرا آذربایجان از «دوواژه آذر و بایگان (نگاهدارنده وخازن) ترکیب یافته است ،

ولی این پندار، مایهٔ اشتباه سایر محققین بعدی گردیده است.

مارکوارت Mar Kwart **لیلان** کنونی‌را جای آذرگشنسپ دانسته است. لیلان روستائی از شهرستان مراغه‌گوشه شرقی دریاچه ارمیه(۱)

دژشیز که آتشکده در آن قرارداشته اکنون ویرانه‌اش هم برجای نیست. درازی دژ ۴۰۰ متر وپهنای آن قریب ۲۱۰ متر بوده باندازه صفهٔ تخت جمشید. دژ حصار ضخیمی داشته‌که بلندی ۴۵ پا و کلفتی آنرا ۱۶ پا حدس زده‌اند و دارای دو دروازه بوده. در میان‌دژ دریاچه‌ایست که‌آب آن ازته دریا میجوشد، رنك‌آن آبی آسمانگون، شیرین و گواراست، درازای دریاچه ۱۲۰ متر و پهنایش ۸۰ متر است، عمق‌وسط آن‌حدود ۱۰۰متر گودی‌پیرامونش حدود ۶۰مترمیباشد.

درهر حال بیشتر خاورشناسان وباستان شناسان همان ویرانه‌های تخت‌سلیمان کنونی درآذربایجان ۱۰۰میلی جنوب شرقی‌دریاچه رضائیه (ارومیه) رادرخاك افشارجای‌آتشکده آذرگشنسب دانسته‌اند.

شاهان ساسانی هنگام رسیدن‌بتخت شاهی‌باپای پیاده بزیارت این آتشکده میرفته‌اند و ارمغانهای بسیاری تقدیم میکرده‌اند، از این‌رو دارای خزانه‌ها ونفیسه‌های بسیاری بوده است. وجود چیزهای گرانبها، گوهرها، زر و زیور و گنجینهٔ بسیاراین آتشکده سبب شدکه آنراگنجك «گنج» بنامند.

تئوفانس Theophance تاریخ نویس رومی (۷۵۰ - ۸۱۷م) درباره دارائی این آتشکده‌نوشته است‌که همانندگنجینه **کرزوس** پادشاه‌**لیدی** بوده ونوشته‌اند **بهرام‌پنجم** (۴۲۰- ۴۲۸م) پیش‌از جنك باخاقان بدین آتشکده‌رفت ونیایش‌کرد. پس‌از شکست‌خاقان همه یاقوت وگوهرهایی‌که دراکلیل خاقان بود باشمشیری‌که بزر وگوهر ترصیع شده بود بآتشکده برخی‌کرد ونیز **خسرو پرویز** نذرکرده بودکه اگربربهرام چوبین پیروزشود حلیه‌های زرین و هدیه های نقد، نیاز **آذرگشنسب** نماید. پس‌از پیروز شدن براو به‌نذر خویش وفا کرد.

مورخین دیگر گویا شده‌اند که شاهان ساسانی از **تیسفون** با پای پیاده به زیارت این آتشکده میرفته‌اند. **ابن خرد اذبه** آتش آتشکده را سرچشمه کلیه آتش‌های مقدس درایران میداند وموضوع پای‌پیاده رفتن‌را نیز آورده‌است.

دانشمند ارجمندآقای علی‌سامی مؤلف کتاب «تمدن‌ساسانی» میافزایدکه این‌آتشکدهٔ ثروتمند در سال ۶۲۴ میلادی، اواخر پادشاهی‌**خسروپرویز** بدست‌**هرقل** (هراکلیوس) امپراتورروم تاراج گردید و ثروت بیشمارآن به‌یغما رفت. محققین ودانشمندان برآنندکه یك‌نسخه از **اوستا** درهمین آتشکده مظبوط بوده نسخه دیگری در **دژنبشت** تخت‌جمشیدکه

---

(۱) پاورقی صفحه ۱۴۰ بخش‌سوم یسنا استاد پورداود چاپ تهران ۱۳۳۷

بدست یونانیها زمان **اسکندر مقدونی** بتاراج رفت.

همچنین شاد روان سعید نفیسی در کتاب «تمدن هخامنشی» مینویسد: از میان همه آتشکده هائی که زمان **ساسانیان در ایران** بوده ومدتهای مدید آثار آنها بجای مانده است آتشکده‌یی معتبر تر از آتشکدهٔ **آذر گشنسب** در شهر **شیز** آذربایجان باختری‌وجود نداشته. پیرامون این آتشکده بزرگ در همهٔ کتب زبان پهلوی و مدارك دینی زرتشتی اطلاعاتی هست: در بند۷ از فصل ۱۷ کتاب **بندهشن** آمده که این آتشکده تا روزگار پاشاهی **کیخسرو** پناهگاه‌جهانیان بوده وچون شاه مزبور بتکدهٔ **دریاچه چیچست** «ارومیه سابق» و **رضائیهٔ** امروز را ویران ساخت، آن آتش بیال‌اسبش نشست و تیرگی را از جهان برانداخت وروشنائی بدان ارزانی داشت، چنانکه وی‌توانست بجای‌آن برفراز کوه(استوند) پرستشگاهی (معبدی) برافراشت و **آذرگشنسب** را درآن استوار ساخت.

درجای دیگر از **بندهشن** باز ذکری از **آذرگشنسب** هست: «... اندر خدایی‌یم **(جم)** همهٔ کار بیاری‌سه آتش پاکیزه‌تر برگزیده‌تر ووالاتر ازهمه: **آذربرزین‌مهر، آذر فرنیغ‌و آذرگشنسب** ساخته‌بود». درکارنامهٔ **اردشیر بابکان** هم‌که‌آنرا بزمان **اردشیر** منسوب‌میدارند ولیکن پس ازدورهٔ **انوشیروان** تدوین شده ذکری از این سه‌آتش هست.

درمقدمهٔ کتاب هفتم دینکرت نیزدر بند۲۹ «زرتشت نامه» برای آژرگشنسب چنین‌آمده: «فر به **کیخسرو** پسر **سیاوخش** رسید و از پرتو آن بر **افراسیاب** جادوی تورانی و و یاران بدکنش او چیره گشت، **گرسیوز** و یاران دیگر جهان ویران‌کن اورا درهم شکست و**بتکدهٔ** کنار دریاچه **چیچست** راکه‌آرامشگاه سهمگینی بشمار میرفت برانداخت وبپاداش کار های نیکش اینك برتختی نشسته و ستوده است و در جای پنهانی جاودانیست و تا روز رستاخیز ازو پاسبانی خواهندکرد.

در بندهای ۵۹ تا ۶۳ کتاب **مینوخرد** که‌آنهم ازمتون پهلویست آمده که: «سودیکه از **کیخسرو** رسید این بود که **افراسیاب** راکشت و درکنار دریاچهٔ **چیچست** بتخانه را برانداخت، **گنگ دیز** را بیاراست و **سوشیانس پیروزگر** را در روز واپسین یاری خواهدکرد.

عبدالله بن خرداذبه درکتاب **المسالك والممالك** که حدود سال ۲۳۲ قمری تألیف‌کرده است **ارومیه** یا **رضائیه** امروزرا شهر**زرتشت** میداند. ودرباره **شیز** میگوید درآنجا **آتشکده آذرجشنس** هست که نزدمجوس بزرگوارست وهرکس‌ازایشان که‌بپادشاهی میرسید بزیارت‌آن میرفت و ازمداین پیاده رهسپار میگشت.

ابن‌الفقیه درکتاب **البلدان** نیزهمین‌سخنان‌راتکرار کرده و **ابوالحسن‌علی‌بن‌الحسین‌بن علی مسعودی** مورخ معروف درکتاب **التنبیه والاشراف** شرحی درباره

این آتشکده داده که پیش ازاین گذشت .

فردوسی در **شاهنامه** از پنج آتشکده نام برده: **آذر برزین ـ آذرخراد** یاآذر رام‌خراد ـ آذر فرهی ـ آذر گشنست ونوش‌آذر و بیش از همه ذکرازآذر گشنسب کرده و در نسخه های معتبر **شاهنامه**، ۶۱ بار نام این آتشکده آمده و این خود دلیل براهمیت آن در روزگارساسانیان است که دردا ستانهای ایران، تدوین‌شدهٔ آنزمان، نام‌این آتشکده بیش‌از آتشکده های دیگر برده شده و تقریباً هرجاکه پهلوانان شاهنامه سوگند میخورند به **آذرگشنسب** سوگند یاد میکنند .

یاقوت بن‌عبدالله حموی رومی درکتاب **معجم‌البلدن** ، نخست درباره شهر **شیز** که **آذرگشنسب** درآن بوده میگوید: این واژه معرب «جزن» و«گزن» فارسی است که همان «گنزک» کتابهای قدیم یا **«گنجك»** متون پهلوی باشد .

درجای دیگرگوید : **زرتشت** پیامبر ازآنجا بوده‌و پایتخت این ناحیه شهر **ارمیه** (ارومیه) است. پس ازآن **حموی رومی** ازقول **ابودلف مسعربن‌مهلهل** که حدودسال ۳۲۸ بآن نواحی رفته‌گوید : شهر **شیز** در میان مراغه و **زنجان** و شهر **زور و دینور** ودرکوههایی واقع شده‌که کانهای زر و جیوه و سرب ونقره و وزرنیخ وسنگ جمست (لعل کبود) درآنجاگردآمده... درآنجا هفت رود جاریست‌که پس ازگرداندن آسیابها از زیر باروی شهر بیرون‌میروند، درآنجاآتشکدهٔ بزرگیست‌که ایشان بزرگش میدارند. همه‌آتش های مجوس را از آنجا بشرق و غرب میبرند، در بالای‌گنبد آن هلالیست از نقره‌که کلسم است و امیرانی خواسته‌اندآنرا بکنند ونتوانسته‌اند.

از شگفتیهای آتشکدهٔ مزبور اینست که آتش آنرا هفتصد سال پیش افروخته اند و در آن‌خاکستر نمی‌یابند ولحظه‌یی هم‌خاموش نشده است . این شهررا **هرمزبن‌یزدگرد بن بهرام** (هرمز سوم) از آجر وسنگ ساخت . درنزدیکی این آتشکده ایوانهای‌بلند و ساختمانهای با شکوه هست . بارها دشمن آهنگ این شهر کرد و بر باروی آن منجنیق گذاشت وسنگهای آن در دریاچه افتاد و اگر منجنیق را یك ذراع هم بود عقبتر میبردند سنگها دربیرون بارو میافتاد .

گویدخبر دربارهٔ ساختمان **شهرشیز** اینست‌که به **هرمز** پادشاه ایران خبر رسید که فرزند خجسته در**بیت المقدس** در دیهی‌که آنرا **بیت لحم** میگویند بجهان آمده و قربانی‌که برای او میبرند چربی وروغن وشیر است . وی معتمدی را با مال بسیارفرستاد و اوشیر بسیارروانه‌کرد وفرمان‌داد به **بیت‌المقدس** بروند ودربارهٔ این نوزاد پرستش کند، چون برآن آگاه شد، آن ارمغان را بمادرش بسپارد و او را نوید دهدکه فرزندش شریف و نامور ونکوکارخواهد گردید و ازاو بخواهدکه دربارهٔ وی ومردم کشورش دعاکند.

آنمرد اینکار راکرد ونزد **مریم** رفت وآنچه با او فرستاده بودند باو سپرد و ویرا ازبرکت فرزندش آگاه‌کرد . چون خواست ازپیش او باز گردد . **مریم** کیسه ای خاك پیش او انداخت وگفت خداوندگار خودراآگاه کن‌که بزودی این خاك مشهور خواهدشد. وی‌گرفت وراهی گردید ، چون بجایگاه شهرشیزرسیدکه در آنزمان بیابان بود بیمارشد، چون مرگ را حس‌کرد ، کیسه را درآنجا بخاك سپرد ومرد .

خبربپادشاه رسید و ایرانیان میپندارندکه وی مرد معتمدی را فرستاد و فرمان داد بآنجائیکه مرده است برود ودرآنجا آتشکده ای بسازد ،گفت چگونه جای آنرابشناسم ؟ گفت برو، از توپنهان نمیماند . چون بآنجا رسید سرگردان بود، آنجا ماند و نمیدانست چه بکند ؟ شب فرارسید، روشنایی بسیاردیدکه ازجایگاه گور برخاست دانست همانجاییست که میخواهد ، رفت وگرداگرد آن روشنایی خطی‌کشید . شب را در آنجا بماند ، چون بامدادشد فرمان داد برروی آن ساختمان‌کنند واین همان آتشکده ایست‌که در **شیز** است.

یاقوت حموی پس از نقل این‌گفتهٔ **ابودلف** بازگوید که وی چنین گفته و من از درستی ونادرستی این‌گفته خبرندارم. بدینگونه تردید خودرا ثابت میکند ودرهرصورت پیداست که اگر در زمانهای‌دیرین‌چنین حکایتی دربارهٔ آتشکدهٔ شیز وجودداشته باید آنرا مسیحیان ایران برای اثبات حقانیت خود ساخته اند و ممکن نبوده است زرتشتیان ایران دارای چنین عقیده‌یی‌باشند ، شاید نتیجه این باشدکه آتشکدهٔ مزبور را پس از میلاد مسیح بنیاد کرده اند .

یاقوت پس از ذکر اینداستان میافزایدکه در**شیز** ، **آذرجشنس** بود وآن‌آتشکده ایست که نزد مجوس بزرگواراست وچون‌کسی ازایشان بپادشاهی میرسید پیاده بزیارت‌آن میرفت. مردم **مراغه** و نواحی اینجارا «کزنا» میگویند . درین مورد از **معجم‌البلدان** نیزمانند بسیاری‌ازکتابهای دیگر کاتب «آذرجشنس» معرب ومخفف **آذرگشنسب**را بخطا «آذرخش» و در برخی ازنسخه‌ها « ناردرخش » نوشته وهمین باعث شده‌که برخی‌ازفرهنگ نویسان هم دروازهٔ «درخش» نوشته اند : « نام آتشکده ایست در شهر **ارمیه** و بانی آن **راس** مجوس بوده و او را **راس البغل** گویند و درهم بغلی منسوب باوست (!) و گویند شهر ارمیه و شیراز (!) را نیز اوبناکرده است . »

ازنشانی‌که **ابودلف** از **شهر شیز** داده است معلوم میشودکه در جنوب **مراغه** و باختر **زنجان** وخاور شهر**زور** وشمال **دینور** درکنار دریاچهٔ **ارومیه** بوده وبدینگونه بایستی درجنوب‌خاوری این دریاچه وشاید درمصب رود جغتو بوده باشد . راولینسون‌مورخ نامدار انگلیسی ویرانه های معروف به **تخت سلیمان** نزدیك (سهرورد) را بازماندهٔ از **شیز** میداند وحال آنکه **ابودلف** تصریح کرده‌است که‌اگردشمن سنگی ازمنجنیق‌میانداخت

بواسطه‌تبرك بودن‌این شهر به‌آنجا نمی‌افتاد و بدریا افکنده میشد وپیداست که در کناردریاچه بوده‌است.

دانشمندنامی آمریکائی **ویلیام‌جاکسن** واژهٔ **شیز**را شکل‌تازه‌یی ازواژهٔ**چیچست** میداندکه نام دریاچهٔ**ارومیه‌ورضائیه** امروز در کتاب‌اوستا میباشد .

یاقوت در معجم البلدان پیرامون واژهٔ **جزنق** گوید : شهر کوچك آبادیست در آذربایجان نزدیك مراغه ودرآنجا آثاری از ساسانیان ازقدیم وآتشکده‌ای نیز هست . بعد درواژهٔ **کزنا** مینویسد :شهر کوچکی‌میباشدکه با مراغه شش فرسنگ‌فاصله دارد و در آنجا پرستشگاهی از مجوس وآتشکده‌یی دیرین است و ایوان بلند بسیار زیبایی‌که **کیخسرو** ساخته وپیداست که این **جزنق** و**کزنا** هردو یکیست وشاید تحریفی از همان واژهٔ **گنزك** باشد درهرصورت میرساندکه شهر **شیز**یا**گنزك** درشش فرسنگی **مراغه** بوده است ،

دربندهشن‌آمده‌است: دژ بهمن که بدست **کیخسرو** آتشکده گردید دراردبیل‌بوده و این آتشکده را برخی همان **آذرگشنسب** میدانند و حال‌آنکه ممکن است پذیرفت در آذربایجان آتشکده‌های بزرگ فراوان بوده وازآن‌جمله آتشکده‌یی دراردبیل وجود داشته که ساختمان آنرا نیزمانند آذرگشنسب بکیخسرو نسبت میدادند .

دلیل دیگر براینکه آذرگشنسب درکنار دریاچه ارومیهٔ بوده اینست‌که در بند ۲۲ از فصل ۶ کتاب «زاد سپرم» که از متون پهلویست نیز گفته‌اند : «آذرگشنسب پیروزگردر کنار دریاچهٔ **چیچست** نهاده شده است» .

درکتابهای دورهٔ اسلامی نیز ذکری از شهر شیز و **آذرگشنسب** آمده است‌چنانکه ابوسعید عبدالملك بن‌قیریب‌بن عبدالملك باهلی معروف به **اصمعی** (۱۲۳ - ۲۱۶) ادیب معروف زبان تازی دربارهٔ **خسروپرویز** گفته‌است‌که بشهر **شیز** رسید وآنجاآتشکده‌ایست بزرگ که تاکنون باقیست و خسرودراینجا عبادت کرد وسپاه خود را در آنشهرآراست و یکماه با لشکریان‌خود درآنجا آسود وخوراکشان راآماده ساخت وبازارها را مرتب‌کرد.

امین احمد رازی هم درکتاب «هفت اقلیم» که در سال ۱۰۰۲ تالیف کرده است مینویسد : **شیز** شهری در میان مراغه و زنجان بوده و در آنجا آتشکدهٔ بزرگی بنام **آذرجسنف** وجود داشته که پادشاهان ایـران آنرا بسیار احترام می‌کردند و پیاده به‌آنجا میرفتند .

داستان رفتن خسروپرویز را به **آذرگشنسب**، فردوسی هم درشاهنامه آورده وضمن شرح جنگهای خسرو با بهرام چوبین میگوید : خسرو به **آذرگشنسب** رفت و **هیربد** زند واوستا بدست‌گرفت وپیش شاه ایستاد . شاه کمرخود راگشود ومقداری گوهر برآتش ریخت ونیایش‌کرد ، ازآتش درخواست‌کردکه دشمنانش را زبون‌کند.

در سال ۶۲۳ یا ۶۲۴ میلادی بسته باختلاف تاریخ نویسان **هراکلیوس** یا هرقل امپراتور **بیزنتیه** ، شهرشیز وآتشکدهٔ آنرا گرفت وویران ساخت .

مورخ معروف ارمنی سبئوس Seéeos درتاریخ هراکلیوس مینویسد : پس ازگرفتن **نخجوان** هراکلیوس بسوی « گندزاك » متوجه‌شد که‌دهکدهٔ معروفی بود ودرآنجا نیایشگاههای آتشکدهٔ بزرگ راکه **وشنسب** مینامیدند واژگون کرد .

گندزاك در زبـان ارمنی ضبط دیگـری از همان واژهٔ **گنزك** و **گنجه** است . **وشنسب** هم همان واژهٔ **گشنسب** زبانهای ایرانیست .

مورخ فرانسوی **شارل‌لبو** «Charles le Beua » درکتاب « تاریخ امپراتوری صغیر «Histoire du Bas - Empire» که یکی از مفصلترین کتابهای تاریخ بیزنتیه است در بارهٔ این واقعه مینویسد :

« سپاهیان نزدیك **آذربایجان** میشدند که **هراکلیوس** خبر شد **خسرو** با چهل هزارسرباز در**گنزك** که حاکم نشین این استان بود چادرزده است ، همان شهریست کـه امروز آنرا **تبریز** میگویند و ارامنه آنرا هنوز « گندزاك شاهستان » مینامند و لقبی کـه بآن داده‌اند ظاهراً مقرشاهان آذربایجان را میرسـاند « گندز» در زبان ارمنی معنی گنج را میدهد همچنانکه واژهٔ « گز» درزبانهای شرقی باین معنی است .

بهرحال پادشاهان ایران در آنجا گنجی داشتند و بنابر داستانی افسانه آمیز گنج **گرزوس** پادشاه **لیدیا** بوده است که **کورش** بآنجا برده بود . هراکلیوس یکراست بدانشهر تاخت ، گروهی از تازیان که مزدورش بودند و پیشاپیش لشکریانش میرفتند بر پیشروان سپاه ایران تاختند وآنها را پاره پاره‌کردند وچنان هراس انگیختند که **خسرو** همانندم با همه سربازان خودگریخت ،

رومیان آنها را سخت دنبال کردند ، بسیاری را بکشتند ، اسیر بسبار گرفتند و دیگرانرا پراکنده‌کردند. **هراکلیوس** که بی‌مانع‌وارد**گنزك** شده بود آتشکدهٔ معروفی را بسوزاند . پرستش این عنصر که معبود بزرگ ایران بود ، درهیچ جا باندازهٔ آذربایجان باستانی‌تر وپای‌برجاتر نبود، ازاینرو هم هست که باین سرزمین نام **آذربایجان** داده‌شده است، **آذر** درزبان ایرانیان به‌معنی‌آتش است، میگفتند که **زرتشت** دراین سرزمین بجهان آمده ودرآنجا بزیست .

اما آنچه امپراتور را بیشتر مایه شگفتی وبیزاری شد تندیس (مجسمه) بسیاربزرگ خسرو بود درغرورکافرانه حتی برتر از شاهان بابل باستان ، آن تندیس را میان کاخ زیر گنبدی که آسمان را نمایش میداد نشانیده و گرداگردش خورشید و ماه و ستارگان همراه با فرشتگانی چوب بدست دیده میشدند ، با دستگاههایی تندیس نامبرده باران میریخت و

تندر را بصدا میاورد .

بفرمان هراکلیوس تندیس را بزمین افکندند و با خاك یکسان کردند ، همهٔ این منظرهٔ کافرانه و آتشکده و بخشی ازشهر را که بزرگ و پرجمعیت بود و بیش‌ازشش هزارخانه داشت آتش‌زد .

در برابر شهر **نبارمش** رسید که امروز (رضائیه) میگویند و باز بواسطه آتشکده‌اش معروفتر بود. چنین پنداشت که **ارومیه** زادگاه زرتشت‌بنیادگزار آتش پرستی است، آتشکده و شهررا شعله ها از میان بردند و همچنان خسرو را دنبال کردند» .

اینکه **شارل لبو** دراین مورد مینویسد: گنزك همان تبریز کنونیست گویا ازیك مورخ بتر تیبی که همواره بر آنهااتکاء دارد گرفته باشد و همین میرساند که لااقل شهرشیز یا گنزك به تبریز نزدیك بوده و بهرحال در جنوب ارومیه بوده ، زیرا دراین واقعه **هراکلیوس** برای جنگ با **آلابیان و خزرها** بآنسوی کوههای **قفقاز** میرفتند نخست به گنزك بعد به‌ارومیه رسیده وناگزیر گنزك در جنوب ارومیه برسرشاهراه بزرگی بود که از **تیسفون** به **آذربایجان** میرفته است .

درهر حال مورخان دیگر همه پیش‌آمد گرفتن شهر شیز یاگنزك را ضبط‌کرده و چنان مینماید که **خسرو پرویز** وقتی ازاین شهر میگریخت آذرگشنسب آتش متبرك این شهر را با خود برد.

طبری تاریخ نویس مینویسد : چون بهرام پنجم یعنی **بهرام گور** بجنگ **ترکان خزر** آنسوی کوههای خزر میرفت ازآذربایجان که میگذشت در آتشکده شیز نیایش کرد. بعد هم چون **خاقان خزر**را بکشت و زنش را اسیر کرد، هنگام بازگشت درآتشکدهٔ شیز بازآمد، آنچه‌تاج خاقان، یاقوت‌وگوهر نشان‌بود بازر وزیور های فراوانش بآن‌آتشکده بخشید و خاتون زن خاقان را بخدمت‌آن‌آتشکده برگماشت.

درباره شهر شیز و جایگاه‌آن میان‌دانشمندان‌اختلاف است : چندتن از ایشان مانند **دارمستتر** فرانسوی و **مولدکه** آلمانی و **جاکسن** آمریکایی و **مارکوارت** آلمانی معتقدند که اصل نام شیز واژه‌یی مانند «چس» یا « چیس » و یا « چیز» بوده و چنانکه گفته شد واژه چیچست یا چچست نام دریاچهٔ ارومیه را از همین ماده میدانند .

در برخی از متن های پهلوی ذکری را از نسخه‌های قدیم اوستا هست و نوشته‌اند که یك نسخه از اوستا را درجایی گذاشته بودند که نام آن جایگاه بواسطهٔ بدی خط پهلوی و اینکه برخی‌از واژه‌ها برخساره‌های‌گوناگون‌خوانده میشود درست‌معلوم‌نیست. بعضی‌آنرا «گنج شپیگان» خوانده‌اند .

دارمستتر برآنست که این واژه را « گنج سیزیگان » باید خواند ، زیراکه در آن خط چنین هم خوانده میشود و**مارکوارت** با پیروی‌از این عقیده‌واژهٔ مزبور را « گنج

شیچیکان» میخوانده است. دراینصورت احتمال نزدیك به‌یقین میرودکه مراد از این جایگاه «گنج شیزگان» یا «گنج شیچیگان» باشد، یعنی گنج و خزانه شهر شیز زیراکه «گان» در نامهای جغرافیایی وتاریخی ایران باستان برای نسبت بسیار آمده‌است در ادوار بعد نام شهر شیز را «گنزك» و «گنجك» گفته‌اند.

دراینصورت شهر شیز وآذرگشنسب ازیادگارهای بسیار دیرین‌دین زرتشت است وبنا براسناد پهلوی یك نسخه از اوستا را در آنجاگذاشته بودند و چنانکه در این اسناد آمده اسکندر مقدونی ازآنجا برده و نابودکرده است.

اما اینکه جایگاه این شهرکجا بوده در این هم اختلاف است. چون نزدیك جاییکه امروز به **تخت سلیمان** معروف است آبادیی هست بنام **گنج آباد** و در آنجا ویرانه‌یی هست. تاریخ نویس‌انگلیسی **راولینسون** تخت سلیمان‌را همان ویرانه شهر شیزوآذرگشنسب میداند و **یوستی** خاورشناس‌آلمانی و **جاکسن** مستشرق آمریکایی هم این نکته راگواهی کرده‌اند.

دلیلهای سابق این گفته را نادرست قلمداد میکند و با آن دلایل شهر شیز باید در جنوب‌خاوری دریاچه ارومیه‌باشد ودلیل دیگر گفته **عبدالله خردادبه** درکتاب المسالك والممالك است‌که درباره شهرزورمیگوید: شهرآن« نیم ازراه» است یعنی درنیمه راه‌ازمداین تا **آتشکدهٔ‌شیز** وآنرا **کواد** پسر **فیروز** ساخته است.

از اینجا مسلم میشودکه درزمان ساسانیان ازراه شهرزور ازمداین به شیز میرفته‌اند و شهرزور در نیمه راه بود و بهمین جهت در آنسرزمین شهری بنا کرده بودند و آنرا «نیم ازراه» میگفتند در صورتیکه‌مسافت از تیسفون تا شهر زور را اندازه بگیریم و از شهر زور همان مساحت را حساب کنیم بکرانهٔ جنوب خاوری دریاچه ارومیه یا رضائیه امروز میرسد.

درباره شهرشیز وآذرگشنسب این‌نکته راهم باید درنظرداشت که نظامی دراسکندر- نامه، آتشکده‌یی به نام آذرگشنسب در بلخ قایل شده و اسکندر را بآنجا برده است چنان مینمایدکه نظامی نام‌آذرگشنسب‌راکه همان‌آذرگشنسب باشد شنیده اما درست نمیدانسته‌کجا بود و نیز نامی از آتشکدهٔ بلخ میدانسته و ایندو را با هم یکی پنداشته و آتشکده‌یی بنام آذرگشسب در بلخ درست‌کرده است.

آنچه در بالا نوشته شد نظر شادروان سعید نفیسی بوده وآنچه بنده مؤلف‌این‌کتاب میدانم و دیدم اینست که چند سال پیش‌یك هیئت علمی‌ازآلمان بایران آمد ودرتخت سلیمان آذربایجان باختری حدود نواحی رضائیه یا ارومیه سابق بکاوش پرداختند و چیزهایی هم بدست آوردند. این دسته ایرانشناس در تالار موزه ایران باستان ضمن سخنرانی خود از

این کاوش دانشی یازمین کنی‌مهم هیئت در تخت سلیمان عسکهایی با پروژکتور از راهروها و تالار بزرگ با غرفه های زیر زمینی و آتشکدهٔ آن به بینندگان نشان دادند که گفته شده هم وجود داشت و میرساند که این باید همان آتشکده‌یی باشد که بنام آذرگشنسب در شهر شیز حدود رضائیه وجود داشته وبشرح بالا ازآن سخن گفته‌اند .

گنج عروس

درکتابها برای شکوه و فر و دارایی دستگاه شاهنشاهی ایران در روزگارساسانیان گفته‌های بسیاری هست واز همه‌این نوشته ها چنین برمیآید که کمترپادشاهانی‌ازکشورهای دیگر تجمل های ایشان را داشته‌اند **وخسروپرویز** هم بیشتر ازسایر شاهنشاهان‌ساسانی‌بجاه وجلال معروفست.

داستان‌نویس نامدارایرانی‌ابوسعید‌بن‌یحیی‌بن‌ضحاك‌بن‌محمود گردیزی‌در زین‌الاخبار که‌زمان پادشاهی‌عبدالرشید غزنوی (۴۴۱–۴۴۴هجری‌قمری) تالیف‌کرده است‌میگوید:

پرویز یکدست شطرنج داشت که‌یك ردهٔ آن از یاقوت وزمرد و۳۲ هزار پاره‌یاقوت گران‌بها وگنج عروس، گنج‌خضرا، گنج بادآورد، گنج دیبای‌خسروی، گنج سوخته، زرتشت افشار، تخت طاقدیس، تخت اردشیر وشادروان بزرك مروارید نشان و مشکوی زرین.

۱۲هزار کنیزك– ۱۲۰۰ فیل– ۱۳هزار شتر بارکش– ۱۰هوارمن عود– ۵هزارمن کافور– ۳هزارمن مشك– ۴هزار من عنبر– ۱۲ هزار یوز–یکهزار شیر– ۷۰۰ هزار سوار– ۳۰۰ هزارپیاده– ۱۲هزار فتیله وکبریت سرخ– هزاربار اسفند– ۱۰هزار غلام–۱۰۰هزار اسب بارکش– صدهزار نیام زرین– ۳هزار زن.

هرسال ۷۹۵ میلیون درم ازاستانها وشهرستانها بخزینه او میاوردند. در خزینه او کیسه‌یی یافتند که درآن ۹انگشتری بودکه برای مهرکردن درموارد گوناگون بکارمیبرد. یکی نگین آن یاقوت سرخ بودکه روی آن رخساری داشت وگرداگرد آن اوصاف او را نوشته بودند وبا آن منشورها وسجل هارا مهر میکرد. دیگری نگینش از عقیق بود ونقش آن‌جره حواصل وحلقه آن اززر و یادگار هارا باآن مهر میکرد. سوم انگشتری‌که نگین آن ازجزع بود ونقش آن سواری در حال تاخت وحلقهٔ زرین داشت و با آن کیسه های

بریدان یعنی نامه‌رسانان را مهر میکرد. چهارم انگشتری که نگینش ازیاقوت سرخ بود و نقش آن قوچ کوهی وحلقهٔ زرینی داشت. باآن امان‌نامه هارا مهر میکرد که بدست گناهکاران میدادند.

پنجم انگشتری که نگینش یاقوت سرخ بود و حلقه‌اش مرصع بمروارید؛ نقش آن جره چرخی وبا آن خزینه جواهر وجامه خانه و پیرایه و بیت‌المال را مهر میکرد. انگشتری ششم نقش عقاب داشت ونامه های پادشاهان‌را باآن مهر میکرد. هفتمی نقش مگس داشت و نامه هائی راکه برای کیفر مردمکشان یاآزادی آنها مینوشتند مهر میکرد. هشتمی نگینی آهنین‌داشت. **خسرو پرویز** چون بگرمابه یاآبزن‌میرفت آنرا درانگشت میکرد.

درمیان گنج‌های خسرو پرویز بعضی سابقهٔ تاریخی دارند ازآن جمله گنج باد آورد است که در سال ۶۱۴ میلادی که ایرانیان اسکندریه را در میان گرفتند رومیان برای اینکه ذخایرخودرا از تاراج بدربرند هرچه داشتند درچندکشتی بارکردند ولی‌وزش باد مخالف، خط‌سیر کشتی هارا تغییر داد و بدست ایرانیان افتاد. چون این ذخائر بادآورده بود، آنرا «گنج بادآورد» نام گذاشتند.

گنج گاوهم از اینجا فراهم شده است که برزگری زمین‌را شخم میزد، تیغه گاو‌آهنش در دسته سبویی پراز زر فرورفت وبرزگر بدربار رفت و این راز را بگفت. شاه دستور داد، درآن زمین گشتند و ثروت فراوانی از زیر خاك بیرون آوردند. این گنج عبارت بود ازیکصد ظرف پراز سیم وزر و گوهرهایی‌که جزو خزائن اسکندر بود و وی درزیر خاك کرد ومهر اورا داشت. گنجینه مزبوررا بدربار بردند ویکی ازآن کوزه هارا بآن برزگر بخشیدند ومابقی‌را درخزانه شاهی جای‌داده وآنرا «گنج گاو» نامیدند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی درشاهنامه، گنج‌های خسروپرویز را باین‌شرح: گنج‌عروس شامل هدایای هندوستان وچین، گنج افراسیاب، گنج بادآورد، گنج‌خضرا، گنج سوخته، گنج‌گاوان وبالاخره گنج‌شادورد بزرك، نام برده است.

ابو منصور تعالبی ادیب نامور ایرانی متولد سال ۳۵۰ و متوفای ۴۳۹ در کتاب «غرر اخبار ملوك‌الفرس وسیرهم» دربارهٔ «زرمشت افشار» تصریح میکندکه یکپارچه زربود بوزن دویست مثقال‌که از کان تبت آورده بودند وبنرمی موم‌بود، ازشکاف انگشتان بیرون میآمد وممکن بود باآن شکل‌هایی درست‌کنند.

تعالبی نیز مینویسد: تخت طاقدیس را از عاج و چوپ ساج (چـوب چیت، ساخته بودند، روکشها و دست انداز های آن از سیم وزر بود . ۱۸۰ ذراع درازا ـ ۱۳۰ ذراع پهنا و ۱۵ ذراع بلندی داشت‌که برروی هم مساحت‌آن تخت نود در شصت مترونیم درهفت مترو نیم بود.

خسرو پرویز تاج بزرگی داشت از هشت من زر ناب که مکلل به مروارید های بسیار درشت و یاقوت رمانی بود که شب تاریك را روشن میکرد و زمردهایی‌که چشم افعی

ازدیدن آن میترکید.

زمان **خسرو پرویز** از ایوان مداین زنجیری آویخته بودند که هفت ذراع یعنی ۳۵ متر درازا داشت واین تاج را برآن آویخته بودند تا جایی که بسرشاه برسد و او را آزار نرساند و گرانی نکند.

همچنین شطرنجی داشت که مهره‌های آن یاقوت سرخ وزمرد و نیز تخته نردی که از مرجان وفیروزه درست شده بود.

درکتاب «المحاسن والاضداد» که منسوب بابو عثمان عمروبن بحرین محبوب ابن- فرارهٔ کنانی معروف به «جاحظ» ادیب نامدارزبان تازی متوفای ۲۵۵ هجری شرحی دربارهٔ هدایای **خسرو پرویز** است که بپاس یاری امپراتور روم در جنك اوبا بهرام چوبین فرستاده و آن شرح اینست:

۱- یکصدغلام نخبه از ترکزادگان خوش‌اندام و زیباروی که درگوشها حلقه زر با مروارید داشتند وزین‌های اسبان آنها زرین وزمردنشان بود،

۲- عنبردانی که دهانه‌اش ۳ذراع (یکمترونیم) و گرداگرد آن مروارید نشان بود ۳پایه زرین داشت: یکی بازوی شیری باپنجه آن- دیگری ساق بزی باسمش- سومی چنك عقابی. درپنجه شیریاقوتی سرخ- درمیان سم بزیاقوت سرخ ودرچنك عقاب کبکی ازلاجورد که دوچشمش یاقوت سرخ بود وسرخی آن میدرخشید. در میان عنبر دان جامی از جزع یمانی زیبا بود، دهانه آن یك‌شبر دریك شبر (یك‌وجب) پراز یاقوت سرخ و سبدی از زرکه یکصد مروارید داشت وهرمروارید یك‌مثقال، همچنین صدمروارید سپید هرکدام یك مثقال ونیز یکصدحلقه زرین گونشان که بالای آن تهی و آکنده ازمشك وعنبر بود.

***

پادشاه روم هدایای خسرو پرویز را بسیارپسندید ودربرابر، ارمغانهای زیررا برای شاه ایران فرستاد:

۱- ۲۰ هزار سوار مسلح.

۲- ۲ میلیون دینار برای توشه لشکریان.

۳- یکهزار جامه بافته.

۴- ۲۰ کنیزازدختران شاهان صقلاب باجامه‌های دیبا و صورت مرغان که‌درگوششان آویزهای زرآراسته بمروارید و یاقوت وبرسر شاهان اکلیلهای گوهر بود.

۵- ۲۰ اسب راهوارکه برهرکدام درفشی آویخته وزیرهردرفشی هزارسوار وهزار ستور بارکش وهزار اسب سواری و هزار استر و هزار شتر سواری با زین های زربفت و پالان های زربفت و لگام های از زر ریخته و بالان های زربفت برای درازگوشها و جلها و روبند های دیبای زربفت و مروارید نشان و پالان های استران از سندس و استبرق و زر و مروارید.

۶ـ زر بمساحت یك‌جریب زمین که درخت‌خرمائی از زر بود، شاخ و برگش زمرد، کیسه‌های آن مروارید، خوشه‌های آن یاقوت سرخ، بین شاخه‌ها از جزع.

۷ـ یك میلیون مروارید ببهای هریك هزار دینار .

۸ـ یك میلیون درهم .

۹ـ یك میلیون دینار سکه‌های خسروانی سکه‌های زر.

۱۰ـ سواری از زر برای نوروزکه براسب سوار سیمینی سوار بودوچشمان آن‌اسب جزع سفیدکه گردآنرا سیاهی گرفته بود، پیشانی و یال ودم آن از موی سیاه، در دست سوار چوگانی زرین، پهلوی آن میدانی از نقره و میان میدان‌گویی عقیق سرخ، میدان برروی دوگاو سیمین، اسب آب میانداخت و آب که میریخت ، چوگان بر گوی فرود می‌آمد و آن را بکنار میدان میراند و به‌جنبش آن، هردو گاو میجنبیدند و سوار بشتاب زیر سم اسب میرفت.

تخت طاقدیس

چنانکه ابومنصور ثعالبی(۱)درکتاب «غرر اخبارملوك الفرس وسیرهم» دربارهٔ تخت طاقدیس نوشته است: تخت طاقدیس را ازعاج و چوب ساج (چوب چیت) ساخته بودند، روکش‌ها ودست اندازهای آن ازسیم وزربود، درازای آن ۱۸۰ذراع وپهنای آن ۱۳۰ ذراع و بلندیش ۱۵ ذراع ودر روی پلکانش کرسیهای زرین و لاجوردی بودکه آسمان و ستارگان و برجها وهفت اقلیم وصورتهای پادشاهان رابرفتارهای گوناگون دربزمها، رزمها وشکارگاهها وآنچه دلالت بر شناسایی ساعتهای روز بکند درآن نقش شده و روی آن چهار بساط زربفت مرصع بمروارید و یاقوت گذاشته بودندکه هرکدام مناسب با یکی از فصول سال بود.

دربالای تخت تاج بزرگی بوده از **خسروپرویز** بوزن هشت من زرناب که درآن مروارید های بدرشتی تخم گنجشك و یاقوت رمانی نشانیده که شب تاریك را روشن میکرد و نیززمردهایی داشت که چشم افعی ازدیدن آن میترکید، زیرا در ایران باستان عقیده داشتند که چشم افعی از دیدن زمرد بیرون میجهد و میترکد.

مورخین بیزنتیه نوشته‌اندکه تندیس (مجسمه) خسرو پرویز درآنجا زیر سقفی بوده که شکل کره‌ای مانندآسمان را داشته، گرداگرد آن خورشید و ماه و ستارگان بوده و بت پرستان آنها را پرستش میکرده‌اند. پیرامون آن شکل، پیام آوران وی عصا بدست حضور داشته و دستگاههایی نیز درآنجا بوده‌که چون باران قطره هایی فرو می‌ریخت و صدایی تندر مانند ازآن برمیخاست.

ارنست‌هرتسفلد باستانشناس آلمانی عقیده دارد که طاقدیس، چنین‌چیزی بوده‌و یکنوع ساعت بزرگی برای نمایش حرکات ستارگان و اجرام فلکی داشت. روی یکی از قاب‌های نقره موزه آدمیتاژ لنینگراد شکل تخمی هست که باآنچه دربارهٔ طاقدیس نوشته‌اند

---

۱ ـ ادیب نامدار ایرانی متولد ۳۵۰ ومتوفی در۴۲۹ هجری قمری.

تطبیق میکند وانگهی نقش آسمان با خورشید وماه درغار های ترکستان، حتی درپارچه‌های زمان ساسـانی هم هست.

در نقشی که روی آن قاب نقره کنده‌اند تخت ودست انداز آن را چنان ساخته‌اند که چون اراده‌ایکه چهارگاو بر آن بسته باشند بنظر میرسد وشاید منظور از اراده و گاو های آن گذشت زمانه و روزگار است که در بالای آن شکل آسمان و خـورشید و ماه و ستارگان را ساخته‌اند.

آرتور کریس تنس دانشمند دانمارکی بر آنست که گنبد کروی آتشکده آذرگشنسب درشهر «شیز» مجلس تاجگذاری خسروپرویز را نشان‌میداده وگرداگرد آن صورت‌بزرگان کشور بوده که دربرابر شاه باحترام ایستاده وبرروی قبه متحرك آن شکل هفت‌ستاره بوده که درآسمان‌حرکت میکرده‌اند. همچنین‌شکل‌ماه‌را بحالات گوناگون مینموده ودستگاههایی داشته‌که درفاصله های مختلف باران ورعدرا تقلید میکرده‌است.

این دستگاه را که در کاخ شاهی نزدیك آتشکده آذرگشنسب در«گنزك» تعبیه‌کرده بردند در جنگی که بین‌هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم و خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی روی‌داد هراکلیوس باهمه ساختمان های اطراف‌آن، ویران ساخت.

این نبرد در سال ۶۲۸ میلادی اتفاق افتاد و غنائم هنگفت از تاراج شهرشیز بدست هراکلیوس افتاد. بجز سیصد درفش که درجنگها از رومیان ودرآن آتشکده جاداده بودند و بجز مقداری بیشمار سیم سکه‌نزده، ظرف‌های جای نذری، قالی‌های قلاب‌دوزی، پارچه های ابریشمی، جامه‌های ابریشمین، پیراهن‌های کتانی بیشمار، شکر وزنجبیل، فلفل‌وغیره مقدارکثیری عود ودانه‌های‌خوشبوی دیگر از شمار آن‌غنایم بود.

در بیشه بزرگی که پیرامون کاخ شاهی‌بود وآنرا بهشت میگفتند. شتر مرغ و غزال، گورخر و طاوس، تذرو وشیر وببر بسیاری میزیست. گویا تصویرشکارجرگه‌ای که درطاق بستان‌هست ازهمین شهر شیز باشد.

تخت جمشید

گذشته از کتیبه‌های بیشمار و بناهای بیمانندی که در دورترین جاها از **داریوش بزرگ** بجا مانده ، برجسته ترین آثار هنری و صنعتی زمان پادشاهی او همان کاخهای بلند **تخت جمشید** است که مدت دوقرن ، مرکز فرمانروایی ، گهواره تمدن وفرهنگ ایران آنروز بوده است .

دراینکه ساختمان این کاخها ۵۲۰ سال پیش از میلاد بفرمان **داریوش بزرگ** آغاز گشته وتا پایان زمامداری **خشایارشا** و حتی آغاز پادشاهی اردشیر اول بیش‌ازهشتاد سال ادامه داشته جای گفتگو نیست .

چه از روی کتیبه‌های داریوش بزرگ مسلم شده است که صفهٔ تخت جمشید ، پلکانهای ورودی ، سر در با هیمنهٔ آن و همچنین کاخهای آپادانا ـ تچر ـ سه دروازه ، بخشی از بناهای حرمسرا وبنای خزانه درزمان فرمانروایی خود او ساخته شده ، تنها بخشهای نیمه تمام زمان پادشاهی **خشایارشا** بپایان رسیده‌مانند پلکانهای خاوری کاخ آپادانا وبخشی از سردر بزرگ وغیره .

درحالیکه کاخهای صدستون ، هدش وبرخی از بناهای حرمسرا بدستور **خشایارشا** ساخته شده وپسرش **اردشیر اول** نیز بازماندهٔ آنها را بپایان رسانیده است. باخاکبرداری سالهای اخیر ، بنای کوچك و نیمه تمامی هم از اردشیر سوم پیدا شده و کتیبه ای بنام او دارد .

از روی همین کتیبه‌ها بویژه لوحه های گلی یا اسناد هزینه این ساختمانها که در پایان سال ۱۳۱۲ خورشیدی کشف شده مسلم گردیده که نام اصلی تخت جمشید در زمان هخامنشیان «پارسه» بوده و از اینرو نویسندگان هم آنرا بنام « پرس پلیس » یا شهر پارسه خوانده‌اند وویرانه‌های آن بعداً بنام «تخت جمشید» درآمده است .

اما **خشایارشا** که مطابق کتیبه‌های عدیده از زمان **داریوش** بزرگ نظارت وسرپرستی کارهای ساختمانی تخت‌جمشید را داشته وچندی ازروزگار پادشاهی خود را هم به‌تکمیل و تزیین کاخهای آنجا گذرانیده در سال ششم پادشاهیش دست بکار خطیری زده که همان اردوکشی معروف او به یونان درسال ۴۸۰ پیش از میلاد میباشد .

در سال ۳۳۴ پیش از میلاد ، اسکندر مقدونی با استفاده از کینه و دشمنی دیرینهٔ یونانیان بپارسیان بعنوان « فرمانده کل قوای متحد یونان برضد پارس » به آسیای صغیر میتازد .

ورود اسکندر به آسیای صغیر مقارن با زمامداری **کدمان** یکی از بازماندگان دودمان هخامنشی بود که‌درسال ۳۳۷ پیش از میلاد بنام **داریوش سوم** پادشاه شده بود .

پیشروی اسکندر از آسیای‌کوچك تا مصر تقریباً دوسال طول‌کشید. شهرهای یونانی آسیای‌کوچك وکناره‌های مدیترانه را ازبند فرمانبری دولت هخامنشی آزاد ساخت.

اسکندر پس از گرفتن **سارد** و **هالیکارنارس** بزرگترین پایگاه دریائی دولت هخامنشی با خاك یکسان شد و همهٔ مردم این شهر آخری را که هفت ماه در میان گرفته بود بکشتند .

در این هنگام **داریوش سوم** از فرات گذشت وبه « کماژن» واردگشت . **اسکندر** هم از دربندهای بی‌دفاع‌سیلیس گذشت وبه«ایسوس» رسید.دراین دشت بایك کوهساری که‌مانع مانور سوارنظام بیشمار **پارس** بود با هم برخوردکردند ، پس از نبرد سختی **داریوش** بر روی سستی وترس از میدان رزم بدررفت‌وشکست یافت‌و**اسکندر** اردوگاه او راگرفت. **اسکندر** پس از این پیروزی‌ناگهانی، پیشروی خود را درامتدادکناره مدیترانه‌ادامه‌داد کوتوال شهر دمشق خزانه دولتی آنجارا باو سپرد . دربین‌راه ، مدت هفت ماه به‌محاصره شهر «صعور» گذرانید واین‌شهر راکه سالیان دراز واسطهٔ بازرگانی‌خاور وباختر بوده‌نابود نمود . دوماه هم درزیر دژهای شهر «غزه» معطل شد واین شهر زمانی بدست**اسکندر**افتاد که **به‌تیس** فرماندهٔ پادگان آنجا باهمه همراهانش در راه دفاع ازمیهن کشته‌شده بودند. **اسکندر** از شدت خشمی‌که نسبت بمدافعان این شهر داشت مردم آنرا بکشت . سال ۳۳۲ پیش‌از میلاد ازغزه وارد **مصر** شد . نیروهای‌کمکی از مقدونیه خواست ، ۱۸ ماه درمصر بماند وبسال ۳۳۱ ازمصر به پارس راهی گردید .

بدون برخورد به‌مانعی ازفرات گذشت ، گذشتن از دجله هم باخیانت **مازه** نگهبان گدار دجله بآسانی انجام‌گرفت . بزرگترین وواپسین نبرد **اسکندر وداریوش سوم** درگوگمل سی‌کیلومتری شمال خاوری موچین امروز رویداد وباخود فزونی سربازووسائل **دارا** بر **اسکندر** براثر اختلاف سران آرتش دارا واشتباهات نظامی آنها و ترس بیجا و سستی داریوش این نبرد هم بشکست وی وپیروزی قطعی اسکندر پایان یافت .

اسکندر یکسره به **آربیل** تاخت ومرکز تدارکات وخیمه‌های شاهی داریوش را بدست آورد و بیدرنگ به **بابل** رفت ، ساتراب آنجا ازروی خیانت تسلیم شد وخزانه دولتی را به اختیار اسکندر گذاشت ازبابل تاراج کنان بسوی شوش آمد واین شهر بی دفاع را هم با گنجینه‌های گران بهای آن بدست آورد. شتابان بسرزمین پارس تاخت تا هرچه زودتر به **تخت جمشید** برسد وباگرفتن پایتخت اصلی ایران بروزگار دولت هخامنشی پایان بخشد(۱) .

دربین راه **خوزستان** به **پارس** . **اسکندر** آگاه شد که پادگانی از نیروی ایران درجای کوهستانی **در بندر پارس** بجای‌مانده و در آینده ممکن است مایهٔ رنج مقدونیها شود . **اسکندر** نیروی خودرا دوستون کرده ازدو سو بآنجای فرستاد :

ستون اول بفرماندهی **پارمنیون** ازراه رامهرمز و بهبهان امروز، ستون دوم بفرماندهی خود **اسکندر** ازراه کوهستان (کهکیلویه امروز) . ازآنسو **آری برزن** فرمانده پادگان **دربند، محاصره شده، پارس** بااینکه میدانست ارتش **داریوش** پراکنده و پسران آن از پیرامون او پراکنده شده اندو خود **داریوش** هم درمیان **ری** وهمدان سرگردان است، در برابر تاخت وتاز دشمن مردانه پایداری مینماید که تاریخ بخوبی ازآن مردانگی وجانبازی اودرراه میهن وگلاویزشدن باقهرمان یونانی یادمیکند .

---

(۱) نخستین پایتخت دولت هخامنشی شهر **پاسارگاد** بوده وبساختمانهای آن‌چنان آسیب رسیده که تا چندسال پیش جز بنای آرامگاه کورش بزرگ ویك ستون وچند جرز سنگی ، آثار دیگری در آنجا دیده نمیشد ولی در خاکبرداری وکاوشهای علمی ۱۳۲۸ و ۱۳۳۰ ، آثار کاخهای بزرك باستونها وآب نماهای سنگی ظریفی نمایان گردیده ازلحاظ معماری و حجاری ، مظهر کمال تمدن وفرهنگ قوم پارس بشمار میرود .

دومین پایتخت دولت هخامنشی **تخت جمشید** است که بفرمان **داریوش اول** درجلگه مرودشت ودامنه کوه رحمت ساخته شده وازلحاظ شکوه وجلال، سر آمد سایر پایتختهای آسیای باختری بوده است .**داریوش بزرگ** درهمه روزگارفرمانفرمایی خوددرآنجا جایگزین بوده و هشتمین جاست که براستی پایتخت اصلی وعمدهٔ شاهنشاهی ایران بشمار میرفته است .

سومین پایتخت شهر **شوش** وبیشترجایگاه زمستانی پادشاهان هخامنشی بوده است .

چهارمین پایتخت:شهراکباتان بوده که شهریاران هخامنشی ، آثارتازه‌یی برآثارشاهان **ماد** دراین پایتخت افزوده بودند وبیشتر جایگاه تابستانی ایشان شمرده میشد .

گذشته ازاینها، **بابل و سارد**،هم گاه بگاه جایگاه برخی از پادشاهان هخامنشی مانند **خشایارشاه واردشیردوم** بوده است .

بنا بر نوشته‌های تاریخ نویسان، همه ایمن اثاثیه وگنجینه شاهی این شهرها مانند **تخت جمشید** تازمان اردوکشی **اسکندر** پابرجاو ایمن بوده مگر بدست **قهرمانان مقدونی** تاراج شده است .

آری‌برزن باگروهی‌سواروپیاده بی‌پروا خودرا بصفوف مقدونیهازده بسیاری ازآنها رابکشت وخود اونیز کشته سنگینی‌هم داد وسرانجام خط‌محاصره راشکافت وازدام خطرناکی که اورا انداخته بودند رهائی‌یافت ویکسره بسوی شهرشتافت تاپیش از رسیدن مقدونیها این شهررا بحال‌دفاع درآورد.

اما ستونی‌راکه‌اسکندر ازراه جلگه بپارس‌فرستاده‌بود مانع ازبکاربستن تصمیم **آری برزن** گردید، باوجود برخورد ناگهانی **آری برزن** با این ستون دشمن زیر فرماندهی **پارمنیون** ونیز باوجود خستگی‌راه واین‌وضع یأس‌آور بازهم تن به تسلیم نداد وباهمراهان ازجان گذشته‌خویش بی‌پروا به‌صفهای دشمن‌زدوآنقدرجنگید تاخودواوهمهٔ یارانش‌شرافتمندانه بخاك افتادند...

***

پس‌از درهم شکستن مقاومت دلیرانهٔپادگان دربند پارس وشهید شدن فرماندهٔ دلیرو جانبازش؛ **اسکندر** دیگر مانعی برای پیشروی به تخت جمشید نداشت ولی چون خوداو و لشکریانش ازرنج وخستگی موانع دربند و همچنین باز دره‌ها وگردنه هایی درپیش داشتند که بایستی ازآنها بگذرند، ازاینرو میخواست باآهستگی پیشروی‌کند.

بنابگفتهٔ «دیودور» دراین‌هنگام گزارشی از**تیرداد** خزانه‌دار تخت‌جمشید به‌اسکندر رسیدکه **داریوش** نیرویی‌برای دفاع پایتخت بفرستد واگراو در پیشروی خود شتاب‌کند پیش‌از رسیدن لشکردارا پایتخت را باآسانی خواهدگرفت و خزافه شاهی سالم بدست وی خواهد افتاد.

ازاینرو **اسکندر** بابخش سواره نظام بشهر تاخت، پیشروی در سراسر شب ادامه یافت‌وبامداد بکنار رودخانه‌کر(آراکس) رسید، باتهیه تیروتخته‌ازکوبیدن خانه‌های‌روستاها پلی‌برآن رود زد وباهمراهان گذشت، راست بسوی شهررفت و در بیرون شهرازدوزد. روز دیگرسران سپاه‌را فرا خوانده اینچنین گفت:

« یونان دشمنی بدتر ازپایتخت شاهان پارس ندارد. از اینجا بود که داریوش وپس از اوخشایارشا اردوهای بیشماری به میهن ما فرستادند و جنگ‌خانه‌براندازی‌را به اروپا آوردند. اینك برماست‌که بانابودساختن پرس‌پلیس (تخت‌جمشید) ارواح نیاکان خودرا شاد وخشنود سازیم!»

اسکندر پس از این سخنرانی فرمان داد فالانژ هـای مقدونی بشهر در آیند و تاراج کنند.

اما درباره تفصیل تاراج وکشتارمردم این‌شهر وآتش‌سوزی کاخهای شاهی تخت‌جمشید

تاریخ‌نویسان باستان همگی برآنند که این نابکاریها بدستور **اسکندر** وپیش‌چشم او انجام شده است چنانکه **دیودور** در کتاب هفدهم‌وبندهای ۶۹-۷۲ پیرامون تاراج **پرس‌پلیس** وآتش‌سوزی کاخهای شاهی مینویسد :

«... **اسکندر** اعلان کرد که **پرس‌پلیس** بدترین دشمن یونان‌است وفرمان داد به استثنای کاخهای شاهی. سراسر شهررا تاراج کنند، درآنزمان شهری به ثروت **پرس‌پلیس** در زیر آفتاب وجود نداشت ، خانه های مردم پر بود از مال و منالی که طی سالهای دراز اندوخته بودند .»

«سربازان مقدونی بخانه‌های مردم تاخته آنها را میکشتند و دارائیشان را میبردند ، زروسیم وپارچه‌های ارغوانی وچیزهای پربها بیش‌از شماره‌بود، مقدونیان آزمند برسرتقسیم چیزها دست یکدیگررا باشمشیر میانداختند وحتی‌همدیگررا میکشتند ، چیزهای گرانبها ، جامها وحتی‌تندیس‌ها یعنی‌مجسمه‌ها راباتبرخرد میکردند : زنانرا بازروزیورشان میربودند وبرده‌وار میفروختند ، چنین‌بود سرنوشت **پرس‌پلیس** که تیره روزی امروزش باآن‌عظمت گذشته مقابله مینماید .»

بعد میافزاید : « **اسکندر** به ارك‌آمده خزانه‌ای راکه از زمان **کورش** گرد آمده بود بچنگ‌آورد . موجودی خزانه ۱۲۰ هزار تالان (۱۶۸ میلیون فرانك طلا) بود و چون **اسکندر** بمردم **پارس** اعتمادنداشت ومیخواست این‌شهررا زیروزبرکند، ازاینرو دستور داد سه‌هزارشتروصدها قاطرازشوش و بابل‌فراهم کردند واین‌خزانه هنگفت را با اسکورت مقدونی از شهربدر بردند .»

« **اسکندر** درتخت جمشید جشنهای باشکوهی گرفت وبرای خدایان قربانیها کرد، دریکی ازاین بزمها که روسپیان یونانی‌هم بودند یك‌زن بدکاره‌بنام **تائیس** آستیکی درحال مستئی بهمه‌گوشزد ساخت که :«بزرگترین کاریکه **اسکندر** درآسیا بایدانجام‌دهد و نیکنامش نمایداینست‌که بامن ویارانم راه بیفتد وکاخهای شاهی پارس را آتش بزند واین یادگاری گرانقدر و نامدارپارسیان‌را نابود سازد.»

سخنان‌این‌زن‌پلیددرجوانانی که‌ازفزونی‌مستی‌سرازپای نمیشناختند اثرژرفی‌نموده وازآنمیان یکی فریاد برآورد که من آماده‌ام زودترازهرکس دست‌باین‌کارزنم. دیگران برایش دست زدند ولی همگی گفتند تنهاخود **اسکندر** شایستگی‌این‌پیشدستی‌را دارد و بس.»

«**اسکندر** ازجاجست وپیشاپیش گروهیکه **تائیس** رهبری‌میکرد قرارگرفت.هرکس مشعلی‌بدست‌آورد وهمه باآواز روسپیان ونغمهٔ‌نی‌از تالارکاخ بیرون آمدند . اول **اسکندر** وپس‌ازاو **تائیس** مشعلهای خودرا بدرون تالارانداختند ودیگران از آنها پیروی کردند ، چیزی نگذشت‌که سراسرکاخ یکپارچه آتش شد و مقدونیان مست پایکوبان بسراغ کاخهای دیگررفتند .»

آریا در کتاب سوم (فصل ۶ بند ۲۵) تاریخ خود میگوید :

«**اسکندر** کاخ شاهان **پارس** را برخلاف رای **پارمنیون** آتش زد چه سردار مقدونی **باسکندر** خاطر نشان ساخت که این کار بیفایده نتیجهٔ پیروزیهای اورا تباه مینماید و آسیائیها می‌پندارند که **اسکندر** جز ویرانی و تاراج آسیا آرمانی ندارد .»

« اما اسکندر باو پاسخداد که چون لشکری از **پارس** به **یونان** آمد و در آتن بویرانی پرداخت و ارگ و پرستشگاه آنجا را دستخوش آتش ساخت من باید انتقام آن را بکشم . »

کنت کورس در تاریخ اسکندر و کتاب پنجم ، بندهای ۵ تا ۷ پس از ستودن اسکندر و شمارش صفات برجسته اومیافزاید :

« همهٔ این خوبی‌ها در برابر علاقه و شهوتی که به باده نوشی داشت تیره و تار میگشت ، **اسکندر** با پنداری فارغ و بی‌نگرش به رقیب خود که بگرد آوری نیرو برای تجدید جنگ بود بزمها میآراست و در این بزمها زنانی بودند که نه تنها پاکدامن نبودند بلکه در اردوها و میان رزمجویان به آزادی میگذرانیدند . یکی از آنان که **تائیس** نام داشت درحال مستی به **اسکندر** گفت اگر امشب کاخ پادشاهان **پارس** را آتش بزند یونانیان تا ابد باو حقشناس خواهند بود . »

«**اسکندر** که خود مست و خراب بود در پاسخ او برآشفت و گفت: پس چرا درنگ میکنید ؟ بیائید انتقام یونان را بگیریم !»

«گروه مستان باخود اسکندر مشعلهارا بدست گرفته بآتش زدن کاخها پرداختند! همین که شعله‌های آتش ازهرسو زبانه کشید ، سپاهیان مقدونی که در بیرون شهر اردو زده بودند بگمان آتش سوزی ناگهانی بکمك شتافتند تا آتش را خاموش کنند ولی پس از آمدن بشهر چون دیدند اسکندر مشعل بدست درپیشا پیش همراهان بآتش افروزی میپردازد ، آبدانهارا که باخود آورده بودند کنار گذاشتند و مواد سوختنی در آتش ریختند و دامنه آتش را بگستردند !..»

« چنین بود نابودی پایتخت همه خاور زمین ، نابودی شهری که آنهمه ملتها برای گرفتن قانون دست نیاز بآستان آن دراز میکردند ، زادوبوم آنهمه شهریاران ، یگانه مایه ترس وبیم یونان ، شهریکه هزار کشتی به یونان فرستاد ، سپاه بیشماری را به اروپا سرداد ، برروی دریا پل کشید ، دل کوهها راشکافت تا آب دریارا بدرون آنها براند ...»

« خلاصه از زمان ویرانی آن سده‌ها گذشت و **پرس پلیس** دیگراز میانه ویرانه‌ها سر بلند نکرد. اگر رود آراکس (رودخانه کر) از نزدیکی این شهر نامی نمیگذشت از آن اثری بجای نمیماند .

زیرا تنها باجریان این رودخانه است که مردم بر آنند شهر دیرین در نزدیکی این

رودخانه بوده که بعدها مردم مقدونیه شرم داشتند که چنین شهر نجیبی بدست **اسکندر** ودر میان عربده مستانه دور و بری هایش نابود گشت و برای خشنود ساختن خویش چگونگی‌را جدی گرفته با خود گفتند لابد مقدر چنین بوده که **پرس پلیس** بدین گونه از میان برود ! »

پلوتارك در بند ۵۱ کتاب اسکندر میگوید :

« **اسکندر** در **پرس پلیس** کشتار زشت و ناپسندی از گرفتاران کرد ... دستور داد همه مردم‌را ازدم شمشیر بگذرانند ... هنگام آمدن بکاخهای **پرس‌پلیس** به تندیس بزرگی از **خشایارشا** برخورد کرد که دراثر فشار انبوهی ازسربازان مقدونی واژگون شده مانند آنکه جان دارد **اسکندر** در برابر آن ایستاده چنین خطاب کرد :»

«آیا باید ترا بهمین حال واژگون بگذارم و بگذرم تا دربرابر لشکرکشی به‌یونان کیفر یابی یا به‌بزرگداشت آن‌روح بزرك وصفات نیکی که داشتی اززمین بلندت کنم ؟ »

«**اسکندر** این بگفت ولختی در اندیشه فرورفت وازآنجا دور گشت .»

پلوتارك آنگاه به‌آتش‌سوزی تخت جمشید پرداخته میافزاید که در بزم **اسکندر** زن‌آستیکی تائیس‌نام، دلدادهٔ **بطلمیوس** برای آتش زدن‌کاخهای شاهی سخنی راند ، گرچه برای میهنش بود ولی برازندهٔ چنین‌زن بدکاره‌یی نبود .»

***

در پنجمین کنگرهٔ جهانی باستانشناسی‌وهنر ایران(۱) ضمن سخنرانیهای گوناگون باستانشناسان داخلی وخارجی آقای پروفسور ولفانگ لنتز سرپرست بخش ایران در بنگاه خاورشناسی‌هانبورگ پیرامون تخت جمشید سخنانی گفتند که شمه‌ای ازآن این‌است :

«دراین شکی‌نیست که هخامنشیان‌پیرو تقویمی بودند که گاه شمارآنرا آگاه‌شناسان‌مذهبی برآورد میکردند . همه‌کاخها، ستونها ، درها، دریچه‌ها وسکوها چنان ساخته‌شده که درسایه آنها وقت معین‌روز، ماه وسال‌را میتوان دریافت و براستی تخت‌جمشید یك‌رصد خانه بزرگی است که ازروی‌آن هخامنشیان ، جشن‌های مذهبی وملی‌خودرا برگزار میکردند .»

شاید بنیاد رسدخانه نوین شیرازدرسالهای اخیرازاین روبنا بچنان پیشینه هخامنشیان در تخت جمشید یاپرسپولیس (پارسه) بوده است .

آقای پروفسور سپس پیرامون تاثیری که‌مراسم دینی‌ایرانیان در اقوام مجاور بویژه یهود گذاشته‌اند گفت :« تاریخ هاونهاازسال هفتم **خشایارشا** تا زمان **اردشیریکم** نشانه

۱ـ این کنگره در تهران بتاریخ فروردین ماه ۱۳۴۷ بدعوت وزارت فرهنگ و هنر در ساختمان نوبنیاد موزه ایران‌باستان برپا گردید .

دیگریست که تخت جمشید پایتجت مذهبی هخامنشیان بوده .

حضرت‌ها نریش‌لو بکه‌رئیس جمهور آلمان‌فدرال بمناسبت‌جشن‌فرخندهٔ‌تاجگذاری‌اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران یك‌قطعه ماکت تخت‌جمشید اهداء کردند که نموداری‌ازشکوهمندی‌ایران باستان میباشد ودرنمایشگاه عکس‌موزهٔ‌نوین مردم شناسی به تماشای مردم گذارده شد .

سنگ نبشته ها

کتیبه‌های پهلوی

آقای پروفسور والتر هینینگ آلمانی استاد زبانهای باستانی ایران در دانشگاه لندن از محققین دانشمند و بزرگ جهانست بدعوت دولت شاهنشاهی ایران برای قالب گیری وقرائت **کتیبه‌های پهلوی** روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۸ به ایران آمده چندی درفارس در متون پهلوی تتبعات دقیق کرده وروز ۲۲ تیر ۱۳۲۹ خورشیدی بلندن بازگشت .

این استاد نامی چندروز پیش از باز گشت خود بدرخواست انجمن ایرانشناسی در جایگاه انجمن با حضور بزرگان علم وادب پیرامون کتیبه‌های پهلوی سخنرانی بسیارجالب و شیوایی بزبان **انگلیسی** ایراد کرد وآقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران که خود نیز دررشته زبانهای باستانی ایران مقام استادی دارند متن خطابه رابفارسی برگردانیدند .

دانشمند ارجمند آقای سید محمد تقی مصطفوی رئیس اداره کل باستانشناسی وقت که بنمایندگی وزارت فرهنگ راهنمای آقای پرفسور هینینگ در مسافرت به جنوب ایران بودند، گزارش مبسوط وسودمندی از مشاهدهٔ آثار باستانی وجریان این مسافرت بوزارت فرهنگ دادند .

معزی‌له در گزارش خود مینویسند روز ۱۵ تا ۱۸ فروردین ۱۳۲۹ با کمك آقایان علی‌سامی رئیس پیشین بنگاه علمی تخت جمشید وزاکاتالی مجسمه‌ساز وتهیه کننده‌ی ماکت آثار مزبور قالب گیری کتیبه‌های ساسانی و اشکانی ویونانی وکعبه‌ی زردشت وکتیبهٔ بزرگ پهلوی که‌در **نقش برجسته‌ی معروف شاپور و والرین در نقش رستم** موجود است **وهمچنین کتیبه‌های نقش رجب** انجام گرفت وروز سه‌شنبه ۲۲ فروردین برای نخستین بار **کتیبه و نقش برجستهٔ سرمشهد** ملاحظه شد وچنین مشهود گردید که **نقش برجستهٔ مزبور بهرام دوم پنجمین شهریار ساسانی را** در حال کشتن دوشیر مینمایاند . با سه نفر که‌پشت سراو ایستاده‌اند ونفروسط آنها تصویر یکتفر زن بوده مظهر **الهه (آناهیتا)** رانشان میدهد که‌دست **بهرام دوم** را گرفته‌است .

درازای این نقشهٔ برجسته ۵ر۴ متر وپهنای آن ۲ متر بوده در بالای آن ازاواسط نقش بطرف راست کتیبهٔ بزرگی بدرازای ۳۰ر۵ و پهنای ۷۰ر۲ بخط پهلوی ساسانی نقره شده، است . دریکفرسخ ونیم تادوفرسخی جنوب باختری سرمشهد در کوهستان بنائی بنام (گوردختر) موجود بوده که دهانه ی آنرا تاکنون نتوانسته‌اند بگشایند .

عصر روز ۲۶ فروردین ۲۹ ببازدید ویرانه‌های شهری که درمحل معروف به (خندجان) بوده ودریکفرسخی شمال غربی سرمشهد واقع است رفتیم ، بناهای سنگی فراوانی که تبدیل به تپه‌های کوچك شده پدیدار بوده ودریك محل بنائی شبیه قلعه باچهار برج کوچك درچهار گوشه وخندقی دراطراف آن وجوه داشت . در طرف دیگر بالای تپهٔ بلندی آثار ساختمانی موجود بوده که مردم آنجا آنرا (نقاره‌خانه) مینامیدند . بنای مفصلی که بنظر کاروانسرا میرسد وظاهر آن نشان میداد که مدتها پس ازخرابی شهر هم مورد استفاده بوده است درطرف دیگر این ویرانه‌ها قرار داشت .

دورتر ازاین ویرانه‌ها نزدیك کوه ، هنگام مراجعت ازسرمشهد به (بالاده) از پهلوی حصار چهار گوش بزرگی که اطراف آن خندق مفصلی وجود داشت گذشتیم عصر روز یکشنبه ۲۷ر۱ر۲۹ ببالاده رسیدیم وبامداد دوشنبه ۲۸ فروردین ازبالاده بکازرون آمده **آثار شاپور** راهمان روز بازدید کردیم پس ازدیدن آثار شاپور بشیراز مراجعت کرده بعداز ظهر دوشنبه ۲۸ فروردین به **تخت جمشید** رسیده صبح سه‌شنبه ۲۹ تلگرافی خبر بازگشت خود را از سفر ده روزهٔ سرمشهد وقالب گیری کتیبهٔ آنجا بعرض مقام وزارت متبوع رسانید .

کتیبهٔ بزرگ سرمشهد در قسمت اول شامل نسخهٔ مکرر پهلوی **(کارتیر) مؤبد زمان بهرام دوم** پنجمین پادشاه ساسانی است که برجبههٔ شرقی کعبه زرتشت بدستور همین مؤبد نقر گردیده وقسمت آخر کتیبهٔ سر مشهد هم شامل نسخه مکرر کارتیر **در نقش رجب** میباشد که قالب گیری هردو کتیبه، یکبار برای استفادهٔ پروفسور هینبنگ وبار دیگر برای موزهٔ ایران باستان بعمل آمده ومیآید .

کارتیر درزمان شهریاری **اردشیر اول** نخستین شاهنشاه ساسانی دارای شخصیت ومقام قابل ذکری نبوده بعدها درزمان پسران شاپور مخصوصاً بهرام اول وپس ازاو پسرش بهرام دوم حائز مقام مؤبدی گشتد وشخصیت وی کاملا ارتقا یافته است .

درچنین موقعیتی، مؤبد مزبور در نقوش برجستهٔ مهمی ازآثار زمان اردشیر وشاپور اول واقع **درنقش رستم ونقش رجب** تصویر خود را افزوده ونوشتهٔ پهلوی بآنرا الحاق کرده است . همچنین درذیل کتیبهٔ **شاپور اول** برجبههٔ شرقی **کعبه زرتشت** نگاشته کتیبهٔ دیگری **کارتیر نوشته** از نابود کردن **مانی** وپیروان وی صحبت داشته درآن مانند سایر نوشته‌های خویش خودستائی زیاد کرده است .

با این وصف کتیبهٔ سرمشهد مقارن بااحداث نقش برجستهٔ بهرام دوم دراواسط سلطنت

این شهریار یعنی حدود سال ۲۸۰ میلادی ودرهنگامیکه **کارتیر** دارای شخصیت مهم ومقام مؤبدی بوده احداث شده است .

***

امامتن خطابهٔ های پروفسور هیننگ آلمانی . کتیبه هایی که در خارج فارس کشف شده‌اند باستثنای گلی یعنی کتیبهٔ بزرگ پایکولی Paikuli کم اهمیت میباشد . متن این کتیبه که در خارج از مرز های کنونی ایران جای دارد ، توسط پروفسور هرتسفلد درسی سال پیش بچاپ رسیده‌است تحقیق جدید دراینخصوص هرچند مطلوب مینموده‌چندان امکان پذیر نبوده است .

خطی که درکتیبه‌های پهلوی بکار رفته توسط **سیلوستردساسی** (Silvestre de Sacz) قریب ۱۶۰سال پیش کشف وحل‌شده‌است . کشف‌وی شاهکار نبوغ وجالب‌تحسین بسیار است اما هم ازروزگار وی ، به تتبع کتیبه ها چندان توجهی نداشته وبچند علت:

اول دسترسی نداشتن به‌کتیبه ها ـ محققانی که به‌کتیبه ها علاقه‌مند بودند در فاصلهٔ چندین هزار کیلو متر دوراز آنهااقامت داشتند ونمیتوانستند آنهارا مورد تحقیق قراردهند واین خود موجب اعتماد به نسخه‌های دیگران که غالباً غیر مقنع بوده میشد . درهمان‌سال کسانیکه درمجاورت کتیبه‌ها بودند بهیچوجه علاقه‌یی بدانها نداشتند ، باوجود بهبودی از ارتباطات درزمانهای جدید هنوز هم دربعض موارد ، رسیدن به‌محل کتیبه ها مشکل است .

دراین باب میتوانیم ازمسافرتی که باآقای مصطفوی به سرمشهد کرده‌ام باتأثر یادکنم :

سرمشهد جای‌منفرد ودور افتاده است بدون وسیله . فقط پس از سواری خستگی‌آور درحدود سی کیلومتر بدان رسید حتی‌اگر کسی موفق شده به‌محلی که نویسندگان این‌کتیبه‌ها مناسب آثارخود دانسته‌اند برسد. بازهم شخصی که‌میتواند کتیبه ها رابخواند بایدبر بسیاری ازموانع که درپیش دارد فایق‌آید .

عادت براین جاری بود که کتیبه‌ها رابرسطح تخته سنگهای‌هموار وعمودی حك‌میکردند محل‌این‌تخته سنگها ازسطح زمین مرتفع‌است‌چندانکه غیر ممکن است کسیکه درزیر ایستاده بتواند حروف را تشخیص بدهد . اما استنساخ یك تخته ، شخص بـراستی باید بدان بسیار نزدیك باشد .

ایستادن روی یك نردبان لغزنده درساعتهای متمادی ودرزیر آفتاب روزهای سوزان باآن محیط آرامش روحی که‌برای کشف واستخراج کتیبه‌هالازم‌است مساعدنیست‌ودانشمندانی که زندگانی خودرادرراه وظایف خویش‌صرف کرده‌اند ، متأسفانه برای عملیات ورزشکاری وبندبازی (اکرباتیك) برازنده نیستند .

بنابراین بهترآنست که بجای‌استنساخ کتیبه‌ها بنقل‌آنها روی کاغذ **مخصوص فشار** (Squeeze) یاقالب‌گیری آنها پرداخته‌واعتمادکنند تابعدها بتوانند درموقع‌آسایش وفراغت

آنها رامورد تحقیق قرار دهند . بنا بر پیشنهاد اینجانب ، خوشبختانه دولت ایران مقدار بسیاری **لانکس** (Lnex) دراختیار من گذاشت . دراینجا از سخاوت دولت سپاسگزاری میکنم . لانکس لاستیك طبیعی بحالت نیم‌مایع است وبه بهترین وجهی قالب گیری میکند . حتی کوچکترین ترك‌ها وسطرهای نبشته برسطح سنگ را بطور وضوح نمایش میدهد و آن بمرانب ازکاغذ فشاری که معمولاً تاچند سال پیش بکار میرفته عالیتر است .

قالب برداشتن کتیبه‌هایی که درمواضع بسیار سخت قراردارند خود مسئله مهمی‌است چنانکه کتیبهٔ بزرگ سرمشهد ، جائیکه من باارتعاش فقط نام آنرا یاد میکنم در اینخصوص چنانکه دربارهٔ هرکتیبهٔ دیگر اشکال بسیار تولید کرده است ..

علت دوم: پیشرفت کند درتتبع کتیبه‌ها آنست که خوب محفوظ نمانده است ، بیشتر کتیبه‌ها درطول تقریباً هفت قرن ازباران واز تابش آفتاب آسیب دیده‌اند شکافهای بسیار بزرگ سطح کتیبه‌ها راازصورت اصلی انداخته ، گاهی از یك سطر هیچ باقی نمانده و گاه فقط چند حرف مجزی ازیکدیگر بجامانده است،آنهم برای اطلاع‌از متن اصلی کافی نیست سائیدگی سطح کتیبه‌ها روز افزونست وآنها سال‌بسال فرسوده‌تر میشوند وبنظر میرسدکه‌در زمان حاضر فرسودگی کتیبه ها تندتر شده است .

نمونه‌یی از این قبیل کتیبهٔ طویل **کرتیرد** (Kartir) در نقش رستم است . این کتیبه را **وسترگارد**(Wester gaard)عالم بزرگ دانمارکی که‌حدود یکصد سال قبل استنساخ کرد . هنگامیکه شخص نسخهٔ اورا باآنچه‌که‌امروز دیده میشودمقایسه‌کند می‌بیند کلماتیکه درعصر او بطور وضوح قابل قرائت بوده اکنون‌کاملا محوشده‌اند .

بنا براین، هنگام‌آن‌فرا رسیده است تاآنجاکه‌امکان‌پذیر است گامهایی برای‌حداکثر حفاظت متن‌کتیبه ها بدان وجه‌که اکنون دیده میشود برداشته شده . در اینجا سرلاستیك لانکس بیش‌از آنچه شخص حقاً انتظار دارد سودمند است . غالباً آنجا که سطح سنگ ، براثر کارسنگتراش سبب گردیده وشکسته است نقشهای لانکس خطوط‌کم اثر رااز شکافهای عمیقی که دراصل‌هم دیده نمیشود نشان‌میدهند فی‌الحقیقة تاحدی میتوانگفت‌که نقشهای‌لانکس برای تتبع درکتیبه‌ها بهتراز متن اصل آنهاست .

مانع سومی: که‌کار محققان را بتأخیر میاندازدکمی نسبی‌مواد وفقدان اطلاع در باب زبان‌کتیبه‌هاست . زبان‌کتابهای پهلوی زرتشتی غالباً آن‌کمکی راکه شخص‌ملتظم‌است نمیکند ، زیرااولاً خط‌کتابهای‌شباهت اندکی بخط‌کتیبه‌ها دارد . براستی چندان اندك‌که درکشف واستخراج خط اخیر توسط **سیلوستر دساسی،** خط معمول در کتابها هیچگونه تأثیری نداشته است . آن‌خط‌مولود خط‌کتیبه‌هاست امامولودی‌بسیار بعید ، ثانیاً کتب‌پهلوی هم متعلق بعهدی‌متأخراست وازاینروزبان آنها بازبان‌کتیبه‌ها اختلاف دارد . کتابهای‌پهلوی بشکل کنونی خود درزمانهای اسلامی نوشته شده‌است . بعضی ازآنها اساساً درعهدساسانی،

آنهم در اواخر آنعهد، تألیف شده‌اند، درصورتیکه کتیبه‌ها دراوایل آن‌عهد یعنی حدود سه قرن پیش ازآنها نگاشته شده‌اند.

آنچه که شخص احتیاج دارد بداند تا معنی کتیبه ها را مخصوصاً بفهمد، زبان پارسی هم‌عصر، آن کتیبه‌ها یعنی زبان قرن سوم مسیحی است. دراین مورد، وضع ما بسیار بهتر از وضع محققان سابق است.

قریب پنجاه سال قبل بقایای ادبیات مانوی در **ترکستان چین** کشف شد و در میان این آثار، قطعات بسیاری ازتألیفات مانی وشاگردان وی بزبانی که درعصر او، درست‌قرن سوم مسیحی، دردربار پادشاهان ساسانی تکلم میشد نوشته شده است. هر چند این زبان کاملا بالهجه‌ای که درکتیبه‌ها بکار رفته یکی نیست، اما اختلافات غالباً جزئی وناچیز است، بدین جهت زبان پارسی، مانوی که فقط درطی بیست سال اخیر بوجهی رضایتبخش شناخته شده، بزرگترین یاورما درتفسیر کتیبه‌های پهلوی است ومارادرفهم کلمات‌وعبارات بیشماری‌که‌تاکنون بسیارمبهم مینمود، یاری‌میکند.

تااینجا به‌بحث در عللی پرداختیم که موجب شده پیشرفت درتتبع کتیبه های پهلوی کندتر ازموضوعهای‌دیگر مربوط به تتبعات‌ایرانی صورت گیرد. اکنون میخواهم درباب‌طرق مختلف تحریر که پهلوی یکی از آنهاست‌فقط چندکلمه بگویم مبادا براثر تکرارموضوعهایی که غالباً حضار کاملاً از آنها آگاهی دارند شما راخسته‌کنم:

چنانکه میدانید خط و زبان آرامی درکشور هخامنشی درامور رسمی و تجاری بسیار مورد استعمال بوده است کشور پهناور هخامنشی‌لازم بوده که زبان اداری واحدی داشته‌باشد وشاهنشاهان هخامنشی زبان آرامی رابرزبان خود، یعنی پارسی باستان منحصر بیك‌استان یعنی فارس، بوده وخط میخی‌که معمولاً برای تحریر آن زبان بکار میرفت، مایهٔ زحمت وبرای رفع حوائج یومیه متناسب نبود، ازطرف دیگر، آرامی زبان بسیاری از استانهای ثروتمند بوده‌که درآنروزها هخامنشیان برآنهاتسلط یافته بودند.

ازاین قرار: **بابل**، **آشور**، **سوریه**، **فنیقیه**، **گلیگلیه** و بنابراین بیشتر، مقام یك زبان‌بین‌المللی رابدست آورده بود. خط‌آرامی بحدکمال آسانست، تندنوشته میشود و میتوانستند آنرا روی موادی مانندچرم وپاپیروس بنویسند، این مواد سبك و حمل و نقل آنها ازنقطه‌ای بنقطه دیگر نسبت به‌الواح کلی بسیارآسانتراست.

هرچه باشد عللی که‌هخامنشیانرابقبول زبان آرامی بمنزلهٔ زبان رسمی خویش‌واداشته است، اسنادوکتیبه‌های بیشمارکه درهمه زوایای شاهنشاهی‌ازآنان بدست‌آمده، این موضوع‌را محقق‌میسازد، درطی دویست سال پادشاهی هخامنشیان، عادت نوشتن بخط آرامی چندان مستقر گردیدکه مدتها پس‌از سقوط دولت‌هخامنشی بازهم مورد استعمال بوده است، میخواهم چند مثال راجع به استعمال آرامی دراستانهایی که بزبان بومی اهالی نبوده است در اینجا

ذکر کنم :

درقلب کشور شاهنشاهی هخامنشی ، درخود **تخت جمشید** ، الواحی گلی ، ظروف ، هاونها ودسته هاونها شامل کتیبه های آرامی کشف شده‌ا است . **درمصر** اسناد بسیار بزبان آرامی که روی پاپیروس وچرم نوشته شده بدست‌آمده است ، محصوصاً بسیاری از آنهادر یك دژ مرزی در **مرز نوبی** پیدا شده است‌چند سال پیش خورجینی را کشف کرده‌اندکه شامل اسناد رسمی است که روی چرم نوشته شده وآنهااحکام آرشامArsham استاندارمصر درزمان **اردشیر اول** میباشند .

کتیبه‌های آرامی در **آسیای صغیر** ، **سارد** . **گلباد** ، **گینه** ، نیزکشف شده‌است در زمان جنگ اخیر ، حفریاتی در **متسخت** (Metsscet) پایتخت قدیم گرجستان ، نزدیك **تفلیس** بعمل‌آمده ، درآنجا نیز دوکتیبه آرامی‌متعلق بقرن دوم مسیحی بدست‌آمده است. نظیر این کتیبه‌ها هم قبلا **درمنستان** ، در جوار **دریاچه گوکچه** Gokce کشف شده بود .

حتی ازاقصی سر حد شمال شرقی ، مرز هندوستان ، دوکتیبهٔ آرامی دردست داریم هردو متعلق بزمان **آشوکا** (Ashoka) نزدیك شصت هفتاد سال پس از مرگ اسکندر میباشد، یکی‌ازآنهادر **تاکسیلا**(Taxila)پایتخت قدیم **گندارا** (Gandara)یافت شده ودیگر در **لمپاکه** که امروزه **لغمان**(Loghmane) نامیده میشود درساحل رودکابل نزدیك جلال‌آباد بدست آمده است .

پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی ، دیگـر هیچ احتیاجی برای استعمال یك زبـان بین‌المللی که‌یز بانهای مختلف بومی ترجیح‌داشته‌باشد احساس نمیشد، معهذاً استعمال‌آرامی همه‌جا ادامه یافت ، زیرا همینکه طریقه تحریری مستقل وثابت گردید ، تغییر آن بسیار دشوار است . درهرحال استانهای دولت هخامنشی به‌اتحاء مختلف ازیکدیگر مستقل‌ومجزا شدند وچون روابط آنها گسیخته شد و مناسبات مستمر بتدریج کم گردید ، تحریر آنهانیز دراستانهای متعددبمرزهای مختلف‌توسعه یافت .

درآغاز زبان آرامی وخط آرامی ، همه جامتداول بوده ، اما شکل حروف‌بتدریج تغییراتی پذیرفت واین تغییرات درمکانهای مختلف ، فرق داشته است چنانکه پس از پایان یکهزار سال توسعه وتکامل ، اشکال مختلف تحریرات محلی بایکدیگر شباهت‌کمی داشته‌اند .

زبان‌هم بتدریج تغییر یافت ، یعنی تغییراز زبان آرامی بصورت نسبتاً مختلف محلی بدیهی است که آرامی‌هرگز دراین نواحی‌تکلم نمیشد ، بلکه فقط برای نوشتن بکارمیرفت وگروه معینی ازنویسندگان ازآن آگاه بودند ،طبیعی بوده که زبانهای مکالمه‌جانشین‌زبان آرامی شده ، امااین امربتدریج صورت‌گرفت وهرگز تکمیل نشد .

راست است‌که کوشش های گاه بگاه برای رهایی از زبان آرامی بوسیلهٔ عملی دفعی

وناگهانی بعمل آمده است اما این مساعی منجر بشکست میشد ونتیجه یی محسوس درسیر تاریخی وتوسعهٔ تدریجی آن دربسیاری‌از نواحی‌نداشته است . ماازدونمونه ازاینگونه‌مساعی اطلاع داریم ، یکی کوششی که درنوشتن لهجهٔ هندی میانه باحروف آرامی درکتیبهٔ **اشوکا** بعمل آمده ، پیشتر گفتیم که این‌کتیبه نزدیك جلال آباد بدست آمده است . مطلب دیگری که بیشتر مورد توجه شما خواهد بودکوششی است که برای نوشتن پارسی باستان باالفبای آرامی بعمل آورده‌اند .

شاهد این‌کوشش کتیبه‌ایست باحروف آرامی درجبهٔ **آرامگاه داریوش درنقش رستم** هرچند آرامگاه داریوش بحدکافی موردتحقیق قرارگرفته است ، معهذا وجود این کتیبه مخفی مانده ، تا آنکه استاد مرحوم هرتسفلد در حدود بیست سال پیش آنرا مشاهده کرد ، وی نقشه وعکسی ازآن انتشار داد ، ولی متأسفانه پیش از آنکه بتواند نتیجهٔ‌کامل تحقیق خودرادرآن‌بما برساند درگذشت چون من**درنقش‌رستم** کارمیکردم ، طبیعتاً فرصت یافتم ازنزدیك آنرا مورد تحقیق قراردهم .

این‌کتیبه وضع بسیار بدی دارد ، وقتی این کتیبه دارای ۲۴ سطر بطول ۲ متر با حروف بالنسبه ریز بوده است . اکنون فقط چند دوجین حرف از آن باقیمانده ، سنگ ریگی نرم جبههٔ آرامگاه بطرز بدی آسیب دیده وبراثر تماس خوردمیشود . معهذا ازآنچه باقیمانده دوحقیقت آشکار میگردد : نخست آنکه زبان‌کتیبه پارسی‌باستان است نه آرامی- پارسی باستان خالص ، بدون نقوش معانی (ایدئوگرام) ثانیاً کتیبه ازداریوش نیست ، اگر چه در مقبره جای دارد ، زیرا دریکجا کلمات (ارتخشتر ، خشایشیه وزرکه) یعنی**اردشیر شاه بزرگ** بطوروضوح خوانده میشود واین میرساندکه کتیبه مزبور بوسیلهٔ اردشیر اول‌یا یکی از جانشینان اونویسانده شده است ، ممکن‌است که‌عهد تألیف آنراپس‌از مطالعهٔ‌طولانی تعیین کرد .

چنانکه پیشتر گفتیم این‌مساعی برای‌نوشتن زبانهای‌محلی شاهنشاهی هخامنشی باالفبای آرامی هیچ نتیجهٔ محسوسی درتوسعهٔ خط درایران‌نداشته است. چنانکه‌نیك میدانیم ، جریان عادی امر عبارت بوده ازتغییر شکل تدریجی از آرامی محض ، اما با ابقاء عده‌یی از ایدئوگرام‌های آرامی .

سابقاً مافقط ازطبقهٔ اول‌وآخریعنی آرامی خالص یکطرف وایرانی محض (با خط ایدئو گرام طرف دیگر ، اطلاع داشتیم . اما اکنون خوشوقتم‌که نمونهٔ روشنی از طبقه میانه در دست داریم و آن **درکتیبه های متسخت** در **کرجستان** است که پیشتر یاد کردیم .

درآن‌کتیبه‌ها ، هرواژهٔ جداگانه‌یی آرامی است ، اما جمله‌بندی کاملاً غیر آرامی است . اواخرواژه‌ها همه غلط است ونظم‌کلمات درعبارت برخلاف قواعد مکالمهٔ‌آرامی‌است.

فی‌الحقیقه ، جمله بندی آنها جمله‌بندی زبان دیگر است ، یعنی متعلق بزبان محلی ، شاید زبان استانداران پارسی گرجستان است اما بجای هر کلمهٔ منفرد درعبارت، پارتی یک واژه آرامی گذاشته‌اند .

درپایان توسعه وبسط خطوط مزبورعده‌یی‌ازطرق تحریر را در ایران می‌یابیم ، در هرناحیه یه روشی جدا برای تغییر زبان محلی بکار رفته است، امابمناسبت آنکه همه آنها یك اصلی مشترك داشتند ، این روشهای تحریر در خطوط متوازی پیشرفت‌کرده اند ، همه آنها دردوصفت اصلی شرکت دارند ، حفظ ایدتوگرافیهای آرامی وابقای املای تاریخی .

درخصوص‌ایدئوگرامها باید‌گفت‌که‌شماره آنها‌کاملامختلف‌است‌یااین‌نشانه‌هادر **پهلوی** بسیارند وگاه عبارات با لتمام‌فقطازایدئوگرام تشکیل میشود ، امادر **سغدی** عدهٔ کمتری، کمی بیش از دوازده وارد شده است .

عجیب است‌که در هیچیك از نواحی متعدد ، خطی‌نتوانسته است دررفع این قید تا مرحلهٔ نهائی پیشرفت‌کند . در خصوص املای تاریخی که همه درآن شرکت دارند باید گفت آن حتی از املای تاریخی انگلیسی هم بد تر است .

املای مزبورچون با استعمال ایدئوگرامها توام‌گردد حاکی از اشکال کنونی مکالمه میان هدف وی‌آنست‌که زبانهارا چنانکه درزمانهای هخامنشی‌بودند معرفی‌کند . اما بعلت فقدان اطلاعات فقه‌اللغه هرگز‌بدین مقصود نائل نشده است ، اشکال‌کنونی مکالمه ، بعکس املاء تهجی‌های بسیاردائماً تغییرمی‌یابند . خوشبختانه تنها براثرهمین عدم انتظام‌هاست‌که‌میتوان تلفظ حقیقی‌این زبانهارا درزمانی‌که اسنادآنها نوشته‌شده لااقل‌بطور تخمین تعیین‌گردد .

تاکنون پنج‌روش تحریر‌که برای زبانهای‌ایرانی بکار میرفته شناخته شده است، از اینقرار :

اول : **پهلوی خاص** ، معرف زبان فارسی از اوایل‌عهد ساسانی‌ببعد بهترین‌اسناد بهمین زبانست .

دوم: **پارتی**، زبان استان‌قدیم پارتیه (خراسان‌کنونی) که‌آنرا اشکانیان‌که‌مهاجمانی بدوی بودند ازشمال فرارسیده . پذیرفتند زبان مزبور درمدت چهارصدوهفتاد سال‌پادشاهی اشکانیان مقام زبان رسمی‌را دارابوده است ، هنوزهم بطورناقص ازروی دوسندکه چند سال اوایل تاریخ مسیحی‌نوشنه شده ، یك‌کتیبهٔ منفرد متعلق‌به **اردوان** آخرین پادشاه اشکانی، چند حرف نوشته برروی سفالهایی‌که در **دورا اروپوس** (Dura Eraopos) یاقت‌شده ومهمتر ازهمه ازروی‌کتیبه‌های نخستین پادشاهان ساسانی ، میتوان شناخت .

سوم : **زبان تنك سروك** ــ دوسرحد شرقی خوزستان ، نزدیك بهبهان ، که هنوز نامی‌برای‌آن وضع‌نشده، این‌زبان فقط بوسیلهٔ چهارکتیبهٔ مختصرمتعلق بعصر اشکانی‌معرفی شده است .

چهارم : **خوارزمی**، که فقط دراین‌اواخر بتدریج شناخته شده است ، آنهم بر اثر حفریاتی که درچندسال اخیردرخوارزم بعمل آورده‌اند .

پنجمین‌وآخرین : **سغدی** است که زبان قدیم سمرقندباشد وآن‌اکنون درمیان این پنج‌زبان‌ازجهت اطلاعات ما در درجهٔ دوم‌قرار دارد. این‌زبان بخوبی‌بوسیله اسناد وادبیات وسیع‌خودکه هم درسرزمین اصلی‌سغد بدست‌آمده وهم دربسیاری از مستعمرات سغدی که در همه‌آسیای مرکزی تا مرز های چین‌امتداد داشته‌است شناخته میشود .

این‌پنج روش تحریردرایران ازخط‌آرامی ناشی‌شده ، زبانهایی‌که این خطوط برای تحریرآنها بکارمیرفته نیزدربعض‌موارد بطرق مختلف املاء شده‌اند ، مثلا بخط مانوی، بخط سریانی بارموز ترکی، حتی باحروف و علائم چینی ، اما اصل‌موضوع در اینجا مورد توجه ما نیست .

اینجا مااصولا بادو طریقه ازپنج طریقه خط سروکار داریم ،آن دوخطی‌که در کتیبه های فارس بکار رفته یعنی‌پهلوی وپارتی. همه‌کتیبه‌های فارس (بزبان‌پهلوی وپارتی) متعلق بعهدساسانی‌یا نخستین سال‌های پس‌از خاتمهٔ عهدساسانی است . درمیان‌آنها حتی‌یکی هم از زمان‌اشکانی‌نیست وهمه‌کتیبه‌های عمده متعلق‌بقرن اول‌سلطنت ساسانی، یعنی‌اززمان **اردشیر** مؤسس سلسله تا زمان **نرسی** ، جوانترین نوادهٔ اوست .

علت وجود وعدم‌کتیبه‌ها رابسهولت میتوان توجیه‌کرد . در زمان سلطنت اشکانیان ، مخصوصاً دراواخرآن عصرما، استان فارس حقیقتهٔ مانند قسمت اعظم‌ایران روبویرانی‌گذاشته بود. فارس‌که هنگامی‌موجب افتخارایران ومرکزدولت هخامنشی‌بود، دراین‌زمان بمردانی آرام شبیه‌بودکه هیچ‌حادثه‌یی مخصوص درسطح‌آن رخ نداد و محققاً هیچ امرقابل ذکری‌که بتوان‌آنرا بنسل‌های‌آینده بوسیلهٔ کتیبه‌ها منتقل‌ساخت صورت‌نگرفت .

اما باظهور دولت ساسانیان تغییری‌بزرگ درایران حاصل‌شد واین‌تغییر بیش ازهمه‌جا درفارس مشهوربود. **اردشیر** وفرزند لایق او **شاپور** درطی‌چند سال‌فقط موفق‌شدندکه در خارج ازخرابه‌های سلطنت اشکانی، دولت مقتدر ومترقی‌ایجاد ویکی‌از پرافتخارترین عهد های تاریخ‌ایران را افتتاح کنند .

درزمان‌آنان وقایع‌قابل ذکری اتفاق افتاد شایسته بودآنها در خاطرهٔ مردم بماند . برازنده بود روی سنگها یادداشت شود تاموجب عبرت والهام نسل‌های‌آینده‌گردد، و چون فارس‌سرزمین اصلی‌ساسانیان واستانی‌بودکه ایشان‌ازآنجا همهٔ‌ایران وبسیاری ازسرزمین‌های مجاوررا فتح‌کردند ، خاطرات‌آنان درآغاز قدرت طبیعتاً میبایست درهمانجا ثبت‌شود .

درهرحال ،آنگـاه‌که دولت ساسانی مستقر گردید، وقتیکه اوضاع قرار وثبات گرفت زمانیکه سالها ازپی‌یکدیگر میگذشت وتغییری بزرك روی نمیداد ، دیگر احتیاجی احساس نمیشد تاوقایع یومیه را ضبط ویادداشت کنند وبدین‌وجه نوشتن کتیبه‌ها بتدریج متروك گردید

درست همانند این پیشآمد در عهد هخامنشی روی داده است، زیرا در زمان **داریوش و خشایارشا** سیل کتیبه‌های حاوی اطلاعات روان بود ، درصورتیکه در زمان آخرین شاهنشاهان کم گردید وبهیچ رسید .

کتیبه‌های پهلوی فارس بچهار بخش تقسیم میشوند :

اول : کتیبه‌های شاهی .

دوم : کتیبه‌های کرتیر .

سوم : کتیبه‌های دیگر متعلق به‌اوایل عهد ساسانی .

چهارم : کتیبه‌های مقابر که به‌پهلوی شکسته نوشته‌شده ومتعلق بآخر عهد ساسانی وچند سال اول پس از آن دوره است .

با اجازه شما میخواهم درباره دو بخش از این چهار بخش، یعنی کتیبه‌های شاهی و کتیبه های کریتر- چند کلمه بگوئیم :

کتیبه‌های شاهی به دو زبان نوشته‌شده یعنی به پهلوی و پارتی یا سه زبان یعنی به پهلوی، پارتی ویونانی بنظر میرسد که استعمال یونانی بمنزله زبان سوم درحدود اواخر شاهی شاپور اول متروك‌شده باشد. بدیهی است که انتخاب زبانها ازاین نظر بعمل آمده که هر راهگذر بتواند یکی ازآنهارا بخواند . بنابراین پهلوی برای پارسیان ، پارتی برای مردم شمال ایران و یونانی که آنگاه حکم زبان بین‌المللی راداشت ، برای مردم دیگر نوشته شده‌است .

اگر کتیبه‌های شاهی باحجاریها توام است وباختصار، نامها ، عناوین ونسب‌نامه‌های اشخاص درآنها درج شده است کتیبه‌های طویلتر سه‌عدد محدود میباشد :

کتیبهٔ شاپور درحاجی آباد که برای یادآوری تیراندازی قابل‌توجهی برپاشده .

کتیبهٔ نرسی درپایکولی که دراین‌خصوص من قصد ندارم امشب چیزی بگویم کتیبهٔ شاپور درکعبهٔ زرتشت بسه زبانست .

چون اصولا بمنظور تتبع درهمین کتیبه ،که مهمترین همهٔ کتیبه‌های ساسانی‌است ، من بایران آمده‌ام ، امیدوارم که اجازه میدهید دربارهٔ آن بیشتر شرح دهم :

کعبهٔ زرتشت : یك بنای قدیمی‌هخامنشی‌است که دربرابر آرامگاههای داریوش و جانشینان‌او، **درنقش‌رستم** برپاست ،کتیبه‌های ساسانی که برروی سطوح سفلای دیوارهای خارجی‌آن نوشته‌شده کمی بیش ازجنگ اخیر کشف شده ، یعنی‌زمانی که آمریکائیان برپاست دکترشمیدر (Dr. Schmde) ازجانب بنگاه شرقی‌شیکاگو بنیان ساختمان‌را ازطبقه‌ای که بیشتر آنرا میپوشانیده پاك کردند ، متاسفانه هیچیك ازاین کتیبه‌ها تاکنون بوجهیکه تاحدی حدس کنجکاوی را ارضاءکند منتشرنشده است .

کتیبهٔ شاپور بافهرستی‌از استانهایی‌که بدولت ساسانی‌متعلق است آغاز میشودونشان میدهد که شاهنشاهی‌شاپور بیشتر ازآنچه‌که تاکنون تصورمیشد وسعت داشته‌است ، مخصوصا در

خاور وشمال خاوری، درباختر **ارمنستان** ، **گرجستان** وتمام **درهٔ کرتا** ، معبر **آلانان** دربال جدید ، **درقفقاز به بشاپور** تعلق‌داشت . ایران در خاور تا **ایندوس** (Indus) وسعت داشته، شامل **بلوچستان** ، **سند** ، **کابل** و بخش بیشتر کشور سابق **کوشان** تاشهر **پشاور** که نام آنهم ذکرشده، بوده است. درشمال‌خاوری، سلطنت **شاپور** راتاسرحدات **کاشغر** یعنی **کاشغر** جدید، شناخته بودند .

قسمت بعد کتیبه، تاریخ‌مختصر جنگهای باامپراتوری روم را درمدت بیست سال اول پادشاهی **شاپور** که مقدم برنصب کتیبه بود شرح میدهد. درآنجا نخست ازحملهٔ **گردیانوس** (G ardianus) امپراتور به **بابل** ، کمی‌بعد از جلوس **شاپور** برتخت شاهنشاهی ، بحث میکند ، امپراتور شکست یافت ودرجنگ کشته شد ، سپاهیان رومی **فیلیپ** مشهور بعرب را بعنوان امپراتور روم اعلام‌کردند واین انتخابی نادرست‌بود. **فیلیپ** برای تقاضای عفونزد شاپورآمد وپس‌ازپرداخت هدیه‌ای بمبلغ نیم میلیون دینار طلا مرخص شد تا بکشور خویش بازگردد .

پس‌ازچند سال‌صلح ، جنگی‌تازه برسر ارمنستان‌که همواره سبب جنگهای ایران‌وروم بود، روی داد ، شاپورسپاهیان روم را مغلوب کرد و به **سوریه** تاخت ، بساحل **انتاکیه**و درجنوب به **خمص** رسید . براثراین حمله ، زیانهای بسیار وارد شد ، رومیان همهٔ قوای خودرا برای انتقام گردآوردند . درکتیبه فهرست مفصلی‌از استان‌های رومی‌که سپاهیان را ازآنجا گردآورده بودند درج شده‌است امابخت به رومیان روی ننمود، پس‌از جنگی‌بزرگ درجوار **اوسا** (اورخای جدید) سپاهیان‌رومی‌تلف‌شدند وسرداران‌آنها که امپراتور **والرین** هم‌درمیان ایشان بود ، اسیرشدند .

این‌شکست ، بزرگترین شکستی‌بودکه ایرانیان بررومیان وارد آوردند و آن نتایج مهم تاریخی‌درپی‌داشت این‌شکست دولت جوان ساسانی‌را بمنزلهٔ اداره کنندهٔ دولت جهانی و همدوش‌امپراتوری پهناورروم مستقرساخت . درهرحال ، ازهنگام نبرد **اوسا** ببعدجنگهای بسیاربین دوکشور روی‌داد ولی‌هرگز امیدواری‌کامل برای‌یکطرف انجام‌نشدکه طرف‌دیگر راشکست دهد وبراو تسلط یابد . این‌وضع‌که برقرارشد ، مدت چهارقرن ثابت‌ماند. جنگ های دایم‌بین‌این دودولت با اشتیاقی‌ناتمام صورت میگرفت و طرفین انتظار پیـروزی نهائی نداشتند. این جنگها بتدریج طرفین را ناتوان کرد و عاقبت بشکست هردو در برابر عرب انجامید .

شاپور پس‌از شرح تاریخ جنگهای‌خود باروم، از قدرت خداوندی، پیروزی خودرا بدو نسبت میدهد وسپاسگزاری میکرد . برای اظهار امتنان آتشکده‌های متعدد برپامیدارد ووقف میکند تاشعله‌های مقدس‌آنها جاویدان بیاد حوادث بزرگ روزگاری مشتعل‌باشد، هر روزدربرابراین آتش‌ها نام کسانی‌راکه‌درایجاددولت‌ساسانی‌شرکت‌داشته‌و به نهضت‌ایران یاری

کردند تاازصورت کشوری ضعیف وپراکنده بشکل کشوری متحد، محترم، مفتخر ومقتدر درآمد بااحترام یاد کنند .

نام این کسان درفهرستی طویل که تقریباً نصف کتیبه‌را فرا گرفته ذکر شده‌است. در نظر مورخ این فهرست نامها وعناوین که بچشم خسته کننده میآید ، بزرگترین فایده را داراست ، این فهرست، شامل نامها ومقامات همه اعضای خاندان شاهنشاهی ، از نماهای بزرگ شاپور، **ساسان** ببعد است ، دراینصورت نه تنها مأموران دولت **شاپور** دیده میشوند، بلکه همچنین نامهای افسران که درزمان **اردشیر** وحتی **بابك** خدمت کرده بودند یادشده است، تغییراتی که درعناوین داده شده نشان میدهد چگونه دولت ساسانی ازصورت یك حکومت ایالتی ، بی‌اهمیت، بسرعت گسترش یافته و بشکل دولتی جهانی درآمد .

رویهمرفته این کتیبه ، یکی ازمهمترین سنگ نبشته‌هایی است که تا کنون کشف شده و کتیبهٔ مزبور نه تنها از لحاظ تاریخ ایران ، بلکه بمنزلهٔ سندی در تاریخ جهان معتبر است . زیرا اتفاقاً دوره‌یی که کتیبه بدان تعلق دارد قبلا ومخصوصاً مبهم بود ونوشته‌های مورخان یونانی ورومی بهیچوجه کافی نیست . درخصوص تاریخ ایران ، پرتوی که این کتیبه بمبادی دولت ساسانی میاندازد ، با هیچ کتیبهٔ دیگری قابل مقایسه نیست . مبادی و اصول یك دولت غالباً بیشتر از تاریخ آن دولت پس از استقرار موفقیت آمیز موجب اطلاع و سودمند است . ما حقیقةً خوشبختیم که اکنون برای دو عصر مهم تاریخ ایران، اسنادقدیمی داریم که مبادی و اصول آندو دوره را روشن میسازد و آن دو **کتیبهٔ بیستون** و **کتیبهٔ کعبه زرتشت** است .

اکنون سخن را در باب کتیبه های شاهی بپایان میرسانیم : در میان کتیبه‌ها ، **کتیبه‌های کرتیر** دردرجهٔ دوم اهمیت است، همچنانکه **اردشیر** و**شاپور** بنیادگزاران دولت ساسانی بودند ، **کرتیر** ، هم مؤسس روحانیت دولت ساسانی بشمار میرود . در زمان اشکانیان ، آشفتگی سیاسی باآشفتگی امورمذهبی توأم بود، تعلیمات دیرین زرتشت، هرچند درآنزمان کاملا فراموش نشده بودکمتر مورد توجه بود ، حیات مذهبی تحت تسلط مذاهب عامه که صریحاً مبتنی برشرك بود قرار داشت و اصل آنها درگذشته تاریك دورهٔ باستانی هند وایرانی پدید آمده ، اما در طی قرنها فزونی یافته به صورتهای جدید وگوناگون درآمد، تعلیمات فلسفی زرتشت باین مذاهب که جلوه‌های مختلف داشتند و از اینرو مورد توجه عموم بودند، نمیتوانست همکاری کند. بعدها براثرسرایت مذاهب خارجی که بعلت فتوحات **اردشیر** و**شاپور** تقویت شدند ، آشفتگی زیادترشد ، درخاور، دین بودائی ، نه‌تنها آئین معمول استانهای مرزی بود بلکه بماوراء **باکتریا** (بلخ) هم رسیده وجای پای ثابتی درخراسان بدست آورده بود . در باختر ، در **آشور** ، **بابل** . **خوزستان** ، انواع مذاهب خارجی ، مسیحیت ، آئین یهود و اشکال بسیار کانوستیسیزم ، تسلط داشتند وبنفوذ درماد و

فارس آغاز کرده بودند.

وظیفهٔ نظم دادن بدین هرج ومرج، که **کرتیر** بعهده گرفت بسیار بزرك وخطیر بود، اما او موفق شد. وی بازگشت به تعلیمات زرتشت را، آنچنانکه خود فهمیده بود تلقین میکرد، ومایل نبود که‌مذاهب‌عمومی‌رابه نیکی تلقی کند، او بیك چیز تسلیم شد فقط بیکی و آنهم بدلیلی‌معقول، او ربته‌النوع آناهیتا (ناهید) راکه شایدآراسته ترین، بغان عمومی بود پذیرفت، اما نه ازآنجهت که ناهید محبوبیت عامه داشت، بلکه ازآنروکه وی بغ‌حامی خاندان شاهی بود.

کرتیر چندان شم سیاسی داشت که دریابدکه نباید با شاهان ساسانی در افتد، چه دراینصورت نمیتوانست امیدوار باشدکه وظیفهٔ خود رابدون قوی‌ترین‌حامی‌خوددولت انجام دهد. بنابراین وی با تأمل برآنشدکه اطمینان پادشاهانرا جلب کند و بدیشان ثابت سازد که اگر او را یاری کنند بخود یاری کرده‌اند. نخست **شاپور** بسخنان اوتوجه‌کرد، و درزمان جانشینان وی، نفوذ سیاسی **کرتیر** سال بسال فزونتر شد تاآنکه در زمان **بهرام دوم** بأوج خویش رسید.

کرتیر با فعالیت های خود باعث مجد حقیقی آیین زرتشتی بشکلی که درزمانهای جدید بوسیلهٔ ادبیات پهلوی‌صورت گرفت، گردید، بدون کتیبه‌های مزبور، از او چیزی نمیدانستیم، زیرا حتی نام وی هیچگاه در روایتهای‌زرتشتی‌ذکرنشده است. او براستی‌نه تنها مؤسس‌آیین زرتشتی متأخر است، بلکه همچنین روح متحرك، اتحاد دولت‌وروحانیت که‌خاصهٔ عمدهٔ دولت ساسانیست بوده، درسراسرزمانهای پادشاهی ساسانیان،دولت‌وروحانیت با یکدیگر مرتبط بودند، اما روحانیت طرف ضعیفتر بود، هر وقت دولت از حمایت او دست میکشید، مثلا در زمان **قباد**، روحانیت به انحلال نزدیك میشد، عاقبت این تعلق وارتباط، آنگاه که دولت ساسانی دچار حملهٔ عرب شد، موجب محو سریع وشگفتی‌آور آیین زرتشتی گشت.

کرتیرچهار کتیبه بجای گذاشته است که درآنهااعمال‌وبه تعبیر بهتر، توفیق های‌خود راشرح داده‌است. کتیبه‌یی مختصر در **نقش رجب**، کتیبه‌یی طویل در **کعبهٔ زرتشت** زیر **کتیبهٔ شاپور** ودوکتیبهٔ بسیارطویل: یکی‌در **نقش‌رستم** ودیگری درسر**مشهد**. در همهٔ این کتیبه‌ها، گفته‌های کرتیر کمابیش یکیست، وی محققاً ازکسانیست که ازتکرار گفته‌های خویش‌خود داری نمیکنند. متن طویلترین کتیبه‌های او: **نقش‌رستم و سرمشهد** حاوی متن‌کتیبه‌های مختصراست، ودوکتیبهٔ مفصل‌هم‌بنظر میرسدکه مطالب‌آنها یکی‌باشد. ازآن جهت میگوییم «بنظرمیرسد» که‌کتیبهٔ **نقش‌رستم** بوضع بدی‌آسیب دیده واکنون اندکی‌ازآن قابل‌قرائت میباشد.

معهذا اختلافات جزئی‌نیز درآنها دیده‌میشود واین‌اختلافات مخصوصاً قابل‌توجه‌است

مثلاً **کرتیر** درهمه کتیبه‌ها باافتخار ، خدمتها وعناوینی‌راکه درزمان سلطنت پادشاهان‌متعدد کسب کرده بود ، میشمارد، از **شاپور** که درزمان وی‌فقط اهرپتی (هیربدی) ساده‌بود آغاز وبه بهرام دوم که درعصراو موبدان موبد همه‌کشور ، داور(قاضی) کل وعضو نجبای عالیمقام بودختم میکند، امادرکتیبهٔ **نقش‌رستم** فقط درهمین کتیبه، نام **اردشیر** بصورت‌پادشاهانی که **کرتیر** درزمان‌آنان خدمت‌کرده ، افزوده شده‌است .

دیگر، **کرتیر** درسه کتیبهٔ‌مفصل‌خود میگوید: چگونه مغان‌را اقناع کرد که افکاروی‌را بپذیرند ، نخست درخود ایران وسپس‌در استانهای غیرایرانی که شاپور بکشور خویش‌ضمیمه کرد،اسامی‌استانهای متعدد که صحنهٔ فعالیتهای وی‌بوده ذکرشده است، امافهرست‌در دوکتیبه طویلتر مفصل‌تر وبالنتیجه بیشترجالب توجه است .

کرتیر اقناع مردم دیگری رابقبول اشکال‌خاص مذهب‌خویش بصورت فنی‌ظریف‌در آورد، درطرق اقناع، وی بهیچوجه رقت‌قلب نشان نمیداد، واوز همه اقتداراتی که‌پادشاهان بدوداده بودند استفاده میکرد واز کشتن‌کسانیکه قانع‌نمیشدند امتناع نداشت .

روشهای اقناعی‌او نه‌تنها همکاران وی‌یعنی‌مغان ، بلکه جامعه‌های مذهبی‌بیگانه رانیز شامل‌میشد ، چون ماادعاهای اورا بامنابع خارجی‌تطبیق کنیم ، درمییابیم که اورافقط محقق میدانستند **کرتیر** درهمان زمان **مانی**، آورندهٔ‌آیین مانوی میزیست، آیین‌اخیر آنگاه نه تنهادراستانهای‌باختری‌ایران، بلکه‌درخراسان‌هم بزودی پیروانی‌پیداکرده بود .

کتب مانوی که اکنون اطلاعات‌بسیاری دربارهٔ آنها داریم‌ازاتهامات ضد**کرتیر**پر است، ازجمله اورا دشمن بزرگ‌آیین خود ، مسئول‌مرگ پیغمبرخویش وزجردادن پیروان او شمرده‌اند . امااگربدانچه خود **کرتیر** درکتیبهٔ خویش میگوید ، استناد جوئیم ، باید بگوئیم که مانویان‌فقط یکی‌ازجامعه‌های بسیاربودندکه توانستند ازطرزرفتار اوشکایت‌کنند حقیقتهٔ**کرتیر**یکی‌از بزرگترین دشمنان‌آزادی فکر ویکی‌از سخت‌ترین زجردهندگان‌دینی است‌که تاریخ‌بخود دیده‌است .

خلاصه میتوانگفت : **کتیبه‌های پهلوی** مهمترین منابع تاریخ ساسانی است ،آن‌ها مبادی دولت مزبوررا ،که مبتنی بر سلسله مراتب بود آشکار میکنند و نشان میدهند چگونه و چرا اتحاد دولت و روحانیت صورت گرفت . ما بسیار خوشبختیم که اکنون اسناد دست اول ، یعنی گفتارهای **شاپور** و **کرتیر** را ، دومردی‌که مخصوصاً عهده‌دار تأسیس دولت ساسانی‌بودند ، دارا هستیم .

کتیبهٔ سرمشهد

« **سرمشهد** دهیست در باختر «جره» و جنوب **کازرون** ، از نزدیکی پل آبگینه

میرود به « فاور » و « بالاده » و «جره» (۶۶ کیلومتر تا کازرون فاصله دارد) ازجره تا **سرمشهد** ۳۰ کیلومتر راه صعب‌العبوریست که بااسب یاپیاده بایدرفت.

جلگهٔ **سرمشهد** ازجنوب بشمال کشیده میشود وازشرق بغرب بیش‌ازده کیلومترمسافت ندارد واز اطراف بواسطهٔ کوههائی احاطه شده‌است. نوشتهٔ پهلوی در کوه غربی پشت‌ده **سرمشهد** درارتفاع ۲۵ متری سینهٔ کوه قرار گرفته، طول آن ۵ متر وعرض آن ۲٫۵ مترست که با خط درشت پهلوی بالای نقش بهرام دوم نگاشته شده‌است.

کتیبهٔ نامبرده یکی از چهار کتیبهٔ پهلوی **کرتیر** موبدان موبدمیباشد. موضوع آن‌شبیه بنوشتهٔ دیگرش درنقش‌رستم واز خدمات خودکه برای استحکام دین زردشت متحمل شده و موفقیت‌هایی که دراین‌راه نصیبش گردیده صحبت مینماید. کیفر بزهکاران وپاداش نیکوکاران وکشف وشهودی که برای وی‌درعالم رؤیادست داده سایر مطالب این کتیبهٔ بزرگ را تشکیل میدهد.

نخستین دانشمندی که این کتیبه را دیده پرفسور هرتسفلد در سال ۱۹۲۴ میلادی میباشد ودرسال ۱۹۲۶ درروزنامه آلمانی زیمگ (Zimg) مختصر اشاره‌ای بدان میکند. در سفرهایش به ایران آنرا مورد مطالعه ودقت بیشتری قرارمیدهد و درکتاب «ایران در شرق» (iran The Ancient East) که بسال ۱۹۴۱ چاپ شده راجع بدان بحث کرده است مضامین آن بامضامین کتیبه‌های پهلوی نقش‌رستم وکتیبهٔ پهلوی نقش‌رجب یکسان ومتعلق بزمان **شاپور وکرتیر** موبدان موبداست.

نام **کرتیر** را **وست** (Vest) بمعنی تاج، ترجمه کرده، تماس (Tomas) پیش‌ازاو نیزهمین نظریه راداشته **هرتسفلد** (hertzfeld) هم‌این نام‌را یکی از عناوین ساسانی دانسته وتصور کرده **کرتیر** عنوان **تنسر** بوده است. **کریستنسن** نیز بهمین اشتباه باقیمانده بودولی **اسپرینک‌لی** (Marlin Springling) پس‌از مطالعه و خواندن کتیبه های پهلوی دور کعبهٔ زردشت درسال ۱۹۴۰ معلوم داشت که نام‌هیربدان هیربد زمان **شاپور** اول بوده است.

کرتیر ازروحانیان بزرگ‌ومتنفذ دربارساسانیان است که درک‌زمان پنج‌پادشاه‌نخستین آن سلسله: «اردشیر- شاپور اول – هرمزداول – بهرام اول – بهرام دوم» راکرده است. درزمان **شاپوراول** مقام هیربدی داشته، درزمان **بهرام دوم** بمقام موبدان‌موبد میرسد سه کتیبهٔ پهلوی دیگراو یکی‌در **نقش‌رجب** ودیگری در **نقش‌رستم** پشت سر **نقش‌شاپور و والرین** و چهارمی در زیر **کتیبهٔ پهلوی شاپور** بر بدنه **کعبهٔ زرتشت** نگاشته

شده است .

اقدامات اساسی برای خواندن واستنساخ این نوشته درفروردین ماه‌سال ۱۳۲۹ توسط وزارت فرهنگ بعمل آمد، بدین گونه که آقای **پرفسور هنینگ** استاد زبان پهلوی دانشگاه لندن بهمراه کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید یك قالب لاستیکی از آن برداشت و با خود به لندن برد

چون بازدید این کتیبه ورفتن به **سرمشهد** برای باستان شناسان واستادان خط پهلوی مشکل بود هنگامیکه نویسنده (۱)، سرپرستی زمین کاویهای علمی تخت جمشید وپاسارگاد را بعهده داشت دوقالب گچی از آن تهیه‌شد یکی درموزهٔ ایران باستان ودیگری درموزه تخت جمشید نصب و دردسترس خوانندگان خط پهلوی قرار گرفت .»

---

(۱) از کتاب «تمدن ساسانی» تالیف علی سامی استاد دانشگاه پهلوی شیراز.

بنای سنگی کتیبهٔ پهلوی در نقش رستم، معروف به کعبهٔ زرتشت

«اکنون چونکه ما در کارها وخدمت خدایان کوشا هستیم و چون ما آفریدهٔ خدایان هستیم و چونکه بیاری خدایان ماکمك میگیریم، ما پیش رفتیم تلاش کرده همهٔاین کشورهارا گرفتیم ویك شهرت نامی وقهرمانی کسب کردیم . هرکس که پس‌از ما میآید اگر خوشبخت باشد مانند ما بایستی‌در فرمانبرداری وخدمت‌به خدایان کوشا باشد ، تا خدایان باو یاری و نوازش فرموده‌وویرا مأمور خود گردانند .»

شاپور اول ـ کعبه زرتشت

ترجمهٔ متن کتیبهٔ زرتشت و سایر کتیبه های پهلوی

ازروی تحقیقات ومطالعه پرفسوراسپرینگ‌لی

۱ـ «من‌هستم خداوندگار مزداپرست، شاپور شاهنشاه ایرانیان وغیر ایرانیان، زادهٔ‌خدایان، پسرخداوندگارمزداپرست، اردشیرشاهنشاه‌ایرانیان زادهٔ خدایان، نوه‌خداوندگار بابک‌شاه، زادهٔ‌آسمانی.»

۲ـ امارات وایالات شاهنشاهی‌ایران اینها هستند : پارس ، پارت، خوزستان ، میشان آشور، آدیابن، عربستان، آتروپاتکان ، (آذربایجان) ارمیناد ارمنستان) ویرچان ، سیکان آروان ، بالاسکان ، تا حدود کوههای‌کاپ ، قفقاز به‌تنگ‌آلان ، کلیه‌کوههای پارشخوار، ماد، ورکان، مارگو، (مرو) خرو، (هرات) و تمام آپارخشتر، کریان ، سیستان ، گوران ، پرتان ، کیندستان ، (هندوستان) کوشان ، تاحدود پشکاپور ، (پشاور) تاکاش ، (کاشغر) سوگند ، (سغد) وکوههای چاچستان ، تاآن قسمت ازدریا بنام واخی‌خشتر. وماآنرا هرمز وارد شیرشاپورنامیدیم ، واین کشورها وایالتها خراجگزار ومطیع وفرمانبردار.

بخش اول : بعداً وقتیکه من نخست به تخت مستقر شدم قیصر **گوردیانوس** لشکری از سراسر قلمرو **روم** و کشور **ژرمن وگوت** گرد آورد و بر ما و **آسور** در شاهنشاهی ایران بتاخت و در مرز آشور در مشیك ، یك نبرد سخت مرزی در گرفت ، قیصر **گوردیانوس** کشته شد وسپاه روم‌پراکنده‌گردید ورومیها **فیلیپ** را قیصر کردند . بعداً قیصرفیلیپ بسوی ماآمد تاباما پیشنهاد سازش کند وباتقدیم پانصد هزار دینار بعنوان قیصر برای‌رهایی جان یاران‌خود باجگزار ماگردید وما بواسطهٔ این‌امر، مشیك‌را بنام پارگوز شاهپورنامگزاری کردیم .

بخش دوم : بعداً دوباره قیصر دروغ گفت ونسبت به ارمنستان تجاوز کرد وما بخاك امپراتوری روم بتاختیم و سپاه روم را که شصت هزار بود دربار بالیموس تار ومار کردیم ، قلمرو آشور وآنچه درعلیای آشورقرارداشت، تمام به آتش سوختند وبایر واسیر کردیم وما در آن یك جنك از امپراتوری روم دژها وشهرها گرفتیم، آناطشهروکلیه نواحی اطراف آن ودژ آروبان وکلیه نواحی اطراف آن ودژ اسپوراکان ، وکلیه نواحی اطراف آن وسورا ، شهروکلیه نواحی اطراف آن وباربالیسوس ومنبوك، وحلب ، وگین چرای ، آپومایا ، رانی پوس، زوگما اوریما ، گیندار، آژمیخ ، سلوکیه، آنتیوك ، کورس، سلوکیه دیگری اسکندریه، نیکوپولیس سزار ، خامات ، اریستون، دیکول ، دولا، دورکو، سرسزیوم . ژرماینسیا، بات نی، خانار درکبدوکبه ، ساتالا، دمانا، آرتان کیل، سویزر، سوئیدا، فریتا، کلیه شهرها بانواحی اطراف آبادی را مسخر کردیم .

بخش سوم : درنبرد سوم وقتیکه ما به کارمی و ادسا ، تاختیم و این دو ناحیه را در میان گرفتیم قیصر والرین ، باهفتاد هزارتن لشکریان متشکل ازصنوف ژرمن رتی یا نوری کوم ، داسیا، پانونیا ، مواسیا ، بستریا، پاردانیا ، اپیروس ، تراکیه بی تی نیا، اسبا. پمقلیه، سوریه ، سلوکی باکماژن ، لیکازتیه غلاطیه ، لیبیه ، کیلیکیه ،کپدکیا ، فریکیه ، سوریه علیا - فینیقیه یهودیه ، عربستان مورتانیا، ژرمانیا، روس، اسروبن ، بین النهرین، با مامصاف داد ونبردسختی درآنطرف کارهی وادسا باقیصردرگرفت وبا دست خود قیصروالرین را اسیر کردیم ، همچنین کلیهٔ مأمورین قضائی ، سناتور ها ، سران سپاه وکلیه افسران سپاه مزبوررا اسیر وبسوی ایران کوچ دادیم وسوریه وکاپادوکیه راآتش زده وبایر واسیر کردیم و دراین جلگه ازامپراتوری روم نقاط (اسکندریه) کاتیزان ، وساموسانا ،کاتوباسن، ای گاآی مومیسواستیا ،مال، آدانا ، ترسوس ، زفیرین، سباست ،کریکس ،گریپاس، کاسنا بالا، نریناس فلاوتاس ، نیکوپولیس ، اپی فانیا ، ،کلندریس ، اغورین ، سلینوس ، مینوپولیس ،آنتیوك ، سلوکیه، دم تی پلیس، تی یانا، قیصریه ،کمانا، کی بی سترا، سباستیا، بیرتا، رکوندیا،لاراندا ایکونیوم، قونیه امروز «رویهمرفته» ، ناحیه بااراضی اطراط بدست آوردیم ومردمیکه رومی وغیرایرانی بودند اسیر کرده واز آنجاکوچ داده در خاك شاهنشاهی ایران درپارس، پادت خوزستان، آشور ونقاط دیگری که شالوده واساس آن نقاط خودمان باپدرانمان ونیاکانمان ، ریخته شده بود ساکن کردیم .

بخش چهارم: دربسیاری ازکشورهای دیگر تلاش وگردش کردیدو برای تاخت وپیروزی و نابود کردن ، قهرمانی بسیار انجام دادیم که دراینجا نوشته نشده است ولی برای اینکه هر

کسی که بعدازما بیایدآن نام وقهرمانی وفرمانروایی‌راکه ازآن‌ماست، بداند مادستورداديم که این‌نکات نوشته شود :

۴ـ قسمت‌اول: نظر باینکه خدایان براین‌وجه اساس کارهارابرای‌ما استوارفرموده وباتوفیق خدایان ، مابسرزمین‌های بسیاری حمله‌کردیم وآنهارا بدست‌آوردیم . بنابراین‌ما نیزدربسیاری ازسرزمین‌هاآتش‌های زیادبهرام بـرفروختم و در آمد بسیاری بموبدان اعطا کردیم و مایهٔ پرستش‌زیاد خدایان شدیم .

قسمت دوم . دراینجا نیز بوسیلهٔ این کتیبه‌آتشی بنام‌آتشی نیکنام شاپوربرای‌شادی روح‌ما ونگهداری‌نام‌ما وآتشی‌بنام‌آتش نیکنام‌آذر آناهیتا (ناهید) برای شادی و نگهداری نام‌آذرناهیت ملکه ملکه‌ها ودخترما وآتشی‌بنام‌آتش نیکنام هرمز واردشیربرای شادی‌روح ونگهداری نام هرمز و اردشیر شاه بزرگ ارامنه پسرما و آتش نیکنام دیگری بنام نیکنام شاپور برای شادی‌روح ونگهداری نام‌شاپور پادشاه میشان پسرما وآتش‌مقدس بنام نرسخی ، برای شادی وبقای نام‌مزدا پرست نرسخی‌شاه هندوسیستان و توران وسواحل پسرما برقرار کردیم .

قسمت سوم :آنچه برای این‌آتشها اهداوچون‌مقرری برقرارکرده‌ایم‌بهمین‌ترتیب دربودجه شاهنشاهی نوشته‌ایم وراجع بآن یکهزار بره یکساله‌که ازتارکاپیش ، برما معمول گردیده وبتوسط مابااین‌آتشها اهداء شده‌است به‌ترتیب زیرمقرر میفرمائیم :

قسمت‌چهارم : برای شادی روح‌ما روزانه یك‌بره یکساله یك‌گریو ، وپنج‌خونب، بان چهارپاس ، شراب مقرر گردید باین‌آتشکده‌ها اهداء گردد .

قسمت پنجم : برای شادی روان خداوندگار ساسان و بابك شاه و شاپور شاه پسر بابك واردشیر شاهنشاه وخوران زیم ، ملکه امپراتوری وآذراناهیت ، ملکه ملکه‌هاودیناکی ملکه وبهرام‌شاه گیلان (گیلانشاه) ، وشاپورشاه میشان (میشانشاه) وهرمزواردشیرشاه بزرك ارامنه ونرسخی‌شاه شکان(سکانشاه) وشاپوردخت ملکه سکان وخشمك‌بانو، وشاه‌زاده‌فیروز ومیردوت بانومادر شاپور شاهنشاه وشاهزاده نرسخی وشاهزاده خانم ردوخت ، دختراتوشك ورازدخت، دخترزانزیم وملکه استخریات، وپسرپادشاه ارامنه هرمزدك وهرمزد وهرمزدك واتابخت ، وبهرام وشاپور وپیروزپسران پادشاه مشان و شاهپور دختك دخترپادشاه میشان‌و ارمزد دختك دخترسکانشاه یك گوسفند یکساله ویك گریو وپنج خونب‌نان وچهارپاس‌شراب اهداء گردد .

قسمت ششم : وآن بره‌های یکساله‌که زیادآمده‌اندتاکاملا مصرف شود وبرای‌شادی

روح آنهایی هستند که ماشاهنشاه مقررمیداریم که مراسم و آئین‌مذهبی برای خاطر روان کسانی که نامشان دراینجا ذکرشده برقرار گردد وروزانه یك گوسفند گریو وپنج‌خونب نان وچهار پاس‌شراب اهداء گردد ،

قسمت ششم الف . آنانیکه زیر سایه پادشاه بابك زندگی کرده عبارتند از : ساسان پسر آرنوك ، پسر پاردیك ، وارت راگن‌کور پسر ، اسپریك پسراسپریك ، پوخریك پسرمارتین ، رناك خوانسالار ، شاهپور پسرویران ، شاهپورپسر میتربوزان ،

قسمت ششم پ : آنانیکه زیر سایه اردشیر شاه شاهان زندگی‌کرده عبارتند از : ساتراپ پادشاه اپریناك، اردشیرشاه مرواردشیرشاه‌کرمان اردشیر شاه سیستان دیناکی‌مادر بابك شاه رونکی، مادر اردشیرشاه شاهان دیناکی ملکه‌ملکه‌ها فرزند پاپك اردشیر بی‌نخش، پاپك هزارپت دیخین‌ورار ، ساسان سورن ، ساسان سالار اندیکان، پیروزقازن ، گوك،قارن اپرسام ، اردشیرقار گیلمان ، دونیاوندیان ، رخش، سپاه بد مرو ، دبیرید، پاپك‌خوانسالار پاچهر ویس‌پاریزن ، ویپرد پسرپاردی، میتری خوشت بریسن ، خومافرات ، مادکان‌سالار داران رئیس مهمات چهرك ، قاضی‌واردان ، میر آخوزمیترك پسرتوزار ، زیاك؟ پسرزاباد ساکپوس ، میرشکار خوتیك ، خواربار‌دار زمین، شرابدار .

قسمت ششم ت : آنانیکه درزمان‌پادشاهی‌شاپور شاهنشاه زندگی میکردند عبارتند از: اردشیرشاه نتوشرکن ، اردشیرشاه‌کرمان دینکی‌ملکه مشان دستگرت شاهپور خامازسپ شاه‌ویرجان ، (گرجستان) ولکاش) شاهزاده پسرپاپك‌ساسان شاهزاده‌که پاریکان ، رااداره میکند یك ساسان دیگر که‌کینوکانرا اداره میکند ، نارسخی شامزاده فرزند پیروز نارسخی شاهزاده پسرشاهپور شاهپور بی‌نخش پاپك هزارپت پیروز میرآخور (اسپ‌پك) اردشیروراز اردشیرسورن نارسخی اندیکان سالار اردشیرقارن وهونام (فرماندار) پریاك ، ساتراپ‌وهی آنیتوك شاهپور، سریتودشخی‌موست، ارنخشتر ارتخشتر، یاچهرتهم شاهپور، اردشیرساتراپ گودمان، چشمك‌نیو شاهپور، وخونام شاهپورش‌نوم ، تیری میتری، دژیان شترکارت، زیاك خوانسالار اردوان، دومباواندیان ، ویندفرن ، باکان رزمی‌یدو پاپیچ فیروز شاپور شانیتکان ورژان ، ساتراپ‌گابی، کارت سرود بی‌تخش پاپك پسر ویسپور ولگی پسر سیلوك ، پزوپت ، مشاور عالی ملکه ها پاپك شمشیردار نرسخی ساتراپ ریند ، تی‌بانان ، ساتراپ همدان وردپت، ملتزم رکاب پدرم دارت ، پسرراستاك ، اردشیرپسر ویپارد ، اپرسام‌شاهپور،رئیس درباریان (وزیردربار) نرسخی پسرپاراد ، شاهپور پسر نرسخی، نرسخی خوار بار‌دار ... هرمــزد دبیر کل نادوك ، زنــدانبان پاپك دربان پاسفرد پسر پاسفــرد ، آب داگاش ،

پسر دربان".

کرتیر، موبد، داستاك، ساتراپ وحتیاردشیر، بیتخش میترخوش، خزانهدارشاهپور

خزانهدار شاهپور فرماندار ارشتات دبیر مأمور مطران ساسان ختنی ، پسرساسانیان

ویرود، بازارسالار اردشیرساتراپ نایریز، بغدات، پسروارادایت، کرتیراردوان زروانداد

پسربا ندك، ویناد، پسرساسان مانریك ، ختنی، ساسان قاضی وردان، پسرناش سالار وارداك،

پهلوی میانه گلك ، سالار کرازد ، جمعاً یك گوسفند یك گریو و پنج خونب نان و چهار

پاس شراب .

۵ـ اکنون چونکه مادر کارها وخدمت خدایان کوشا هستیم وچونما آفریدهٔ خدایان هستیم و چونکه بیاری خدایان ما کمك میشویم ما پیش رفتیم تلاش کرده تمام این کشورها راگرفتیم ونام قهرمانی کسب کردیم هرکس که پس‌ازماميآيد اگرخوشبخت باشد مثل‌ما بایستی درفرمانبرداری وخدمت به‌خدایان کوشا باشد تا خدایان بوی مساعدت و لطف فرمایند و اورا مأمور خودشان گردانند.

۷ـ در متن‌پهلوی اشکانی این‌جمله اضافه‌تراست: «این‌نوشته‌ازمنست هرمزوکاتب‌پسر شیراك ،کاتب».

تفسیروتوضیح شهرهایی که‌درمتن کتیبه ذکرشد وتطبیق بعضی‌ازآنها باشهرهای‌امروزی خود موضوع بحث جداگانه است ودراینجا اجمالاً چندشهراروپائی وآسیائی‌را بانام‌امروزی تطبیق مینماید :

راتیا Rhetia بخشی‌از اتریش امروزه .

نوریکوم Noricum بخشی‌از یوگوسلاوی امروزی .

داسیا Dacia دربرین رود دانوب بخشی‌از رومانی امروز

پانونونیا panononia بخشی‌از مجارستان امروزه.

موسیا Moecia درفروردین روددانوب سربستان گذشته .

داردانیا Dardania درفروردین روسیای بالا.

اپیروس Epirus آلبانی

تراکیه Thacia بخشی‌از ترکیه امروزکه در اروپاست وبخشی‌ازخاوروبرین یونان

بی‌تی‌نیا Bithynia بخشی‌از ترکیه باختری امروزه روبروی دریای سیاه .

پامپیلیاPampylia بخشی‌از ترکیه فروردین امروزه .

لاکتونیه Lycaonia دربرین سیلسیه .

کالاتیا(غلاتیه) Calatia دربرین لاگئوتیه .

لاسیا Lxcia بخشی از فروردین باختری ترکیه امروزه

سیلسیه Cilicia بخشی از فروردین ترکیه امروز که روبه قبرس است .

کاپادوکیه Cappsdocia بخشی از خاور ترکیه امروز

پریژیا Phrygia سوی باختری کالاتیا (غلاطیه)

مورتانیا mooratani مراکش

اسروئن asrhoene بخشی از بین‌النهرین باختری دربرین رودفرات

واینك ترجمهٔ کتیبهٔ پهلوی **کرتیر** بر بدنهٔ کعبه زردشت زیر کتیبهٔ شاپور اول ومقدمهٔ مختصری که توسط **ماری‌لوئیزشوهون** در جزوهٔ سوم شماره ۲۴۸ مجله انجمن آسیائی پاریس منتشر گردیده و مؤلف «تمدن‌ساسانی» توسط دوست‌گرامی‌خود آقای‌رحیم‌افلاطونی‌دبیر فرهنگ و سرپرست آرامگاه سعدی ترجمه گردیده نقل‌میگردد .

کتیبهٔ کرتیر در کعبهٔ زرتشت

درحوالی سابق تخت جمشید در نقش رستم بنای نیمه مخروبه‌ای روبروی آرامگاه پادشاهان هخامنشی برپاست که باستانشناسان بعلت شکل و ترکیب ساختمانش تعمیرات و تفسیرات گوناگونی دربارهٔ آن میکنند. ساکنان آنجا کعبه زردشتش مینامند.

هیئت حفاری و باستانشناسی دانشگاه شیکاگو درسال ۱۹۲۹ م. کتیبهٔ بسیار جالبی که موضوع بحث مقالهٔ حاضراست درقسمت پائین دیوار شرقی این بنا کشف کرد. طول کتیبه که بنام کرتیر نوشته شده ۱٫۸۶ متر و شامل ۱۹ سطر میباشد، سطرهای هفدهم و نوزدهم آن نسبت بسایر سطور کوتاهترند. درقسمت فوقانی کتیبهٔ دیگریست که درآن شاپور اول، کارهای برجسته وفتوحات خودرا نقل میکند.

کتیبهٔ **کرتیر** نسبت به کتیبهٔ دوم سالمتر مانده بطوریکه تمام خطوط آن بوضوح خوانده میشود از **کرتیر** موبدان موبد سه کتیبهٔ دیگر شناخته شده‌است: یکی روی صخرهٔ **نقش رستم** روبروی کعبهٔ زردشت دیگری در **نقش رجب** وسومی در **سرمشهد** جنوب بیشاپور.

اهمیت این کتیبه ازین لحاظ است که ازیکطرف این نوشته‌ها در خاک فارس مهد تمدن ساسانیان پیداشده وازطرف دیگر همهٔ آنها بزبان موردتکلم آنزمان یعنی پارسی جنوب غربی نوشته شده‌اند.

درصورتیکه کتیبه‌های شهریاران معاصر اغلب سه‌زبان (پهلوی اشکانی ـ پهلوی ساسانی یونانی) ویادوزبان (پهلوی اشکانی ـ پهلوی ساسانی) نوشته‌شده‌اند. نتیجهٔ کتیبه های **کرتیر** دال بر کوششی است که روحانیان زمان برای اشاعه ورونق لهجهٔ فارسی و تعمیم آن در سراسر قلمرو حکومتی ازخود نشان داده‌اند.

کتیبه‌ها علاوه برسایرمطالب، حاوی تاریخهای بسیار مهمی است از جمله تاریخ مرگ **شاپور اول** وتاریخ جلوس ومرگ **هرمز اول** و**بهرام اول**. امادرمورد بهرام دوم که پسر

وجانشین **بهرام اول** است باآب‌وتاب ازجلوس به تختش ذکری بمیان آمده ولی‌از تاریخ مرگش خبری نیست . نتیجه‌آنکه این کتیبه متعلق بزمان **بهرام دوم** است . اما چنانکه میدانیم این‌پادشاه ازتاریخ ۲۷۶ تا۲۹۲ **م. سلطنت** کرده ، باید دانست که **کرتیر** این کتیبهٔ جاودانی‌را بمناسبت وقایع‌مبارك وشکوهمندی‌ارتقاءبدرجه‌روحانی‌موبدان‌موبددادستان کل‌کشور و همچنین اشتغال سمت سرپرستی کل **معبدآناهیتا** نوشته‌است . ازطرف دیگر این‌ارتقاء درجه بامبارزات مذهبی آغاز سلطنت **بهرام دوم** ظاهراً ارتباط نزدیك دارد، پس بهتراست که تاریخ انشاءکتیبهٔ **کرتیر** رادراین‌دوره جستجوکرد .

ترجمه ونشراین کتیبهٔ اول‌دفعه‌بدست **پرفسوراسپرینك‌لی** عضو انجمن‌خاورشناسی دانشگاه شیکاگو صورت‌گرفت ، ابتدا بصورت مقاله‌ای تحت عنوان : «**کرتیر**مؤسس‌مذهب زردشت دردورهٔ‌ساسانی»سپس‌همان‌مقاله رابا توضیحات مفصل بمنظور معرفی‌سایر کتیبه‌های‌ساسانی ومطالب‌دیگری دراثرخودبنام «قرن‌سوم ایران، شاپوروکرتیر» منتشرساخت ، بااینهمه‌کپی کتیبه‌ها وترجمهٔ انگلیسی آنها هیچکدام رضایتبخش نیستند . بدینجهت بر خود لازم دانستم که ترجمهٔ جدیدی ازکتیبهٔ **کرتیر** دردسترس خوانندگان قراردهیم .

برای تنظیم متن‌کتیبه ازبسیاری مطالب‌کتاب « شاپورکرتیر» و همچنین‌کتیبهٔ آقای اسپرینگه‌لی ازخودکتیبه تهیه‌کرده ودراثر خودآورده استفاده‌کردم ، من تصور میکنم این امرازین نظرکه متن‌کتیبه‌کاملا خواناست بسیاررضایت بخش‌باشد .

ترجمهٔ سطور :

سطر۱ـ من **کرتیر**موبدان‌موبد خدایگان **شاپور**شاه‌شاهان راستگوودرستکاربوده‌اند من‌بخدایان و**شاپور** شاه‌شاهان برای وظایف مذهبی دردربار اقدام کرده‌ام،همه‌جادرسراسر قلمرو حکومت **شاپور** شاه شاهان مرا بدرجه موبد مقتدر وشکوه‌مند رسانید و این بدستور شاپور بود .

سطر۲ـ شاه شاهان شاه‌کشورها وقلمروها . وظائف وآئین های مذهبی افزایش رونق گرفت‌آتشکده های بهرام برپاشد و موبدان خوشبخت و کامیاب شدند ، **اهورا مزدا** و خدایان شاد وشیفته شدند . اهریمن وشیطانها منکوب گردیدند، بخاطراین‌آتشهای مقدس و وظایف دینی‌که شرحش درین‌جا نوشته‌ام .

1- L inscripticn de Kartir a la Kabah da Zaroastre par Marie Louise chaumoht.

سطر۳- شاپور شاه شاهان بوارث تاج وتخت چنین دستور داد: «این ملك واین تاسیسات متعلق بتواست و همانطور که خدایان ومانیکی کردیم تو نیز چنین کن و که در وصیت نامه‌ها وقراردادها وخاطرات که‌دردر بارشاپور، شاه‌شاهان تنظیم‌شد چنین نوشته‌شد« کرتیر» وپس‌از اینکه شاپورشاه شاهان بمقرخدایان.

سطر۴- رفت ، اهورامزدا وشاه‌شاهان وفرزندش حکومت وفرماندهی‌را بدست گرفتند واهورامزدا شاه‌شاهان تاج وکمررا بمن‌سپرد ومرا گرامی‌داشت وبزرگ‌کرد ودردربار ودر کشورودرهمه‌اقلیم فرمانروایی بخاطروظائف مذهبی مقتدر وشکوه‌مندساخت وبمن‌نام **کرتیر** موبد موبدان داد که همان نام اهورامزدا خدای یکتا بود و هم در آنزمـان در تمام کشور های‌تابع.

سطر۵- تشریفات مذهبی‌افزایش ورونق گرفت، آتشگاههای بهرام برپاشد. روحانیان خوشبخت شدند.

ودروصیت نامه‌ها وقراردادها ویادداشتها که درزمان هرمزد ، شاه‌شاهان تنظیم‌وتنسیق شد چنین‌نوشته شد :« کرتیر موبدان موبد هرمزد» پس ازاینکه هرمزد، شاه شاهان بجایگاه خدایان رفت.

سطر۶- بهرام ، شاه‌شاهان ، پسرشاپور) شاه شاهان، برادر هرمزد ، برازیکه شاهی نشست وبهرام هم‌مرا بزرك‌داشت وصاحب مقام‌کرد ، وبرای همه‌نوع تشریفات مذهبی‌وآئین دینداری مرا درتمام قلمروحکومت ، بزرك ومقتدر ساخت، وهم درآنزمان بودکه تشریفات ومراسم مذهبی‌رونق گرفت ، آتشگاهها برپاشد و روحانیان خوشبخت.

سطر۷- و بختیار شدند وقراردادها بامضاء رسید ، دروصیت‌نامه‌ها ویادداشتهائیکه‌در زمان بهرام، شاه شاهان ، تنظیم‌شد این‌عبارت نوشته‌شد : «کرتیرموبدموبدان هرمزد» وپس ازاینکه بهرام،شاه شاهان، بجایگاه خدایان رفت آوازهٔ سخاوت وصداقت و امانتش پیچید و اعمال نیك وخیرخواهانه انجام داد و پس ازآن بتخت شاهی نشست ، آنگاه برای خاطر هرمزوخدایان وهمچنین‌روح پاکم.

سطر ۸- مرا درسراسر کشور بزرگ‌داشت وقدرت بخشید وبخاطر مراسم مذهبی و تشریفات آن‌مرا درهمه قلمرو حکومتی عنوان بزرگان‌داد وهمچنانکه‌درگذشته مقتدر وشکوه مند بودم حق من‌محترم شمرد ، مراموبدموبدان ودادستان کشورکرد وانجام‌مراسم **آناهیتارا** بمن‌سپردومرا ریاست واقتدار بخشید ونام« کرتیر».

سطر۹ - نجات دهندهٔ روح بهرام »بمن‌عطاکرده وآئین اهورامزدا درهرجای‌ملك و مملکت‌رونق گرفت ومذهب اهورامزدا وروحانیان بمقام‌خودرسیدند وخدایان ، آب ، آتش

وحیوانات خشنود گشتند و اهریمن وشیطانها منکوب ومغلوب شدند «؟» و بساط اهریمن و شیطانها درتمام کشور پرچیده شد ویهود ،

سطر ۱۰ – برهمائی و نازاری (نصاری) ومسیحی وماك تیك «؟» و زندیك همه و همه سرکوب شدند ، تنها شکسته وکنام شیطانها نابودشد ، آئین مذهب بهرام درتمام کشور برقرار شد وآتشکده‌ها بوجود آمد، مأموران آنها بسعادت رسیدند وقرار دادها ممهور گشت ، در وضع نامه و قرار دادها ویادداشتها که درزمان سلطنت بهرام ، شاه‌شاهان ، پسر بهرام ،

سطر ۱۱ – تنظیم شده چنین نوشته‌شد : «**کرتیر** نجات دهندهٔ روح بهرام ، موبدان موبد هرمزد » و من کرتیر ازهمان آغازامر برای خشنودی روح خودم ، برای خدایان و برای شاهان رنج بردم وناکامی کشیدم ، آتشکده‌ها وروحانیان رابزرگ داشتم وبحق ومقام خود رساندم . ددقلمرو حکومت امیران هم که آتشگاهها وروحانیانی بودند و آنجائیکه اسبها و سپاهیان شاه‌شاهان رفتند یعنی شهر انتاکیه وکشورسوریه ، همه راسامان دادم وحتی آنسوی کشور سوریه .

سطر ۱۲ – : یعنی شهر(Tarse)وملك **سیسیل** وآنچه که آنسوی سیسیل است یعنی شهر(Césaree) ومملکت **کپدوکیه** (Cappddoce) وآنسوتر تاکشورهای **گراداکیدا ارمنستان ، گرجستان** ،(**آلبانی**) بابکان وازآنجا تادروازه‌های **آلان** که شاپور شاه‌شاهان بااسبها وسپاهیان رفتند ، نابودکردند وآتش زدند ، آنجاهم بامرشاه ،

سطر ۱۳ :شاهان آئین شاه ومذهب خدایان برقرار داشتم وآتشگاهها برسرپای کردم واجازهٔ خرابکاری وغارت ندادم واموال تاراج شده بصاحبانش پس دادم ، مذهب مزدا و روحانیان نیکنفس راگرامی داشتم ، بساط کفروالحاد رابرچیدم وآنهائی که از مذهب مزدا وآئین خدایان اطاعت نمیکردند ،

سطر ۱۴ : تنبیه کردم تاکه راه حق پیش گرفتند ونیکو شدندو برای آتشگاهها و مأموران آنها وصیت نامه‌ها وقراردادها تنظیم کردم و بکمك خدایان وشاه‌شاهان وبارنج فراوان آتشگاه های بهرام برسرپای داشتم ومراسم ازدواج را قانونی کردم ورسم ناهمخونی معمول داشتم و بیوفایان را بابقای عهد ووفا، پای بند کردم ، عدهٔ بیشماری ازمیان آنهائیکه ازآئین شیطانها پیروی میکردند آیین دیرین باز گذاشتند ،

سطر ۱۵ : وسنت خدایان پذیرفتند، سنن مذهبی وآئین خدایان رونق گرفت وبزرگ شدند ازاین سنن دراین کتیبه نامی برده نشد ، چه بسیار بود ومجال کم ودرخانه خود نیز آتشکدهٔ بهرام تأسیس کردم ردرآن هرگاه Gah ، گاه بعد از گاه ،Satpasaks۱۳۳ تقدیم داشتم .

سطر ۱۶ : بطوریکه طی یکسال تعداد Ratpasak ما بالغ بر۶۸۹۸عددشد وهمه نوع تشریفات ورسوم مذهبی دراین آتشکده برقرار کردم که اگر میخواستم دراین کتیبه اسمی از

آنها ببرم خیلی زیاد میشد : اما این کتیبه را بخاطر این نوشتم تا کسیکه بعدها وصیت‌نامه‌ها و قراردادها وسایر ،

سطر ۱۷ : اسنادرا میخواند بداند که من **کرتیر** هستم کددرزمان شاپور ، شاه‌شاهان نام گرفتم ودرزمان هرمزد ، شاه‌شاهان و بهرام ،

سطر ۱۸ : شاه‌شاهان بلقب موبدان موبد ملقب شدم ودرزمان بهرام ، شاه‌شاهان پسر بهرام ، بنام **کرتیر** نجات دهندهٔ روح بهرام ، مفتخر شدم ، آنکس که این نوشته‌ها را می‌بیند و میخواند باید نسبت بخدایان و شاهان وروح خودش مثل من صادق و بزرگوار باشد .

سطر ۱۹ : همانطور که من بودم تا اینکه شخص شهرت‌وعزت یابد وروحش پاکی‌وصفا.

کتیبهٔ پهلوی دیگر در نقش رستم

درپشت‌سر نقش **شاپورووالرین** یك کتیبهٔ مفصل دیگریست در۲۸ سطر که **بازکرتیر** موبدان‌موبد خودرا معرفی میکند که حاکم وموبد فارس ورئیس ضرابخانه بود و صداقت و دیانت خود را تعریف مینماید ، این نوشته آسیب فراوانی دیده وقسمتهائی ازآن مخصوصاً ازسطر ۲۰ تا۲۹ بکلی محوگردیده است .

فلاندن Flandin دانشمندومورخ فرانسوی‌قرن۱۹ نخستین‌شخصی‌است که‌این کتیبه رادیده وسوادی‌ازروی‌آن برداشته‌است درسال۱۸۴۲ **وسترگارد** westrGard دانشمند دانمارکی کتیبهٔ دقیقتری تهیه‌کرد که‌آنرا درسال ۱۸۸۱ درکتاب Lndian Antiquaz منتشر ساخت .

درسینهٔ اسب **اردشیر** ضمن حجاری مراسم تاجگذاری **اودرنقش‌رستم** کتیبه‌ایست بدین مضمون :«این سوارپرستندهٔ مزدا، **اردشیر** خدایگان شاهنشاه ایران ازنژاد خدایان **پسربابك‌شاه**» درسینهٔ اسب مظهر اهورا مزدا یاموبدان موبد نیز کلماتیست که‌گویا معرفی **اوه‌رمزد** اوست .

۵- کتیبهٔ شاپوراول درغارحاجی‌آباد: درکوه‌مغرب حاجی‌آبادپس‌ازگذشتن پنج کیلومتر **از نقش رستم** بطرف ده‌حاجی‌آباد غاریست‌که درون آن‌غار چهار طاقچه در بدنه شمالی آن میباشد . دردوطاقچه اولی دوکتیبه بخط درشت پهلوی در۳۲ سطر (۱۱۵ کلمه) کنده شده که‌شرح تیراندازی شاپور اول در حضور شهرتاران ویس پهران وزرکان و وآزازان است :

دراین کتیبهٔ **شاپوراول** مانندسایر کتیبه‌ها خودرا شاهنشاه ایرانزمین وغیر ایران خوانده واین‌دوکتیبه چون ازدسترس ودید مردم وسایر عوامل مخربه طبیعی در امان بوده محفوظ‌تر مانده است .

مفاد ترجمهٔ آن چنین است :

دراینست فرهان من ، مزداپرست خدایگان شاپور ، شاهنشاه ایران وغیر ایران که

نژادش ازخدایان است به‌پرستندهٔ مزدا **اردشیر** که نژادش ازخدایان است شاهنشاه ایران وغیرایران مینوسرشت آسمانی نژاد ازجانب یزدان نوهٔ **بابکشاه** که نژادش ازخدایانست»

«هنگامیکه‌مااین تیررا رهاکردیم باحضور شهرداران ویس‌پوران وبزرگان‌آزادگان بود . ماپای‌خودرا براین سنگ نهادیم وتیررا بیکی ازاین هدفها انداختیم ، آنجاکه تیر رهاشد پرنده‌ای دم دست نبوده اگر هدفها رادرست نصب‌کرده‌بودندتیر بچشم دیده میشد .»

«سپس فرمان دادم‌که هدفی مخصوص اعلیحضرت، جداگانه در این جا برپاشده دست‌آسمانی این‌کلمات رانگاشت وهیچکس نباید پای براین سنگ بنهد یاتیری بااین هدف بزند . آنگاه تیری‌که بخاطر استفادهٔ شاهانه تهیه شده بود بااین هدفها زدیم ، این مطالب بدست شاهنشاه نوشته شده است .»

این کتیبه رابدواً **تماس** Tomas درسال۱۸۶۸ وبعد **وست**West درسال۱۸۶۹ و **هاوك**Haug درسال ۱۸۷۰ قالب‌گرفته واستنساخ کردند وبعدها سایرین نیز برای‌ترجمهٔ آن اقدام‌کردند .

موضوعی‌که ازمفاد این‌کتیبهٔ مبهم‌بنظر میرسد ، تیراندازی شاه درایی‌محل‌ومنظور ازاین‌کار چه بوده‌است ؟میباشد . **پرفسورادواردبرون** برای تعبیر وتفسیر آن درجلد اول‌تاریخ ادبیات ایران مطالبی‌نوشته‌که عین‌آنرانقل مینماید :

«مانمیدانیم درست منظور پادشاه ازاینکه ازاین غارکوچك متروك باکمان‌بخارج‌تیر اندازی میکرده است چه‌بوده ؟ »

این‌مسئله نظائری دارد و بظاهر درعهد ساسانیان مرسوم چنین بوده است که چون میخواستند محلی‌رابرای‌کاری‌تعیین‌کنند تیری ازکمان رها میساختند واین امراز امور غیر عادی‌نبوده است .

طبریترجمهٔ**نولدکه**(Nuldéke) (صفحات۲۶۳و۲۶۴)ودینوری(صفحه۶۶) نقل‌میکنند که چون **وهراز** سردار ایرانی‌که فاتح وفرماندار یمن بوده مرگ خودرا نزدیك‌دیدتیر وکمان‌خود راخواست وبغلامان خود امرکرد اورااز جابلند کردند ، آنگاه تیری بهوا از کمان بینداخت وآنانراکه‌نزد او ایستاده بودند فرمان‌داد هرجاتیرفرودآمد نشانه‌بگذارند وجسداورا همانجا بخاك سپارند وبقعه‌ای برفراز مدفن او بسازند وبه‌احتمال زیاد تیری‌که موضوع کتیبهٔ **حاجی‌آباد** است بچنین منظوری انداخته نشده است واگر این مطلب معلوم بود توضیح‌کامل‌کتیبهٔ بسی آسانتراست (۱) .

دراینجا باید به اقدام دیگری اشاره‌کنیم وآن اقدام بسیار بدیع وهوشمندانه‌ایست که

---

(۱) کتاب فتوح‌البلدان بلادزی (چاپ دوخویه deGtoejje صفحه ۲۷۶شرحی دارد که معلوم میکند حتی دراسلام هم رسم تعیین محل بوسیله تیروکمان ادامه داشت‌وتازیان و ایرانیان هردو این‌روش راپیروی کرده‌اند .

فریدریک مولر(Eriedrich Muller) بعمل آورد و ترجمهٔ جدیدی ازاین کتیبه را در مجله آسیائی وینه (Oriental journal Vienna) بسال ۱۸۹۲ میلادی (مجله ششم صفحات ۷۱ تا ۷۵) تهیه و منتشر ساخت .

بمنظور تشریح مطلب و تدقیق این داستان با داستانهای دیگر **فریدریک مولر** عباراتی از **ایلیاد** (Ilêiad) و واقعه‌ایرا ازشرح زندگانی شارل ششم نقل کرده است و مینوراکه (**هاوك**) روح ترجمه کرده است عنوان افتخاری و متداول مقام سلطنت در آن زمان دانسته است (نظیر عنوان «عالی» در ترکیه جدید و ایران و عنوان «آسمانی» درچین)، کما اینکه لفظ چتاك (Chétâk) راکه معادل لفظ بلوچی **چدك** بمعنی «خدنگ سنگی» میباشد بمعنی ستونی گرفته‌است که بمنظورهدف بپا ساخته باشند (لغت یونانی «استیوس» بمعنی میله یا تیر بلسان **هومر** Homer وکلمه ویاك Wayâk را پرنده تشخیص داده است.»(۲)

۶ـ **درنقش رجب** :نقوش ساسانی نقش‌رجب سه‌کتیبهٔ که ۲۵ سطر آن خوانا وچند سطر آخر آن محو گردیده مربوط به **کرتیر** موبدان موبد است که در آن مانند کتیبهٔ **سرمشهد** ازخدمات ومناصب خود تعریف میکند دومی درسینهٔ اسب شاپور بخط پهلوی ساسانی در چهار سطر وپائین آن در ۶ سطر ترجمه آن بخط یونانی نوشته شده است مفاد آن چنین‌است :

«این پیکر مزداپرست خداوندگار **شاپور** شاهنشاه ایران وغیر ایران فرستاده از جانب خدا پسر اورمزدا پرست خداوندگار اردشیر شاهنشاه ایران فرستاده از جانب پسر خداوندگار **.بابک‌شاه**» درمتن این مجلس چهارسطر خط‌پهلوی دیگر در بالای دست‌اسب شاپور نفر گردیده است.سومی درمجلس حجاری تاجگذاری ادرشیراست که محو وعباراتی بدین مضمون ازآن استنباط شده: «آئین‌زردشت ازمیان رفته بوده ، من که شاهنشاه‌هم آنرا تجدید کردم .»

---

(۱) صفحه ۲۲۲ تاریخ ادبی ایران جلد اول تألیف پرفسورادوارد براون ترجمه‌علی پاشا صالح چاپ تهران‌سال ۱۳۳۳ .

کتیبهٔ شاپور اول در نقش رجب

۸- **در تخت جمشید**: دو کتیبه درجرز جنوبی کاخ تچر، کنده‌شده که مربوط بسالهای بین ۳۱۰ و ۳۷۹ میلادی وسال بیست ودوم سلطنت شاپور دوم میباشد. کتیبهٔ بالائی ۱۲ سطرو مضمون آن چنین‌است. که درماه سپندارمز درسال بیست و دوم شاهنشاهی خداوندگار مزدا پرست شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران فرستادهٔ خدا، بدیدار تخت جمشید میرود باچندتن ازهمراهان که نام آنها درکتیبه ذکرشده ودستورساختمان یك ستون سنگی میدهد و درآخر کتیبه نوشته‌شده که شاه دعا وبرکت وآمرزش بروح پدرونیا وسایرشهریاران و کسیکه کاخ تخت‌جمشید راساخته تقدیم کرد بدین‌مضمون:

«در ماه اسپندارمز بسال ۲۲ پادشاهی خداپرست خدایگان شاهپور شاهنشاه ایران و غیر ایران که از نژاد خدایان است (که نژادش بخدایان پیوسته است) درآنزمان بودکه شاپور سکانشاه پادشاه هند(سند) وسیستان و تخارستان (افغانستان امروزی) دبیران دبیر پسرخداپرست خدایگان هرمزد شاهنشاه ... ازدرگاه خدایگان (مقصودشاپور بزرك‌است) نماز برد، مرخص گردید و باین‌راه براستخر اندر سوی سیستان شد و بمبارکی وصواب به‌صد ستون آمد، پس‌اندرین کاخ غذاخورد، پس بهرام پسرخویش و هرمز اندرز بدسیستان و نرسی پسرمو بدگزاران و..ی‌ن‌بی؟ پسرریومهران شتربان‌زرنك ونرسی دبیرو دیگرپارسیان آزاد وسیستانیان آزاد و مردمی‌از شهر زرنك وفرستاده همه‌قاد وسپانان (نزداو آمدند) ومرجان بااو بود. پس بزرك‌شادی کرد (شادی فراوان‌کرد) پس به‌هرمزد پدرآفرین کرد، پس‌شاهنشاه‌شاپور آفرین کرد، پس‌بخویشتن‌آفرین کرد، پس‌بآن کسانی که این کاخ‌را ساختند آفرین کرد.»

تام استخر دراین کتیبه از لحاظ قدمت واینکه در همانزمان آبادانی نیز بهمین نام که امروز زبانزد است نامیده میشده جالب وصحیح ترین نام این شهر باستانی میباشد .

کتیبهٔ زرین مربوط بسال چهل وهشتم سلطنت شاهپور دوم است که توسط دو نفر از نزدیکان شاپور (**سلوکوس** پسر **راست شاپور وکاور** قاضی) در ۵ر۱۰ سطر نوشته مفاد آن چنین است که این دو نفر به **تخت جمشید** آمده و**کتیبهٔ شاپور** رادیده واز کتیبه وکارهای **شاپور** تعریف میکنند .

در روی یکی از قطعات ستون موجود در ایوان شرقی موزه فعلی **تخت جمشید** چند سطر **خط پهلوی ساسانی** است که ذکر تاریخی میباشد ، ستون نامبرده مربوط بشهر قدیمی استخر وچند سال پیش در باغ لردی پیداشد .

ترجمهٔ آن بدواً توسط پرفسور **اسپرینگ لی** (۱) انتشار یافت و بعداً پرفسور **دومناس** (۲) آنرا ترجمه وانتشار داد که مضمون آن چنین است :

«روز هجدهم فروردین ماه ، فرخ هرمزدا نوشه روان شد، در تیرماه همان سال ودر روز آسمان Asman **مهمانی مفصل و باشکوهی از طرف هرمزد دات** Hormazdat **داده شد . ضیافتی که از طرف پیلان گیر (پیل گیر) بخاطر فرخ ذات** Farroxzat **داده شد مفصل بود.»**

۸- **کتیبه‌های شاپور کازرون** . در شهر قدیمی شاپور ۲۴ کیلومتری شمال غربی کازرون ضمن کاوشهای آنجا دوستون مربوط بیك آتشکدهٔ کوچك ضمن ویرانه‌ها پیدا شد که روی آن ۱۵ سطر **خط** پهلوی ساسانی واشکانی از بهرام اول (۲۷۲ تا ۲۷۵م) نوشته شده مفاد ترجمه آن بدین شرح است :

« درفروردین ماه از سال ۴۸ از تاریخ آتش اردشیر و سال ۳۰ از آتش شاپور شاه موبدان سال ۲۴ نیست پیکر مزدا پرست خداوندگار شاه شاهان ایران وغیر ایران از نژاد پاك خدایان پسر مزدا پرست خداوندگار اردشیر شاهنشاه ایران از نژاد خدایان نوهٔ بابك . این آثار توسط (آپاسای) منشی از شهرحران که شهروخانواده او میباشد برای پادشاه خود مزدا پرست شاپور خدایگان شاه شاهان ایران وغیر ایران از نژاد خدایان ساخته است. وقتی که شاهنشاه این پیکر را دید به آپاسای منشی خلعت بخشید از زر و سیم و یك باغ و یك معبد .»

---

1 - Thjrd Centuryyran Sapor and Kartir cht cago 1953 P. 7017 H spriugling .

2 - Inscriptiou Pehleires ctiture - carsiue P.T. Demenasce

نوشتهٔ دیگری در پشت نقش، مراسم تاجگذاری **نرسی** است در تنگ چوگان نزدیک ویرانهٔ **شهر شاپور** در ۱۱ سطر بدین مضمون :

« اینست پیکر مزدا پرست خداوندگار شاپور شاهنشاه ایران وغیر ایران نبیرهٔ اردشیر شاه شاهان . »

دو کتیبه دیگر نیز در سال ۱۳۲۰ (۱۹۵۱م) توسط افراد ژاندارمری شاپور کازرون کشف و به آقای دکتر **گیرشمن** رئیس هیئت فرانسوی اطلاع میدهند و دیگری در سال ۱۲۱۸ (۱۹۲۹م) توسط خود آقای گیرشمن کشف میشود ولی متاسفانه در شهریورماه سال ۱۳۲۰ ضمن تاراج اثاثیه منزل هیئت علمی فرانسوی در شاپور کازرون از بین میرود ، این دو کتیبه حاوی نامهای اشخاص میباشد ، کتیبه اولی شصت سانتیمتر بلندی وچهار سطر نوشته دارد .

۹ - **کتیبهٔ پهلوی تنگاب فیروز آباد** . نزدیك فیروزآباد تنگی است که در حدود ۲۰ کیلومتر طول دارد وراه عبور و مرور اتومبیل وایلات و کاروانها که بین شیراز و فیروزآباد رفت و آمد میکنند میباشد . دراین تنگ ، رودخانه بالنسبه پرآبی میان درختان سبز ومصفای بادام وپسته کوهی و گلهای خرزهره میگذرد . دراواخر تنك و ۱۵ کیلومتری مانده بفیروزآباد درکوه جنوبی مراسم تاجگذاری **اردشیر** ساسانی حجاری گردیده که توضیح آن ضمن نقوش دورهٔ ساسانی بعداً داده خواهد شد .

دراین مجالس حجاری بین شاه ومظهر مهر (میترا) آثار یك نوشته پهلوی که بسیاری ازحروف آن محووریخته شده است دیده میشود . کمی دورتر درخارج این متن بطرف جنوب کتیبه ایست درهفت سطر به **خط درشت پهلوی** بوسعت ۵۰ × ۸۰ سانتیمتر که نخستین بار درسال ۱۹۲۴ میلادی دانشمند فقید پرفسور **هرتسفلد** آنرا پیداکرده وچون در بالای پایه‌های یك پل سنگی خراب شده ، قرار گرفته وی تصور کرده که شایدمربوط بساختمان پل و متعلق بزمان (ابرسام) فرماندار بزرك (وزرکفرمازار) زمان **اردشیر** باشد .

آقای دکتر **گریشمن** نیزچندی بعد که کتیبه راموود مطالعه قرارداده ترجمه‌ای قریب بگفته‌های **هرتسفلد** از آن کرده ولی تحقیقات کامل راپرفسور **هنینك** استاد زبان پهلوی دانشگاه لندن دربهار سال ۱۳۲۹ خورشیدی کرد و بموجب نوشتهٔ اودرمجلهٔ آسیائی لندن ، کتیبهٔ نامبرده متعلق بقرن پنجم میلادی یعنی زمان **مهرناسه** وزرك فرمازار برای شادی روح او بخرج خودش ساخته شده ، هرکس از این راه عبور کند برای مهرنارسه و پسرانش بخاطر ساختن این پل ، درود فرستد و با کمك ولطف خداوند نادرسنی و فریب درآنجا نخواهد بود .

مهرنارسه پسر ورزك (Varazagh) بوده ولقب هزار بندك داشته ونسبتش بخانوادهٔ **سپندیاذ** یکی از هفت خاندان ممتاز اشکانی میرسیده . وی از نخست وزیران متنفذ زمان ساسانی

وصدارت زمان سه پادشاه راعهده دار بود ودر خارج ازایران بعنوان بزرگترین دشمن نصرانیت مورد کینهٔ و ترس بوده ودر داخل کشور بعنوان یك نیکوکار بزرگ ستوده شده **مهرنارسه** آتشگاه بزرگی بنام مهرنارسیان بساخت ودرنزدیکی زادگاه خود **ابروان** Abravan نزدیك اردشیرخوره چهارده باچهارآتشکده برای خودوسه فرزندش بنام های **زروانداذا** **ماه گشنسب پان . کارداران** بساخت زروانداذ ، هیربذان هیربذ بوده که بعد از موبدان موبد برترین مقام روحانی بوده . ماه گشنسب واستریوشانسالار Vastryöshan Sâlâr درابین مالیات ارضی) وکاردار ارتشتارانسالار Arteshtaransâlâr (سپهسالار بزرگ) بوده .

این شخصیت بزرگ تاریخ ساسانی نامه مهم مستدل ومفصلی در دین عیسوی به نجباو بزرگان وروحانیان ارمنستان نوشته که نیم قرن پس از او **لازارفربی** عین آن اعلامیه را ضبط کرده است . **مهرنارسه** دراین اعلامیهٔ مهم خود رازوگ فرمازار ایران وغیر ایران خوانده است .

۱۰ - کتیبه های پهلوی بالای استودانها :درکوههای تخت جمشید، استخر. حاجی آباد .گرم آباد چاله هائیست که اندازه دهنه آنها از ۳۰×۴۰×۶۰ سانتیمتر است وجای استخوان مردگان در دوره پیش از اسلام بوده . دربالا یازیر این استودانها با خطوط درشت پهلوی نام کسیکه درآنجا مدفون گردیده نوشته شده است . عدهٔ این استودانها زیادو از یکصد عدد بیش است . بریکی ازسنگهای دروازه شهر استخر نیز چند سطر خط پهلوی کنده شده است .

۱۱- کتیبهٔ پهلوی کوه مقصودآباد : کوه مقصودآباد ، دنبالهٔ کوه رحمت (کوه تخت جمشید) بسوی جنوب درفاصلهٔ ۱۵ کیلومتری کنار چشمه معروف بشاه عبدالله واقع است دونوشته پهلوی درارتفاع دومتری اززمین درکوه کنده اند : اولی هشت سطر واندازه کتیبهٔ ۲۵+۹۸ سانتیمتر ودومی هفت سطرو۶۵ر۰×۱۰ر۱ متر اندازه آن میباشد .

این خطوط درشت وشبیه خطوط کنار استودانهـای نقش رستم و شاه اسمعیل ودرسال ۱۳۳۱ کشف گردیده . ترجمهٔ کتیبهٔ اولی :«این ملك متعلق به ... پسر گشوات Gésuât واهل قریه متیرکلان است

۱۲- کتیبهٔ پهلوی تنگ براقی :این کتیبه شانزده سطر خط پهلوی دارد ودرتابستان سال ۱۳۳۵ درتنگ براقی نزدیك دزکرو(دژکرو) سرحد کشف گردید . درآبان ماه سال ۱۳۳۶ توسط بنگاه علمی تخت جمشید ازروی آن قالب برداری ودردسترس استادان زبان پهلوی قرارگرفته طول کتیبه ۴۰ر۱ وعرض آن ۳۰ر۱ متر وناقص میباشد و تا کنون قطعات دیگری ازآن پیدا نشده است .

۱۳ - کتیبهٔ پهلوی اقلید: تپه ای دراقلید است بنام **تل قلات** که روی آن یك مقبره

سنگی‌است بنام «دختر گبر» بریك بدنه سنگی ، این گور ۲۱ سطر پهلوی باخط درشت نوشته شده است . طول این کتیبه ۱٫۸۰ متروعرض آن ۸۸ سانتیمتر است ودرسال ۱۳۳۴ توسط کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید کشف گردید .(۱)

۱۴ کتیبهٔ پهلوی تنك‌خشك سیوند : این کتیبه در تابستان سال ۱۳۳۷ توسط مامورین بنگاه علمی تخت جمشید دریك تنگ بنام تنگ خشگ ۱۲ کیلو متری شمال غربی سیوند درکنار کوه پیداشد . کتیبهٔ نامبرده درسه قسمت است دوقسمت آن هرکدام ۱۸ سطر وسومی ۷ سطر است آثار يك‌قبر سنگی نیز پهلوی همین‌کتیبه‌ها موجود میباشدکه میرساند نوشته‌ها شاید مربوط بهمان قبر باشد خطوط کتیبه درشت ودراثر عوامل طبیعی بکلی ضایع وبزحمت خوانده میشود .

درحوالی **سیمبرم** نیز درمرداد ماه سال ۱۳۴۱ نه‌سطر پهلوی توسط پرفسور **واندنبرك**(۲) M . L . Vandeqbergne باستانشناس بلژیکی واستاد دانشگاه گاست بروکسل پیدا گردید که هنوز ازمفاد آن اطلاعی بدست نیامده است .

---

(۱) ترجمهٔ مقاله پرفسور هنینیگ پیرامون این‌کتیبه دربخش پیوندها نقل از مجله کمیسیون ملی یونسکو درایران شماره ۳و۴ سال ۱۳۳۰ درج شده است

(۲) ترجمه ازدومنیاس تحقیقات این‌دانشمند درصفحه ۲۸۵ مجله چهارم گزارشهای باستانشناسی تألیف نویسنده نقل گردیده است . کتیبه توسط پرفسور واندنبرگ کشف شد (تاریخ تمدن ـ مؤلف علی‌سامی)

گندیشاپور

ازاین شهردانشگاهی معروف ساسانی ، فعلا هیچ آثاری بجای نمانده وبزحمت بقایای اندکی‌از ویرانه‌آن درنزدیکی **کارون**، هجده کیلومتری فرودین خاوری **دزفول** و۵۰ کیلومتری برین‌باختری شوشترهست ولی‌درزمان‌آبادی ازشهرهای بنام **شاپوراول** (۲۴۱ ۲۷۱م) بوده وگویندکه **شاپور** پس از پیروزی بر**والرین** و ویران کردن **انتاکیه** شام گرفتار شدگان رومی آنشهر را دراین شهر جایگزین‌ساخت،این‌شهر بنام‌شامی (بت‌لابات) Beitlabat نامیده‌میشدوتازیان‌آنرا **الاهواز**میخواندند.

واژه‌ی جندیشاپورمعرب **گندیشاپور**واصل‌واژه‌ی گندیشاپور مخفف«وه‌آندیوشاپور» Wdh - Andew - i - Sahpour یعنی(به‌ازانتیاکیه شاپور)، (وندیشاپور) و(انتی‌جك شاپور) یعنی‌از انتاکیه بهترشاپور دانسته‌اند. ولی چندان اعتباری برای این‌نامگزاری ها نمیتوان پذیرفت.

شهرهای دیگرنیزکه معنی(بهتراز انتاکیه) میداده درزمان ساسانیان منسوب بشاهان دیگری ساخته‌شده چنانکه درسده ششم میلادی توسط خسرو انوشیروان شهری بنام وه‌از این دوخسرو و(وه ایمدکواذ) یعنی‌به ازآمد Amid (۱) کواذ شهری‌که قبلا درمرزپارس ساخت وجود داشت.

این‌شهراز شهرهای بنام زمان ساسانیان وازهمان روزبنیادیك جایگاه دانشی‌وپزشکی بیمانندی درآنروزگار گردیدکه بگفتهٔ‌تاریخ‌نویسان، شاپور دستورداده بودکتابهای پزشکی یونانی‌را به پهلوی درآورند ودرآنجا نگاهدارند.

مانی درهمین‌شهر بدار کشیده‌شد وپوستش‌را ازکاه‌آکنده بردروازه‌آویختند وازآن‌پس آن‌دروازه بادوره‌های اسلامی‌بنام **دروازه مانی** نامبردار گردید.

درزمان **شاپور بزرك** (۳۱۰تا۳۷۹م) **تئودورس** Thèodoros پزشك‌عیسوی برای درمان بدربار اوآمد. وی اورا احترامی گذاشت ودرهمین شهرنگاهش داشت تادانش

پزشکی را بیاموزد و بخاطر این پزشك کلیسائی ساختند و بسیاری از همکیشان او را آزاد کردند.

گندیشاپور گذشته ازپایه ارجمند دانشی‌آن پس‌از پخش روش « نسطوری » وتوجه پیروان آن بایران، جایگاه‌اسقف بزرك نسطوریان گردید. نسطوریان‌ازپیروان **نسطوریوس** Nestorius (نیمه‌اول‌سده پنجم میلادی، کشیش‌شامی ازاهل دژژژ مانکند) شمال‌سوریه(۱) بودند. وی معتقد بود که درحضرت مسیح دوشخصیت ودو طبیعت موجود بوده (انسانی یا ناسوتی) و (ربانی یا لاهوتی) ولی کشیش دیگر **اوتیکس** Eutyches درصومعهٔ‌نزدیك «**قسطنطنیه**»استانبول امروز بر آن بوده که درمسیح دوطبیعت ولی‌یك شخصیت‌وجود دارد.

پیروان‌این‌فرقه‌را **اوتیکیانیسم** Eutychianisme مینامیده‌اند(۲)، نسطوریها بدو شعبه مهم پخش میشدند، یوسفی ها ساکنان **موصل** ویاکلیسای روم همکاری‌میکردند، شمعونیها ساکنان دو شهر **وان** و **ارومیه** (کلدانیها - آشوریها).

یعقوبیان پیروان یکی دیگر از روحانیان مسیحی بنام (یعقوب ماراریوس) بوده‌اند. اینان درباره طبیعت انسانی عیسی معتقدات خاصی داشته ، دسته‌یی از آنها که در سوریه وشمال عراق ساکن بوده‌یعقوبی وآنهاکه درمصر بود قبطی ودرحبشه (اتیوپی) نامیده شده ، نسطوریان سوی خاور متمایل و دولت ایران از آنها پشتیبانی میکرد و کلیسا های نسطوری معروف بکلیساهای ایران گردید.

خسروانوشیروان دراین شهر بیمارستان بزرگی بساخت وبر گسترش دانشکدهٔ پزشکی‌آن افزودکه تانیمهٔ دورهٔ خلفای عباسی برپا وجایگاه تعلیم و تعلم پزشکی بود. با استادان نخستین این دانشکده ، دانشمندان وپزشکان رومی بودندکه درزمان **ژوستی‌نین** قیصرروم به دربار **انوشیروان** پناهنده شدند ولی در آینده پزشکان ایرانی جای آنها را گرفتند.

مدرسه زهاد (اوسا) در حوزهٔ تساط رومیها ومحل تدریس علوم معقول و الهیات واز مراکز بنام اشاعه‌عقاید فرقه‌نسطوری‌بود وازهمین لحاظ‌درسال ۴۸۹ میلادی توسط **زینون** قیصرروم شرقی بسته شد وبسیاری ازدانشجویان واستادان این‌مدرسه به **نصیبین** آمدند و **باروما** Baroma اسقف آنجا ازآنها نگاهداری کرد و از اینرو **مدرسه نصیبین** از آنزمان بیش ازمدرسه زهاد اهمیت یافت.

---

(۱) دیار بکر امروز.

(۲) درانجیلهای‌چهار گانه، حضرت**عیسی** درمقام روحانیت خودرا «پسرخدا»ودرمقام بشریت «پسر انسان» خوانده است. در قرآن مجید روحانیت **عیسی** «بروح خدا» تعریف گردیده زیرا نه در اسلام ونه در پیش عقل درست نیست که **عیسی** «پسرخدا» خوانده‌شود چونکه ذات پاك خدائی ازاین بستگیها بدور است.

فارغ التحصیلان این مدرسه برای تعلیم وموعظه و تبلیغ بتمام نقاط ایران پراکنده میشدند ، دسته‌یی ازدانشمندان‌مدرسه‌ها نیز بشهر **گندیشاپور** ودانشکده‌ی‌آن‌آمدند وخسرو انوشیروان مقدم‌آنها راگرامی‌داشت.

دراین مدرسه طب ایران ویونان وهند هرسه‌آموخته میشد وبویژه پزشکان هندی این دانش را بزبان پهلوی درس میدادند وازهرجا: دانشمندان ، بزرگان ودانش‌آموزان برای فراگرفتن دانش پزشکی باین مدرسه میآمدند وگندیشاپور براستی یك جایگاه بزرك علمی وجای برخورد وآمیزش علوم پزشکی ایرانی وهندی ویونانی شده بود وبویژه طب یونانی پس‌ازبسته شدن مدرسه (زهاد) درسال ۴۸۹ میلادی وآمدن معلمان یونانی باین شهر بیشتر متداول گردید.

بگفتهٔ «اخبار حکما» در سال هشتم پادشاهی **انوشیروان**، پزشکان **گندیشاپور** مناظره‌هائی درددانش‌پزشکی فراهم ساخته، پیشرفت این علم دراین حوزه بالا رفته‌که بنوشته یك مورخ ، پزشکان دانشکدهٔ نامبرده برآن بودندکه یگانه واحد این علم، آنها میباشند و دانش نامبرده از میان آنان بیرون نخواهد رفت و دیگرانرا آنمایه و پایه نیست‌که از آن بهره‌مند شوند.

گندیشاپور ودانشکدهٔ پزشکی‌آن درپایان روزگار ساسانیان به اوج شهرت خود رسید وتازمان **منصور** خلیفهٔ عباسی (۱۲۶–۱۵۸هـ) آباد و بهمان کیفیت زمان ساسانیان برجا ومرکزیت داشت وحتی در زمان عباسیان و پیش از گسترش شهر بغداد براهمیت آن افزوده شد وپزشکان معالج دربار خلیفه‌ها ، استادان وسرپرستهای همین دانشکده بودند.

ابوجعفرمنصور دوانیقی فرزند محمد دومین خلیفهٔ عباسی در همان اوان که بغدادرامیساخت بسال ۱۴۸ هجری بود شکم‌درددسختی گرفت چنانکه شهوت ازاو رفت و همه پزشکان تازی ازدرمان او بازماندند**جرجیس**پسر**بختیشوع** (۱) رئیس دانشکده پزشکی **گندیشاپور** بادو دستیارش(عیسی‌بن شهلاقا) و(ابراهیم) ببغداد احضار وویرا علاج‌کرد و بالنتیجه دردربار خلیفه قرب ومنزلت فراوانی یافت:

هارون‌الرشیدخلیفه‌دیگرعباسی، **جبرئیدپسربختیشوع** زاباین‌سمت‌برگماشت

---

(۱) خاندان بختیشوع این نام نیمی ایرانی و نیمی سریانی است یعنی نجات یافته بدست عیسی، بخت بضم اول از بختن مشتق شده‌که درفرس قدیم به‌معنی نجات داده‌آمده) تا شش نسل یا بیش از ۲۵۰ سال معروف وازپزشکان درجه اول زمان خود بوده‌اند. آخرین آنها **جبرئیدبن‌عبدالله بختیشوع بن** جبرئیدبن بختیشوع بن‌جیورجیس بن جبرئیدکه دردهم‌آوریل ۱۰۰۶ م مطابق ۲۹۷ هجری درگذشت.

وگفت در **بغداد** بیمارستانی(۱) مانندآنچه در **گندیشاپور** است برپا سازد تاپزشکان در آنجاپرورش یابندوبجاهای دیگرفرستاده شوند. جرجیس چون با زبانهای پهلوی‌وسریانی وتازی‌آشنا بودکتابهای پزشکی چندی ازیونانی وپهلوی بتازی برگردانید وچندکتابی هم به‌سریانی فراهم ساخت‌که ازهمه معروفتر **الکناش** Kuish رساله‌ایست دردانش‌پزشکی که چیزی ازآن بجا نمانده است.

القفطی (۲) درباره اهمیت دانشکده گندیشاپور و پیشرفت دانش پزشکی در زمان ساسانیان مینویسد: «ایرانیان درعلم پیشرفتهای تندی‌کردند و روشهای تازه برای درمان بیماریها اختیارکردند تاآنجاکه درمانهای‌آنها بالاتر ازمعالجات یونانیان وهندیان‌شناخته شد، همچنین پزشکان **جندیشاپور** روشهای علمی دیگررا میپذیرفتند وآنها راباآزمایشها واکتشافات خود درآمیخته یاتغییرنمیدادند، برای فن طبابت مقرراتی وضع‌کردند ،کارها وبررسیهای دانستنی خود را یادداشت وثبت میکردند.

ازاستادان وپزشکان نامدار دیگر این دانشکده بجز خاندان بختیشوع ، ابوذکریا یوحنابن ماسویه وکنکه هندی وازپزشکان و جراحان اسلامی پرورش یافته این دانشکده‌که نام‌آنها بجای مانده **حارث بن‌کده ثقفی** ازپزشکان نامدار تازی اهل طائف متوفی‌بسال ۱۲ هجری وفرزندش **نضر- ابن خدیم** وابن ابی رومیه تمیمی میباشد.

ابوذکریا یوحنا ابن ماسویه در پایان سدهٔ دوم هجری میزیسته و در آغاز سدهٔ هجری زمان **مأمون** خلیفه عباسی بسرپرستی «بیت‌الحکمه» مرکز تالیف وترجمه‌برگزیده شد. **کنکه** Kanka هندی از ستاره شناسان و پزشکان نامداریست که در **گندیشاپور** خدمت میکرد، **هارون‌الرشید** اوراازآن‌بیمارستان ببغداد فرا خواند ودردربار‌اومیزیست پایهٔ بلندی یافت، چندکتاب‌پزشکی ونحوی را برای اوازهندی به‌پهلوی وتازی برگردانید که از جملهٔ‌آنها کتاب «الشحوم» مربوط به (شاناق) یکی از پزشکان باستانی هند وکتاب دیگر از **سیترد** Susrtd هندی برای **یحیی‌بن‌خالد** برمکی میباشد.

گندیشاپور درسدهٔ سوم هجری،که بغداد شهرت یافت اهمیت خود را رفته رفته از

۱-معروفترین**بیمارستان بغداد** توسط **امیرعضدالدوله**دیلمی پدیدآمد، بسیارمجهز بود و داروخانهٔ‌آبرومندی داشت‌که داروهای نامی همه جارا درآن داروخانه‌گرد آورده ، بیماریهای عادی راسرپائی‌وبیمارانی‌که نیازبه‌جراحی وسرکشی بیشترپزشك داشتند درآنجا بستری میکردند ، پرستار وپزشکیار داشته دارای مدیراداری بود ودفتری نیزبرای‌گرد-آوری اعانه‌ها وصدقات داشت.

۲- القفطی‌ابوالحسن‌علی‌بن یوسف‌جلال‌الدین‌قفطی معروف به ابن‌قفطی ازدانشمندان نامدار سدهٔ هفتم هجری است‌که دارای‌کتابخانه مهمی بود و تالیفات زیادی در تاریخ و لغت ونحو داردکه ازمعروفترین آنها « **تاریخ حکما** » میباشد.

دست داد و **دزفول** جای آنرا گرفت درسدهٔ هفتم **یاقوت حموی** جغرافیدان نامی این شهررا ویرانه یافت.

فتحعلیخان فرماندار خوزستان بسال ۱۰۵۰ قمری در بخشی ازویرانه‌های گندیشاپور دهکده‌یی بنام‌شاه‌آباد ساخت که هنوز بهمین نام‌آباد است. گوری درآنجا بنام شاه‌ابوالقاسم است که برخی احتمال میدهند شاید آرامگاه **یعقوب لیث** میباشد چه یعقوب میخواست این شهررا پایتخت خود سازد و سرانجام همین جا درگذشت و درایـن شهر بخاك رفت. خاندان آل‌زیار نیز تصمیم داشتند **بغداد** را بگیرند و **تیسفون** را باردیگر پایتخت کنند.

درپایان سدهٔ چهارم هجری که **مقدسی** آنجا را دیده مینویسد: پیرامون آن بسیار حاصلخیز وهمه قندی که از **خراسان** و **جبال** شهرهای کوهستانی شمال خوزستان) مصرف میشده ازهمین حدود حمل میگردید.

تاریخ نویسان قرنهای اسلامی پیرامون این‌شهر ووجه تسمیه‌آن ودانشکده گندیشاپور نوشته‌هایی دارند که مفاد مهمترین آنها اینهاست:

ابن‌عبری گوید: «چون **شاپور** دختر **اورلینوس** قیصر روم را گرفت شهری مانند **بوزنیتا** (بیزانتین) برای اودرایران ساخت ونام‌آنرا جندیشاپور گذاشت.»

حمزه اسپاهانی: «به‌از اندیوشاپورشهریست درخوزستان که عرب‌آنرا جندیشاپور گوید واندیوانتاکیه است ومعنی‌آن به از انتاکیه میباشد و ساختمان این شهر بشکل رقعهٔ شطرنج هشت خیابان درهشت خیابان است ودرقدیم شهرها را بصورت اشیاء میساختند مانند شهر شوش که بصورت باز است وشهر شوشتر را بچهره اسب ساخته‌اند.»

ابن‌فقیه: «جندیشاپور معرب وندیشاپور است یعنی یافت شاپور واهل **اهواز** آنجا را «بیلاباد» مینامند.»

قفطی دراخبارالحکما گوید: «شاپوربن اردشیردختر قیصررا بزنی‌گرفت وشهری برای اوبساخت مانند **قسطنطنیه** وآن شهر جندیشاپور است.»

مقدسی: «**جندیشاپور** شهری بس‌آباد ومهم وباستانی بود ودر ایام پیشین**مصر** پایتخت این‌کشور ومرکزیت سلطنت راداشت، دراین ایام روبویرانی گذاشت وبادست‌یافتن **کردان** و **لران** بیداد وتباهی درآن پیداگشت. با اینحال شکر بسیار از آن بدست آید و گویند همه شکرعراق عجم وخراسان ازآنجاست، مردمش اهل سنت، دارای دوخوبی است روستاهای بسیارآباد وکشتزارهای برنج، نیکوئیها، ارزانی واسباب‌آسایش درآن فراوان است.»

نیز نوشته است: «شهرستان **جندیشاپور** را **شاپور** بن‌فارس‌آبادکرده و بنام خود خوانده است، جائیست باصفا که بکوهستان پیوسته وگویند درپیش‌نشیمن پادشاهان بود، از شهرهای‌آن: دزه ـ روناش ـ بایوه ـ فاجسین ولوراست.»

یاقوت حموی صاحب‌معجم‌البلدان (۵۷۵ تا۶۲۶ قمری) مینویسد: «بخوزستان **شاپور** پسر **اردشیر** آنرا ساخت، گرفتاران روم وگروهی از لشکریان خود را در آ...

جای داد وآن شهری وسیع واستوار است، نخلستانها ومزارع و آبهای بسیار دارد و چون **یعقوب بن لیث صفاری** برخلیفه بشورید در سال ۲۶۲ یا ۲۶۳ این شهر را بمناسبت محکمی ونزدیکی بشهرهای بسیارمرکز سلطنت خود کرد ویعقوب بسال ۲۶۵ درآنجادر گذشت وبخاك رفت. وی مینویسد: من بارها ازجندیشاپور گذشتم درآن اثری از آبادانی نبود.»

صاحب تاریخ سیستان مینویسد : «جندیشاپور در زمان خلافت **عمر** بدست **موسی اشعری** گشوده شد و**یعقوب لیث** بسال ۲۶۵ هجری درآنجا بمرد.»

نگارندهٔ مجمل التواریخ والقصص نوشته است: «**شاپور** همتی بزرگ داشت اندرداد و انصاف وآبادانی جهان برسان پدر وشادروان شوشتراوکرد که عجائب عالم است و شهرهای بسیار کردچون شاپورونیشاپور-شاپورخواست- بلدشاپور -پیروزشاپور-نی شاپور-از ناحیت ابر شهرست بخراسان وآنرا بنا شاپورسپهبد کردست. بگاه افریدون درآن خلاف است و بی شاپور از پارس بشاور خوانند شاد شاپور ازناحیت میان است وبنطیان آنرا دیها خوانند، پیروزشاپور درناحیت عراق است انبارخوانند، به از اندیوشاپور جندیشاپور است ازخوزستان اندیونام انتاکیه مبانی بزبان پهلوی به ازاندیو یعنی انتاکیه بهتر است ونهادآن برمثال عرصه شطرنج نهاده است میان شهراندرهشت راه اندرهشت ودرآنوقت شطرنج نبودولیکن شکلش برآنسانست و اکنون حرابست مانند دیهی بحاست پراکنده واندرآن وقت شهرها برسان چیزها کردندچنانکه **شوش** برصورت بازی نهادند و **شوشتر** برصورت اسبی وقلعه **طبرك** برصورت کژدم براین مثال و اکنون برآن شکل بماندست و هم زمین **پارس** بدارالملك اصطخر ازجهان بیرون رفت والله اعلم » (۱)

ودرجای دیگر پیرامون کارهای شاپوردوم مینویسد : «در سی سال دارالملك او بـه **گندیشاپور** بود تاخراب رومیان آبادکرد واین عمارتها که گفته شد وحمزه گفته است که دیوار جندیشاپور ازآن نیمی گل است ونیمی خشت پخته که هرچه رومیان ببر آن کردنـد بخشت وگچ بازفرمودشان کردن.» (۲)

قفطر دراخبارالحکما شرح افسانه مانندی پیرامون بنای گندیشاپور دارد بدین شرح: «سبب بنای این شهرآنست که **شاپور** پسر **اردشیر** پس از غلبه بر **سوریه** و فتح **انتاکیه** بقصرپادشاه روم تشبه جست واز اوخواست که دخترش را بعقد وی درآورد ، قیصر چنین کرد وپذیرفت که دختررا نزدشاپور فرستد. شاپور برای اوشهری برهیئت **قسطنطنیه** ساخت وآن شهر **جندیشاپور** است. در«سیرساسانیان» چنین نگاشته‌اند که این شهر اصلا قریه‌ای بود متعلق بمردی معروف به (جندا) و **شاپور** چون این موضع را برای بنای شهر اختیار کرد فرمان داد که مالی فراوان بصاحب آن بپردازند، لیکن صاحب آن بدین کار رضا نداد مگرآنکه خودآن شهررا بناکند و **شاپور** نیزبدان شرط پذیرفت که او دربنای شهر شرکت ورزد ومردمان میگفتند که این شهررا **جند و شاپور** بنا میکنند وبهمین سبب آنرا **جندیشاپور** گفتند وچون دخترقیصر بدان شهر رفت وباوی افرادی ازصنفهای مختلف که بآنان حاجت داشت ازاهل بلد همراه اوبودند ازآن جمله پزشکانی فاضل باوی رفتندوچون درآنشهر بااواقامت گزیدند شروع به تعلیم نو آموزان کردنـد وپیوسته کار ایشان درآموزش وپرورش

---

(۱) صفحه ۶۲ مجمل التواریخ والقصص. (۲) صفحه ۶۷ مجمل التواریخ والقصص.

قویترمیشد وشماره آنان فزونی میبافت .»

حمدالله مستوفی در سدهٔ هشتم هجری در نزهت‌القلوب نوشته است که: «شهروسط گرمسیرهوای بدی دارد ونیشکرفراوانی دارا میباشد.»

گندیشاپور دراوائل سال هجده قمری وزمان خلافت عمربدست اعراب گشوده شد، اهل تحقیق در این باره نوشته‌اندکه : سردار عرب **زربن عبدالله** شهررا درمیان گرفت وچون کاری ازپیش نبرد **ابوسنیره** فاتح شوش بکمك اوآمدآنهم سودی نبخشید ، یکی‌از ایرانیان اسیرکه درمیان اردوی عرب بود دستخط امان به نیری می‌بندد وبدرون شهررها میسازد. مردم شهربهمان اطمینان دروازه‌ها را باز و بزندگی عادی خود برمیگردند . مهاجمان ازتسلیم بدون جهت وفوری محصورین متعجب میمانند، پس ازتحقیق معلوم میشود که یك ایرانی گرفتار بچنین کاری دست زده است چون علت رااز او میپرسند میگوید: من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشودزیرا قوم من هستند.»

سردارعرب امان خودسرانه اسیروبنده را نمیخواسته بپذیرد ولی مسلمانها باین‌دلیل که درآئین اسلام میان بنده وخواجه فرقی‌نیست، امیررا متقاعد وامانی راکه اسیر ایرانی داده قبول مینماید وسرانجام **گندیشاپور** ازآن هنگامه کشتار و تاراج سپاهیان تازی رهائی مییابد.)(۱)

***

خوشبختانه دراین‌زمان فرخنده بفرمان‌اعلیحضرت‌همایون‌محمد رضاشاهنشاه آریامهر دانشکده‌یی بنام دانشکده گندیشاپور بنیاد گردیده و همدوش سایر پیشرفتهای گوناگون خوزستان پیش میرود و آینده بسیار درخشانی را در این استان زرخیز نوید میدهدوامید میرودکه دانشکده گندیشاپور هم بیادگار دانشکدهٔ پزشگی گذشته‌اش قدر ومنزلت بسیاری بهمرساند .

---

(۱) کتاب تمدن ساسانی .

مقام صاحب اقتدار بین‌المللی دیگر مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بعهده بگیرد و همانطورکه امروز هرفرد از افراد یك کشور برای حفظ امنیت داخلی بدولت خود متکی است در آینده هرکشوری برای نگاهداری صلح بین‌المللی بیك حکومت جهانی تکیه داشته باشد . درآنروز بدون اینکه هرکشوری ازخود دارای نیروی زمینی و دریائی وهوائی‌باشد مردم جهان ازخطر تجاوزآسوده خواهند بود واحساس‌ایمنی خواهندکرد. اما برای پدیدار شدن طلیعهٔ یك چنین روز باسعادتی، گذشت مدتها زمان ضرور است.

«ازکتاب مأموریت برای وطنم»

ازسخنان شاهنشاه درپاسخ آقای رنه‌ماهومدیرکل یونسکودرکاخ یونسکو، پاریس ۲۵ مهر ۱۳۴۰

تازمانی که سوء نیت و عدم اعتماد وتلخی ناشی از تسلطها و محرومیت‌ها که نتایج آن چیزی جز جنگ وظلم وبدبختی نیست در روح ملل ونمایندگان آنها نفوذ داشته باشد. مسائل‌سیاسی بدشواری حل خواهد شد واجرای تصمیمات سیاسی بسختی انجام خواهدگرفت وبآسانی مورد اعتراض واقع خواهد شد .

از سخنان شاهنشاه درمصاحبهٔ مطبوعاتی درلوس آنجلس ۲۸ مرداد ۱۳۴۳

شرق و غرب برای رسیدن بصلح راه دیگری جز توافق درجهت همکاری و همزیستی بایکدیگر ندارند. مردم جهان دیگر نمیتوانند بدبختی‌های خود را ناشی ازتقدیروسرنوشت بدانند واگر شکاف بزرگ بین جوامع فقیر و غنی تعدیل نشود ، این امر در بسیاری از کشورها منجر به‌خونریزی میگردد وراه را برای روی کار آمدن حکومت هـای مطلقه و دیکتاتوری هموار میسازد .

ازسخنان شاهنشاه در باشگاه مطبوعات زنان کانادا ـ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۴

سیرتکامل تاریخ‌وتمدن جامعه بشری‌امروز دیگر فواصل جغرافیایی راازمیان‌برداشته است درچنین وضعی فواصل اجتماعی بین ملل نیز می‌یابد دیر یا زود از میان برداشته‌شوند. وجود توده‌ای از جوامع محروم باسطح زندگانی بسیار پائین وباسطح فرهنگی پائین‌تر در کنار جمع دیگری از ملل‌کاملا مرفه وبرخوردار از تمام مواهب علم وفرهنگ ، نه‌تنها برای وجدان بشری قابل قبول نیست بلکه ازنظر صلح جهانی وازلحاظ تأمین‌آیندهٔ قابل اطمینانی برای تمام جامعهٔ انسانی نیزکاملا خطرناك است .

از سخنان شاهنشاه خطاب به حضرت رئیس جمهوری ترکیه
۲۶ خرداد ۱۳۴۶

در دنیای امروز مهمترین کشورهائی که مانند ما میکوشند تا فاصلهٔ خویش را با پیشرفته‌ترین کشورهای جهان درعرض مدت کوتاهی از میان بردارند اینست که برپایهٔ حسن تفاهم وهمزیستی وهمکاری باسایرملل وبراساس دفاع ازحق کامل حاکمیت ملی خود واحترام همین حق در نزد دیگران، تمام نیروی طبیعی و انسانی خویش را در راه پیشرفت اقتصادی واجتماعی وفرهنگی یعنی در راه صنعتی کردن کشور خود و بالا بردن سطح زندگی افراد و مبارزهٔ بافقر وجهل وبیماری وگرسنگی واستقرار عدالت اجتماعی بکار اندازند. مابخوبی احساس میکنیم که‌امروز دیگر دوران ماجراجوئی سپری شده‌است وبه‌پیروی از این اصل کلی طبعاً سیاست بین‌المللی مانیز برپایدای‌سالم‌ومنطقی یعنی براساس صلح جوئی وتفاهم واشتراك مساعی در راه ساختن دنیای بهتر برای جامعه بشری سعادتمند قرار دارد.

از پیام شاهنشاه بمناسبت روز ملل متحد ـ اول آبان ۲۳۴۶

سازمان ملل متحد به‌تنهائی یك‌نیروی مادی‌مافوق‌نیروها نیست‌تابتواندحاکمیت‌خویش را درمشکلات و اختلافات بین‌المللی از راه قدرت اعمال کند، بلکه نیروی آن یك نیروی معنوی است که صرفاً وابسته به‌تأیید وحسن نیت کلیه اعضای سازمان است و چنین حسن نیتی فقط وقتی میتواند واقعاً تجلی کند که در مسائل مختلف جهانی منطق واقع بینی بالاتراز خود خواهیهای ملی وتعصبات واغراض خصوصی قرارگیرد. مایه تأسف است که در جریان عمل غالباً بعکس این اقدام شده ودر نتیجه نه‌تنها این سازمان بزرگ جهانی تضعیف گردید بلکه آنچه روح این سازمان وعامل اصلی موجودیت آنست یعنی صلح و تفاهم بین‌المللی و حل منطقی و واقع بینانه اختلافات بخطرافتاده است، بی‌آنکه عاملین این اشتباه متوجه‌این حقیقت باشندکه اگر این صلح جهانی بالمره ازمیان برود جنگی که این بار ممکن است در بگیرد نابودی خود آنها را همراه با نابودی همه جهان بشری بدنبال خواهد داشت.

درجهان امروزباقدرت روز افزون نیروهای تخریبی راهی بجز تفاهم وهمزیستی برای بنای جامعه بشری باقی‌نمانده‌است‌وپیروزی واقعی برای هرکشوروملتی پیش از آنکه‌پیروزی درمیدان جنگ باشد پیروزی درمیدان صلح است.

ازسخنان شاهنشاه درجلسه مشترك مجلسین مالزیا ـ ۱۹ دی ۱۳۴۶

امروزه درمعادلهٔ زندگی‌جامعه‌بشری تمام معلومات ومجهولات قبلی عوض شده‌ومعادله

اصولاً بصورتی تازه درآمده‌است ، اکنون بشر براثر پیشرفتهای صنعتی وعلمی خود وبراثر ارتباط روز افزون جغرافیائی وسیاسی وفکری ، در آستانهٔ عصر تازه‌ای قرارگرفته است که بایدآنرا عصروحدت جامعه بشری نام نهاد. اگرجبر تاریخ مفهومی داشته باشد، این‌مفهوم به‌بازرترین صورت خود درهمین‌حقیقت تجلی‌میکند.

در این صورت خواه ناخواه باید بموازات توسعه وسائل ارتباطی و مبادلات خبری و نزدیکی جغرافیائی ، زمینهٔ روحی وفکری افرادجامعه بشری نیز برای چنین تحولی آماده گردد . این‌کار مسلماً بمراتب مشکلتر از پیشرفتهای وسائل ومبادلات ارتباطی است ، زیرا دراین مورد پای معتقدات و رسوم‌کهن، پای تعصبها و خود خواهی‌های دیرینه درکاراست‌در طول قرنها برحسب الزامات زمانی ومکانی ویابطور عمدی بدست افراد یاطبقاتی‌که ازچنین وضعی بهره میبرده‌اند در رح و فکر جوامع مختلف ریشه دوانده و استوار شده است . اصلاح این وضع در دنیای امروزکه دیگراقتضای ادامهٔ آنرا ندارد بیش از هرچیز مستلزم تحولی عمیق درطرز فکر ودراصول آموزش وپرورش افراد بشر است.

درتمدن دنیای فردا میبایدحقایق‌مادی ومعنوی، پیشرفتهای‌صنعتی‌وعوامل‌اخلاقی،چون عناصر مختلف شیمیائی‌که در یك لابراتوآرترکیب میشوند بایکدیگر در آمیزند و ترکیب مناسب برای همه جامعه بشری در تمام نقاط جهان بوجود آورند ، زیرا امروز دیگر هیچ قسمتی‌ازاجتماع واحدجهانی نمیتواندبرای‌خود امتیازات خاصی‌راتجویز کندکه مستلزم محرومیت قسمت دیگر از این اجتماع ازنظر همان امتیازات باشد .

ازسخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری دانشگاه‌ها روارد

۲۲ خرداد ۱۳۳۷

محرومیت‌ها ، تبعیضها، ستمگریها ، تعصبات ، کینه توزیها ودشمنی‌ها ، فقر، جنگ، گرسنگی و بیسوادی ، همهٔ اینها ، بیماریهائیست‌که ازگذشته برای ما به‌ارث رسیده است ، منتها تفاوت اساسی وضع امروز ما باگذشته اینست که اکنون ما در یافته‌ایم وجود این آفات ، امری طبیعی و اجتناب ناپذیرنیست ولاجرم باید بعنوان یك بیماری ، راه درمان آنها را جستجوکرد . نگرانی و اضطراب بشر امروز ، در واقع محرك آن تلاش مقدسی است که باید جامعه انسانی را در زمینهٔ اجتماعی نیز مانند زمینهٔ جسمانی بصورت جامعه‌ای تندرست درآورد .

نبایداین واقعیت را فراموش‌کنیم که‌اگر ما ازتوجه به‌بیماری اجتماع خویش ناراحت

هستیم، اگر دنیا را تاحد زیادی تاریك می‌بینیم ومشاهده بی‌عدالتی‌ها وآلامی که نوع بشر با آنها دست بگریبان است ما را رنج میدهد، باید خواه‌ناخواه این فکر در ما بوجودآید که در برابر این رنج عمومی، ناراحتی‌ها و رنجهای خصوصی خود ما ، چه در سطح شهری و کشوری، درجه دوم اهمیت را دارد ووقتی جزء میتواند اصلاح شود که قبلا «کـل» اصلاح شده باشد .

از سخنان شاهنشاه آریامهر به افسران ارتش شاهنشاهی - ۵ آبان ۱۳۲۰

افسر باید دارای خصائل سه‌گانه باشد: فرمانده- پدر- مربی:

فرمانده، یعنی کسیکه واحد مربوط خود را در دست داشته وقلوب زیردستان را جلب کند وطوری آنها را عادت بدهد یك نگاه تند، آنهارا متأثر وبخطای خود متوجه کند.

پدر، یعنی کسی که با نصایح خوب زیر دستان رابراه راست راهنمائی کند و درستی و شرافتمندی و خدمت به مردم را به آنان تامین نماید.

مربی، یعنی کسیکه تعلیمات نظامی و اخلاقی را تا سرحد امکان بآنان باموزد ، مخصوصاً موقعیکه جوانان این کشور بنام سرباز زیر دست شما میآیند باید ازکلیهٔ این خصائص برخوردار بشوند تا پایهٔ ارتش آیندهٔ ما ، روی این اساس استوار باشد .

از سخنان شاهنشاه به افسران فارغ التحصیل فرماندهی وستاد کوتاه ۱۰ اسفند ۱۳۳۹

امروز هر فرد ارتش باید در شغل خویش‌ودر وظیفه‌ای که‌انجام میدهد تبحروقابلیت خاص‌داشته باشد. ارتش های امروز دنیا روز بروز فنی‌تر وکارشان از لحاظ وظیفه غامض‌تر و مشکلتر میشود بدین‌جهت کارهائیکه ما به آنها احتیاج داریم باید حتماً کادرهای نخبه و فنی وبرجسته باشند. البته اینراهم نباید فراموش کنیم که وجود یك ارتش سالم و قوی فقط موقعی امکان دارد که برپایه اقتصاد سالم وقوی درکشور استوار باشد.

از سخنان شاهنشاه در ستاد نیروی دریائی - ۱۱ اسفند ۱۳۴۵

به تناسب سایر پیشرفتهای کشورنیروی دریائی ایران نیز زنده میشود. نیروی دریائی که‌ما بیان‌میکنیم، برای ابرازقدرت وبمنظور گردش ودریانوردی بیهوده وبرای‌تجاوز وتخطی بدیگران نیست. نیروی‌دریائی‌ایران‌حافظ‌مرزهای‌این کشوراست. حافظ‌منافع‌حقه‌کشور وحافظ شرافت‌وانسانیت‌وتمدن‌است‌وچون منافع‌ایران ومرزهای‌ایران‌واساسی که‌مااز‌آن‌دفاع می کنیم قابل توجه واهمیت میباشد. نیروی دریائی ایران نیز بهمان‌نسبت‌قادر ومجهز خواهد شد .

از پیام نوروزی شاهنشاه ـ اول فروردین ۱۳۲۱

نباید چنین پنداشت که عدالت تنها وظیفهٔ صاحبان حکم‌است. بلکه باید متوجه بود که هر فردی از افراد در زندگانی اجتماعی مکلف به رعایت عدالت است ، زیرا اگر کسی انحراف از عدالت را روا دارد و ظلم نسبت بکسی را جایز شمارد ، دلیلی نیست براینکه دیگری هم نسبت پا و ازاین روش خود داری کند .

از سخنان شاهنشاه در جلسه هیئت‌دولت ـ ۱۵ شهریور ۱۳۳۸

انتظار ما از دستگاه دادگستری اینست که بدون نظروغرض، وظیفهٔ خود را انجام‌دهد و به تشبثات اشخاصیکه گرفتار دستگاه عدالت شده‌اند وقعی نگذارد .

اگر دادگستری ما بوظایف خود عمل کند همه کار های کشور بخوبی اصلاح خواهد شد وحتی میتواند طرز تفکر وطرز رفتار مردم را عوض نماید ما بهمان اندازه‌که نسبت به مجازات گناهکاران تأکید می‌کنیم. این عقیده را هم داریم که تا گناه‌کسی ثابت نشده باشد اورا مقصر نشماریم. متأسفانه درکشور ما قضیه برعکس است .

شاید علت این است که بسیاری ازگناهکاران از مجازات فرارکرده‌اند . باید دستگاه قضائی سعی‌کندکه کار ها را کاملتر ومنزه‌تر انجام دهد وگناهکاران درهرمقامی که باشند بکیفر برساند. البته دستگاه‌قضائی هیچ‌کشوری بی‌نقص نیست‌ولی‌باید این‌طرز فکر رادرواج دهیم واین‌اصل را قبول‌کنیم که هیچکس گناهکار نیست مگروقتیکه گناه‌او درمراجع‌صلاحیتدار ثابت شده باشد وعکس قضیه راهم از قاموس قضائی حذف نمائیم .

از سخنان شاهنشاه در سلام عید غدیر ـ ۲ خرداد ۱۳۴۱

من همواره بدین حقیقت ایمان داشته‌ام که هیچ جامعه‌ای دوام و قوام نخواهد داشت مگر آنکه بر دواصل عدالت اجتماعی وعدالت قضائی تکیه داشته باشد . ممکن است در کشوری برای مدت کوتاهی سران و زمامداران بزرگ ملی بانجام کارهای بزرگ و با عظمتی ازلحاظ ساختمانی وصنعتی و اجتماعی موفق گردند ولی این کار موقعی میتواند دوام داشته باشد و بارفتن این اشخاص از میان نرود که بنیاد جامعه براساس عدل و انصاف استوار باشد .

نعمت عدالت

ما بااجرای نهمین انقلاب ایران‌کوشیدیم تا در درجه اول طبقه روستائی و کشاورز کشور رابه‌اندازه هرطبقه دیگری ازنعمت عدالت بهره‌مندسازیم وبرای این‌کار ازمنطقی‌ترین

راهها اقدام کردیم یعنی بجای‌اینکه روستائی را برای احقاق حق خودش بشهرها و احیاناً به‌پایتخت بکشانیم عدالت را بنزد او ودر روستای او بردیم.

«از کتاب انقلاب سفید»

از پیام شاهنشاه به ملت ایران پس از تصویب لوایح ششگانهٔ ششم بهمن

۸ بهمن ۱۳۴۱

مادراین منطقه از دنیا بخواست خداوند وباهمت مردم ایران چنان کشوری خواهیم ساخت که‌ازهرجهت باپیشرفته‌ترین‌کشورهای جهان برابری‌کند. کشوری خواهیم ساخت که کشور آزادگان وسرزمین آزاد مردان وآزاد زنان باشد و در آن نبوغ ایرانی میتواند در محیطی‌بارور ومنزه‌ودور از فساد، قدرت وخلاقیت جاودانی‌خویش‌را که‌ازبقای‌این‌ملک‌وملت است بهتر وبیشتر از وهروقت دیگر جلوه‌گر سازد.

از پیام نوروزی شاهنشاه ـ اول فروردین ۱۳۴۲

درجامعه‌ای‌که اکنون درکشور ما پی‌ریزی شده است نه‌تنها جائی برای یأس وفساد و تخریب نیست بلکه براستی سستی وضعف وطفره از انجام وظیفه نیز جائی نیست. اجتماع ایران فردا صرفاً براساس عدالت اجتماعی، تقسیم و توزیع عادلانه ثروتها، کار وکوشش شرافتمندانه، بهره برداری هرکس از زندگی به‌تناسب کار و سرمایه، براساس موازین قانونی وتأمین زندگانی برای عموم متکی خواهد بود، وجامعه خوشبختی‌که دورنمای‌آنرا از هم اکنون باوضوح می‌بینیم برهمین پایه استقرار خواهد یافت.

از سخنان شاهنشاه درپاسخ خیر مقدم استاندار گواتایار در ریودوژانیرو

۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۴

ما دراین عصرشاهد پیدایش افکارسیاسی مختلفی‌بوده‌ایم وبعبارت دیگر «ایسم» های مختلفی‌نظیر فاشیسم، نازیسم، وغیره دیده‌ایم. این افکار مختلف در عمل وسیلهٔ حکومت مطلقهٔ صاحبان آنها شده است تا برسایرین مسلط شوند ولی راهی که ما در ایران انتخاب‌کرده ودرپیش‌گرفته‌ایم راهیست طبیعی وحقیقی براساس‌تأمین منافع افراد وبراساس حقی‌که خداوند بما داده است.

ما درایران دست‌به‌اصلاحاتی زده‌ایم که‌اولین وبزرگترین هدف‌آنها تأمین وبرقراری عدالت اجتماعی است. برای ماحقیقت تسلط بردیگران‌نیست زیرا عقیدهٔ مااینست که‌خداوند هیچ ملتی را برتر از ملتهای دیگر نیافریده است.

انقلاب اجتماعی ایران

ما انقلاب اجتماعی ایران را بصورت یك کالای وارداتی تحویل ملت ندادهایم زیرا اصولاً شأن ملت ما که خود درهزاران سال، خلاق فکر وفلسفه ومنطق بوده است این نیست که دراین مورد «جامه عاریت» دیگران را برتن کند. ما راههائی براساس نبوغ ایرانی و بادرنظر گرفتن تمام اصول ذکر شده اتخاذکردهایم که طبعاً درآنها ازتجارب مفید دیگران استفاده شده است ولی بخصوص هرقسمت از آنهاکه لازم بوده ابداع خود ماست.

ما معتقدیم که دوران اصول مرامی‌خشك‌وانعطاف ناپذیر گذشته‌سپری‌شده‌است وبسیاری از مرام‌ها بدان صورتی که در اصل عرضه شدهاند نمیتوانند جوابگوی احتیاجات جامعه‌ای باشند که پیوسته در حال تحول است و طبعاً بهمین جهت است که عملاً شاهد تغییر وتحول تدریجی این مرامها هستیم.

آنچه امروزه جامعه بشری بدان نیازمنداست پیروی از اصولی است که نه منکر بر کینه توزی وحقد وآز ودشمنی باشد ونه‌استثمار ومنافع یکعده را به‌زبان عده دیگرموجب شود بشریت امروز بیش از هروقت دیگر احتیاج به تفاهم، بدوستی و محبت، عشق به همنوع دارد.

رهبران واقعی سیاسی یا معنوی هیچ اجتماعی حق ندارد جوامع انسانی را بدریدن یکدیگر وبه‌از میان بردن ونابودکردن همنوعان خود تشویق کنند. بلکه می‌باید بدانان‌راه همزیستی و همکاری را بیاموزند. باید تحولاتی را بوجود آورند و تسهیل کنند در نتیجه آنها استقرار دوستی بیشتر و صحیح‌تر میان همه افراد و جوامع باشد تا در پرتو آن تمام اجزاء خانواده بزرگ بشری باکمك یکدیدکه‌کاروان تمدن انسانی را بسوی ترقی و تعالی همه جانبه پیش ببرند.

«از کتاب انقلاب سفید»

مالکیت خصوصی برجنگلها

مالکیت‌خصوصی برجنگلها نه‌فقط امری غیرمنطقی وخلاف تعلیمات عالیه اسلامی‌است، بلکه باسوابق عملی تاریخ اسلامی نیز مباینت دارد. انقلاب اجتماعی ما براین اصل متکی است که هرکس فقط در مقابل کاری‌که میکند از تلاش وکوشش خویش بهره ببرد، ولی در ایجاد جنگل هیچکس زحمتی نکشیده است تاحق چنین بهره‌برداری را داشته باشد، جنگل ثروتی است خدا داده‌که‌کسی در رشد ونمو آن زحمتی نکشیده و آنرا فقط طبیعت بوجود آورده‌است. بنابراین‌کاملا منطقی است‌که‌آن چیزی‌که طبیعت برای یك‌کشور بوجود آورده متعلق بعموم افراد آن‌کشور باشد.

«ازکتاب انقلاب سفید»

استفاده از آبهای کشور

هرفرد ایرانی حق دارد تا حد نیازمندیهای واقعی و معقول خود برای مصارف خانگی یاکشاورزی یاصنعتی از آبهای کشور استفاده کنند ولی این حق قابل تملك نیست و هیچکس حق ندارد قسمتی از این ثروت ملی را عملا یا سهواً تلف کنند یا آنرا بصورت غیر قابل استفاده در آورد ، یا از راه احتکار وسیلهٔ معاملات بازرگانی و تحصیل سود قرار دهد . « ازکتاب انقلاب سفید»

نوسازی کشور

کارنوسازی کشورفقط وقتیواقعاً نتیجه بخش میتواند باشدکه ازکوچکترین واحدهای اجتماعی آغاز شود . «ازکتاب انقلاب سفید»

سپاهیان انقلاب در روستاها

سپاهیان انقلاب ما با خود: عشق و امید و شادی به روستاهای ایران همراه برده‌اند وشاید چهرهٔ واقعی انقلاب ایران را بهتر ازآنچه ایشان نشان داده‌اند همیشه نشان داد.
« ازکتاب انقلاب سفید»

دیگر سیاست کشور ما وسرنوشت کشور ما در اطاقهای دربسته بابند و بست چند متنفذ وکارگردان تعیین نمیشود وطبعاً بهمین دلیل نیز دیگر بخارجی در صورت داشتن اغراض و مطالعه خصوصی اجازه وامکان داده نمیشودکه برای اعمال اغراض ، آشکارا یاپنهانی خویش را درکشور ما تجهیز کند . « ازکتاب انقلاب سفید»

از سخنان شاهنشاه در جشن آغاز سال تحصیلی دانشگاه تهران بمناسبت دریافت دکترای افتخاری دانشگاه ـ اول مهر ۱۳۳۵

آنچه از مراکز علمی وآموزشی زیبنده وبرازنده است تنها علم وفن و صنعت وهنر و ادب نیست بلکه درعین حال اتصاف به‌فضائل معنوی و مکارم اخلاقی است . اگر از دانشگاه هرسال عده‌ای دانشمند عالیقدر وهنرمند چیره دست بیرون آیند ولی دارای صفات صداقت و امانت و دیانت و وطن دوستی نباشندبیشك ایشان افرادی عاطل و باطل خواهند بود که بروجودشان در بهبودکشور سودی مترتب نیست . برای کشور داری و اداره مملکت ، علم ومعرفت‌لازم‌است ولی‌کافی‌نیست، زیرا شرط‌اعظم توفیق دراین راه ایمان واخلاق وحق‌پرستی ومیهن دوستی است .

از پیام شاهنشاه بمناسبت پایان اولین دورهٔ دانشکده ادبیات شیراز ۲۶ مهر ۱۳۳۷

اساس هر تربیت و تعلیم صحیح آنست که جوانان را برای خدمتگزاری بکشور مجهز سازد و بآنان درس میهن‌دوستی و وظیفه‌شناسی بیاموزد. ملکات فاضله را درآنها بپروراند و نسل جوان را چنان تربیت کند که در راه سربلندی و مجد وعظمت ایران عزیز از هیچگونه فداکاری کوتاهی نکند وهرخدمتی راکه تعهد می‌نمایند با ایمان پاك وعشق به‌آب وخاك میهن عزیز باکمال صمیمیت انجام دهند.

از سخنان شاهنشاه در شرفیابی دانشجویان رتبه اول رشته‌های مختلف دانشکده‌ها ـ ۲۸ آذر ۱۳۴۱

بهمان اندازه‌ای که ما باید علم را تشویق بکنیم وبخصوص فکر بکنیم که برای ترقی حقیقی باید صدها وهزارها نفر دراین کشور صرفاً وقتشان را دراطاقها و درکتابخانه‌ها ودر لابراتوآرها، صرف تحقیق بکنند باید توجه کنیم که وضع فرهنگ ما نباید یك کارخانه دیپلم سازی بیسوادها باشد. صرفاً یك ورقه کاغذ بعنوان دیپلم داشتن نه هنری است ، نه افتخاری است اگر مایه تحصیلی سست وکم باشد.

از سخنان شاهنشاه در شرفیابی نمایندگان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا درکاخ سعدآباد ۳۱شهریور ۱۳۴۳

دانشجویان ما برای ما عزیزند، ولی ازاین‌پس کشور ما به هیچکس رشوهٔ بیسوادی نخواهد داد وصرفاً این عنوان که من دانشجو هستم وبهر وضعی که ممکن بود دیپلم گرفته‌ام معنائی نخواهد داشت. برای پیشرفت، شما باید کسب علم کرده باشید.

ازسخنان شاهنشاه درشرفیابی رؤسای دانشگاههای کشور ـ ۱۱شهریور ۱۳۴۷

میخواهم محیط دانشگاههای ما محیط استاد ودانشجو، محیط بحث و گفتگوی معقول ومحیط سالم ایرانی باشد، زیرا ما هیچ‌چیز را ازمحیط ایرانی ولوبرای یك‌ثانیه نمیتوانیم تحمل کنیم، باید باتغییرات دائمی روش آموزشی خود را باآخرین پیشرفتهای علمی تطبیق دهیم... باید متوجه این‌نکته اساسی باشیم که تعلیم و تربیت امروزه یك صنعت شده‌است وما باید ازاین صنعت بهره برداری کامل کنیم.

از پیام شاهنشاه بمناسبت آغاز اجرای قانون سپاه دانش ـ ۲ دی ۱۳۴۱

پیکار مقدسی را که از روز اول دیماه ۱۳۴۱ درسراسر کشور ما به منظور سرکوبی عفریت جهل و تعلیم سواد در کلیهٔ شهرها وروستاهای ایران با دست جوانان پاکدل این سرزمین آغاز شده است یك جهاد ملی اعلام میداریم و از کلیه فرزندان پرشور وطن که پیروزی در این جهاد بعهدهٔ همت مردانهٔ ایشان گذاشته شده است انتظار دارم با توجه بمسئولیت سنگین و پرافتخار خویش فراموش نکنند که از این پس همهٔ آنها سربازانی هستند که در خط اول جبهه می جنگند

از پیام شاهنشاه به سیزدهمین مجمع عمومی یونسکو در پاریس ـ ۲۸ مهر ۱۳۴۲

شاید در تمام تاریخ بشر فرصتی پیش نیامده باشد که جامعه بشری دست به تلاشی عالیتر وشرافتمندتر وانسانی تر از پیکار جهانی با بیسوادی زده باشد وشاید تاکنون اتفاق نیفتاده باشد که سرنوشت جمعی کثیر از افراد انسانی به نتیجهٔ چنین تلاش ومبارزه‌ای وابسته باشد.

جهادی که اکنون باهدایت یونسکو وباهمکاری غالب ملل ودول جهان درجریان است جهاد مناسبی است برای آنکه صدها میلیون نفر ازافراد بشر را که خود هیچ گناه و تقصیری در تحمل سرنوشتی ظالمانه ندارند ازحیثیت شخصیت انسانی برخوردار سازد. تا وقتی که چنین تودهٔ عظیمی از محرومین در روی زمین وجود دارد، مسلماً وجدان هیچیك از آنهائی که در پرتو نعمت دانش امکان برخورداری ازهمه مواهب تمدن وفرهنگ بشری را یافته‌اند آرام نمی‌تواند بود. زیرا ادامهٔ چنین وضعی درمورد یك قسمت ازجامعه انسانی خود بخود مسئله محکومیت اخلاقی بقیه افراد این جامعه است.

از پیام شاهنشاه بملت ایران بمناسبت تشکیل کنگرهٔ جهانی پیکار با بیسوادی ۲ آذر ۱۳۴۳

ایمان راسخ دارم که ملت ایران ازآغاز تاریخ خویش مأموریت معنوی خاصی دراشاعه فرهنگ و دانش و درترویج براصول عالیهٔ اخلاقی ومدنی داشته که هرگز ازآن سر بازنزده است وطبعاً امروز نیز درجهاد مقدس که بمنظور نجات بیش از یکهزارمیلیون نفر از افراد محروم جامعهٔ بشری ازبلای بیسوادی و برخوردار کردن آنها ازحیثیت و شخصیت انسانی صورت می گیرد. می‌باید این کشور درصف مقدم ملل جهان جای داشته باشد.

ازسخنان شاهنشاه هنگام گشایش کنگرهٔ جهانی پیکار با بیسوادی در تهران ۱۷ شهریور ۱۳۴۴

چگونه میتوان تحمل کرد که درهمان هنگام که پیشرفت علوم واطلاعات راه آسمانها

را بروی بشر گشوده‌است بیش از یك میلیارد نفر ازمردم جهان ازابتدائی‌ترین امتیازات‌علم وصنعت محروم باشند؟ چطور میتوان قبول کرد که در آستانه سفر انسان به‌کرات آسمانی بیش از یك ثلث مردم کرهٔ خودما، حتی امکان خواندن نداشته باشند ؟

سپاه دانش و پیکار با بیسوادی

انقلاب ما با تحقق اصل سپاه دانش‌وپیکار بابیسوادی،اجرای اصیلترین‌رسالت‌تاریخی تمدن ایرانی یعنی رواج دانش وفرهنگ را بعهده گرفت ، جهش و قدرت محرکهٔ این اصل ازانقلاب ایران بقدری بودکه از مرزهای‌کشورما فراتر رفت ویك نهضت جهانی پیکار با بیسوادی را دربر گرفت. بطوریکه امروز با دیدارنتایجی که‌این انقلاب‌در راه دفاع‌ازحقوق ومنافع یك میلیاردنفر ازمردم‌بیسواد ومحروم‌جهان داشته‌است درخوداحساس رضایت وغرور مشروع می کنیم. «ازکتاب‌انقلاب سفید»

ازسخنان شاهنشاه درسلام نوروز ـ اول فروردین ۱۳۳۸

باران نشانهٔ رحمت‌آسمانی است وما همیشه دراینمورد چشممان به‌آسمانست ولی‌بعقیده من لازم است‌کاری‌کنیم که درآینده نگاه ما بآسمان‌فقط نشان توجه قلبی ما به پروردگار باشد نه سراغ گرفتن ابروباران، زیرا ازاین لحاظ ما بایدوسائل‌آبیاری وزراعت را طوری‌کامل ومدرنه‌کنیم که بفکرآمدن یا نیامدن باران نباشیم.

شوق فراوان دهگانان برای‌آموختن دقایق فنی

کسانی‌که با دهگانان‌ما محشور بوده‌اند دراین گفته همداستانندکه روستائیان ایران بالفطره مردمی باهوش وسریع‌الانتقالند وبرای فراگرفتن دقایق فنی ومعلومات نوین شوق فراوان دارند. «ازکتاب مأموریت برای وطنم»

سینماهای‌سیار وکتابخانه‌های سیار برای روستاها

میل من اینست‌که هرچه عدهٔ روستائیان باسواد افزایش می‌گیرد درتمام دهکده‌های کشور ویا اقلا درآبادیهائی‌که جمعیت آنها نسبتاً زیاد است قرائتخانه‌هائی ایجاد شود تا روستائیان بتوانند ازکتابهای سودمند ومجلات وسایر نشریات ادبی و علمی استفاده‌کنند . همچنین‌کتابخانه‌های سیار بهمه اقطارکشور بروند. درروستاهای بزرگ‌بایدمردم دابتأسیس سینماهای دائمی تشویق‌کرد.

سبنماهای سیارکه اینك به بسیاری ازنقاط‌کشور میروند هردهکده و قصبه بزرگ باید

دسته پسران ودختران باشگاههای متنوع بوجود آید. انتظار من این است که درانجام این خدمات شوراهای قصبات ومأمورین عمران پیشقدم‌شوند وسهم مهمی ازاین خدمات عمومی‌را انجام دهند.
«ازکتاب مأموریت برای‌وطنم»

احترام به شخصیت کارگر و زحمت او

کارگر ایرانی باید احساس کندکه وجود او وقدرت بازوی اومورد استفاده استثماری نیست و وی درجائیکه‌کار می‌کند فقط جنبهٔ یك مزدور ساده راندارد. این احساس‌تنهاموقعی میتواند برای او حاصل شودکه بداند او درکاری‌که انجام میدهدسهمی دارد، چنین‌شرکتی فقط ازلحاظ مادی برای‌او مهم است بلکه بخصوص ازاین نظر اهمیت داردکه‌براستی‌احساس کند به شخصیت او و به‌کار و زحمت او احترام گذاشته شده‌است ومی‌شود.
«ازکتاب انقلاب سفید»

لزوم شریك کردن کارگران درمنافع بیشتری برای آنها

کشورما برای ترقی وپیشرفت‌کامل خویش باید بصورت یك‌کشور صنعتی درآید. بنابراین هرقدرکارگر ایرانی بکارخود علاقه بیشتری داشته باشد و باکوشش و دلسوزی بسیارتری‌کارکند و دارای تخصص فنی‌کاملتری باشد، طبعاً بازده صنعتی‌کار او بالاتر خواهد رفت، علیهذا مسئله شریك کردن‌کارگران‌درمنافع ،بیشتری‌برای این‌طبقه زحمتکش‌وشرافتمند وچه بمنظور دادن حیثیت وشخصیت معنوی واجتماعی زیادتری بدانها، امری نه‌تنهامفیدبلکه لازم بود.
«ازکتاب‌انقلاب سفید»

آیندهٔ درخشان زنان ایران

من به‌آیندهٔ زنان ایران ایمان دارم. بنظرمن زن ایرانی میتواند بانگاهداشتن جنبه نسوانیت، خویشتن را بآن مقام برساندکه درسربلندی و پیشرفت جامعهٔ مترقی ایران‌کنونی مصدر خدمات ومسئولیت‌هائی باشدکه همه‌جا مایه سرافرازی و افتخار اوست.
«ازکتاب مأموریت برای‌وطنم»

سهم حساستر و مؤثرتر زنان‌کشورما درفعالیت عظیم وتجدیدبنای اجتماع

زنان‌کشور ما روزبروز درفعالیت عظیم اجتماعی و اقتصادی‌کشور و در تجدید بنای اجتماع ایران، سهم حساستر وموثرتری را چه ازلحاظ‌کمیت وچه از حیث‌کیفیت برعهده می‌گیرند واین امری‌است که لازمهٔ اجتناب‌ناپذیر هراجتماع پیشرفته و مترقی امروزاست.
«از کتاب انقلاب سفید»

از پیام شاهنشاه به ورزشکاران کشور ـ چهارم آبان ۱۳۴۲

جوانان کشور ماکه آنها را بزرگترین سرمایه حقیقی خود میدانیم باید در سایه نیرومندی واقعی بتوانند وظایف خطیری راکه بخصوص از لحاظ اخلاقی ووجدانی برعهده دارند بنحواحسن انجام دهند باید سعی کنند همچنان که در نیرومندی تن میکوشندوجود خویش‌را بزیور علم وادب ومردانگی واخلاق ومیهن‌پرستی بیارایند.

از سخنان شاهنشاه درانجمن تربیت بدنی ـ ۲۵ تیر ۱۳۲۹

باید اصول ورزشی در همه حال با اصول شرافت ودرستی و عظمت اخلاقی و سجایای جوانمردن که هر فردی در زندگی باید داشته‌باشدتوأم گردد، هرکس داخل میدان‌مبارزه ورزشی میشود باید روح وفکرش در این‌حهت تغبیر کند. امیدوارم‌عموم ورزشکاران مادارای صفات شرافت اخلاقی وروح قهرمانی بشوند.

من به اندازه‌ای باین موضوع اهمیت میدهم و میخواهم‌ که‌کلیه ورزشکاران و جوانان ، شرافت اخلاقی را دردرجه اول برنامه زندگی وسرلوحه‌فعالیت خودقرار دهند. کوچکترین انحراف در این مورد نباید بخشیده شود ولواینکه مرتکب آن بزرگترین قهرمان باشد.

از پیام شاهنشاه بمناسبت نهمین سال نهضت جدید پیشاهنگی ایران ۴آذر ۱۳۴۰

اکنون پیشاهنگی از مترقی‌ترین سازمانهای نوع خود در سراسر جهان است . ما میکوشیم تا از این‌راه مردمی آزاد وسربلند ومجهز به فضائل اخلاقی وآشنا به وظائف ملی و مذهبی و اجتماعی تربیت‌کنیم .

از سخنان شاهنشاه بمناسبت دریافت دکترای افتخاری دانشگاه هاروارد ۲۳ خرداد ۱۳۴۷

سیر تکاملی جامعه بشری بهرحال میباید برپایهٔ همکاری هرچه بیشتر جوامع بشری براساس تفاهم متقابل و اشتراك مساعی همگانی در رفع مشکلات جهانی و ملی متکی باشد و از اینرو ما برآنیم بهترین راه این تشریك مساعی در هراجتماع با ژریمی و هرسیستمی، اصول تعاونی است که ما اکنون میکوشیم تا آنرا اساس‌کاز اجتماع نوین خود قرار دهیم .

لزوم توسعهٔ مؤسسات تعاونی وبیمه های اجتماعی

ما سعی‌داریم هرچه‌بیشتردر توسعه تعاونیها وبیمه‌های‌اجتماعی بکوشیم،زیراجوابگوی احتیاجات آیندهٔ جوامع بشری در تحت هررژیمی که باشد در درجه اول‌همین مؤسسات

تعاونی بیمه‌های اجتماعی است. اعتقاد ما اینست که سرنوشت هرکس ، از هنگامیکه چشم بجهان باز میکند تا وقتیکه دیده از گیتی فرو می‌بندد ، باید از راه انواع بیمه ها از قبیل بیمه های تحصیل یا بیمه‌های بیماری یا بیمه‌های حوادث واتفاقات یا بیمه های بازنشستگی و کهولت وغیره تأمین‌شود. حتی استعداد های ذاتی افراد نیزمی‌باید بیمه شوند .

مؤسسات تعاونی اساس تحقق اقتصاد دموکراتیك هستند، این‌تعاونیها چه در زندگی کشاورزی، چه در امور کارگری و چه در سایر رشته‌های اقتصادی ، اساس زندگی روزمرهٔ همه مجامع و افراد خواهند بود وهر قدر کمیت و کیفیت آنها در جامعهٔ نوین ایرانی توسعه یابد نتایج انقلاب بهتر وبیشتر تحقق خواهد یافت .

در جامعهٔ نوین ایران میباید چه از راه پرورش استعدادها ودادن امکان تجلی بدانها و چه از راه فعالیت های سازمانهای تعاونی وبیمه‌ها ومؤسسات خیریه واجتماعی ، حداکثر تأمین برای هرفردی از افرادکشور فراهم گردد تا در پرتو آن وی بتواند شرافتمندانه و بی‌آنکه حاصل کار وزحمت‌اومورداستثماردیگران قرار گیرد درتأمین‌زندگی سعادتمندانه‌ای برای خود و خانوادهٔ خویش وبالا بردن سطح تولید وثروت ملی بکوشد .

«از کتاب انقلاب سفید»

از سخنان شاهنشاه در سلام نوروز - اول فروردین ۱۳۳۸

باید متوجه باشیم که ملل دیگری که فعلا از ما جلوتر هستند با سرعتی فوق‌العاده‌کار میکنند و ماکه متأسفانه بعللی تابحال عقب مانده بودیم از آنها سریعتر کارنکنیم، هیچگاه بدیشان نخواهیم رسید. موضوع سرعت در کار باید یکی از وظائف اصلی نسل جوان ما در مدت سی سال آینده باشد .

از سخنان شاهنشاه در اردوی دانشجویان در بابلسر - ۲۲تیر ۱۳۳۴

ما ناچاریم برای اینکه همگام سایر ملل‌مترقی ومهم‌دنیا پیش برویم با انواع‌فسادیکه ممکن است موجود باشد مبارزه‌کنیم واگر لازم باشد من شخصاً تصمیم‌دارم که یك تنه در این راه پیش‌بروم، میدانم اگر در این راه کسانیکه باصطلاح دراین‌کشور اثری دارند مرا تنها بگذارند . ملت ایران هیچگاه مرا تنها نخواهد گذاشت . در این‌تصمیم نه فقط یکقدم عقب برداشته نخواهد شد و متوقف نخواهیم گشت ، بلکه بالعکس با عزم راسخی پیش خواهیم رفت .

از سخنان شاهنشاه هنگام گشایش بیست و دومین دورهٔ قانگزاری مجلس شورای ملی و پنجمین دورهٔ قانگزاری مجلس سنا - ۱۴ مهر ۱۳۴۶

باید روح اتلاف وقت و باصطلاح قرطاس بازی وبوروکراسی در ادارات ما از بین

برود و هرکارمند اداری بداندکه وظیفه او در درجه اول ، سرعت در انجام مراجعات و اجرای صحیح بیغرضانه وظایف اداری وتسهیل گردش کارهای کشوری است زیراهمین مردمند که از راه دادن مالیات، حقوق این کارمندان را تأمین میکنند. ادارات ما میباید از روح عاطفه ودفع الوقت وبی تصمیمی ونیز ازتشبث وتوسل پاك ومنزه شوند و روح خدمتگزاری و شوق و علاقه‌ای که لازمه تحول اجتماعی امروز ایران است جایگزین آن گردد .

از سخنان شاهنشاه در سلام چهارم آبان- ۴ آبان ۱۳۴۳

زندگی زود میگذرد وعمر هرکس پس ازچند سال سپری میشود، ولی چه لذتی ازاین بالاتر که انسان فکر کند درآن مدتی که زنده بود ودر روی زمین بسرمی‌برد .

بعضی اوقات جریان حوادث وتصادفات طوری است که اگرفرصت مساعدی برای کسی پیش بیاید که امکان خدمت داشته باشد و در این امرغفلت ورزد ، میتوان نام این راخیانت گذاشت .

از سخنان شاهنشاه درباشگاه ملی مطبوعات آمریکا - ۲۵ فروردین ۱۳۴۱

شرط واقعی پیشرفت کشور اینست که هرکسی کاری را که بعهده دارد بمنتها درجه جدی تلقی کند وآنرا ازاول تا آخروقت ووظیفه شناسی بانجام رساند ودراین موردهیچگونه سهل انگاری وسستی نشان ندهد .

همان روحیه‌ای راکه يك دانشجو در روز امتحان دارد باید هر فردی در مورد کار روزانه خویش داشته باشد یعنی فکر کندکه امروز روز امتحان اوست و باید بیش ازهرکس دیگر از خود استفاده کنیم ما میدانیم که بسیار چیزها درکشور ماهست که باید اصلاح شود وبسیاری چیرهای دیگرهست که باید بکلی ازمیان برود، واینراهم میدانیم که باتمام مقدوراتی که ازلحاظ زمان واز نقطه نظر امکانات و اجتماعی و سیاسی داریم بدین اصلاحات همت گماشته‌ایم، بنابراین اگر ازما استفاده منصنانه وخیرخواهانه‌ای بشود نه فقط ناراضی نخواهیم شد، بلکه ازاین راهنمائی کمال رضایت راخواهیم داشت.

از پیام نوروزی شاهنشاه - اول فروردین ۱۳۴۰

با شیوه کهن وباستانی هرسال در ایام نزديك به نوروز، خانه‌تکانی می‌کنیم تامنزل را آمادهٔ قدوم سال نوکنیم ولی امروزوزیست که ما بایدازنظرفکری وروحی نیزخانه‌تکانی کنیم، یعنی همه آنچه راکه منفی وتاريك ومخرب است ویادگار دوران نامیمونی است که بحمدالله اکنون برای همیشه سپری شده است بدورافکنیم وخانه دل‌خویش را بروی‌زندگانی نو ودورانی مثبت وروشن‌وخلاقه بگشائیم، زیرا اینها آن عواملی است که ایران‌فردا براساس

آنها پایهٔ گذاری شده است.

از مصاحبهٔ مطبوعاتی شاهنشاه با روزنامه نگاران ایران - بهمن ۱۳۳۸

من از اصلاح «تیپ جوان» خوشم نمیآید، زیرا آنچه مهم است فکر وروحیه قوی وفعال است و تنها سن دراین میان اثری ندارد، بسا اشخاص هستندکه شاید بیست وپنج شش سال بیشتر ندارند ولی صاحب جرئت وشهامت وقدرت وابتکار نیستند وچه بسا اشخاص مسن تری که از هرحیث پاکدل ووطنخواه وشجاع هستند، قضاوت باید روی روحیه و شخصیت افراد بشود نه روی سن آنها .

مآخذ این کتاب

آئینه سکندری
آتشکدهٔ حکمت
« یزدان آیتی
البلدان
التنبیه والاشراف
اخلاق اجتماعی یا دانش افزا
احوالات محسنی قاجاریه
ارمغان (مجله)
اطلاعات (روزنامه)
اغانی ابوالفتح رونی
المسالک والممالک
الکامل ابن اثیر
المحاسن والاضداد
اندیکا
انقلاب سفید
اوستا
بهارستان جامی
بندهشن
پرسیکا
پلوتارک
پهلوان زند
تاریخ آل مظفر
« ایران باستان پیرنیا
« ابن اسفندیار
« الفی
« ارمنستان موسی جوزی
« اعتمادالسلطنه
« التواریخ
« امپراتوری صغیر
« بخارا
« بناکتی
« بحیره
« بیهقی
« پارسیان
پندنامه انوشیروان
تاریخ تئوفارس
« جمس فریزر
« رودیان
« زند
« زندگی کورش

« « نولدکه
دارمستتر
دودمان علوی
سیاست نامه بودلف
« « نظام‌الملک
« قاجاریه
« خارجی ایران
تاریخ سرجان ملکم
« سیستان
« سوادکوه
« سه‌سال درآسیا
« مسعودی
« ملوک شبانکاره
« طبری
« طبرستان
« کبوترجامگان
« قم
عصرحافظ دکترغنی
« نادر
« نادری
نگارستان
« کنت‌کورت
« وصاف
« وقار
« هراکلیوس
« یمینی
« یونان
تاورنیه
تجارب‌الامم
تحفة‌الملوک
تخت جمشید سرلشکر مقتدر
تمدن ساسانی سامی
« هخامنشی
تزوک تیموری
جامع‌التواریخ
جاویدان خرد
جغرافی استرابون
جنگ بزرگ پارس
جهانگشای نادری
جوامع‌الحکایات
چراغ هدایت
چهارچمن شادستان
حافظ شیرین سخن
حبیب‌السیر
خلق
خ دررالیتیمان
م درآسیا
دستاویز
دینکر
دیوان ناصرالدین‌شاه
« فتحعلیشاه
ذیل عالم‌آراء
روضة‌الصفا
روضة‌الانوار
زین‌الاخبار
زینة‌التواریخ
زینة‌الملوک
ذوالقرنین یاکورش کبیر
ساسانیان
سالنامه‌کشور
سخنان شاهنشاه آریامهر
« شهریاران

سلجوقنامه
شیرازنامه
شاهنامه فردوسی
عالم آراء عباسی
عصر جدید
عقدالعلی
غرراخبارملوك الفرس وسیرهم
فارسنامه ابن البلخی
قابوسنامه
کارنامه اردشیر بابکان
کورش نامه گزنفون
گلهای رنگارنگ
مأموریت برای وطنم
مجمع الانساب شبانکاره
مجمع البحرین
مجمع البلدان
مجمع الفصحاء
مجمل فصیح خوانی
مروج الذهب
منتظم ناصری
مینوخرد
ناسخ التواریخ
نامه خسروان
نصیحة الملوك
هفت اقلیم
هرودت
یادداشت‌های پوستی
» » نصرالله فلسفی
» » فرهاد آبادانی
» » جاکسن
» » راولینن
یسنا پورداود

آثار چاپ شدهٔ مؤلف

۱- سخنوران نابینا یا کوران روشن بین «شاعران کور».
۲- راهنمای فرهنگ و اصلاح تعلیمات عمومی
۳- زنان سخنور (در ۴ جلد)
۴- کلیات مصور عشقی.
۵- شاه سخن‌ها (از کوروش تا شاهنشاه آریامهر).
۶- گلهای رنگارنگ (در ۸۰ جلد).
۷- مهرجاوید (منتخبات دیوان شعر) .
۸- سه یار دبستانی (خواجه نظام‌الملك، خیام، حسن صباح).
۹- اسناد محرمانه سیاسی (ایران پیش از جنك اول).
۱۰- کمیسیون ملی و خدمات فرهنگی آن.
۱۱- یادنامه مولوی.

آثار چاپ نشدهٔ مؤلف

۱- سخنوران سده سیزدهم و سده چهاردهم (در شش جلد مفصل) .
۲- زنان سخنور (جلد چهارم).
۳- آئینه پهلوی.
۴- دیوان سلیمی.
۵- شگفتیهای روزگار.
۶- سه سال در آسیا .
۷- هفت سین سلیمی .
۸- از تهران تا بازرگان.
۹- از تهران تا شیراز.

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date